

نسیم معرفت حج

بسم الله الرحمن الرحیم

نسیم معرفت حج ـ سیره و سخن اخلاقی و عرفانی بزرگان در مناسک حج

نویسنده:

محمود طاهری

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نسیم معرفت حج سیره و سخن اخلاقی و عرفانی بزرگان در مناسک حج

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهری، سیدمحمود، ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور : نسیم معرفت حج: سیره و سخن اخلاقی و عرفانی بزرگان در مناسک حج/ سیدمحمود طاهری.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر ، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۵۱۱ص.

شابک : ۶۶۰۰۰ ریال : ۵-۳۸۶-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۹۷]-۵۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حج

موضوع : حج -- فلسفه

موضوع : حج -- کلمات قصار

رده بندی کنگره : PB۱۸۸/۸ /ط۸۱ن۵ ۱۹۳۱

رده بندی دیویی : ۷۵۳/۷۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۶۴۳۹۲

ص: ۱

اشاره

دیباچه

حج، یعنی آهنگ، قصد، حرکت، هجرت از خانه خود به خانهٔ خدا. حج نشانه ای از رجعت به سوی خداست. حج، در یک نگرش کلی، سیر وجودی انسان به سوی خدا و نمایش رمزی و تجسم عینی فلسفه خلقت بنی آدم است.

حج، تنها عبادتی است که تمام عبادت ها را در برمی گیرد. در حج، نماز، استغفار و توبه معنا پیدا می کند. فلسفه اشک در حج نمودار می گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه اش به اوج می رسد و زائر چون ستاره ای درخشان در آسمان تاریکی ها می درخشد و نامش در دفتر ضیوف الرحمان ثبت می شود.

مناسک حج و عمره، راز و رمزی دارد که آشنایی و عمل به آنها دنیایی از معرفت را فراروی سالک می گشاید و او را به قرب الهی پرواز می دهد. بعضی از این راز و رمزها در سخنان و رفتار عالمان، عارفان و بزرگان علم و ادب نمود پیدا کرده است که دل های آماده مشتاقان عرفان و اخلاق را صفا می بخشد.

اثر پیش روی را، با عنوان «نسیم معرفت حج» محقق محترم جناب آقای سیدمحمود طاهری نگاشته است.

نگارنـده محترم کوشـیده است بخشـی از اسـرار و رموز و ظرافت های مناسک حج را با مراجعه به آثار، سـخنان و سـیره عملی بزرگان و اندیشمندان اسلامی بررسی کند.

بهره گیری از رهنمودهـای بزرگـان مسـلمان و اهـل علم و ادب تنها به منظور توجه به مناسک عظیم حـج و راز و رمزهای این عمـل عبـادی بزرگ و انسان ساز است و به معنای تأییـد همـهٔ دیـدگاه های آنها نیست. امیـد است برای زائران محترم، مفیـد و کارگشا باشد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه اخلاق و اسرار

مقدمه

حج، چشمه جوشانی است که کمترین ثمره آن برای آنان که خود را به این چشمه برسانند، پیراستگی دل از زنگارها و آراستگی به پاکی ها و فضیلت هاست.

حج، قله ای است که گنجایش رساندن انسان به بلندترین چشم اندازهای معنوی و اوج تعالی روحی را دارد، و برای دامنه نشینان نیز دست مایه هایی درخور و چشم اندازهایی دلکش تعبیه نموده است.

حج، «شجره طیبه» ای است که تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها ؛ «میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد» . (ابراهیم: ۲۵)

کافی است حاجی دست خود را به سوی این «شجره طیبه» پیش کشد تا از میوه های آن سرشار شود. هرچه حاجی در این سفر معنوی، بیشتر قد کشیده باشد، میوه های بیشتری در دسترس او قرار خواهد گرفت.

حج، ظاهری دارد و باطنی. نه باطن آن بی ظاهرش شکل درستی می گیرد، نه ظاهر آن بی باطنش به کمال می رسد. همانا حاجی کامل، کسی است که میان «ظاهر» و «باطن» جمع نموده، حج او، هم از دلکشی صورت برخوردار باشد و هم از زیبایی سیرت. اگر

ظاهر حج، با فتاوای فقها سامان می یابد، باطن آن با تأمل در سیره و سخن عارفان و عالمان اخلاق فرا چنگ می آید.

این مجموعه به بازتاب نکته های اخلاقی و ظرایف عرفانی در سیره و سخن عارفان و عالمان و بزرگان دینی روی دارد؛ بدان امید که گامی باشد برای ژرفا بخشیدن هرچه بیشتر به این سفر آسمانی.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند (۱)

۱- دیوان حافظ، تصحیح: غنی - قزوینی، ص ۱۸۶، غزل ۱۸۲.

فصل اول: جایگاه حج

۱. حج، صحنه آموزش

حج در فرهنگ اسلام صحنه آموزش و فراگیری آموزه های ناب مکتب نبوی است. شاگردی درست در این مکتب، می تواند به زودی شخص را در جایگاه استادی بنشاند و از او انسانی کارآمد در زمینه های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بسازد. به تعبیر شهید مرتضی مطهری:

درس هایی است که باید از حج و برای حج یاد بگیریم. اینکه می گوییم درس است، مقصود این است که غیر از اعمال ظاهر و مناسک معروف، یک سلسله درس های دیگر هم هست که باید از حج یاد بگیریم؛ زیرا اسلام به اعتراف همه علمای اسلام، در همه دستورهای خود، منظورهای عالی و مقدّسی را در نظر گرفته است.

حج باید معلم و ما باید متعلم باشیم. آن درس هایی که ما باید از حج بیاموزیم، مقدماتی است برای رسیدن به منظورهای عالی اسلام از اجتماع عظیم حج، و ما خود آن منظورها را از قرآن و سنت آموخته ایم. فقط باید مراقبت کنیم که این منظورها واقعاً تأمین شود. اسلام ما را یعنی ملل مختلف

غیر مرتبط با یکدیگر را که نه یک نژاد دارند و نه یک زبان و نه یک حکومت و نه یک ملیت، در یک سرزمین با آمادگی روحی فوق العاده ای جمع کرده است. اجتماع قطعاً بی نظیری است؛ اجتماعی که از لحاظ کمیت، کم نظیر و شاید بی نظیر است. و اما از لحاظ کیفیت قطعاً بی نظیر است؛ زیرا اولاً طبیعی است که هیچ زوری پشت سر آن نیست، اجتماعی که براساس مطامع نیست، بلکه مطامع را پشت سر گذاشته اند، اجتماعی که در آن انگیزه جنسی یا تفریح و تفنن وجود ندارد، حداکثر این است که اخیراً از رنج آن کاسته اند، اجتماعی که لااقل موقتاً تفاخرات و منیت ها را کنار گذاشته اند، همه با یک نوع فکر و یک نوع لباس و یک نوع عمل و در یک راه، قدم برمی دارند. تا اینجا را اسلام و حج انجام داده است، از آن به بعد، یعنی استفاده از این اجتماع عظیم خالص، با ماست. (۱)

۲. ضرورت پرداختن به سیره بزرگان درباره حج

سیره و سخن عارفان و عالمان، از مؤلفه های فرهنگی اثرگذار در جامعه اسلامی است که توجه به آن، در مسیر رشد و بالندگی و تعالی معنوی و علمی کشور گره گشاست و نقش مهمی در دمیده شدن حیات طیبه در کالبد جامعه دارد. قرآن کریم به این مؤلفه فرهنگی اثربخش اهتمام ویژه ای ورزیده و در بسیاری از آیات، با بازگویی سخن و سیره انسان های بزرگ، یکی از اصل های کلیدی تربیت و پرورش را که همان الگوگرفتن از این بزرگان است به دست انسان سپرده است. از این رهگذر، یکی از شیوه های تعالی بخشیدن به سفر ملکوتی حج، اهتمام به شیوه دین ورزی عارفان و عالمان دراین باره و پرداختن و عمل به آنهاست.

۱- حج، مرتضی مطهری، صص ۷۸ و ۷۹.

عبدالرحمان جامی می نویسد:

خدای تعالی با رسول خود (ص) خطاب می کند: وَ کُلّاً نَقُصُّ علیکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ ؛ «ما از سرگذشت های همهٔ پیامبران برای تو شرح می دهیم، تا به وسیلهٔ آن، قلبت را آرامش بخشیم [و اراده ات قوی گردد]» . (هود:۱۲۰)

چو صورتی به دلت سازی از ارادت راست

ز نفخ ِصورِ دم ِعارفان حیاتش ده

و گر شود متزلزل دلت ز جنبش طبع

به شرح قصهٔ صاحبدلان ثباتش ده

و پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، اصحاب خود را وصیت کرده است: «از هر پیری و بزرگی سخنی و حکایتی یاد بگیرید و اگر نتوانید، نام ایشان را به یاد آورید تا بهره ای یابید» . (۱)

مولوی در دیباچهٔ دفتر سوم مثنوی، در بیان تأثیر فراوان سخنان حکیمانه بر دل و جان دیگران می گوید:

حکمت ها [و سخنان حکیمانه] سپاهیان خدایند. خداوند به یاری آنها بر جان های مریدان نیرو می بخشد، دانش، آنان را از عیبِ نادانی، و دادگری، آنان را از بدی ستم پیراسته می سازد و بخشندگی، آنان را از نقص خودنمایی، و بردباری، آنان را از شائبه بی خردی دور می دارد و مسایل مربوط به آخرت را که از دریافت آنان به دور مانده است به وسیله آن حکمت ها و سخنان حکیمانه به فهم آنان نزدیک می سازد، و انجام بندگی و کوشش را که بر آنان دشوار جلوه می کند، آسان می گرداند. خداوند بندگان خود را با این حکمت ها برخورداری دهد، و بر قدرت دریافت آنان بیفزاید. و اما تشنه ای در بیابان در جست وجوی آب است، اگر از آب دریا باخبر هم باشد، این

۱- بهارستان، عبدالرحمان جامی، صص ۱۲ و ۱۳.

آگـاهی، او را از طلب آب بـاز نمی دارد. جوینـده این آب حیـات نیز پیش از آنکه تأمین معاش، او را از این طلب باز دارد، و سبب هـا و نیازهـا خللی در کـار او ایجاد کنـد، و غرض ها میان او و آنچه در طلبش می شـتابد مانعی به وجود آورد، بایـد در طلب بکوشد. (۱)

۳. نقش «زمان» حج در پرورش انسان

خداوند، به برخی زمان ها عنایت ویژه داشـته و بندگانش را به استفاده از آن توصیه نموده است؛ همچون: ماه مبارک رمضان، ماه رجب، ماه شعبان، شب جمعه، سحرگاه و. . .

علامه حسن زاده آملی می گوید:

اوقات را در تأثیر دعا و احوال دعاکننده، تأثیری به سـزاست. شک نیست که مناسبات زمانیه از تمام ترین مناسبات است؛ چنان که نفسِ بـودن در شـهرالله مبـارک رمضـان برای نفـوس مسـتعدّه اثری تکـوینی [و طـبیعی] دارد، و در آمـدن مـاه رجب برای رجبیون، شـهود خاصّـی است؛ چنـان که در «فتوحـات مکیه» در وصف رجبیون آمـده است. و سـید بن طـاوس در کتاب اقبال گفته است:

اِنَّ لِلَاوقاتِ القَبولِ اَسراراً لِلّهِ جَلَّ جَلالُهُ ما تُعْرَفُ اِلّا بِالمَنقُولِ. (۲)

[همانا خداوند را برای اوقات قبول، اسراری است که جز طریق وحی، راهی برای شناخت آنها نیست].

و برخی [از این اسرار اوقات] با معقول نیز شناخته می شود و با شعوری مرموز ادراک می شود. (۳)

۱- مثنوی معنوی، مولوی، تصحیح نیکلسون، ص ۳۴۲.

۲- اقبال الاعمال، سید بن طاوس، ص ۵۲۷.

۳- رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، حسن حسن زاده آملی، صص ۵۶ - ۵۸.

ذی القعدهٔ الحرام و ذی الحجهٔ الحرام (۱) نیز از ماه هایی است که قداست و حرمتی ویژه دارد و خداوند با واجب نمودن حج در ماه ذی الحجه، به طور ضمنی برکات این ماه را به بندگانش یادآور شده است.

علامه شیخ محمود شلتوت می نویسد:

خداوند از دوگونه «حرمت» در حج برای تربیت و عادت دادن انسان ها به نیکی استفاده فرموده است:

۱. حرمت مکانی؛ که به بیت الله الحرام و مکّه محدود می شود و دامنه حرمت و مراعات آن شامل جانداران نیز می گردد: لا تَقْتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ ؛ «در حال احرام شکار نکنید» . (مائده:۹۵)

و درختان را نیز شامل می شود؛ زیرا رسول خدا (ص) می فرماید: «درختان آن قطع نگردند و گیاهانش کنده نشوند» .

۲. حرمت زمانی؛ که اوقات آن شامل ماه های حرام می شوند. خداوند در ماه های ذی القعده، ذی الحجه، محرم و رجب، به حرمت نهادن به حریم های خدایی یادآوری می نماید که اهل ایمان نباید از آن غافل شوند. روش تربیت انسان از طریق حرمت زمانی و مکانی، از دیرباز جزو شریعت الهی بوده و اسلام نیز بر آن تأکید دارد. قرآن کریم می فرماید:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ (توبه:۳۶)

۱- به عنوان مثال، در حدیث نبوی می خوانیم: «ما مِنْ اَیّامٍ اَزْکی عِندَ اللهِ سُبحانَهُ وَ تَعالی وَ لااَعظَمَ اَجْراً مِنْ خَیرٍ فی عَشْرِ الاَضْحی» ؛ «هیچ زمانی نزد خداوند سبحان، پاکیزه تر و بزرگ تر در پاداش خیر، همانند دههٔ [اول] ذی حجّه نمی باشد» . وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج۱۴، ص۲۷۳. همچنین از آن حضرت آمده است: «ما مِن ایّامٍ العملُ الصّالِحُ فیها أحَبُّ إلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ اَیّامِ العَشْرِ» ؛ «هیچ زمانی، انجام کارهای شایسته نزد خدا محبوب تر از ایّام دَههٔ [اوّل] ذی حجّه نمی باشد» . اقبال الاعمال، ص۳۱۷.

تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب [آفرینش] الهی، از آن روز که آسمان ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است، که چهار ماه از آن، ماه حرام است [و جنگ در آن ممنوع می باشد] این، آیین همیشگی و استوار [الهی] است. بنابراین در این ماه ها به خود ستم نکنید [و از هرگونه خونریزی بپرهیزید].

قرآن در بسیاری موارد، به قداست ماه های حرام اشاره نموده و پرهیز از جنگ و خونریزی و سایر مظالم و خیانت ها را جزو شعایر خدایی دانسته و فراگیر و همه جانبه و در همه زمان ها و رسالت ها توجه مردم را به آنها جلب نموده است. این ماه ها از گذشته های دور برای ایجاد امنیت مسیر حاجیان و مسافران از هرگونه راهزنی و جنگ و جدال حرام بوده است و در عین حال، امنیت و آرامش را در دل ها تقویت می بخشد.

بی گمان هرگاه انسان به این آتش بس و آسایش الهی ایمان داشته باشد و در برابر شریعت و احکام خداوند فروتن و مطیع گردد و در طول این چهار ماه به محاسبه نفس و بازرسی اعمال خویش بپردازد، فراروی او عرصه گسترده تری برای آرامش خاطر و تصمیم گیری حساب شده و عاقلانه فراهم می آید. در این صورت، انسان ها براساس تعاون و محبت، به بهترین صورت به آبادانی زمین و زندگی خواهند پرداخت و از دشمنی و نزاع دست برخواهند داشت. (۱)

۴. نقش «مکان» حج در پرورش انسان

خداوند برخی مکان ها را بر بعضی دیگر برتری بخشید و به آنها قداستی ویژه عطا فرمود. بر این پایه، برخی مکان ها آثار تربیتی خاصی بر روح و جان می نهد و جاذبه های معنوی آنها، به طور طبیعی، بر یادکرد انسان از خدا و روز رستاخیز و نیز در فروتنی و

۱- اسلام آیین زندگی، شیخ محمود شلتوت، ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، برگرفته از صص۱۸۶-۱۸۹.

رقّت قلب آنها تأثیر به سزایی دارد.

علامه حسن زاده آملی می گوید:

بدان که مکان ها را هم، چون وقت ها تأثیری خاص است و روایات در این باره بسیار است. مثلاً در جوامع روائیه آمده است که فرایض را در یک محل مخصوص و معین منزل بخوانید؛ یعنی برای خود مصلّای خاصّی برای ادای فرائض قرار دهید، و در وقت احتضار، شما را آنجا گذارند که موجب تخفیف شداید و سختی های جان دادن می شود، ولی نوافل را در مکان های متعدّد بخوانید که برای شما شاهد باشند. (۱)

بی تردید، بهترین مکان ها، حرم پروردگار و سرزمین وحی است که حاجیان بخشی از کمال معنوی و تعالی روحی خویش را -تنها- وامدار پا نهادن به این سرزمین مقدس اند. حضور در سرزمین وحی و در کنار آن همه نشانه آشکار و گویای خداپرستی و توحید، بی اختیار دل را نرم و فروتن می کند و جان را به یاد خدا سوق می دهد و زمینه پاکیزگی روح انسان را فراهم می آورد.

«ابن میثم بحرانی» می نویسد:

اولین مقصود از عبادات، توجه دادن خلق به وسیله تذکّر و یادآوری مداوم به خداوند تعالی است تا به همراه تذکّر، اسرار حق متجلّی شود، و آن را که عنایت حق دستش را بگیرد به مقام مخلصین برسد.

از جمله اسراری که خداوند بر زبان پیامبر جاری کرده، تعیین مکان معینی از سرزمین هاست که بهترین جایگاه برای عبادت خدا و مختص اوست. چنین مکانی، ناگزیر باید دارای خصوصیات و رموزی باشد که به مقصد حقیقی توجه دهد، و آن را که توفیق، مهار عقلش را گرفته باشد به آن سو بکشاند.

۱- رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، صص ۵۸ و ۵۹.

و لازم است افعالی معین شده باشد که در آن مکان تنها برای رضای خدا انجام گیرد؛ و سودمندترین جایی که در این باره تعیین شده است مأوا و مسکن شارع مقدّس بوده است؛ زیرا انجام حج در آن مکان، مستلزم یاد شارع مقدس، و یاد شارع، مستلزم یاد خداوند و فرشتگان و روز قیامت است. و چون ممکن نبوده است که پیامبر در محل زندگی هر فردی از امت، مکان حج را قرار دهد، واجب شده است که همگان به سوی کعبه سفر کنند، هرچند در این مهاجرت رنج و سختی و دوری از زن و فرزند و وطن و دیار وجود داشته باشد. (۱)

۵. نگاهی به دستاوردهای حج

اشاره

با نگاهی به آیات و روایات و سخنان بزرگان، دستاوردهای حج را شگفت انگیز می یابیم. حج در آیینه این سخنان، همانند منشوری است که جنبه های متعدد دارد. همان گونه که برای شناخت یک منشور باید در همه پهلوهای آن نگریست، برای شناخت حج نیز باید در همه ابعاد آن تأمل کرد. حج را می توان در ابعاد «فردی» ، «اجتماعی-فرهنگی» ، «سیاسی» و «اقتصادی» مورد کاوش قرار داد، و دستاوردهای فراوان آن را در هر یک از این زمینه ها بررسی نمود:

الف) دستاوردهای فردی

اشاره

بخشی از رهاوردهای حج، «فردی» است و بر دل و جان شخص حج گزار اثر می بخشد. پیداست که برخورداری از این موهبت ها و اصلاح زمینه های درونی، سبب دگرگونی و سامان یافتن ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شخص نیز می شود. بخشی از دستاوردهای فردی حج، از این قرار است:

۱- شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، ترجمه: یحیی زاده و دیگران، ج ۱، ص ۴۴۸.

یک – آمرزش گناهان و رهایی از دوزخ

یک – آمرزش گناهان و رهایی از دوزخ (۱)

از دستاوردهای ارزشمند حج، پالایش جان از زنگار گناه و پاکی روح و جان است.

مقام معظم رهبری دراین باره می فرماید:

برای فراهم شدن زندگی سعادتمندانه، تزکیه اخلاقی فرد که او را از زشتی ها و آلودگی ها برهاند، ضروری و حتمی است. همین مراسم جاودانه ای که حج گزاران انجام می دهند، خود مجموعهٔ گویا و پرنکته ای است از پاکی روح و ذکر و شور و حال معنوی و درونی. فرا رسیدن ایام حج، همه ساله، همراه با شوق و حنینِ دل های شیفته و جان های آرزومندی از سراسر جهان اسلام است که در جوار خانهٔ معبود و دیار محبوب، سر بر آستان عشق و تقدیس می گذارند و جبهه ی تعبد و تقرّب بر خاک آن مقام بسایند، و ایام حج در سایه ی ذکر و نیایش بگذرانند و در پناه رحمت و مغفرت حق بیارمند. (۲)

در حقیقت «یکی از اسرار عرفانی خانه خدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است. اگر شهوت بر انسان غالب شد و گناه یا خطایی رخ داد، خداوند برای آمرزش آن، مقدمه فراهم نموده است؛ مقدمه، خانه خداست؛ چنان که این امر را نخستین بار به آدم (ع) نشان داد و توبه آدم در جوار خانه خدا پذیرفته شد.

۱- دراین باره حضرت رسول (ص) می فرماید : «مَن حَجَّ فَلَم یَرْفَثْ و لَمْ یَفْسِقْ غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» ؛ «هرکس حج انجام دهد پس کار زشت و فسقی انجام ندهد، همه گناهان گذشته او آمرزیده می شود» . کنز العمال، ابوالحسن علاءالدّین متقی هندی، ج۱، ص۵۷۰. همچنین از آن حضرت آمده است: « اَلْحَجُّ المَبْرُورُ لیَسَ لَهُ ثَوابٌ اِلّا الجَنّه » ؛ «حج مبرور، پاداشی جز بهشت ندارد» . همان. از حضرت علی (ع) نیز روایت شده است : «حَجُّ البَیْتِ وَالعُمْرَهُ فَاِنَّهُما یَنْفِیانِ الفَقْرَ، و یُکَفِّرانِ الذَّنْبَ و یُوجِبانِ الجَنَّهَ» ؛ «به جا آوردن حج و عمره تهی دستی را از بین می برد، گناهان را پاک می کند، و موجب رفتن به بهشت می شود» . میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ج ۳، ص ۱۰۰۶.

۲- صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های مقام معظم رهبری) ، ج ۲، صص ۴۲ و ۲۴۰.

وقتی حضرت آدم (ع) مرتکب خطا شد و خداوند او را به زمین فرستاد، حضرت آدم (ع) به سوی خانه کعبه رفت، و همان طور که دیده بود ملائکه دور عرش طواف می کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود. سپس نزد مستجار توقف کرد و فریاد زد: «پروردگارا مرا هم بیامرز!» در پاسخ ندا آمد: «ای آدم! خدا تو را آمرزید» و حضرت آدم عرض کرد: «پروردگارا ذریهٔ مرا هم بیامرز» . در پاسخ ندا آمد: «ای آدم! هر فردی از فرزندانت که مانند تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش به سوی خدا برگردد، خداوند او را می بخشد» . (۱)

دو – فروتنی

دو – فروتنی (۲)

ویژگی زیبای «فروتنی» با فراگرفتن چند دستورالعمل اخلاقی، به دست نمی آید؛ چرا که در انسان ها همواره بهانه برای سرکشی و تکبر وجود دارد؛ همانند برخورداری از جمال، ثروت، مقام، قدرت، علم که هر یک از اینها می تواند مایه غرور و خودپسندی و مانع تواضع و فروتنی گردد. چاره اصلی و بهترین شیوه پیدایش و افزایش فروتنی، آویختن به کارهایی است که به شکستن غرور و تکبر بینجامد و فروتنی را در شخص پدید آورد. در دست یابی به این هدف، فریضه حج می تواند برجسته ترین نقش را داشته باشد. درآوردن لباس مورد علاقه و پوشیدن لباس احرام، ممنوعیت جدال و دروغ و دشنام، راه رفتن هروله گونه، تراشیدن موی سر و. . . همه و همه، با شکستن «خودِ» دروغین انسان و نشاندن «خود راستین» به جای آن، به حاجی درس تواضع می آموزد.

رهبر معظم انقلاب می فرماید:

حج در آیینی پر راز و رمز و در آمیزه ای شگفت آور از شکوه و خاکساری،

۱- اسرار عرفانی حج، محمدتقی فعالی، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- حضرت علی (ع) دراین باره می فرماید: «جَعَلَهُ سُبحانَهُ عَلامَةً لِتَواضُعِهِم لِعَظَمتِهِ و اِذْعانِهِم لِعِزَّتِهِ» ؛ «خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانهٔ اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد» . نهج البلاغه، خطبه اول.

و اقتدار و فروتنی، نمادی از مبارزه و جهاد نفسانی را در راه تحقق حیات طیبه انسانی، در برابر چشم آدمی می گذارد. (۱)

آیت الله جوادی آملی نیز می فرماید:

خداوند، بار یافتن به حرم امن خود را نشانه فروتنی بندگان خود قرار داد، و از بین بندگان، انسان های شنوا، متواضع و مطیع را انتخاب کرد که به جای انبیا می ایستند، و همانند فرشتگان، دور عرش خدا طواف می کنند. همان طوری که فرشتگان حول عرش خدا طواف می کنند زایران بیت الله نیز طایفان حول کعبه و بیت خدا هستند، و همان طوری که انبیا منادیان حق اند و فرشتگان، منادیان رحمت، زایران و مهمانان بیت الله نیز کاری که انبیا و فرشتگان می کنند، در حج انجام می دهند. (۲)

سه - آگاهی از ضعف ها و عیب ها و رهایی از خودخواهی

در انسان، ضعف ها و عیب هایی است که هرگز در شرایط عادی بر او آشکار نمی شود، و آن گاه که وی در زمان هایی ویژه قرار می گیرد، آن زمان ها، آینه دار عیب ها و کاستی های او می شود و ضعف او را به وی می نمایانند. سفرکردن، به خصوص سفرهای زیارتی مانند حج که با انبوه همسفرانی که سلیقه های گوناگون دارند، از شرایط ویژه ای است که در شناساندن عیب ها و کاستی ها به انسان نقش فراوانی ایفا می کند.

امام محمد غزالی می گوید:

شخص تا در خانه خویش باشد، و کارها به مرادش باشد، به خویشتن گمان نیکو برد و پندارد که نیکو اخلاق است. و در سفر، پرده آن اخلاق باطن

۱- صحیفه حج (مقام معظم رهبری) ، ج ۲ ص ۲۴۰.

۲- بنیان مرصوص، عبدالله جوادی آملی، ص ۲۶۲.

برخیزد و احوالی پیش آید که ضعف و بدخویی و عاجزی خویش را بشناسد، و چون علت، باز یابد به علاج مشغول تواند شد. (۱)

چهار – نزدیکی به خدا

دامنه نشینان حج، از دستاوردهای حج، به «در آمدن به بهشت» بسنده می کنند، و از خدا تنها بهشت او را می خواهند، اما قلّه نشینان حج، پای از بهشت، فراتر می برند و دل بر قرب و وصال بهشت آفرین می نهند و از خدا، جمال و دیدارش را تمنا می کنند.

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس

زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس (۲)

آیت الله جوادی آملی می گوید:

همان گونه که حج برای خدا و وجوب آن از طرف اوست، انجام آن نیز باید «لله» باشد. اگر کسی به قصد سیاحت، تجارت و مانند آن حج کرد، چنین حجی از آنجا که سیر الی الله نیست، سرّی ندارد؛ چرا که مهم ترین حج، سیر الی الله است. چنان که در بعضی از روایات، آیه کریمه فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ ؛ [پس به سوی خدا فرار کنید]. (ذاریات:۵۰) بر حج تطبیق شده است.

سفر حج، فرار از غیر خدا به سوی خداست. و فرار به سوی خدا بدین معناست که انسان، ماسوی الله را ترک کرده، خدا را طلب کند. خلاصه اینکه یکی از اسرار حج آن است که انسان از غیر خدا بریده، به سوی خدا هجرت کند تا به لقای او برسد. (۳)

پنج – روان درمانی حج

امروزه روان شناسی و روان درمانی به عنوان یکی از دانش های بشری، گسترش بسیار

۱- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، ج ۱، ص۴۲۳.

۲- دیوان حافظ، غزل ۲۶۸.

۳- صهبای حج، جوادی آملی، صص ۳۲۴ و ۳۲۵.

یـافته و در کـانون تـوجّه فراوان قرار گرفته است. بی تردیـد در این مسیر، هرگز نمی تـوان از نقش دین و آموزه هـای آن، در پالایش روان از آسیب ها و آفت ها غافل بود. خوشبختانه در روزگار ما، به دین و کارکردهای روان شناسانه آن، اهتمام ویژه ای شده و در این باره کتاب ها و مقاله های بسیاری نوشـته شده است. در این میان، فریضه حج به عنوان بخشی از آموزه های دینی، از منظر روان شناسی آن و نیز تأثیر آن از حیث روان درمانی بررسی شده است.

«حـج از نظر روانی دارای فوایـد مهمی است؛ زیرا زیارت خانه خدا در مکه مکرمه و زیارت مسـجد و قبر رسول خدا (ص) در مدینه منوره و نیز زیارت منازل وحی و اماکنی که یادآور فداکاری های مسلمانان صدر اسلام است، به مسلمانان، چنان نیروی روحی عظیمی می بخشـد که گرفتـاری هـا و ناخوشـی هـای زنـدگی را از یادشـان می برد و آنـان را از احساس خوشـبختی و آرامش و امنیت سرشار می سازد.

همانا، حـج پـذیرفته شـده، موجب آمرزش گناهان است و حـج گزار، با دلی شاد و لبریز از احساس امنیت و آرامش و خاطری آسوده از حج بازمی گردد» . (۱)

«در این اماکن آکنده از روحانیت و معنویت و احساسات سـرشار عاطفی، رابطه انسان با پروردگارش نزدیک تر می شود و در نتیجه، انسان از حالت های عرفانی و نفحات روحانی لبریز می شود و این حالات، وجود او را از شادی و خوشـبختی می آکند. در حـج، انسان از نفرت یا کینه یا حسادت رهایی می یابد و روان او درمان می پذیرد. حج گزار امیدوار است که خداوند حج او را بپـذیرد و دعـایش را مسـتجاب کنـد، بنـابراین؛ در حالی از حـج باز می گردد که از احساس گناه و رنـج های اضـطراب، خلاصی یافته و به آرامش و سلامت روان دست یافته است» . (۲)

۱- قرآن و روان شناسی، محمد عثمان نجاتی، صص ۳۹۹ و ۴۰۱.

۲- حدیث و روان شناسی، محمد عثمان نجاتی، صص ۳۱۵-۳۱۷.

ب) دستاوردهای اجتماعی

اشاره

انسـان موجودی اجتمـاعی است و بیشتر نیازهـای او در تعامـل بـا جـامعه برمی آیـد. بریـدن او از اجتمـاع، وی را با کمبودها و مشکلات جدّی روبه رو می کند. همچنین بسیاری از فضیلت های والای اخلاقی - همانند ایثار، انفاق، خیرخواهی، گذشت و. . . - تنهـا در اجتمـاعی زیسـتن و ارتباط با مردم به دست می آیـد. در این میان، حـج فرصت خوبی است برای تمرین و تقویت اجتمـاعی بودن و زمینه مناسبی برای شـکل دادن به یک زیست اجتماعی آمیخته با اخلاق دینی و دگرگرایی و مهرورزی. این زیست اجتماعی در حج، دستاوردهای سودبخشی دارد که برخی از آنها را در ادامه مرور می کنیم:

یک - ایجاد و گسترش تفاهم و تبادل افکار

به موجب احکام قرآنی، تمام مسلمانان با هم برادرند و چنان که علمای اسلام بیان می کنند، حج بیت الله برای استحکام مبانی اخوّت مقرّر گردیـده است. آری همه حجّاج یک جا جمع می آینـد و از حال هم باخبر می شونـد و تبادل افکار می کننـد. در نتیجهٔ این ملاقـات و تبادل فکر است که احـدی از غربیان از خوف، نمی توانـد به آنجا گام بگـذارد. نظریاتی که در اثر تبادل افکار پیدا می شود، به وسیله خود حجّاج منتشر می گردد. (۱)

شهید مطهری می نویسد:

یکی از کارهـای پسـندیده ای که در دنیـای امروز معمول است، این است که افرادی که در یک محفل و یا کنگره برای اولین بار با هم آشـنا می شوند کارت های خود را مبادله می کنند، اسم و آدرس یکدیگر را یاد می گیرند. این کار وسـیله می شود که بعـدها بـا هم نامه مبادله کننـد، از کارهای یکـدیگر آگاه شونـد، آثار و تألیفات خود یا آثار و تألیفات مورد علاقه خود را برای

۱- تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، صص۵۲۶ و ۵۲۷.

یکدیگر بفرستند. بدیهی است که این کارها پیوندها را محکم می کند.

اکنون می بینیم اسلام در چهارده قرن پیش، این زمینه را به وجود آورده است و توصیه کرده است که از اجتماع عظیم حج برای این منظور باید استفاده بشود. امام صادق (ع) فرمود: «اسلام چنین اجتماعی را مقرر کرده است تا از شرق و غرب عالم جمع شوند و با یکدیگر در آنجا آشنا و دوست بشوند» .

لازم است هر کدام از ما کارت های معرفی از خود چاپ کنیم و به چند زبان - که یکی از آنها عربی است - آدرس و شغل خود را بنویسیم. در مواقع متعددی که با افرادی از کشورهای دیگر برخورد می کنیم کارت خودمان را به آنها بدهیم و از آنها کارت بگیریم و این را وسیله آشنایی قرار داده، بعدها نامه مبادله کنیم. کتاب مبادله کنیم. آنها را از اوضاع دینی کشور خود آگاه کنیم و از اوضاع دینی و احوال مسلمانان کشور آنها باخبر شویم. از تحولات و نهضت هایی که له یا علیه اسلام می شود آگاه بشویم و با تحولات و نهضت های سودمند اسلامی هماهنگی کنیم. (۱)

دو - ایجاد و افزایش محبّت

ارتباط و تعامل دلچسب و گوارا با مردم، بدون محبت قلبی به آنان ممکن نیست. دوستی با مردم، شخص را با جامعه پیوند می دهد و او را از همه مزایایی که در یک ارتباط دوستانه با انسان ها وجود دارد، برخوردار می سازد.

دین مقدس اسلام، برای ایجاد و افزایش محبت قلبی مسلمانان به یکدیگر، راهکارهایی ارائه کرده و مسلمانان را به پای بندی به این راهکارها توصیه نموده است. یکی از این راهکارها، توصیه به حضور مسلمانان در جمع، به ویژه در اجتماعی همانند حج می باشد. خواجه نصیرالدین طوسی دراین باره می گوید:

۱- حج، صص ۲۲و ۲۳.

به این سبب بر اجتماع مردم در عبادت ها و ضیافت ها تحریض فرموده اند [و تشویق کرده اند] که به وسیله اجتماع، آن حال انس از حالت بالقوه به حالت بالفعل درمی آید، و چه بسا که شریعت اسلام که نماز جماعت را بر نماز فرادی فضیلت داده است، بدین علت باشد که تا در شبانه روز پنج بار مردمان در یک مکان مجتمع شوند و با یکدیگر انس حاصل نمایند و از درجه انس به درجه محبت رسند و مصداق این سخن آن است که چون اهل هر کوی و محلّه می توانند در هر شبانه روز پنج بار در مسجد اجتماع کنند، اما اجتماع همه اهل شهر در مسجد دشوار است، [پس] عبادتی دیگر مقرّر فرمود تا در هر هفته یک نوبت اهل کوی ها و محله ها و اهل شهر در یک مسجد جمع آیند تا از فضیلت اجتماع برخوردار شوند. آن گاه عموم اهل عالم را به اجتماع در یک موقف، و در همه عمر یک دفعه تکلیف کرد و آن را به وقت معینی از عمر که موجب افتادن به تنگنا و مشقت شود، اختصاص نداد، بلکه موکول به استطاعت و فراهم آمدن شرایط نمود تا در اثر این اجتماع عظیم، مردمان یکدیگر را ببینند و انس شدت یابد و در اثر انس، محبت قلبی پدید آید. (۱)

بی گمان دگرگرایی و دستگیری از دیگران و نیز شریک دانستن تهی دستان در دارایی های خویش، از نشانه های وجود محبت در قلب حاجی است.

سه – چاره اندیشی برای رفع مشکلات جهان اسلام

از بزرگ ترین فلسفه های اجتماع عظیم حج، توجّه مسلمانان به وضع اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی و باخبر شدن از گرفتاری های برادران ایمانی و کوشش در

۱- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، صص۲۶۴ و ۲۶۵ (با اندکی تغییر) .

رفع این گرفتاری هاست.

«اهتمـام به امر مسـلمانان، از فرایض مهم اسـلام است. بایـد توجه داشت که این اجتمـاع بزرگ که به امر خداونـد تعالی در هر سال در این سـرزمین مقدس فراهم می شود، ملت های مسـلمان را مکلف می سازد که در اهداف مقدس اسـلام، مقاصد عالی شریعت مطهر و در راه ترقّی و تعالی مسلمانان بکوشند.

گرفتاری های ملل مسلمان را از زبان اهالی هر مملکت شنیده، و برای حلّ مشکلات آنان از هیچ اقدامی فروگذار نکنند، برای فقرا و مسـتمندان کشورهای اسلامی فکری کنند. باید در این اجتماع عظیم الهی که هیچ قدرتی جز قدرت لایزال خداوند نمی تواند آن را فراهم کند، مسلمانان به بررسی مشکلات عمومی یکدیگر بپردازند و با مشورت همگانی، برای رفع آنها بکوشند.» (۱)

چهار – زمینهٔ شکل دهی سازمان ملل اسلامی

«حج کنگره طبیعی بین المللی اسـلامی است؛ سـمیناری که با دیگر سـمینارها تفاوت دارد. در سـمینارهای بین المللی اشخاص زبده مشـخص را از لحاظ طبقاتی یا تحصیلی انتخاب می کنند، ولی در اینجا هیچ کس را انتخاب نکرده اند؛ یعنی همه آدم ها از هر سـطحی و نژادی و ملتی به این کنگره دعوت شـده اند. این تنها کنگره ای است که هم مردم کوچه و بازار که در جامعه و زندگی خودشان شاید هیچ فخری و مقامی و مسئولیتی ندارند، به آن دعوت شده اند و هم مردانی که مسئولیت های سنگین اجتماعی دارند.

ملت هایی که عادت دارنـد در زنـدگی اجتماعی یا ملّی یا قومی، دور خود حصاری بکشـند و از دیگران غافل بماننـد و از هم روز به روز جداتر شوند، به اینجا می آیند تا آن خودگرایی قومی و قبیله ای و نژادی را به بینش جهانی، به جهان بینی

۱- ر. ك: صحيفه حج، ج ۱، صص ۱۱، ۱۶، ۲۶ و ۷۴. (امام خمینی۱)

بزرگ تر بدل کنند. اینکه کعبه به عنوان قبله انتخاب شده، به خاطر بین المللی بودن آن است» . (۱)

شهید مرتضی مطهری دراین باره می فرماید:

هر جامعه ای نیازمند مرکزی است که فروغ کلیه فعالیت های فرهنگی و اجتماعی آن باید از آنجا ساطع گردد. این فعالیت ها، برای جامعه، خونی را که مایه حیات است تهیه می کنند، و مرکز به منزله قلب است و وظیفه قلب را انجام می دهد؛ به این معنی که خون تازه را حتی به جوارح دور می رساند. مادامی که چنین مرکزی وجود داشته باشد و این خون حیات بخش را تهیه کند، تمام بدن بدون وقفه و معطلی وظیفه اش را انجام خواهد داد. برای مسلمین، این مرکز مکه است، و سایر مراکز فرعی، از این نقطه نیرو می گیرد. به هر حال، کعبه و حریم آن باید جنبه بین المللی اسلامی داشته باشد و به منزله سازمان ملل اسلامی باشد. و از این خانه می توان مقرّ سازمان ملل اسلامی، نظیر آنچه بلوک های مختلف جهان، سازمان ملل متفق به پا کرده اند، داشته باشیم. و این سازمان باید، قسمت های مختلف از قبیل شورای امنیت، سازمان فرهنگی، سازمان بهداشتی و غیره داشته باشد. (۲)

ج) دستاوردهای سیاسی

اشاره

زیارت بیت الله که بر هر مسلمانی در مدت عمر لااقل یک مرتبه (با بودن استطاعت) واجب است که آن را درک کند، یکی از ارکان مهم اسلام شمرده می شود، و آن از جمله ارکانی است که دارای نتایج و فواید سیاسی خیلی زیاد می باشد. لازم به تذکار

۱- میعاد با ابراهیم، علی شریعتی، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۲- حج، صص ۶۵ و ۱۳۲.

نیست که در یک وقت معینی، اجتماع تمام مسلمین روی زمین در یک جا، از نظر سیاسی چقدر دارای نتایج مهمی خواهد بود. (۱)

حج، مسلمانان را درباره سرنوشت دیگر هم کیشان حسّاس می سازد و برای اصلاح جامعه اسلامی و خوشبختی مادی و معنوی مسلمانان راهکارهایی می دهد که نتیجه آن، دستیابی به دستاوردهای درخور توجهی است. در ادامه به برخی دستاوردهای سیاسی حج اشاره می نماییم:

یک – وحدت و همدلی

حج، اجتماع جهانی مسلمانان و نشان دهنده عظمت و قدرت و وحدت انسان هاست. همین اجتماع مسلمانان و وحدتشان، نوعی جهاد با کافران و شکست برای آنهاست. اگر مسلمانان در ایام حج، دست یاری به هم دهند، در ضعیف ترین حالات می توانند قوی ترین دشمنان را از پای درآورند. (۲)

مورچگان را چو بود اتفاق

شیر ژیان را بدرانند پوست

پشه چو پُر شد، بزند پیل را

با همه تندی و صلابت که اوست (۳)

***

نبینی که چون با هم آیند مور

ز شیران جنگی برآرند شور؟ !

نه موری که مویی کزان کمترست

t چو پُر شد ز زنجیر محکم تر است؟ ! (۴)

و چه زیبا می گوید سعدی شیرازی: «اندک اندک خیلی شود، و قطره قطره سیلی گردد؛ یعنی آنان که دست قوت ندارند، سنگ خورده نگه دارند، تا به وقت فرصت دمار از دماغ ظالم برآرند.

۱- تاریخ تمدن اسلام و عرب، صص ۵۲۵ و ۵۲۷.

۲- بعد اجتماعی اسلام، ص ۱۲۷.
۳- کلیات سعدی، ص ۱۰۵.
۴- کلیات سعدی، ص ۲۰۸.

و قَطرٌ عَلی قَطْرٍ إذا اتَّفَقَتْ نَهْرٌ

وَ نَهرٌ عَلی نَهرٍ اِذا اجْتَمَعَتْ بَحرٌ» (۱)

کسی که کوچک ترین آشنایی با تعلیمات اسلامی داشته باشد، در این جهت تردید نمی کند که اسلام به عناوین مختلف دستور داده که مسلمانان دور هم جمع شوند و یکدیگر را از نزدیک ببینند و از احوال یکدیگر مطلع شوند تا دل هایشان به یکدیگر نزدیک شود و دیوارها از میان برده شود و شکاف ها پر گردد و از همه اجتماعات اسلامی مهم تر و عمومی تر و طولانی تر و متنوع تر، برنامه حج است که به حق آن را کنگره عمومی اسلامی نام نهاده اند. همه مسلمانان باید در زمان معین و روزهای معین، اعمال معینی را انجام دهند. همه باید یک نوع لباس در آن ایام بپوشند، و یک نوع سخن به زبان آورند. آیا سرزمین حج، جز برای این است که میعادگاه اهل توحید باشد؟ آیا جز برای این است که اهل توحید باید در آنجا رنگ توحید و وحدت به خود بگیرند. چه خوب گفته است علامه فقید کاشف الغطاء:

بُنِی الاسلامُ عَلی کَلِمَتَینِ: کَلِمَهُ التَّوحیدِ وَتَوْحِید الکَلِمَه.

اسلام بر روی دو اصل و دو فکر بنا شده است. یکی پرستش خدای یگانه و توحید، دیگر، اصل اتفاق و اتحاد جامعه اسلامی.

تقویت اسلام به این است که مسلمانان قوی تر باشند، و قوی تر بودن آنها به این است که پیوند اتحاد آنها محکم تر باشد. (۲)

دو – برائت از مشرکان

اعلان برائت از مشرکان، از ارکان توحید و واجبات سیاسی حج است. تحقق دیانت، جز به اعلام محبت و وفاداری نسبت به حق و اظهار خشم و برائت نسبت به باطل نمی باشد. حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از مشرکین و

۱- قطره با قطره چو پیوندد جویبار گردد / و جویبار چون به جویبار پیوندد دریا شود. کلیات سعدی، ص۱۶۷.

۲- ر. ک: حج، صص ۱۷، ۱۸، ۱۹و ۸۰.

منافقین میسّر شود. کدام خانه سزاوارتر از کعبه و خانه امن و طهارت که در آن به هرچه تجاوز و ستم یا دون صفتی و نامردمی، عملاً و قولاً پشت شود. سنت پیامبر (ص) و اعلان برائت، کهنه شدنی نیست و نه تنها اعلان برائت به ایام و مراسم حج نباید منحصر شود که باید مسلمانان فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند. (۱)

«باری در جریان حج، دو اعلان و دو فریاد، مطرح است؛ اول اعلانی که ابراهیم خلیل (ع) از طرف خدای سبحان داد:

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (حج:۲۷)

و مردم را به حج دعوت کن، تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر [چابک و ورزیده] از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

خداوند به ابراهیم خلیل (ع) فرمود: تو بعد از ساختن کعبه که مطاف زایران و قبله مسلمین است، اعلان حج کن، آن گاه مردم، خود می آیند؛ از طرف تو اعلان کردن و از طرف مردم لبیک گفتن. این اعلان، همان است که هرکس مستطیع است باید به مکّه برود. اکنون که با این اعلان، مردم از نقاط دور و نزدیک دنیا به حرم امن اله بار یافته، به مکه رسیدند و «حج اکبر» تشکیل شد، فریاد و اعلان دوم مطرح است و آن اعلان برائت است:

وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُ-شْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ (توبه: ۳)

و این، اعلامی است از ناحیهٔ خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [روز عید قربان] که: خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند.

۱- صحیفه حج، ج ۱، صص ۱۹۷ و ۱۹۸. (امام خمینی۱)

طواف، سهل است، سعی بین صفا و مروه از هرکسی نیز ساخته است، و همچنین نماز پشت مقام ابراهیم کار دشواری نیست. عمده، فریاد بیزاری از شرک و مشرکین در جایی می باشد که بیگانه نفوذ کرده است. سخن تا از کنار کعبه بلند نشود، جهانی نخواهد شد؛ چه اینکه اولین سخنِ وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) از کنار کعبه بود. و همچنین وقتی که وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) ظهور می کند، پشت به دیوار کعبه داده و از همان جا جهانیان را دعوت می کند؛ چون تنها خانه ای که مطاف و قبله جهانیان است، «کعبه» است. لذا حرف باید از آنجا به جهان برسد.

امام خمینی (رحمه الله) مسئله تولّی و تبرّای حج را شناخت و تبیین کرد و حج ابراهیمی را تشریح کرد و حج منهای برائت را «حج جاهلی» دانست و حج همراه با برائت از شرک و مشرکین را «حج ابراهیمی» معرفی نمود. (۱)

بی گمان روشن است که در ایام حج، مسلمانان باشکوه ترین و پرقدرت ترین اجتماع را تشکیل می دهند، و چنین اجتماع عظیمی از مسلمانان در هیچ یک از فرایض دیگر به وجود نمی آید. بنابراین بهترین استفاده از این اجتماع بی مانند، بسیج مسلمانان برای اعلان برائت از مشرکان، یعنی دشمن دینشان و پیامبرشان و خودشان است. (۲)

سه – کسب اقتدار برای جامعه اسلامی

خداوند تبارک و تعالی آنجا که فرمود: وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ؛ «هرگز سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید» . (آل عمران: ۱۳۹) به شکل دهی باور مسلمانان به اقتدار بالقوّه شان پرداخت و جامعه اسلامی را به دلیل برخورداری از جوهر ایمان، سزاوارترین جامعه ها به اقتدار دانست.

۱- ر. ک: بنیان مرصوص، صص ۲۷۱ – ۲۷۴.

۲- بعد اجتماعی اسلام، محمد اسفندیاری، ص ۱۲۵.

علامه طباطبایی (رحمه الله) می فرماید:

آیه شریفه [فوق] می خواهد بفرماید که اگر دارای نیروی ایمان هستید، شایسته نیست که اراده شما ضعیف شود و از پیروز نشدن بر دشمن اندوهناک گردید؛ چه اینکه ایمان شما سرانجام شما را به پیروزی نهایی می رساند. و اگر آسیبی هم به شما رسید، نباید سبب اندوه و ضعف شما گردد؛ چه آنکه شما در این آسیب، تنها نبودید و دشمن نیز به حدّ کافی از شما آسیب دید. بنابراین، دشمن هیچ گونه مزیت و برتری بر شما پیدا نکرده تا موجب ضعف و اندوه شما شود. نکته دیگر آنکه ما می بینیم در این آیه شریفه بااینکه خطاب به مؤمنین است، باز هم ایمان را شرط برتری و پیروزی آنها قرار داده است؛ و این، برای اشاره به این مطلب است که مخاطبین گرچه فاقد نیروی ایمان نبوده اند، در مقام عمل بر طبق مقتضیات ایمان خود عمل نکرده و صبر و تقوا را که از لوازم ایمان است فراموش کرده بودند؛ و اگر این دو صفت بزرگ را از دست نداده بودند، ایمان آنها اثر می کرد و پیروزی نصیبشان می گشت. (۱)

بی تردید، مراسم شکوهمند حج، ارزشمندترین فرصت برای عروج امت اسلامی به قلّه اقتدار است؛ چرا که بیشترین آیات و نشانه ها برای افزایش ایمان، در آن سرزمین تابیده است و هم، دیدن آن اجتماع بی نظیر در یک مکان، تأثیر ژرفی بر ایجاد حسّ اقتدار و شکوهمندی در مسلمانان دارد.

د) دستاوردهای اقتصادی

اشاره

جایگاه «اقتصاد» در حج، دست کم از دو نگاه، درخور تأمّل است:

۱- تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ترجمه: محمدرضا صالحی کرمانی و سید محمد خامنه، ج ۴، صص ۴۶ و ۴۷.

یک – نگاه اول

وجوب حج، مشروط به استطاعت مالی شده است و – از نگاه فقهی – شخص تا وقتی به حدّ نصاب مالی نرسیده باشد، حج بر او واجب نیست و اگر با وجود عدم استطاعت حج بگزارد تکلیف از او ساقط نشده است و پس از استطاعت، دوباره باید به جا آورد.

«در وجوب حج، داشتن توانایی عقلی کافی نیست، بلکه آنچه در حج شرط است، داشتن قدرت شرعی است؛ یعنی داشتن زاد، توشه سفر و مرکب و سایر حوایجی که مسافر باید همراه داشته باشد که اگر از اینها بی بهره باشد حج بر او واجب نیست و اگر در عین نداشتن آنها به حج برود، آن حج، کافی از حَجّةُ الاسلام وی نخواهد بود» . (۱)

در واجب شدن حج، معتبر است که هزینه رفت و برگشت او زائد بر حوائج ضروری زندگی اش باشد. بنابراین، واجب نیست خانه درخور شأن یا لباس فاخر یا اثاث خانه یا ابزار صنعت یا اسب و مرکب سواری اش یا چیز دیگری که برحسب حال و آبرو و زی اش (۲)محتاج به آن است، را به خاطر حج بفروشد. (۳)

در کتاب «قابوس نامه» می خوانیم:

بدان که خدای عزّوجلّ دو فریضه واجب کرد از بهر منعمان و متمکنان و بندگان خاص خود، و آن حج است و زکات. و فرمود تا هر که را ساز و برگ و زاد و توشه بود، خانه او را زیارت کند، و آنان را که چنین ساز و برگی ندارند، نفرموده و دیگر آنکه اعتماد حج بر سفر است، و بی ساز و برگ ها را سفر فرمودن، نه از دانش بود؛ و بی ساز سفرکردن، اندر تهلکه افتادن است. (۴)

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی۱، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- زی: شأن.

۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴- قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر، ص ۲۰.

«ابوالشعثاء» گوید:

در اعمـال نیک نظر می کردم، دیـدم نماز و روزه به نیروی جسـمی نیاز دارنـد، صـدقه نیز به مال و مکنت احتیاج دارد، به حج نگاه کردم، دیدم هم به نیروی بدنی نیاز دارد هم به مکنت و مال، پس آن را با فضیلت تر از همه چیز یافتم. (۱)

دو – نگاه دوم

نگاه دیگر به جایگاه «اقتصاد» در حج، به نقش این سـفر عبادی در رونق و شکوفایی اقتصادی حج گزاران باز می گردد. چنان که از آیـات و روایات اسـتفاده می شود، ثمره های حـج، تنها به بعـد معنوی و عرفانی و اخروی منحصـر نمی شود، بلکه حـج، دنیای انسان را نیز سامان می بخشد و اقتصاد او را شکوفا می کند. در قرآن کریم می خوانیم:

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ * لِیشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ. . . (حج: ۲۷ و ۲۸)

و مردم را به حـج دعوت کن؛ تـا پیـاده و سواره بر مرکـب هـای لاـغر [چابک و ورزیـده] از هر راه دوری به سوی تو بیاینـد، تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیاتبخش] باشند. . . .

مقصود از منـافع در اینجـا، فقـط منفعت معنوی نیست، فقط مسـئله ای شخصـی نیست، فقط جنبه روحی و روانی یا جنبه عبادی نیست، و یا فقط جنبهٔ دنیایی و تجارت نیست، بلکه همه چیز است؛ سیاست است، اقتصاد است، معنویت نیز هست. (۲)

حج، فریضهٔ امت، فریضهٔ وحدت، فریضهٔ اقتدار مسلمین، فریضهٔ اصلاح فرد و جمع و در یک جمله فریضهٔ دنیا و آخرت است. (۳)

۱- داستان ها و حکایت های حج، رحیم کارگر، صص ۵۹ و ۶۰.

۲- صحیفه حج، ج ۲، ص ۲۰۰ (مقام معظم رهبری) .

۳- صحیفه حج، ج ۲، ص ۱۴۵.

بی گمان، واژه «منافع» در این آیه شریفه، عام و مقید به منافع دنیوی یا اخروی نیست. بنابراین آیات یادشده به صراحت بیانگر این است که حج، مشتمل بر منافع دنیوی و اخروی است، و مسلمانان باید منافع خود را در این سفر ببینند. منافع دنیوی حج، بسیار آشکار است؛ چه، هنگامی که مسلمانان کشورهای گوناگون گرد هم می آیند، با یکدیگر آشنا و به کمبودها و کفایت های هم آگاه می شوند و زمینه تعاون و همکاری و کمک به یکدیگر فراهم می شود. کوتاه سخن اینکه حج «سیاست درهای باز» است و از رهگذر آن، مسلمانان کشورهای گوناگون می توانند با یکدیگر روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برقرار کنند. (۱)

شیخ الرئیس ابوعلی سینا دراین باره می نویسد:

در صورت امکان، اعمال و مصالح دیگری نیز برای این احوال [عبادات]، به منظور تقویت شریعت و گسترش آن و نیز برای تأمین منافع دنیوی مردم افزوده شود تا مردم بدان ها نیز بپردازند؛ همانند حج؛ به این معنا که مکان ویژه ای را که صالح ترین جای پرستش خداست تعیین کنند و مراسم خاصی را مانند قربانی کردن، به عنوان دستورهای الهی، برای آنجا مقرّر نمایند. چنین اموری به این هدف [بقای شریعت] کمک بزرگی می کند. (۲)

امام سجاد (ع) می فرماید:

حُجُّوا وَاعتَمِرُوا تَصِحَّ اَبدانُکُم و تَتَّسِعْ اَرزاقُکُم و تُکفَونَ مَؤُوناتِ عِیالاتِکُمْ. (۳)

حج و عمره به جا آورید تا بدن هایتان سالم بماند و روزی هایتان گسترده گردد و مخارج خانواده تان تأمین شود.

پیامبر خدا (ص) نیز می فرماید:

«مَن اَرادَ دُنیا وَ آخِرَةً فَلْیَؤُمَّ هذَا البَیتَ » (۴)؛ «کسی که دنیا و

۱- بعد اجتماعی اسلام، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۲- النجاة، ابن سینا، صص ۷۱۴ و ۷۱۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹.

۴- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص ۲۲۰.

آخرت را می خواهد باید آهنگ این خانه کند» .

آن حضرت (ص) همچنین فرمود: «

حُجُّوا تَستَغْنُوا » (۱)؛ «حج به جا آورید تا بی نیاز گردید» .

۶. حج و مسئله استطاعت اخلاقی و روحی

معمولاً هرگاه که در بحث حج، سخن از «استطاعت» می رود، ذهن ها به «استطاعت مالی» سوق می یابد و اینکه تا «استطاعت مالی» ، حاصل نشود حجّی بر انسان واجب نمی شود؛ درحالی که درباره حج، «استطاعت روحی و اخلاقی» نیز بسیار درخور توجّه است؛ چرا که اگر این استطاعت حاصل نشود، چه بسا حج یا پذیرفته نشود یا به کمترین اندازه قبول برسد و در نتیجه، کمترین ثمره و دستاورد را داشته باشد.

شهید مرتضی مطهری دراین باره سخن ارزشمندی دارد. وی می گوید:

گاهی بعضی افراد می پرسند: چطور است که از نظر اسلام، استطاعت مالی و استطاعت بدنی و استطاعت طریقی شرط است، اما استطاعت روحی و اخلاقی شرط نیست؟ یعنی چطور است که حاجی باید از لحاظ مالی آن قدر ثروت داشته باشد که به راحتی به مکه برود و برگردد و ضربه ای به کار و کسب و وضع خانواده اش وارد نشود، و از لحاظ بدنی باید سالم باشد، مریض نباشد، از لحاظ راه باید امنیت داشته باشد، اما لازم نیست که حاجی از لحاظ روحی و اخلاقی سرمایه کافی داشته باشد؟ چرا؟ جواب این است که استطاعت روحی و اخلاقی هم شرط است، اما با یک تفاوت و آن اینکه سایر استطاعت ها شرط وجوب است و اما استطاعت روحی و اخلاقی، شرط وجود است. توضیح مطلب اینکه شرط وجوب، یعنی شرطی که تا پیدا نشود تکلیفی در کار نیست. مثلاً رسیدن مال به حدّ نصاب، شرط وجوب زکات است؛ تا مال

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۵.

به حدّ نصاب نرسد تکلیفی و وجوبی در کار نیست، اما شرط وجود، یعنی شرطی که تا آن شرط، محقق نشود، عمل انسان مقبول نیست. مثلاً حضور قلب، شرط قبولی نماز است و باید حضور قلب باشد تا نماز مقبول واقع شود و انسان را عروج دهد و آثار خود را ببخشد. پس شرط وجود، از شرط وجوب مهم تر است.

استطاعت اخلاقی و روحی، شرط وجود است؛ یعنی تنها در صورت آمادگی روحی و اخلاقی است که انسان از مزایای بی پایان روحی و اجتماعی بهره مند می شود و اگر انسان این آمادگی را نداشته باشد «محنت بادیه خریده به سیم» . حال چه دلیلی داریم که استطاعت روحی، شرط وجود، یعنی شرط مقبولیت و مفید بودن حج است؟ برای نمونه این روایت امام باقر (ع) را نقل می کنم که می فرماید:

ما یُعْبَأُ بِمَنْ یَؤُمُّ هذَا البَیتَ اِذا لَمْ یَکُنْ فِیهِ ثَلاثُ خِصالٍ؛ خُلُقٌ یخالِقُ بِهِ مَنْ صَحِبَهُ، و حِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَبَهُ وَ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَن مَحارِمِ اللهِ تَعالی. (۱)

کسی که قصد این خانه [کعبه] را می کند مورد اعتنا و عنایت [حق] قرار نمی گیرد اگر سه خصلت در او نباشد: اخلاق مناسبی که با همراهان به خوبی رفتار کند؛ حلمی که با آن بتواند خشم خود را مهار کند؛ پارسایی و ورعی که او را از گناهان نگه دارد.

از اینجا می توان تکلیف حجاجی که بی جهت با رفقا به نزاع برمی خیزند، زود از کوره در می روند، انواع گناهان از دروغ و غیبت و مانند اینها را مرتکب می شوند فهمید. (۲)

«شیخ محمود شلتوت» در مقام اشاره به استطاعت روحی و اخلاقی برای حج و

۱- مکارم الاخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ج ۱، ص ۴۹۱.

۲- حج، صص ۳۱ - ۳۳.

اینکه باید مقدماتی در قالب تهذیب نفس و خودسازی برای رسیدن به این منظور فراهم آید، می نویسد:

مسلمانان، درست یک ماه تمام از دایره اعتیادهایی که مربوط به شکم و شهوت است بیرون می آیند و به عالم معنا کوچ می کنند که این خود، نوعی حج است به منظور تمرین صبر، گسستن از مادیات، تجدید خاطرات روحانی و آهنگ مقامات برتر انسانی. آنان همچنین با جدا کردن قسمتی از اموال خود به منظور دستگیری از مستمندان و بیچارگان به خاطر خدا، نوعی حج به جای می آورند؛ یعنی آهنگ مقامات روحانی می کنند. این عمل، علاوه بر آنکه امتثال امر پروردگار است و اموال انسان را پاکیزه می کند، نهاد آدمیان را از زنگار بخل که رشته رابطه آدمیان را از هم می گسلد، پاک می گرداند.

تمام این عبادات، راه های گوناگونی است که مسلمانان با وجود آنکه در شهرهای خود و نزد خانواده و دوستانشان هستند، به وسیله انجام آنها نوعی حج به جا می آورند. وقتی که آنها با دل و جان و ایثار مال، بدین گونه در راه خدا گام برداشتند و وقتی که درخت توحید در قلوبشان ریشه ای استوار پیدا کرد و میوه هایش با آب نیایش که از نماز به دست می آورند نیکو شد و خاکش با مواد نیرومندی که در اثر پرداخت زکات و پاکیزه نمودن اموال خویش تقویت گردید و از نظر اخلاقی و روحی به استطاعت رسیدند، آن گاه است که شوقی در نهادشان برانگیخته می شود و برای انجام حجّ بزرگ تر آماده می شوند، و آن گاه است که آهنگ خانه خدا می کنند، و در آنجا به پا می خیزند و طواف می کنند. (۱)

۱- سیری در تعالیم اسلام، شیخ محمود شلتوت، ص ۳۰۴.

فصل دوم: احرام

اشاره

فصل دوم: احرام (۱)

۱. مفهوم شناسی احرام

«ابن اثیر» پس از آوردن حدیثی با مضمون «

كُلُّ مُسْلِمٍ عَن مُسْلِمٍ مُحْرِم » ؛ «هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر، محرم است» ، می گوید:

گویند: «او محرم از توست» یعنی حرام است آزار دادن تو بر او. و گویند: «مسلمان محرم» ؛ و او کسی است که چیزی از خود را حلال نکرده تا سبب هتک او شود؛ منظور این است که مسلمان با اسلام آوردن، حفظ می شود و به جهت حرمتی که پیدا می کند از آزار دیگران و اینکه بخواهند مال او را ببرند در امان است. و از همین معنی است این گفته که: «روزه احرام است» ؛ زیرا روزه دار از چیزی که در روزه اش رخنه ایجاد کند اجتناب می ورزد. و به روزه دار، محرم گویند. . . و احرام مصدر «احرم الرّجل یحرم احراما» است

۱- در احرام، سه چیز واجب است: الف) نیّت؛ ب) تلبیه؛ ج) پوشیدن دو جامه احرام برای مردان، که یکی «لنگ» است و دیگری «ردا» که باید آن را به دوش بیندازد. احتیاط واجب آن است که این دو جامه را قبل از نیّت احرام و لبیک گفتن بپوشد و اگر بعد از لبیک پوشید احتیاط آن است که لبیک را دوباره بگوید. زن می تواند در لباس خودش به هر نحو هست محرم شود، چه دوخته باشد چه نباشد. منتخب مناسک حج، مطابق با فتاوای امام خمینی۱ با حواشی مراجع معظم تقلید، بر گرفته از صص ۶۹، ۷۶ و ۷۷.

و آن، وقتی است که حاجی صـدا را به تلبیه برای حـج یا عمره بلنـد کند و به اسـباب و شـروط آنها عمل کند، مانند درآوردن لبـاس دوخته از تن و پرهیز از چیزهایی که شـرع از آنها در حال احرام، منع نموده؛ ماننـد بوی خوش و ازدواج و صـید و دیگر چیزها. و اصل احرام به معنی منع است. گویا محرم، خود را از چیزهای یادشده باز می دارد. (۱)

۲. احرام، فروپاشی امتیازهای ظاهری

همواره شـیوه عالمـان و عارفـان راستین، پرهیز از امتیـازطلبی و مرزبنـدی هـای اعتبـاری و ظـاهری میان خویش و دیگران بوده است. آنهـا بر این بـاور بوده انـد که امتیـاز و برتری حقیقی، تنها به واسـطه گوهر تقوا به دست می آیـد. هرگز ثروت و مقام و جایگاه های زودگذر دنیوی، به ایجاد حسّ امتیاز در آنان نسـبت به دیگران نمی انجامد. گرچه آنان پرهیزکاری خویش را نیز به عاملی برای حسّ برتری نسبت به انسان تبدیل نمی نمایند؛ چرا که در نگاه آنان تقوای راستین به انسان فروتنی می بخشد و مانع مرزبندی های ظاهری میان شخص و دیگران می باشد.

حکایت

همین که رسول اکرم (ص) و اصـحاب و یاران او از مرکب ها فرود آمدند و باروبنه را بر زمین نهادند، تصـمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسـفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصـحاب گفت: «سـربریدن گوسـفند با من» . دیگری گفت: «کندن پوست آن با من» . سومی گفت: «پختن گوشت آن با من» . به این گونه هر کـدام کاری را عهده دار شدند. رسول اکرم (ص) نیز فرمود: «جمع کردن هیزم از صحرا نیز با من» .

جمعیت تا این سخن را از رسول خدا (ص) شنیدند گفتند: «یا رسول الله! شما زحمت

۱- نهایه، ابن اثیر، ذیل ماده «حرم» .

نکشید، و راحت بنشینید. ما خودمان با کمال افتخار، همه این کارها را انجام می دهیم» . رسول اکرم (ص) فرمود:

می دانم که شـما انجام می دهیـد، اما خداوند دوست نمی دارد که بنده اش را میان یارانش با وضـعی متمایز از دیگران ببیند و ببیند که بنده برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده باشد.

سپس آن حضرت به طرف صحرا رفت و به مقدار لازم خار و خاشاک از صحرا جمع کرد و آورد. (۱)

احرام، بـا چاشـنی یکرنگی، حـاجی را در فضـایی قرار می دهـد کـه در آن، اثری از امتیازهـای ظـاهری نیست. محرم، خـود را هماننـد دیگران می بیند و در آن دریای خروشان یکرنگی هیچ گونه مرز و امتیازی میان خود و دیگران مشاهده نمی کند. این تمرین عملی، اندیشه و جان او را برای نگرشی درست به انسان ها آماده می سازد.

شهید مرتضی مطهری می فرماید:

احرام، رمز دور کردن نشـان ها و افتخارهای وهمی و خیالی و برگشت به مفاخر واقعی است. احرام ارجاع به این فکر است که ببین آیا غیر از کلاه، نشان دیگری از مردی در تو هست؟ به قول سعدی در طیبات:

ره طالبان و مردان، کرم است و لطف و احسان

تو خ-ود از نش-ان مردی، مگر این کلاه داری به چه خرّمی و نازان، گرو از تو برد هامان اگرت شـرف همین است که مال و جـاه داری بـه در خـدای قربی، طلـب ای ضـعیف هـم-ت ک-ه نمـان-د ایـن تقرب ك-ه ب-ه پـادش-اه داری (۲)حج، رمز ریختن و شکستن تعینات و غلاف ها و حصارهای خیالی و اعتباری است. همه دور یک خانه طواف کردن، رمز هدف واحد و فکر و ایده واحد است. همه با هم در یک صحرا وقوف کردن و یک نوع عمل کردن و با هم

۱- داستان راستان، شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

۲- کلیات سعدی، ص ۷۴۰.

حرکت کردن، رمز حرکت در مسیر واحد و فرو ریختن مرزهای اعتباری ظاهری می باشد. لباس احرام که در منتهای سادگی و بی رنگی و بی نشانی است، محو رنگ ها و شکل های لباس ها، برای دست کم یک مدت موقت است که همه مردم از درجه دار و غیر درجه دار، نشان دار و غیر نشان دار، نوپوش و کهنه پوش را در یک لباس ساده جمع کرده است. و البته شکّی نیست که لباس در روحیه هم مؤثر است. انسان لباسی پوشیده باشد که از لباس همه مردم، بالاتر یا پایین تر باشد در روحش اثر دارد. بالا و پایین داشتن مجلس، در روحیه مؤثر است. ازاین رو، پیغمبر، گرد می نشست و دستور می داد گرد بنشینند. بی شک مساوات در لباس، مساوات در روح ایجاد می کند، همانند لباس احرام.

احرام ساده اسلامی، رمز إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ

؛ [«همانا گرامی ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما می باشد»]. (حجرات:۱۳) است.

اساساً بعضی قسمت ها از مختصات حج است؛ از قبیل اینکه با دو قطعه ساده از لباس ندوخته محرم شوند، سرها برهنه باشد، پاها کفش و جورابی که پشت پا را بپوشاند نداشته باشد. اینجاست که تمام نشانه های اقلیمی و زبان و لغت و جنس و رنگ، ذوب می شود و همه مسلمانان حاضر در این عبادت اجتماعی، یک لباس و یکرنگ می شوند.

تن از آلایش هر رنگ بشو همچو مسیح

تا ببینی که در این خم همه همرنگ همیم (۱)«اینجا، همه نشانه ها، درجه ها و رنگ ها و فاصله ها در میقات ریخته است. باید لباس عوض کنی، لباس، نشانه است، حجاب است، درجه است، عنوان است، امتیاز است. رنگ و طرح و جنس، آن همه، یعنی من! و «من» یعنی «تو» نه، یعنی تشخّص. بنابراین،

۱- ر. ک: حج، صص ۶۷، ۶۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰ و ۱۲۵.

تبعیض یعنی مرز، و مرز یعنی تفرقه. در میقات بریز، کفن بپوش، رنگ ها را همه بشوی. سپید بپوش، به رنگ همه شو. ذره ای شو، درآمیز با ذرّه ها، قطره ای گم در دریا. نه کسی باش که به میعاد آمده ای، خسی شو که به میقات آمده ای» . (۱)

«احرام به عنوان اولین مناسک، در حقیقت به معنای فاصله گرفتن از کشش های ناروای نفسانی و امتیازات و طبقات و منزلت های دنیوی است و همه ذهن و فکر و کردار و گفتار را در جهت التزام به شریعت خداوند قرار می دهد» . (۲)

«انسان، خود را نمی شناسد، خود را فراموش کرده است؛ چنان که هر چیزی را که به وی تعلق گرفت جزو خود می پندارد، و با آن امتیاز می جوید. مثلاً همین که لباس نو به تن خود می بیند، خود را گم می کند. انسان به قدری ناتوان است که حتی لباس نو او را می فریبد! اگر لباسی را که مواد آن از گیاه و حیوان فراهم شده است و دیگران بافته و دوخته اند بر تن خود آراست، گمان می کند بر شخصیتش افزوده شده است. یا در خانه نوساز که می نشیند، خود را تغییریافته می بیند. مهم ترین مقصد در حج، دست یافتن به رابطه میان خود و خدا و خلق، و از میان بردن آن اشتباهات و انحرافات است.

سراسر اعمال حج، تربیت است. کدام قدرت می تواند مردم را با روحیه ها و اوضاع و احوال مختلف در یک سرزمین جمع کند؛ چنان که میانشان برتری نماند و امتیازی بر یکدیگر نداشته باشند؟ با لباس واحد و زبان واحد همه را به اعمال واحدی دعوت کند. همین که حج گزار به حج رسید، باید لباس خود را در آورد تا وجه تمایز از میان برود و یک زبان با دیگران گرد آید. حتی دوختن لباس که باز ممکن است اختلاف و امتیازی ایجاد کند ممنوع است» . (۳)

سفید، رنگ بی رنگی است. سفیدی احرام، نشان دهنده رنگ باختن تمامی

۱- خسی در میقات، صص ۴۴ و ۴۵.

۲- اسلام آئین زندگی، ص ۲۰۰.

۳- درس های قرآنی، سیدمحمود طالقانی، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

رنگ هاست. بی رنگی، نماد پاکی و سادگی است. سالک، رنگ خدایی دارد. در این لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد. محرم با انسان هایی روبه روست که همه با او هم رنگند و همه با یکدیگر یک رنگند. (۱)

۳. احرام و اخلاص

غلام همّت آن نازنینم

که کار خیر بی روی و ریا کرد

(۲)

به سبب گران بهایی چشم گیر «اخلاص» و دشواری رسیدن به آن، در حدیث نبوی (ص) از اخلاص به سرّی از اسرار خدا تعبیر شده است؛ سرّی که خداوند، تنها در قلب کسانی به ودیعه می گذارد که دوستشان دارد. چنان که پیامبر اکرم (ص) از قول خداوند می فرماید:

اَلإِخْلاصُ سِرٌّ مِن اَسرارِی، اسْتَودَعتُهُ قَلْبَ مَنْ اَحْبَبْتُ مِن عِبادِی. (۳)

اخلاص، سرّی از اسرار من است، آن را در قلب کسانی که دوستشان می دارم به ودیعه می گذارم.

باری در فضایی که در آن، آدمی همه را چون خود می بیند و خود را چون دیگران و همه مرزهای اعتباری و برتری های ظاهری و جایگاه های دنیوی در هم فروریخته است، انگیزه و زمینه ای در شخص برای برانگیختن و ستایش دیگران در برابر انجام کارهای نیک نمی ماند. این گونه است که احرام با از میان برداشتن همه امتیازهای ظاهری زمینه را برای اخلاص در عمل و محور قرار دادن خداوند در همه کارها فراهم می آورد.

امام خمینی (رحمه الله) درباره اخلاص در مناسک حج می فرماید:

از مهمات در همه عبادات، اخلاص در عمل است که اگر خدای نخواسته

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.

۲- دیوان حافظ، غزل ۱۳۰.

۳- منیه المرید، الشیخ زین الدین بن علی العاملی (الشهید الثانی) ، ص۱۳۳.

کسی عملی را برای خودنمایی و عرضه به دیگران انجام دهد و خوبی عملش را به رخ دیگری بکشد، عمل او باطل است و حجاج محترم مواظب باشند که رضای غیر خداوند را در اعمال خود شرکت ندهند. (۱)

شیخ محمود شلتوت می گوید:

اولین چیزی که حجاج لازم است به آن توجه داشته باشند، قصد و نیت خالصانه و صادقانه و انجام دادن عبادت حج در جهت رضایت خداوند است؛ زیرا خداوند، حج انسانی را که این عبادت بزرگ را پوششی برای به دست آوردن نام و شهرت و یا ثروتی بی ارزش قرار دهد، نمی پذیرد. حج در واقع هجرتی است و هجرت بدون قصد قربت، مقبول واقع نمی شود. این قصد و نیت، به «احرام» معروف است که عبارت است از بیرون آوردن همه لباس هایی که با فرم و شیوه خاصی دوخته شده و مورد استفاده برای پوشش قرار گرفته و همچنین خودداری از استفاده از اشیایی است که بیانگر مظاهر ثروتمندی و اشرافی گری می باشد؛ و همچنین خودداری از استعمال بوی خوش و مانند آنها، که زمینه ساز اخلاص بوده، حاجی را به سوی انجام کارهای برای رضای خدا سوق می دهد. (۲)

۴. احرام و حرمت جدال

از دستاوردهای احرام، سامان دهی و زیبایی بخشیدن به گفتار است. احرام بر اثر بازداشتن حاجی از جدل و دشنام گویی، به او پاکیزگی گفتار می آموزد و اینکه همواره باید حریم دیگران گرامی داشته شود و از درهم شکستن شخصیت دیگران به واسطه دشنام و مجادله باید پرهیز شود. احرام، تمرین «گفتار نیک» است و آموزش فرهنگ

۱- صحیفه حج، ج ۱، ص ۱۶۲ (امام خمینی (رحمهالله) .

۲- اسلام آئین زندگی، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.

درست سخن گفتن با دیگران و چنین است که در احرام هرگونه سخن لغو و هرگونه جدل، ممنوع اعلام می شود: فَلا رَفَثَ (۱)وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ (۲)فِی الْحَجِّ ؛ «در اثنای حج، همبستری و گناه و جدال [روا] نیست» . (بقره:۱۹۷)

حضرت رسول (ص) فرمود:

اَنا زَعیمٌ بِبَیتٍ فی رَبَضِ الجَنَّهِ، و بَیتٍ فی وَسَطِ الجَنَّهِ، وَ بَیتٍ فی اَعلَی الجَنَّهِ لِمَنْ تَرَکَ المِراءَ و اِنْ کانَ مُحِقّاً، وَ لِمَنْ تَرَکَ الکِذْبَ و اِنْ کان هازِلاً و لِمَنْ حَسَّنَ خُلْقَهُ. (۳)

من ضامن خانه ای در اطراف بهشت، و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در بالای بهشت هستم؛ برای کسی که جدال را ترک کند اگر چه بر حق باشد و برای کسی که دروغ را ترک کند اگرچه از روی شوخی باشد و برای کسی که اخلاقش را نیکو کند.

شهید مطهری می نویسد:

یکی از کارهایی که نباید در احرام انجام داد مباحثه و مجادله مذهبی است و خوشبختانه در قرآن این مباحثه ها نهی شده است: فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ بعضی خوششان می آید که بروند آنجا مباحثه کنند. . . ما این را باید بدانیم که در این عصر، از هر عصر دیگر، مسلمانان، بیشتر به اتحاد و رفع

۱- راغب در مفردات، «رفث» را زیرمجموعه گونه ای از گفتار ناروا قرار داده، می گوید: «رفث سخنی است که ذکرش آغاز مغازله درباره آمیزش و تمتّع از همسر است؛ به گونه ای که آشکارا و با صراحت گفتن آن زشت و شرم انگیز است و به طور کنایه درباره همبستری با همسران به کار می رود. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ج۲، ص ۹۰.

۲- راغب درباره معنای «جدال» می نویسد: جدال یعنی گفت وگوی با نزاع و ستیزه و چیرگی بر یکدیگر که اصلی از « جدلت الحبل» است؛ یعنی ریسمان و طناب را محکم تاباند گویی که دو نفر بر هم پیچیده اند، و هر یکی، دیگری را با سخن و رأی خود می پیچاند. المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، صص ۳۵۰ و ۳۵۱.

۳- الخصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۱۸.

اختلاف احتیاج دارنـد. ما شـیعیان این افتخار را داریم که علی (ع) بزرگ ترین گـذشت ها و فـداکاری ها را در زمینه خلافت انجام داد. در نهایت خلوص نیت با رقبای خود همکاری و همگامی کرد، یعنی مصلحت اسلام را بالاترین مصلحت ها دانست. من خودم اثر اقدامات مثبت را در رفع سوء تفاهم دیدم. (۱)

حکایت

سالی نزاعی در پیادگان «حجیج» (۲)افتاده بود، و «داعی» (۳)در آن سـفر هم پیاده بود. انصاف در سر و روی هم فتادیم، و داد و فسوق و جـدال بدادیم. کجاوه نشـینی را شـنیدم که با عدیل خود می گفت: یا للعجب، پیاده عاج، چو عرصه شـطرنج به سر می برد فرزین می شود. یعنی به از آن می گردد که بود، و پیادگان حاج، بادیه به سر بردند و بتر (۴)شدند.

از من بگوی حاجی مردم گَزای را

کو پوستین خلق، به آزار می درد حـاجی تو نیستی، شترست از برای آنـک بیچـاره خـار می خورد و بـار می برد (۵)«در حریم امن الهی، برای تقرّب به خـدا بایـد دل هـا را به هم نزدیک کرد، از جـدایی ها پرهیز داشت و هر آنچه مایه تفرقه است، از بین برد. در محضـر حق نبایـد به زائران او توهین کرد، بایـد از فسوق، جـدال، مشاجره، فحاشـی و تفاخر پرهیز کرد. نباید به کسـی دستور داد، سزا نیست زبان به ناسزا گشود و به مجادله برخاست. حریم حرم محدوده برادری است، در آنجا باید تمرین اخوّت کرد و در پیشگاه دوست، به دوستان دوست جز خیر نگفت» . (۶)

۱- حج، صص ۸۲ و ۸۳.

۲- حجّاج.

۳- داعی: دعاگو؛ در اینجا مراد، خود سعدی است.

۴- بدتر.

۵- کلیات سعدی، ص ۱۴۵.

۶- اسرار عرفانی حج، ص ۳۴۹.

۵. احرام، تمرین تلاش برای دستیابی به لذتی معنوی

انس انسان با لـذت های حسّـِی و مادی، او را از چشـیدن لـذت های معنوی باز می دارد. بر این اساس، برای درک لـذت های متعالی و برتر، افزون بر آگاه بودن از وجود لـذت هایی فراتر از خوشـی های مادی و جسـمانی، کنترل و تعـدیل لـذت طلبی و پرهیز از غرق شدن در لذت های حسّی ضرورت دارد. ازاین رو، در احرام، برخی لذت های حلال بر حاجی ممنوع می شود تا روزنه هایی از لذت های معنوی و متعالی بر او گشوده شود و زمینه برای تعدیل و کنترل لذت های مادی، فراهم آید.

شهیـد مطهری می گویـد: «بخشـی از فلسـفه احرام، از قبیل ترک لـذت است برای درک لذت [بالاتر و متعالی]، و ترک لذت، همان هجرت از لذات بدنی است» . (۱)

اگر لذت ترکِ لذت بدانی

t دگر شهوت نفس، لذت نخوانی

هزاران در از خلق بر خود ببندی

گرت باز باشد دری آسمانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت

t گر از چنبر آز بازش پرانی

ولیکن تو را صبر عنقا نباشد

t که در دام شهوت به گنجشک مانی

ز صورت پرستیدنت می هراسم

t که تا زنده ای ره به معنی ندانی (۲)

«باری در راه عشق خدا باید از دیگر عشق ها گذشت. شـهوت با دلدادگی به خدا، قابل جمع نیست. هر چیزِ یادآورِ شـهوت را باید کنار گذاشت؛ نظیر عقد کردن زنی برای خود یا دیگری در حال احرام. در این حال نباید شاهد شـهوت بود. باید از سُـکر ظاهری گذشت تا از پیمانه شراب لم یزلی سرمست شد» . (۳)

حضرت زهرا (س) فرمود:

۱- حج، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲- کلیات سعدی، ص ۷۴۲.

۳- اسرار عرفانی حج، ص ۳۴۹.

شَغَلَنِی عَنْ مَسئَلَتِهِ لَذَّهُ خِدْمَتِهِ، لا حاجَهَ لی غَیرُ النَّظَرِ إلی وَجهِهِ الکَریم. (۱)

لذتی که از خدمت حضرت حق می برم، مرا از هر خواهشی باز داشته است. حاجتی جز این ندارم که پیوسته ناظر جمال کریم خداوند باشم.

هرکه را ذوق دین پدید آید

شهد دنیاش کی لذیذ آید (۲)

۶. احرام، فروپاشی شکوه جاذبه های دنیوی

احرام هیبت و شکوه لذت های ظاهری را درهم می شکند و به حاجی می آموزد که شکوه جاذبه های دنیوی چندان نیست که نتوان از آن چشم پوشید؛ چرا که او در عمل می بیند که لذت هایی را که همه روزه باید بدان ها دست می یافت و از نگاه او ترک آنها برایش ناممکن بود، اکنون با کمترین فشار و تحمّل وامی نهد. بدین گونه احرام با تحریم برخی از دلپذیرترین لذت ها، این باور را در حاجی شکل می دهد که خوشی ها و جاذبه های مادی سست تر از آن است که وی نتواند از آن بگذرد.

حکایت

چون «شقیق بلخی» قصد کعبه کرد و به بغداد رسید، هارون الرشید او را بخواند. هنگامی که شقیق نزد هارون رفت، هارون وی را گفت: «تویی شقیق زاهد؟» شقیق بلخی پاسخ داد: «شقیق منم! اما زاهد نی ام!» هارون گفت: «مرا پندی ده!» گفت: «هش دار که تو به جای خلفای پیشین نشسته ای و خداوند از تو صدق و حیا و کرم و علم و عدل خواهد» . هارون گفت: «زیادت کن!» شقیق گفت:

خدای را سرایی است که آن را دوزخ گویند. تو را دربان آن ساخته و سه چیز به تو داده است: مال و شمشیر و تازیانه؛ و گفته است که خلق را بدین

۱- ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، ص۲۹۹، غزل ۹۸۷.

سه چیز از دوزخ باز دار. هر حاجتمند که پیش تو آید مال از وی دریغ مدار و هرکه فرمان حق، خلاف کند، بدین تازیانه او را ادب کن، و هرکه کسی را بکشد، بدین شمشیر او را قصاص کن به دستور خویشان او. و اگر نکنی، پیشرو دوزخیان، تو باشی.

هارون گفت: «زیادت کن!» شقیق گفت: «اگر تو در بیابان تشنه شوی چنان که به هلاکت نزدیک باشی، اگر آن ساعت شربتی آب یابی به چند بخری؟» هارون گفت: «به هرچه خواهد» . شقیق بلخی از هارون پرسید: «اگر نفروشد الّا به نیمه مُلک تو، چه خواهی کرد؟» هارون پاسخ داد: «نیمه ملک خود بدهم» . باز شقیق بلخی وی را پرسید: «اگر آن آب که بخوری از تو بیرون نیاید چنان که بیم هلاکت بود و یکی گوید من تو را علاج کنم، اما نیمه ای از مُلک تو بستانم، چه کنی؟» هارون باز جواب گفت: «این نیمه ملک نیز بدهم» . شقیق بلخی هنگامی که این دو جواب از هارون شنید، وی را گفت: «ای مرد! پس به چه نازی؟ ! این است شکوه ملک دنیایی و جاذبه های ظاهری که قیمتش یک شربت آب بود که بخوری و از تو بیرون آید» . هارون بگریست و او را به اعزازی (۱)تمام بازگردانید. (۲)

۷. احرام، پوشیدن لباس بندگی

پوشش، بر روح و طبع انسان اثر می گذارد. برخی پوشش ها تکبر و غرور را برمی انگیزاند و برتری جویی پدید می آورد. از آن سو، بعضی لباس ها نیز بندگی می آورد و در رام کردن طبع سرکش آدمی و زدودن زنگار تکبر از دلش و ایجاد فروتنی در رفتارش تأثیر بسزا دارد.

۱- با احترام.

۲- تذکرة الاولیاء، صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

«عزّالدین محمود کاشانی» می نویسد:

برخی از اصحاب عرفان، لباس های ساده می پوشند تا انکسار نفس آنها زیادت شود. آنها اهل تواضع و انکسار می باشند؛ که با چنین پوششی، بر دفع تکبّر از نفس خود نظر دارند؛ چرا که نفس به سبب لباس های فاخر و گرانبها، با خود تصوّر امتیاز و رفعتی می کند که عبارت است از کبر. امیرالمؤمنین (ع) با یکی از صحابه گفت: هرگاه خواستی پروردگار را ملاقات کنی، لباسی ساده و به دور از آراستگی بر تن کن.

نقل است زمانی امیرالمؤمنین علی (ع) پیراهنی پوشیده بود، آستینش تا سردست به دشواری می رسید، خوارج او را بدان عیب کردند. در جواب فرمود: آیا مرا به لباسی سرزنش می کنید که از کبر بسیار دور است؟ و شایسته تر است که مسلمان به من اقتدا کند. (۱)

در احرام، نخستین گام برای بندگی پروردگار برداشته می شود، و آن، درآوردن جامه هایی است که بوی تَفَرعُن و خواجگی می دهد، و پوشیدن لباس هایی که نشان فروتنی و بندگی دارد.

«هرکه به کعبه رود، اول احرام باید گرفت. احرام چیست؟ آنکه اول غسلی برآورد و جامه خواجگی از بر بیرون کند. لباس رعنایی از سر برکشد و پوشش بندگی به تن کند؛ ازاری و ردایی در خود پیچد، و روی به کعبه آرد و فریاد لبیک بردارد؛ این قصد حج است. اگر کسی قصد حق دارد او را نیز احرام باطن باید گرفت از جمله اغیار؛ و اینجا ازاری از زاری بر باید بست، و ردایی از بردباری بر باید افکند و در عالم صدق، لبیک باید زد تا به کعبه توحید رسد» . (۲)

«قلب زائر باید با کمال خشوع و تواضع پوشیده شود و جانش با اوج انقیاد و فقر

۱- ر. ک: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزّالدین محمود کاشانی، صص ۱۹۳، ۱۹۴ و ۱۹۶.

۲- الرساله العلیه فی احادیث النبویّه، کمال الدین حسین کاشفی سبزواری، ص ۸۹.

درآمیزد که نجات و رستگاری، از آنِ انسان خاشع و منقاد است. اگر خدای سبحان با دو اسم «کبیر» و «عظیم» بر سالک زائر تجلی کند، او کبر خویش را از دست داده، قلبش مطیع و منقاد می شود و در این صورت دو جامه احرام بر او برازنده می گردد» . (۱)

پوشش احرام گرچه برای حاجی، فرود است، در دل آن، فراز نهفته است؛ و گرچه او را به حضیض ظاهر می نشاند، در نهادش اوج دل انگیز تعبیه دارد. احرام به حاجی فروتنی می بخشد، تا او را از دل فروتنی و شکستگی به شکوه و جلال برساند، و به او بندگی می آموزد تا وی را در اثر بندگی، آینه دار پروردگارش نماید.

امام صادق (ع) می فرماید:

العُبُودِیَّهُ جَوهَرهٌ کُنْهُهَا الرُّبوبِیّه، فَما فَقَدَ مِنَ الْعُبُودِیّهِ وُجِدَ فی الرُّبُوبِیّهِ، و ما خَفِی عَن الرُّبُوبِیّهِ اُصیبَ فی الْعُبُودِیهِ. (۲)

عبودیت و بندگی خداوند، گوهری است که حقیقت آن، رسیدن به ربوبیت و پروردگاری است. پس بنده هرچه در اثر عبودیت [از لذات و رفاه] از دست می دهد، در مراحل بعدی که به سوی ربوبیت می رود آنها را خواهد یافت و هرچه از ربوبیت [که برای بنده] پنهان است، در عبودیت ظاهر می شود.

دکتر شریعتی می گوید:

همیشه عادت کرده ایم در فراز، در صعود، در حرکت به سوی بالایی، بلندی، به عظمت برسیم؛ به ویژه وقتی عظمت، خدایی است، وقتی سخن از ملکوت الهی است که البته اینجا برعکس، هرچه پایین تر می روی، هرچه از بلندی فروتر می آیی، به خدا نزدیک تر می شوی! یعنی که در فروتنی و خشوع است که به شکوه و جلال می رسی؛ یعنی که از بندگی به بلندی؛ یعنی که خدا را

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۳۳۵.

۲- مصباح الشریعه، ص ۱۰.

در آسمان ها مجوی؛ در همین خاک، در همین زمین می توانی او را بیابی، ببینی و شاید نیز رمزی از سرنوشت آدمی است: خاکساری، فرو رفتن در خاک و سر بر آوردن در برابر خدا. (۱)

۸. احرام، فرصتی برای ریاضت

آنها که پای در ره تقوا نهاده اند

گام نخست بر سر دنیا نهاده اند

فرعون نفس را به «ریاضت» بکشته اند

و آن گاه دل بر آتش موسی نهاده اند (۲)

ریاضت، مصدر فعل «راض یروض» است. در برخی کتاب های لغت آمده است: «

رَاضَ الْمُهْر أی ذَلَّله وَ طَوَّعَهُ و عَلَّمَه السّیر » (۳)؛ «فلانی کرّه اسب را رام کرد و آن را منقاد خود نمود، و به او رهنوردی آموخت» .

کره اسب را مدتی به حال خود رها می کنند تا خردسالی را پشت سر بگذارد، و بدنش محکم شود. هنگامی که از آب و گل درآمد، پیش از آنکه به کارش گیرند، آن را تربیت می کنند تا در کارهایی مانند سوارکاری، پیمودن راه های دور و دراز و گذشتن از گردنه های سخت از آن استفاده کنند. اگر این تربیت و تمرین وجود نداشته باشد و حیوان رام نگردد، چه بسا خود و سوارکار را دچار خطرهای جدی و جبران ناپذیر کند.

اسب لاغرمیان به کار آید

روز میدان، نه گاو پرواری (۴)

درباره مفهوم اصطلاحی ریاضت باید گفت که عارفان نفس انسان را به کرّه اسب چموشی تشبیه می کنند که کارهایش را از روی شهوت و غضب انجام می دهد. همان گونه که کرّه اسب باید تربیت شود و ریاضت ببیند تا به کار آید، نفس انسان باید

۱- حج، ص ۵۸.

۲- دیوان عطار، مقدمه: بدیع الزمان فروزانفر، ص ۳۰۶.

۳- المنجد، ذیل حرف «راء» .

۴- کلیات سعدی، ص ۳۳.

ریاضت ببیند و تربیت شود تا راه رستگاری و کمال را بپیماید و به مقصد برسد. (۱)

شهید مطهری، یکی از فلسفه های احرام را «ریاضت» دانسته، می گوید:

محرمات احرام که فقها مجموعاً آنها را ۲۴ تا دانسته اند از نظر روح و معنی و فلسفه روحی و اخلاقی و اجتماعی چند نوع اند: . . . نوع سوم از قبیل ریاضت دادن نفس است به تقوا؛ چنان که حضرت علی (ع) فرمود: «

وإنّما هِیَ نَفْسی اَرُوضُها بِالتَّقوی لِتَأْتِی آمِنَةً یوْمَ الْخَوفِ الاَکْبرِ وَ تَثْبُتَ عَلی جَوانِبِ الْمَزْلَقِ » (۲)؛ «من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم، تا در قیامت که هراسناک ترین روزهاست در امان و در لغزش گاه های آن ثابت قدم باشد» .

اموری که در احرام تحریم شده است، حسّ مقاومت در برابر آنها در انسان تقویت می شود از قبیل صید، مباشرت با زن، اذیت و آزار حیوان ها بلکه تحمل اذیت آنها، بوی خوش، نگاه در آینه، لباس دوخته، زینت، دروغ پردازی و ناسزاگویی و جدال. در تحریم صید، حسّ شکارچی گری را از انسان می خواهد بگیرد، حسّ آزار را از انسان می گیرد، قدرت تحمل اذیت و قدرت حلم به انسان می دهد. احرام به انسان مقاومت در مقابل میل جنسی را می دهد و ترک استظلال و ترک نازپروردگی را. (۳)

انسان چاره ای ندارد از اینکه در همه عمر در حال احرام به سر برد و محرم باشد. تحمل بعضی محرومیت ها برای رسیدن به سعادت، لازم است. هر رژیم تربیتی را که شما در دنیا پیدا کنید براساس لاقیدی مطلق و بی باکی و بی ارادگی نیست، بالاخره یک سلسله چیزها را تحریم می کند. (۴)

۱- ریاضت در عرف عرفان، حسن رمضانی خراسانی، صص ۹ - ۱۱.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳- حج، صص ۸۸ و ۱۲۴.

۴- حج، ص ۸۸.

«بی شک سفر حج به سوی مرکز جهان اسلام در شهر مکه، بدون تمهیدات فراوان و سختی ها و تحمّل مشقّات، امکان پذیر نیست؛ چنان که پیامبر (ص) می فرماید: «حج عالی ترین نوع جهاد است» . زائر خانه معشوق می بایست درگیر مجاهده ای معنوی شود؛ مجاهده ای که فرجام آن به تمام فداکاری ها و مشقّت ها معنا می دهد؛ زیرا سفر حج به سوی خانه خدا برای کسی که جهاد درونی می ورزد، متضمّن ملاقاتی با صاحب خانه است؛ همو که در مرکز آن کعبۀ دیگر، یعنی قلب فرد نیز منزل دارد» . (۱)

گرچه در جای خود باید به غریزه ها و خواسته ها اهتمام ورزید و پاسخ داد، نباید از نظر دور داشت که نفس آدمی زیاده خواه و سیری ناپذیر است و پاسخ دادن به خواسته ها و نیازهای آن، در کنترل و سامان دهی آن، کافی نیست، بلکه گاهی باید او را از خواسته هایش محروم داشت و به آب ریاضت غسلش داد تا قلب از کدورت ها صفا یابد:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی

همه کدورت دل را صفا توانی کرد

ز منزل هوسات ار دو گام، بیش نهی

نزول در حرم کبریا توانی کرد (۲)

عالمان و عارفان پیشین، موسم حج را بهترین فرصت برای ریاضت نفس می دانستند و از این زمان بیشترین بهره را برای تهذیب نفس و پیراستن دل از زنگارها می بردند. نمونۀ این مطلب را در عارف بزرگی همانند ابن عربی می بینیم که «بارورترین ایام زندگی او در روزگاری بود که در مکه اقامت گزید و در همین ایام ریاضت بود که بنابر گفته او به فتوحات قلبی و شهود دست یافت و حاصل همان فتوحات، کتاب «فتوحات مکیه» او شد که اکنون به عنوان یکی از بزرگ ترین کتاب های عرفانی در اختیار ماست.

۱- اسلام سنتی در دنیای متجدد، سید حسین نصر، ص ۶۰.

۲- کلیات شمس تبریزی، ص ۲۹۰، غزل ۹۵۹.

در حقیقت، مکه، مرکزی بود که مشعل داران فرهنگ اسلامی از همه سوی جهان در آن گرد می آمدند و بسیاری از آنان، پس از ادای مراسم حج، یکی دو سال یا بیشتر در آنجا می ماندند» . (۱)

مقام معظم رهبری درباره ریاضت در ایام حج می فرماید:

حج را باید به طرف اهدافش نزدیک کرد. اعمال حج عبارت اند از: قضیهٔ برائت، مسئلهٔ وحدت اسلامی، مسئلهٔ اشاره به افکار عالی اسلامی و تبلیغ و توجیه آن، مسئلهٔ زهد و ریاضت. آدم وقتی در روایات و اعمال حج نگاه می کند می بیند، اصلاً برای این است که انسان برود آنجا ریاضت بکشد. اصلاً حج برای خوشگذرانی نیست. حالا اگر کسی می خواهد خوشگذرانی کند یک جور دیگر سفر کند، یک زیارتی هم بکند. حج، جایی نیست که انسان متنعم بشود و راحت برود و بیاید. آنجا باید مغبّر الوجه (۲)و مغبّر الشّعر (۳)باشد. آفتاب، روی انسان را بسوزاند و موهایش را ژولیده کند. لباس زیبا و عطر نداشته باشد. از بوی متعفن اجتناب نکند، بلکه از بوی طیب اجتناب کند. در حج، همهٔ وسایل فشار و ریاضت الهی برای یک مدت محدود و کوتاه فراهم است. مجموع اعمال حج سه چهار روز بیشتر نیست. در این مدت، انسان باید یاد بگیرد که چه کار بکند. به نظر من یک مقدار حج را به سمت یک ریاضت انتخابی ببرید، یک مقدار در عسرت و ریاضت باشد. (۴)

امام محمد غزالی می نویسد:

آدمی را چنان آفریده اندکه به کمال سعادت خویش نرسد تا جهان باقی را

۱- فصوص الحکم، ابن عربی، ترجمه: محمدعلی و صمد موحد، ص ۳۳.

۲- غبارآلوده صورت.

۳- غبارآلوده مو.

۴- صحیفه حج، ج ۲، صص ۱۷۲ و ۱۷۳ (مقام معظم رهبری) .

اختیار کند و متابعت هوا سبب هلاك وی است و تا به دستور شرع عمل نکند، در متابعت هوا بود و معاملت وی، بنده وار نبود و سعادت وی در بندگی است و بدین سبب بود که در ملت های گذشته به رهبانیت (۱)و سیاحت (۲)فرمودند هر امتی را تا عبّاد آنها از میان خلق بیرون شوند و همه عمر مجاهدت و ریاضت کنند. پس، از رسول (ص) پرسیدند که چرا سیاحت و رهبانیت نیست در دین ما؟ فرمود: «ما را جهاد و حج فرموده اند بَدَلِ آن» . پس حق -سبحانه تعالی- این امت را حج فرمود برای ریاضت و بدل از رهبانیت. (۳)

بدان که در عبادت حج، ریاضت هر سه نفسِ انسان است که محتاج ریاضتند، تا انسان به نفس مطمئنه برسد.

اما طبیعت نفس امّاره راحت طلبیدن است، و ریاضت وی گرسنگی و بیداری است و این هر دو در سفر حج، بسیار است.

و طبیعت نفس لوّامه، طلب کردن جاه است و طریق ریاضت وی دوری از وطن است و دوری از بستگان و آشنایان، و این همه در سفر حج حاصل است.

و طبیعت نفس مُلهمه آن است که بر هرچه وی را عادت دهی عادت کند و طریق ریاضت وی مجالست بزرگان و اهل خیر و عابدان و مواضع متبرّکه است تا میلی کند به خیر و در سفر حج، این نیز حاصل است.

پس در عبادت حج، تزکیه هر سه نفْس آمد که سعادت دین و دنیای بنده بدان متعلق است و ریاضت، کشتن خواهش های نفْس است و در این سفر این مقصود حاصل است. پس حکمت، ریاضت نفس باشد. (۴)

۱- گوشه گیری از مردمان برای عبادت.

۲- جهانگردی برای عبادت و رهبانیت.

۳- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۳۵.

۴- این برگ های پیر، ابومنصور اوزجندی، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا درباره اهمیت و آثار ریاضت می گوید:

عارف، به ریاضت کشیدن نیازمند است و ریاضت، سه هدف را پی می گیرد:

نخستین هدف از ریاضت، آن است که همه موانع را از سر راه خود بردارد تا هیچ چیزی را بر حق، مقدم ندارد، بلکه در همه حال، همه چیز را فدای حق نماید؛

دوم آنکه نفس اماره را رام کند تا نفس، حالت اماره بودن را رها کند و مطمئنه شود و اوهام او نیز از امور پست مادی روی گرداند و به سوی چیزهایی که مناسب امر قدسی است رو کند؛

سومین هدف از ریاضت، تلطیف سرّ است که مایه تنبّه و آگاهی آدمی است. . . و درون عارف در اثر ریاضت جلا می یابد تا آنجا که خدا را در خود بازمی تاباند و لذات عالی بر او فرو می ریزد و او به شادمانی دست می یابد و تا آنجا پیش می رود که تنها خدا را می بیند. (۱)

۹. احرام، تمرین ترک آزار و دشمنی

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن

که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست (۲)

***

اگر برای دین پوسته و هسته ای قائل شویم، بی گمان ترک آزار و اذیت دیگران، جزو هسته دین به شمار می آید؛ چنان که بنابر حدیث نبوی (ص) مسلمانی در ترک اذیت و آزار خلاصه می شود: «

اَلمُسلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسلِمُونَ مِن لِسانِهِ وَ یدِه » (۳)؛ «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش ایمن باشند» .

۱- الاشارات و التنبیهات، ابن سینا، ج ۳، صص ۳۸۰ و ۳۸۶.

۲- دیوان حافظ، ص ۱۳۱، غزل ۷۶.

۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۶۶.

اَلمُسلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَ يدِه وَالمُؤمِنُ مَنْ آمَنَهُ الناسُ عَلى دِمائِهِمْ وَ اَموالِهِمْ. (۱)

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او ایمن باشند و مؤمن کسی است که مردم نسبت به خون و اموالشان از او در امان باشند.

انسان، بنده خدا و خداوند، آفریدگار انسان است و میان رنجش خاطر بندگان و ناخشنودی پروردگار ارتباط نزدیکی وجود دارد، همان گونه که میان خشنودی بنده خدا و رضای خداوند. آزردن بندگان خدا، همیشه ممنوع است و هنگام احرام، این تحریم، جلوه آشکارتری پیدا می کند و تلنگر محکم تری به زائران درباره ترک آزار دیگران زده می شود.

استاد شهید مطهری می گوید:

ترک آزار و اذیت جاندارها و تحمل آزار و بالاخره سِلم بودن در مقابل جاندارها و حرب نبودن و اعلام سِلم و امن نمودن، از فلسفه های اجتماعی و اخلاقی احرام می باشد. (۲)

«در حریم امن الهی، برای تقرب به خدا باید دل ها را به هم نزدیک کرد، از آزار و اذیت پرهیز کرد و از هر آنچه مایه تفرقه است اجتناب نمود. از حمل سلاح باید پرهیز کرد. حمل سلاح به معنای دشمنی و خصومت است. در حضور خداوند رحیم، خشونت لازم نیست. اساساً کینه و دشمنی، شأن دوزخیان است و خدا اهل رحمت و آشتی است. او اهل داد و رأفت است و نسبتی با انتقام و دشمنی ندارد. خشونت و دشمنی و آزار، ضعف و کاستی است؛ ازاین رو کشتن جانوران، اذیت و آزار دیگران و حتی زخم کردن بدن خویش حرام شده است. حریم حرم محدوده برادری است و در آنجا باید تمرین اخوت کرد. (۳)

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۶۶.

۲- حج، ص ۱۲۴.

۳- اسرار عرفانی حج، صص ۳۴۸ و ۳۴۹.

بی تردیـد، حجّی که به بهای رنجش خاطر و آزار دیگران به جا آیـد و آمیخته با دشـمنی با بندگان خدا باشد، قبول نمی افتد. ازاین روست که حجی که هزینه و لباس احرام آن از راه نامشـروع فراهم آید و بوی خون دل دیگران بدهد، صـحیح و پذیرفته نیست. اهل بیت (علیهم السـلام) دوستان و پیروانشان را - پیش از سفر حج - در خصوص مواردی که حتی شبهه اذیت و آزار داشت، هشدار می دادند.

حکایت

«عبدالرحمان بن سـیابه» و پدرش از اهالی کوفه و دوستان امام صادق (ع) بودند. سیابه (پدر عبدالرحمان) از دنیا رفت و چیزی برای پسرش به ارث نگذاشت. یکی از دوستان سیابه نزد عبدالرحمان آمد و پس از احوالپرسی و ابراز تسلیت، هزار درهم به او قرض داد تـا بـا آن به کسب و کـار بپردازد. عبـدالرحمان آن پول را پـذیرفت و به کار بست و کارش رونق گرفت؛ طوری که مسـتطیع شد و تصمیم گرفت برای انجام مراسم حج به مکه برود. نزد مادرش رفت و تصمیم خود را با او در میان نهاد. مادر به او گفت: پولی را که از دوست پدرت قرض گرفته ای پرداخت کن!

عبـدالرحمان نزد دوست پدرش رفت و قرض خود را ادا نمود، سـپس عازم مکه شد. پس از انجام مراسم حج، به مدینه رفت و خدمت امام صادق (ع) رسید.

امام صادق (ع) پرسـید: «حال پدرت چطور است؟ !» پاسخ داد: «پدرم از دنیا رفت» . امام صادق (ع) درحالی که اظهار تأثّر می کرد، فرمود: «خـدا او را رحمت کنـد» . آن گـاه فرمود: «آیـا برای تو مـالی به ارث گـذاشت؟» عرض کرد: «نه یابن رسول الله! چیزی به ارث نگـذاشت» . امـام صـادق (ع) فرمود: «پس با چه مالی به انجام حـج توفیق یافتی؟» عبـدالرحمان به شـرح ماجرای قرض گرفتن از دوست پدرش و تجارت و رونق کارش پرداخت. هنوز سـخنش تمام نشده بود که امام صادق (ع) به او فرمود: «با آن هزار درهم بدهی چه کردی؟ آیا آن را به صاحبش بازگرداندی؟» عبدالرحمان گفت: «آری،

یابن رسول الله! آن را قبل از حج به صاحبش دادم» .

امام صادق (ع) فرمود: «احسن! کار خوبی کردی که قرض دیگران را دادی و سپس به حج اقدام کردی» . (۱)

۱۰. احرام، تمرین ساده زیستی

ساده زیستی، زندگی زاهدانه و دور از تکلّف، شرط خداوند با پیامبران خویش بوده است:

شَرَطْتَ علیهِمُ الزُّهْدَ فِی دَرَجاتِ هـذِهِ الـدُّنْیا الـدَّنِیَّهِ وَ زُخْرُفِهـا وَ زِبْرِجِهـا فَشَرَطُوا لَکَ ذلِکَ، وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُم و قَرَّبْتَهُمْ. (۲)

با آنها درباره زهد در مقامات و زیور دنیا شـرط نمودی و آنها هم بر این شـرط، متعهد شدند و تو هم دانستی که به عهد خود وفا خواهند کرد، پس آنان را مقبول و مقرّب درگاه خود فرمودی.

سادگی لباس احرام، آموزش ساده زیستی و زندگی دور از تکلف است. چشیدن طعم شیرین زندگی ساده در دوره احرام در تجدیدنظر محرم در زندگی اش و نیز برنامه ریزی او برای یک زندگی بی تکلف در آینده، تأثیر به سزایی خواهد گذاشت. چه بسیار افرادی که به حج مشرف می شوند، ولی در زندگی روزمره آنان اثری از سادگی دیده نمی شود.

شهید مطهری می نویسد:

دسته ای از مردم هستند که به قدری خود را در میان آداب و رسوم و عادات، محبوس ساخته اند، هزارها قید برای غذاخوردن و هزارها قید برای جامه پوشیدن و هزارها قید دیگر برای معاشرت ها و پذیرایی ها و مهمانی ها و

۱- آموزه های اخلاقی - رفتاری امامان شیعه، محمدتقی عبدوس و محمد محمدی اشتهاردی، صص ۷۰ و ۷۱.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

عروسی و مسافرت ها ساخته اند که زندگی را بر خود سنگین و ناگوار کرده اند.

به طور کلّی، مقید شدن به زندگی متکلفانه، ناشی از کوچکی روح و نداشتن شخصیت است. کار و فعالیت و مثبت بودن، با تکلف و به خودبندی و اسیر عادات و رسوم شدن سازگار نیست. هر یک از این تکلفات، مقدار زیادی وقت تلف می کند، فکر و خیال، مصرف می کند، خستگی و ملالت می آورد. مردمی که می خواهند در حال حرکت و تلاش و فعالیت باشند و به مقامات و ترقیات نائل شوند، لازم است بار خود را از این تکلفات، سبک تر کنند تا بتوانند سریع پیش بروند. (۱)

دلا راهت پر از خار و خَسَک بی

گذارت بر سر چرخ فلک بی گر از دستت بر آیه، پوست از تن بر آور تا که بارت کمترک بی ۲درباره سلمان فارسی می خوانیم: چون سلمان(۲) را اجل فرا رسید، قومی به نزدیک وی آمدند به عیادت. سلمان را دیدند دست بر زانو می زد و می گریست زار زار. گفتند: «چرا می گریی؟» گفت: «نه از بهر مردن می گریم و نه از بهر زر و دینار. ولیکن رسول الله (ص) با ما عهد کرده بود که اگر خواهید که مرا ببینید و در قیامت به من رسید، دنیا جمع مکنید و از دنیا چنان روید که من می روم و اکنون من چندین قماش گرد کرده ام. نباید که سیدالانبیاء را ببینم» . چون آن قوم به خانه وی نگاه کردند، تنها طغاری دیدند و مطهّره ای (آفتابه ای) و گلیمی و پالانی. (۳)

۱- حکمت ها و اندرزها، مرتضی مطهری، ج۱، صص ۱۰۱-۱۰۳.

۲- رباعیات ابوسعید ابوالخیر، خیام، باباطاهر، ص ۲۶۵.

۳- پارسای پارسی، محمدرضا ترکی، ص ۱۲۸.

شهید مطهری درباره درس گرفتن از سادگی لباس احرام می نویسد:

لباس احرام، لباسی است در منتهای سادگی و بی رنگی و بی نشانی؛ محو رنگ ها و شکل های لباس ها. برای یک مدت موقت هم که شده همه مردم از درجه دار و غیر درجه دار، نشان دار و غیر نشان دار که هرکدام مبلغی گزاف پرداخت نموده اند تا یک کت و شلوار برایش دوخته اند، همه را در یک لباس ساده جمع کرده است. گاهی اتفاق می افتد که افرادی را در یک مجمع واحد دعوت می کنند و آنها برای شرکت در یک مجلس، باید خرج های گزافی کنند همراه با تکلّف. اما خدا مردم را دعوت کرده با یک لباس رسمی به حضور بیایند و آن ساده ترین و بی رنگ ترین آنها را انتخاب کرده است. آنچه بشر انجام می دهد، دلِ پایین تر را به جای دل بالاتر می برد و مملو از حسرت و آرزو و انتقام می کند، اما آنچه خدا می کند دلِ بالاتر را به جای دل پایین تر می برد و در او ایجاد تواضع می کند. وای از تشریفات، چقدر فاصله ها را همین تشریفات لباسی و نشانه ها به وجود آورده است. چقدر کار غلطی است این تشریفاتی که اخیراً بعضی کاروان ها به وجود آورده اند. (۱)

۱۱. احرام، نماد گسستن از وابستگی

همچنان که پرنده ای که سنگ بر پایش بسته اند، توان پرواز ندارد، مرغ روح انسان آن گاه که بر پایش سنگ تعلقات باشد، از پرواز در ملکوت ناتوان است. وابستگی ها و دل بستگی ها، ذهن را در جاذبه های زمینی زمین گیر می نماید و او را از پرواز در ملکوت محروم می نماید:

بر اوج فلک چون پرد جرّه باز (۲)

که در شهپرش بسته ای سنگ آز؟

۱- حج، صص ۸۹ و ۹۰ (با اندکی تغییر) .

۲- باز شکاری.

گرش دامن از چنگ شهوت رها

کنی، رفت تا سدرهٔ المنتهی

تعلّق، حجاب است و بی حاصلی

چو پیوندها بگسلی واصلی (۱)

عبدالرحمان جامی می نویسد:

تفرقه [در اصطلاح عرفان] عبارت از آن است که دل را به واسطه تعلّق به امور متعدد پراکنده سازی؛ و جمعیت، آنکه از همه، به مشاهده واحد پردازی، [پس، جمعیت خاطر و مشاهده واحد، با ترک تعلق، حاصل می شود]. جمعی گمان بردند که جمعیت، در جمع اسباب [دنیوی] است، در تفرقهٔ ابد ماندند. فرقه ای به یقین دانستند که جمع اسباب [و تعلق به اشیا] از اسباب تفرقه است، دست از همه افشاندند. (۲)

لباس احرام، حتی پوششی را که حاجی یک عمر با او مأنوس بود، از تن او به درمی آورد تا تعلّق دیرینه او را به لباس، از وجود او بپیراید تا بدین گونه، زمینه را برای وانهادن دیگر تعلقات برای او آماده سازد، و طعم شیرین رهایی از دل بستگی ها را به او بچشاند.

حکایت

روزی «یحیی بن معاذ» با کسی از دهی می گذشت. آن شخص گفت: «چه خوش و خرّم دهی است این ده» . یحیی بن معاذ گفت: «خوش و خرّم تر از این ده، دل آن کس است که از این ده فارغ است و از تعلّق بدان، آزاد است» . (۳)

لباس انسان، نشان تعلقات اوست. باید لباسی پوشید که رنگ تعلّق نپذیرد، لباسی که با آن هر لحظه شاهد مرگ آرزوها و خواسته های خویش باشیم. سفید، رنگ بی رنگی است. سفیدی احرام، نشان دهنده رنگ باختن تمام رنگ ها و تعلقات است. در این لباس،

۱- کلیات سعدی، صص ۲۶۱ و ۲۹۳.

۲- لوایح، عبدالرحمان جامی، ص ۵۲.

۳- تذکره الاولیاء، ص ۳۶۳.

نام و نشان و شهرت و مقام و ثروت، جایگاهی ندارد. پیام لباس احرام آن است که نباید غریبه را به جای دوست گرفت. باید با اغیار، بیگانه بود و تنها با دوست نشست. زائر در میقات، مهمان خداست. او نباید از تار و پود تعلقات دنیوی نزد خدا ببرد، باید لباسش ندوخته باشد. (۱)

حکایت

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود. یکی از امرای عرب، او را صد دینار بخشیده تا قربانی کند. دزدان، ناگاه بر کاروان زدند و پاک ببردند. بازرگانان گریه و زاری کردن گرفتند و فریاد بی فایده خواندن؛ مگر آن درویش صالح که برقرار خویش مانده بود و تغیر در او نیامده. گفتم: مگر معلوم (اموال) تو را دزد نبرد؟ گفت: بلی بردند، ولیکن مرا با آن، [تعلّق و] الفتی چنان نبود که به وقت مفارقت، خسته دلی باشد. (۲)

عبدالرحمان جامی در «مثنوی هفت اورنگ» نمونه ای از ترک تعلقات در هوای معشوق را در داستان «لیلی و مجنون» آورده و از عاشقان حقیقی خواسته است همچون «مجنون» باشند که آن گاه که با اجازه لیلی به سفر حج می شتابد و به دیدار کعبه توفیق می یابد، تنها خواسته او از خدا این است که دل او را از هرگونه تعلّق خاطری، جز تعلق به «لیلی» بپیراید؛ به گونه ای که در جان او، تنها هوای «لیلی» باشد و بس.

گر بار دهد به خاطر خَوش

سوی خودم آن نگار مهوش

بر من باشد حجی پیاده

یک حج چه بوَد که صد زیاده

بر من باشد که بندم احرام

زین در به طواف حجّ اسلام

فرمان تو گر بوَد در این کار

بندم سوی حج ز منزلت بار

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۳۳۴.

۲- کلیات سعدی، ص۱۲۷ و ۱۲۸ (با اندکی تغییر) .

لیلی ز وی این سخن چو بشنید

بر خویش چو زلف خویش پیچید

گفت: ای ره صدق منهج تو

تو حجّ منی و من حج تو

مجنون که وفا به عهد می کرد

در رفتن کعبه جهد می کرد

چون کعبه رُوان ز بعد میقات

لبیکﺋ زنان شدی در اوقات

چشمش به سواد کعبه از دور

چون شد ز جمال کعبه پر نور

. . . آمد ز جمال لیلی اش یاد

برداشت ز داغ شوق فریاد

ز آنجا به طواف خانه زد گام

نگرفته ز ماه خانگی کام

زد بر در خانه حلقهٔ شوق

در گردن جان ز حلقه اش طوق

آنگه ز دو دیده خون دل ریخت

در دامن سِترِ کعبه آویخت

کای پرده نشین حجلهٔ ناز

وی عقده گشای پردۀ راز

یا رب ز همه بتاب رویم

وز حرف همه ورق بشویم

الّا ز هوای روی لیلی

وز دعوی آرزوی لیلی

. . . تا او شاه است بنده ام من

تا او جان است زنده ام من

(۱) عطار نیشابوری این حکایت را با اندکی تفاوت، این گونه به نظم در آورده است: برد مجنون را سوی کعبه پدر

تا دعا گوید، شفا یابد مگر

چون رسید آن جایگه مجنون ز راه

گفت: اینجا کن دعا، این جایگاه

گو خداوندا مرا بی درد کن

عشق لیلی بر دل من سرد کن

تو دعا کن تا پدر آمین کند

بو که حق این مهربانی کین کند

دست برداشت آن زمان، مجنون مست

گفت: یا رب عشق لیلی، ز آنچه هست،

می توانی گر دو صد چندان کنی

هر زمانم بیش سرگردان کنی (۲)

۱- مثنوی هفت اورنگ، عبدالرحمان جامی، ج ۱، صص ۲۷۴ - ۲۷۸.

۲- مصیبت نامه، ص۳۶۷.

۱۲. احرام و حفظ حرمت حرم

ای که از کوچه معشوقه ما می گذری

برحذر باش که سر می شکند دیوارش (۱)هر بزرگی حریمی دارد و هر حریمی قداستی؛ و در توصیه به پاسداشت آن، شرع و عقل، همداستانند. احرام، نماد پاسداشت حریم کبریایی است و ترک محرّمات در پرتو احرام، نشانه احترام و قدسیت حرم. احرام «اذن دخول» است و ادب ورود، تا حاجی بی «دقّ الباب» و بی اجازه به سرای آفریدگار گام ننهد. آیت الله جوادی آملی می گوید:

حرم امن الهی در این ویژگی، یگانه است که نمی توان بدون احرام وارد آن شد. برای ورود به حرم الهی، میقات احرام قرار داده شده تا کرامت حرم که به وسیله مسجدالحرام و کعبه پدید آمده، محفوظ بماند. احرام در میقات برای ورود به حرم، مانند نماز تحیت مسجد است که برای حفظ کرامت مسجد قرار داده شد، با این تفاوت که تحیت مسجد، مستحب است، ولی احرام برای ورود به حرم، واجب است. طبق بیان نورانی امام سجاد (ع) باید حج گزار و معتمر [عمره گزار] پیش از ورود به حرم، به حرمت غیبت کردن از اهل اسلام متذکر شود و این قصد در او بر انگیخته شود که خدایا! من غیبت و عیب جویی مسلمانی را نمی کنم. زائر آن گاه که وارد مکه شد باید بر این نیت باشد که «خدایا به قصد تو آمدم» ؛ نه به قصد تجارت، شهرت، سیاحت، تفریح، تفّرج و مانند آن. (۲)

«افراد غیر مسلمان، بدان جهت که در حالت غیر اسلامی، احرامشان صحیح نیست، و از سویی ورود افراد غیر محرم به حرم، ممنوع است، حق ورود به منطقه توحید و مهبط

۱- دیوان حافظ، ص ۲۳۵، غزل ۲۷۷.

۲- عرفان حج، ص ۷۱.

وحی را ندارند» . (۱)

امام صادق (ع) می فرماید:

وَ حُرِّمَ المسجدُ لِعِلّهِ الكَعْبَهِ وَ حُرِّمَ الحَرَمُ لِعِلَّهِ المَسْجِدِ وَ وَجَبَ الِإحرامُ لِعِلَّهِ الْحَرَم. (۲)

مسجدالحرام به خاطر کعبه محترم شد و حرم به خاطر مسجدالحرام احترام یافت؛ و احرام به خاطر حرم واجب شد.

امام محمد غزالی می نویسد:

حق تعالی خانه کعبه را به ذات مقدس خود تشریف اضافت فرمود [نسبت داد] تا مقصد همه عابدان شد و برای تفخیم و تعظیم، گرداگرد آن را حرمتی نهاد و حرمت آن موضع را به تحریم صید و درخت آن، زیادت تأکید فرمود و آن را نمودار حضرت پادشاهان پرداخت تا زائران از هر سمتی و طالبان از هر سوی، با روی گردآلوده قصد آن کنند و در استکانت و تواضع، خداوند خانه را مبالغت نمایند و جلال و کبریا و عزت و استغنای او را خاضع و خاشع باشند و پاس حرمت حریم او بدارند؛ با آنکه می دانند که او مقدس تر است از آنکه خانه ای وی را در برگیرد یا شهری به وی محیط شود؛ تا بدین گونه عبودیت ایشان بلیغ تر شود و انقیاد و اطاعت ایشان کامل تر گردد. (۳)

«بی گمان، مراقبت از اعضا و جوارح و حفظ آنها از گناهان در حال احرام، بهترین مصداق حفظ حرمت حرم می باشد. چه بهتر که شخص محرم، پیوسته در معنای احرام و خلع لباس و پوشیدن جامه احرام و گفتن لبیک بیندیشد و دل از یاد خدا و زبان از

۱- صهبای حج، ص ۳۴۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۵.

۳- احیاء علوم الدین، امام محمد غزالی، ج ۱، صص ۵۷۷ و ۵۷۸.

نام خـدا فارغ نسازد، قـدر فرصت بدانـد و فکرش را متوجه میزبان کریمش بسازد. بر محرم است که مواظب باشد تمام رفتار و گفتار و حرکات و سکناتش بر وفق میل و رضای حضرت میزبان باشد. بی پروا بودن در حال احرام، و چشم و گوش و زبان را آزاد گذاشـتن و از فحش و ناسـزا و سخن چینی و بدگویی و نگاه ناروا پرهیز نکردن، همه، هتک حرمت میزبان است، آن هم بر سر سفره او و آنکه در حالت احرام، این گونه است هرگز حرمت حرم را نگاه نداشته است.

محرم باید در حال احرام، مراقب زبان خود باشد؛ زیرا عمده گناهان، از ناحیه زبان، دامن آدمی را می گیرد» . (۱)

امام صادق (ع) در بیان مصادیق پاسداشت حرمت حرم در حال احرام می فرماید:

وقتی احرام نمودی، بر تو باد به تقوای الهی و زیاد یاد خدا کردن و کم سـخن گفتن، مگر خیری در آن باشد. همانا کمال حج و عمره آن است که انسـان زبـانش را از گفتـاری که خیری در آن نیست بـاز دارد؛ چنـان که خداونـد عزّوجلّ فرمود: از فخر فروشی پرهیز کن و تقوایی پیشه کن که تو را از معاصی باز دارد. (۲)

۱۳. احرام و درس عزتمندی و کرامت

از ویژگی های برجسته مؤمنان «عزتمندی» است؛ همان گونه که خداوند می فرماید: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ ؛ «درحالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است» . (منافقون:۸)

اهمیت این ویژگی نزد خداونـد تا آنجاست که بر پایه روایتی از امام صادق (ع) خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده، اما این اختیار را به او نداده است که ذلیل

۱- حج برنامه تکامل، سیدمحمد ضیاءآبادی، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲- کافی، ج ۴، ص ۳۳۸.

باشد. (۱)بخشی از حکمت دستور خداوند به بندگان مؤمنش درباره پرهیز از گناهان و اجتناب از سرسپردن به خواهش های نفسانی، به نقش آنها در خواری انسان بازمی گردد. برای برخوردار شدن از گوهر کرامت، پیش از هر چیز باید از گناهان پرهیز نمود و خواهش های نفس را کنترل و تعدیل نمود.

امام صادق (ع) می فرماید:

مَنْ اَرادَ عِزّاً بِلا عَشیرَهٍ، وَ غِنیً بِلا مالٍ، وَ هَیبَهً بِلا سُلطانٍ، فَلْیَنْقَلْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِیهِ اللهِ إلی عِزِّ طاعَتِهِ. (۲)

هرکس می خواهد بی آنکه ایل و تباری داشته باشد عزتمند باشد و بی آنکه مال و ثروتی داشته باشد بی نیاز باشد و بی آنکه قدرتی داشته باشد، هیبت و شکوه داشته باشد، باید از خواری معصیت خدا، به عزّت طاعت او درآید.

امام سجاد (ع) در مناجات اول از مناجات خمس عشر، از خطا و گناه به عنوان عوامل ذلّت و خواری یاد می کند:

اِلهی اَلْبَسَتْنِی الخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتِی وَ جَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتِی.

پروردگارا! خطاها و گناهان، بر اندامم لباس خواری و ذلت پوشانیده و دوری تو جامه عجز و بینوایی بر تنم انداخته است.

اینجاست که بر اثر تحریم بسیاری از لذت ها و کارهای روا بر انسان به وسیله احرام، زمینه عزتمندی برای زائر فراهم و دریچه های کرامت به سوی او گشوده می شود.

محیی الدین عربی در کتاب «الفتوحات المکیه» می نویسد:

وقتی خداوند انسان را دستور داده که در احرام داخل شود، و بدین گونه آنچه که حلال بود بر وی حرام شود، او را به صفت «عزت» آراسته نموده است. یکی از اسمای الهی «عزیز» است و آن گاه که خداوند دستور داد تا محرم

۱- «اِنَّ اللهَ فَوَّضَ اِلَی المُؤْمِنِ اُمورَهُ کُلَّها، وَ لَمْ یُفَوِّضْ اِلَیْهِ اَنْ یَکُونَ ذَلیلاً» . میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۷۳۶.
۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۷۳۸.

در احرام درآید و آنچه را که حلال بود، حرام شمرد، خداوند با صفت «عزت» ظهور کرده است؛ ازاین رو محرم، مظهر اسم «عزیز» است و عزت الهی، جلوه ای در احرام محرم دارد. خداوند، اشیا را مسخّر انسان قرار داد:

وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً (جاثیه:۱۳)

و همه آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، از سوی خود برای شما مسخّر و رام کرد.

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً (بقره: ۲۹)

او کسی است که همهٔ آنچه را در زمین وجود دارد برای شما آفرید.

اگر اشیا مسخر انسان است و برای او خلق شده، پس آنها طالب انسانند بیش از آنکه انسان طالب آنها باشد. بر این پایه، معنای احرام، متفاوت می شود. در احرام، اشیا بر انسان حرام نشده اند، بلکه انسان بر اشیا حرام شده است؛ زیرا انسان برای خدا خلق شده و اشیا برای انسان، پس انسان طالب خداست و اشیا طالب او. در تورات آمده است:

یابن آدمَ خَلَقْتُ الاَشْیاءَ مِنْ اَجْلِکَ وَ خَلَقْتُکَ مِنْ اَجْلی فَلا تَهتِکَ ما خَلَقْتُ مِنْ اَجْلی فیما خَلَقْتُ مِن اَجْلِك.

ای فرزند آدم! اشیا را برای تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم، پس در آنچه که برای خودم آفریدم در آنچه که برای تو آفریدم گستاخی مکن!

پس خداوند سبحان مرتبه ات را روشن کرد تا موطن خواریت را از موطن عزتت بازشناسی و تو از جانب خودت بر اشیا افتخار نکردی و حرام نگردیدی، بلکه او تو را در حال احرام، بر اشیا حرام کرد تا به تو دست نیابند و دستورت داد تا محرم شوی، لذا در احرام داخل شدی و حرام گردیدی و تو را خدای سبحان فرمان بدان نداد مگر آنکه، آن، موجب قربتی به سوی او باشد و باعث مزید مکانت در نزد او و به سبب عزت تو؛ تا

بـدین گـونه عبـودیتت را کـه بر آن آفریـده شـده ای فراموش نکنی و این برایت دارویی سودمنـد است و در حقیقت، این امر بـازداشت بر تـو نیست، بلکه بـازداشت برای توست. آیـا نمی نگری آنکه را خداونـد واگـذارده چگونه بر امثـال خود فخر می فروشد: أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی ؛ «من پروردگار برتر شما هستم» . (نازعات: ۲۴) می گوید. (۱)

۱۴. احرام حاضران و احرام غایبان

احرام آن گاه صورت حقیقت به خود می گیرد که دل مُحرم شود و لباس، تنها به نشان احرام دل، بر تن پوشیده شود. دل، آن گـاه محرم می شود که انسان در محضـر معبود، حاضـر باشـد و از او غایب نگردد. آنکه دلش همیشه پیش خـدا حاضـر است، محرم است گرچه در میقات حاضر نباشد و آنکه دلش از خدا غایب باشد، محرم راستین نیست گرچه در میقات، حاضر باشد.

دوست، نزدیک تر از من به من است

وینت مشکل که من از وی دورم

چه کنم؟ با که توان گفت که او

در کنار من و من مهجورم (۲)

*** حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ

مَتی ما تَلْقَ مَنْ تَهْوی دَعِ الدُّنْیا وَ اَهْمِلْها (۳)

«احرام دوگونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. کسـی که در میقـات غـایب است و خود را برای انس بـا دوست مهیا نکرده است، گویا در خانه خویش نشسـته است؛ بلکه غیبتی بالاتر. و کسـی که در خانه خود نشسـته و دلش پیش معبود حاضر است، گویا محرم است و مکّی. اگر در احرام، حضور یابد، حضورش کامل گشته، در محضر

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، صص ۸۱۷ و ۸۱۸.

۲- کلیات سعدی، ص ۶۸.

۳- «هرگاه به محبوب رسیدی، ترک دنیا کن و آن را رها ساز» . دیوان حافظ، ص ۸۹، غزل۱.

حق بار یافته است. اگر مجاهد طریق حق، هجرت کرده باشد، جهادش علت شهود او گشته، احرام حضور بسته است؛ ازاین رو غرض احرام، حضور در محضر ربوبی و باریافتن در پیشگاه مالک عالم است. سالک حاضر، به هنگام احرام محو می شود و آنچه به جای می ماند پروردگار محرم است و او بهت زده، متحیر در وجدها و جذبه ها می گردد. این بهت و تحیر، گاهی سبب خاموشی انسان می شود» . (۱)

احرام، تمرینی برای استمرار حضور در پیشگاه معبود همیشه حاضر است:

دلبر تو دایماً، بر در دل حاضر است

رو درِ دل برگشای، حاضر و بیدار باش نیست کس آگه که یار، کی بنماید جمال لیک تو باری به نقد، ساختهٔ کار باش (۲)

۱۵. احرام، جذبه پنهانی معبود

پیمودن راه وصال و قرب، بی «جذبه» ناممکن است:

بی کشش، کوشش عاشق به مقامی نرسد

فارغ از سعی بود، سالک اگر مجذوب است (۳)تا جذبه خدا، چون کهربا، دل سالک را نرباید، وی از انانیت و خودخواهی رها نمی شود و عزم آستان معبود نمی کند. به حکم جذبه معبود در میقات است که لباسی از جنس سیر و سلوک بر اندام حاجی پوشانده می شود تا آماده سیر در ملکوت گردد. «مردان الهی دو دسته اند: دسته ای نخست می روند، سپس آنها را می برند (سالکان مجذوب) ؛ و دسته ای دیگر سالکانی هستند که نخست آنها را می برند، سپس خودشان می روند (مجذوبان سالک) . در سلوک، هم رفتن وجود دارد و هم بردن. بردن، جذبه

است و رفتن، سلوک. براین اساس، سالکان طریق حقیقت، یا سالک مجذوب هستند یا مجذوب سالک. گاهی در آغاز، سالک باید با پای خود برود و در میانه راه، کششی

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۳۰۷.

۲- دیوان عطار نیشابوری، ص ۳۸۸.

۳- دیوان صائب تبریزی، ج ۱، ص ۲۸۷.

او را فرا می برد و گاهی آغاز سلوک با جذبه است.

احرام، جـذبه است، کوششـی به سوی رحمان است. با احرام انسان را می برنـد، و جـذب و انجـذاب رحمانی شامل حالش می شود. زائری که اهل سلوک باشد، هنگام ورود به مسجد و نظر به میقات، مجذوب یار می شود. او سالک مجذوب است و اگر پیش از این، سـلوکی نداشـته، در آنجا «مجـذوب سالک» می شود؛ یعنی با جـذبه ای پنهانی به راه می افتد و سـلوک آغاز می کند.

خـدای سـبحان در قرآن جذبه را با واژه «ربط» مرتبط ساخته است، آنجا که می فرماید: وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا ؛ «و به دل هایشان نیرو بخشیدیم در آن هنگام که قیام کردند» . (کهف: ۱۴)

وجد و جذبه نیز سه گونه است: جذبه نفس، جذبه دل، جذبه جان.

وجـد و جـذبه ای که بر نفس افتـد، نهان آدمی را آشـکار و سالک را مفتون می کنـد. وجد و جذبه ای که بر دل حاکم شود، مرد الهی را به حرکت درمی آورد و سـرمست می کند و از او عاشـقی شیدا می سازد. اما جذبه ای که جان آدمی را در بر می گیرد، او را آماده دل کندن از جز خدا می نماید و به او انقطاع از جاذبه های مادی می بخشد.

زائر بیت الله با جذبه احرام، به عالم وصال نائل می شود. احرام، سالک را بیدار و مشـتاق می کند. احرام حدیقه دل دوستان، و ریحان جان عاشـقان است؛ خلعتی عزیز است که قـدر وجود آن را کسـی نمی داند؛ زیرا وجود انسان را از وجود دنیایی بیرون می کند و به سرای معنوی می برد.

محرم، با نظر به جامه احرام، نا آرام و بی قرار می گردد، دردش فزونی می گیرد و با چشم گریان و جذبه الهی، به مقام یقین و شهود نائل می شود. (۱)

گرایش به عالم غیب و تمایل به راهیابی به عالم اسرار، جزء سرشت انسان است و

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۰۵ - ۳۰۷.

این طینت معنوی، ریشه در جاذبه حضـرت ربوبیت دارد. نخست، جـذبه او شامل حال انسان می شود و سـپس انسان را به خود می کشد. حدیث «کنز مخفی» اساس هستی و آفرینش را حبّ، عشق و جذبه رحمانی می داند: «

کُنْتُ کَنْزاً مَخفیـاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَی اُعْرَف » (۱)؛ «گنج پنهانی بودم، دوست داشـتم تا شناخته شوم، آفریدم تا شناخته شوم» .

«کهربای جان، جان جانان است، و منبع جمال و غایت کمال، ریشه جذبه های انسانی است. این جذبه نتیجه ای جز پاره کردن بنـدهای طبیعی و رفض علقه های نفسانی ندارد. در این صورت، انسان به سوی عالم تجرّد بالا می رود و ملکوت و جبروت را درمی نوردد تـا به اصل حقیقت هستی واصل می شود که همان اتصال به کعبه مقصود و دیـدار یار است. احرام اگر به درستی صورت پذیرد، سنگ بنای همه این مقامات خواهد شد» . (۲)

۱۶. لباس احرام یادآور کفن

لباس احرام، نمادی است که حاجی را به بسـیاری از حقیقت های متعالی توجه می دهد. از جمله آنکه نمایان کفن پوش شدن انسـان هنگام ورود به جهان قبر و برزخ است. بی گمان، احرام جوهر اندیشـیدن در مرگ را نیز نهفته دارد؛ چرا که به رنگ و شکل کفن است، و بدین گونه، چشم اندازی از هیئت انسان را در قالب مرگ در برابر دیدگان او مجسّم می سازد. علامه سید عبدالله شبّر می نویسد:

به هنگام خرید لباس احرام، چه نیک است که به یاد کفن و لباس قبر

۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی، ص ۲۵۲.

۲- اسرار عرفانی حج، ص ۳۱۰.

خویش باشد. به زودی دو جامه احرام را به تن کرده، در محضر قرب الهی در کنار خانه او حاضر می شود و چه بسا که سفرش به اتمام نرسیده، خدای خویش را کفن پوشیده ملاقات کند. و همچنان که به ملاقات خانه خدا در لباسی غیر از لباس دنیا و زیور آن می رود، بعد از مرگ نیز خداوند را در لباسی جز لباس دنیوی ملاقات خواهد نمود. (۱)

لباس احرام انسان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می کند و او را برای سفر ابدی مهیا می سازد. هنگامی که انسان از قبر برمی خیزد، خود را با کفنی ساده و سفید در حضور حق می یابد. کفن، دوخت و دوزی ندارد، ساده و بی تکلف و زینت است. اینها خصوصیات لباس احرام نیز هست. پیش پای انسان راهی جز کوچیدن نیست. باید تنها سفر کرد:

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ (انعام: ۹۴)

[و روز قیامت به آنها گفته می شود] همه شما، تنها [و با دست خالی] به سوی ما بازگشت نمودید، همان گونه که اولین بار شما را آفریدیم.

تنها با رختی ساده باید به کوچستان غربت رفت. خود را باید برای روزی مهیا کرد که نه پای رفتن است و نه اختیار ماندن. زمانی که حاجی احرام بست و به میقات رفت و به خدا لبیک گفت، باید با خود، تنها شود، با خویشتن خلوت کند. (۲)بدین گونه، در مناسک عمره، برخی اسرار قیامت متجلی شده، سفر مرگ و حضور در صحنه قیامت در نظر افراد مجسّم می شود. (۳)همانندی لباس احرام با کفن، حاجی را در مسیر پای بندی به خرید کفن در زمان حیاتش - که سیره بزرگان و عارفان بوده و می باشد- می نهد.

صاحب روضات می گوید:

از جمله مقامات سید بن طاووس۱، متبرک نمودن کفن خود در اماکن

۱- الاخلاق، علامه سید عبدالله شبّر، حائری تهرانی، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲- اسرار عرفانی حج، ص ۳۳۴.

۳- عرفان حج، ص ۵۹.

مقدّسه است که خود فرموده است: «در عرفات از اول وقوف تا غروب عرفه، کفن را به نحوی خاص بلند نموده و بعد از آن به خانه کعبه و حجرالاسود و قبر حضرت رسول خدا (ص) و قبر و روضه امامان بقیع (علیهم السلام) و بعد از آن به ضریح حسین (ع) در کربلا و بعد از آن به ضریح حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد و عسکریین (علیهم السلام) و محل غیبت امام زمان (عج) متبرک نمودم، و تمام اینها برای نیل به شفاعت ایشان و نجات از فزع اکبر بوده است؛ چون در روایت وارد شده که کفن را قبل از مرگ مهیا کنید و همیشه به آن نظر نمایید و من این کار را می نمایم و گویا مشاهده می کنم که آن را پوشیده و در پیشگاه خداوند متعال ایستاده ام» . (۱)

بی گمان، پیام بزرگِ فراهم آوردن کفن در زمان حیات، اندیشیدن به مرگ و آماده سازی خویش برای جهان قبر و قیامت می باشد. این پیام و ثمره ارزشمند را از لباس احرام نیز می توان به چنگ آورد. دست کم در آن چند روزه احرام باید با اندیشیدن درباره مرگ مأنوس بود؛ و به خاطر داشت که یاد مرگ یکی از مؤلفه های انسان ساز، و از عوامل اصلی پرورش و تربیت روح انسان است و موجب می شود آدمی در خواسته ها و آرزوهای بی پایانش راه میانه برود و زیاده خواهی را کنار بگذارد و رفتار خویش را براساس عقل و شرع تنظیم کند و از یاد نبرد که «اگر با علم به اینکه مرگ، همیشه با ما همراه است و روی شانه ما حرکت می کند، زندگی کنیم، هرچند از این رفیق همراه می ترسیم، اما دائماً مشاوری عاقل را همراه خود داریم و با کمک این مشاور، دائماً خواهیم دانست که مدت زندگی محدود است و لذا باید همیشه حداکثر استفاده را از این فرصت زندگی و زمانی که در اختیار داریم بکنیم» . (۲)

۱- داستان ها و حکایت های حج، ص ۷۸.

۲- عشق راه کم گذر، اسکات پک، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

امام صادق (ع) فرمود:

یاد مرگ، خواهش های نفس را می میراند، و ریشه های غفلت را پاره می کند و دل را نسبت به وعده های خداوند، قوت می بخشد و به انسان، طبعی نازک و رقیق می بخشد و هوای نفس را می شکند و آتش حرص را فرو می نشاند و دنیا را حقیر و بی ارزش جلوه می دهد و همه این نتایج در معنای جمله ای که حضرت رسول (ص) فرموده است نهفته است «یک ساعت تفکر و اندیشه، بهتر از عبادت یک سال است» و این «فکر بهتر از عبادت یک سال» هنگامی برای تو محقق می شود که به وسیله آن، طناب های خیمه های دنیا را که به دور تنت پیچیده است از خود باز کنی و به جای آن، طناب های آخرت خود را ببندی. . . کسانی به مرگ، مشتاق می شوند که خود را آماده کرده باشند و اشخاصی از مرگ می هراسند که عمر خود را با گناه و غفلت سپری کرده باشند. (۱)

۱۷. تأثیر لباس بر روحیه انسان

خداوند لباس احرام را به گونه ای طرّاحی کرده است که بیشترین اثر را از جهت ایجاد نورانیت، صفای نفس، افتادگی و فروتنی بر جای می نهد.

شهید مرتضی مطهری می نویسد:

آیا لباس در روحیه مؤثر است؟ البته مؤثر است. انسان لباسی پوشیده باشد که از همه مردم، بالاتر یا پایین تر باشد در روحش اثر دارد. بالا و پایین داشتن مجلس در روحیه مؤثر است، لهذا پیغمبراکرم (ص) گرد و دایره وار می نشست و دستور می داد گرد بنشینند. مساوات در لباس، مساوات در روح ایجاد می کند، به شرط آنکه به صورت الغای تشریفات باشد مثل لباس احرام. لباس را اسلام خواسته واحد باشد در حالت احرام، و این لباس واحد را

۱- مصباح الشریعه، صص۳۶۴ و ۳۶۵.

به صـورت یـک تشـریفات خـاص به وجـود نیـاورده است، بلکه به صـورت الغـای تشـریفات به وجـود آورده است، آن هم به صورت ساده ترین شکل.

اساساً بعضـی از امور از مختصات حج است، از قبیل اینکه با دو قطعه ساده از لباس ندوخته محرم شوند، سرها برهنه باشد، پاها کفش و جورابی که پشت پـا را بپوشانـد، نداشـته باشـد و همه مسـلمانان حاضـر در این عبـادات اجتمـاعی یکرنگ شونـد. در حقیقت احرام لباس رسـمی عمومی در حضور پروردگار در یک مجمع عمومی است. چرا لباس باید واحد باشد در این مجمع عمومی؟ برای اینکه همرنگی و همشکلی در همدلی اثر دارد. (۱)

۱۸. احرام، آموزش پاسداشت حیوانات

عارفان بر این باورنـد که حتی مورچه ای را هم نمی توان آزرد؛ چرا که «جان دارد و جان شـیرین خوش است» . از نگاه آنان، حیوانات افزون بر آنکه به تسبیح پروردگار مشغولند، حق حیات دارند. پس بی سبب و بی جهت نباید آنها را رنجاند.

«و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد

و نخـواهیم پلنـگ از در خلقـت برود بیرون و بـدانیم اگر کِرم نبـود، زنـدگی چیزی کـم داشـت» . (۲)خداوند با تحریم شـکار حیوانـات و حتی کشـتن حشـراتی چون پشه، ذهن محرم را درگیر شـناختی لطیف می نمایـد و جایگـاه و شـأن حیوانـات را در جهـان هسـتی بـه او یـادآور می شـود و بـه او می آمـوزد که تصـرف در حیوانـات بایـد بر پایـۀ اراده الهی و مطـابق حکمت و مصلحت باشد، نه برای خوشگذرانی و تفریح و زیاده خواهی.

برای انسان، بسی مایه شرمندگی و سرافکندگی خواهد بود که حیوانات، تسبیح گوی باشند و او خاموش و بی صدا.

۱- ر. ک: حج، صص ۸۸، ۸۹ و ۱۲۵.

۲- هشت کتاب، سهراب سپهری، ص ۲۹۴.

حکایت

یاد دارم شبی در کاروانی، همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای خفته. شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت. چون روز شد، گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان را دیدم که به نالش و فغان درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه. اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته» .

دوش مرغی به صبح می نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را

مگر آواز من رسید به گوش

گفت: باور نداشتم که تو را

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح گوی و من خاموش (۱)

۱۹. احرام و آموزهٔ پاسداشت نباتات

حرمتِ شکستن درخت و یا کندن هر گیاه دیگری که در حرم روییده است، قداست نباتات را برای حاجی مجسّم می سازد و او را با نباتات، صلح و آشتی می دهد و بدین گونه نباتات را از دست یازیدن هوس پرستانه وی ایمن می دارد.

«باری در حریم امن الهی و در حال احرام نباید درخت یا گیاهی را کند؛ زیرا این کار از بین بردن «حرث» و «نسل» است. نابود کردن حرث و نسل، فساد است و کار مفسدان و دوزخیان. اما بهشتیان که همواره در جهت اصلاح و احیای زمین و دل آدمی اند، گیاه نمی کَنند و علفی نابود نمی کنند. اینها آثار خداست در سرزمین خدا و کسی که عاشق اوست، به آثار او تعرض و تجاوز نمی کند» . (۲)

«در حقیقت، احرام، تمرینی برای تربیت ماست تا با طبیعت که ملک خداست

۱- کلیات سعدی، صص ۷۵ و ۷۶.

۲- اسرار عرفانی حج، ص ۳۴۸.

رفتاری درست داشته باشیم و محیطزیست خود و منابع طبیعی جهان و کشور خود را نابود نسازیم و همان طور که حضرت علی (ع) فرموده است، بدانیم که «

فَإِنَّکُمْ مَسئُولُونَ حَتّی عَنِ البِقاعِ وَ البَهائِمِ » یعنی در قیامت از شما درباره همه چیز سؤال می کنند، حتی از رفتاری که با دام ها و بناها و بقعه ها داشته اید.

عرصه توحید، عرصه پهناور رحمت خداوندی است و آنکه موحد است و پای در این عرصه می گذارد، باید مظهر صفات الهی باشد؛ خداوندی که «سلام» است و «مؤمن» است و «رحمان» و «رحیم» . این است که هر صاحب قدرت و صاحب شوکتی، ولو آنکه از پای تا سر مسلح باشد، چون به حریم کعبه می رسد باید سلاح خود را بر زمین بگذارد، [تا همه از او ایمن باشند، حتی طبیعت و نباتات]» . (۱)

۱- حج نماز بزرگ، غلامعلی حداد عادل، صص ۳۱ و ۳۲.

فصل سوم: نیت

اشاره

فصل سوم: نیت (۱)

۱. نیت، انجام کارها از روی آگاهی و آمادگی

«پیش از هر چیز بایـد نیت کنی. نیت یعنی قصـد چیزی کردن، عزم جایی کردن. نیت یعنی انگیزش دل به سوی آنچه با فطرت هماهنگ می یابـد. در میقات هستی، در مرز دگرگونی بزرگ، انتقال از خود به خدا، از خانه خود به خانه مردم، از اسارت به آزادی، از نفـاق و رنـگ و ریا و درجه و نشان و طبقه و نژاد. . . به صـدق و صـمیمیت، از جامه روزمرّگی به جامه ابـدی، و از لاابالی گری و اباحه، به ردای ایثار و تعهد و احرام.

نیت کن! همچون خرمایی که دانه می بنـدد. بـذر خودآگاهی را در ضـمیرت بکار، و درون خالی ات را از آن پرکن. همه تن مباش، دانه بند! بودنت را پوستی کن برگرد هسته ایمانت. راه تازه را، سوی تازه را، کار تازه را، بودن تازه را و خود تازه را با نیت

۱- نیّت یکی از واجبـات احرام است. «در نیّت، شـرط است که همزمـان بـا شـروع در احرام باشـد و تعیین احرام شود که برای عمره است یـا برای حـج، و تعیین حـج که تمتع است یـا قِران یـا اِفراد، و تعیین اینکه برای خود است یـا برای دیگری، و تعیین اینکه حجش حَجّه الاسـلام است که برای اولین بار به استطاعت بر او واجب شده یا حج نذری است یا حجی است که به سبب فاسد بودن حج قبل بر او واجب شده است یا حج مستحبی است. پس اگر بدون تعیین نیت، احرام نمود، احرامش باطل خواهد بود. [همچنین] عمره و حج و اجزای آنها از عبادات است و باید با نیت خالص برای طاعت خداوند تعالی به جا آورد. (منتخب مناسک حج، مطابق با فتوای امام خمینی (رحمهالله) ، با حواشی مراجع معظم تقلید، صص ۷۰ و ۷۱).

آغاز کن.

در میقاتی، نیت می کنی و حج آغاز می کنی. یعنی آنچه را آغاز کرده ای، احساس می کنی، بدان آگاهی، می فهمی چه می کنی. نیت به تو درس آگاهی از کارهایت را می آموزد. جامه ات را از تن می ریزی، خود را می تکانی، عریان می شوی و جامه احرام می پوشی؛ یعنی اینک من، ای خدا، نه دیگر بَردهٔ نمرود، بنده طاغوت، که در هیئت ابراهیم (ع) ، نه در جامه زر و زور و تزویر، که در قامت انسان، در جامه ای که فردا باید به دیدارت از خاک برخیزم. آگاهم به سرشت خویش که هیچم، و بندهٔ تو شده ام. به سرنوشت نهایی حیات خویش تا بدین جا آگاهی دارم، آنچه تقدیر بر آدمی نوشته است. من خود، اکنون انتخاب می کنم، آن را تمرین می کنم.

و تو اکنون می خواهی از فردیت و خودگرایی به درآیی و به مردم بپیوندی. باید نیت کنی، تا خودآگاه باشی، تا بدانی چه می کنی. برای خدا، نه خود؛ حقیقت، نه سیاست! هر کاری در اینجا حساب دارد و بر این حرکت مدام، نظمی دقیق حاکم است. و تو در اینجا در سرزمین میقات نیت می کنی که خود را بسازی، بپروری، تا به آستانه ایثار برسی، تا شایستگی از خود گذشتن برای رسیدن به جمع را بیابی. تا انسان شوی؛ که فرد، فانی است اما انسان باقی است. انسان خلیفه خدا در طبیعت است، و تا خدا هست، خلیفه اش هست، سایه اش هست، آیه اش هست، یعنی آدم هست، و تو خود را در این جاوید میراندن زنده می شوی، جاودان می مانی، که قطره جدا از دریا، جدا از رود، شبنم است، تنها در شب هست، عمرش یک شب است. به رود بپیوند تا جاودان شوی، تا جریان یابی، تا به دریا برسی» . (۱)

«باری نیت در همه اعمال دینداران و مؤمنین و به ویژه در همه اعمال عبادی ضرورت دارد، و شرط اصلی و ابتدایی است. بارزترین مفهوم آن، از حالی و از مکانی

۱- ر. ک: تحلیلی از مناسک حج، برگزیده از صص ۵۱،۵۰ و ۷۰.

و از زمانی به حال و مکان و زمان دیگر رفتن است، به صورت ارادی و آگاهانه و عالمانه و هوشیارانه. اما برای چه کسی و به چه منظوری؟ برای خدا و تنها برای قرب به او.

نیت در میقات، یک انقلاب و تحوّل و دگرگونی است؛ انقلابی درونی و روحی و معنوی که البته جلوه های ظاهری نیز دارد: برکندن لباس فخر و تشخص و در بر کردن لباس احرام و تلبیه گفتن؛ یعنی انسان هم ظاهر خود را تغییر می دهد و هم باطن خود را.

با نیت، همه امور مادی و فیزیکی معنا می یابد، شست وشو تبدیل به غسل می شود، پارچه ندوخته، لباس احرام می شود، حرکت، طواف و سعی می شود و ماندن، وقوف می شود. نیت، یعنی هشیاری و آگاهی و از این رهگذر همسویی و هم نوایی با همه ذرّات هستی است که براساس آیه قرآن، صاحب ادراک، هشیار و تسبیح گوی پروردگار می باشند:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً (اسراء:۴۴)

آسمان های هفت گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند و هیچ موجودی نیست جز آنکه تسبیح و حمد او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. او بردبار و آمرزنده است» . (۱)

«روزی که انسان در میقات می ایستد، گذشته تباه شده خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می کند. زندگی انسان، نقطه های عطفی دارد که می تواند تلنگری بر وجود انسان و سرنوشت ساز باشد. کسانی که از این نقطه های عطف، بهره بردند، راه خود را یافته اند، و فوز و رستگاری برای آنان است. «نیت» در میقات، یکی از آن

۱- تأملی در معنای مناسک حج، محمد نقی زاده، ص ۹۴.

نقطه های عطف زندگی است. به گاه نیت و قصد احرام، اضطرابی عجیب وجود انسان را در بر می گیرد، شعله های بی قراری از نگاه انسان زبانه می کشد، و شراره های عشق، بن مایه وجود آدمی را تکان می دهد. میقات، حسرت است و امید؛ حسرت گذشته و امید به آینده. با نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می بندد، پیمان تحول، با خدا می بندد، و در این پیمان تحول، آماده می شود تا از ماسوا بگسلد» . (۱)

۲. نیت، اخلاص و هجرت باطنی

اخلاص در کارها، از «نیت پاک» می جوشد. تا «نیت» پاک نگردد، هیچ کاری خالصانه صورت نمی پذیرد. پس در میقات، به منظور بروز یک حج خالصانه، پیش از هر چیز باید، سراغ ریشه رفت، و کار را از ریشه اصلاح کرد. سامان یافتن ریشه ای کارها و عبادت ها، خالص کردن نیت است. چون سرچشمه، زلال و خالص باشد، مجراهای این سرچشمه نیز زلال و خالص خواهد بود.

«در حقیقت سرّ نیت، اخلاص است، و حقیقت اخلاص، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا. خلوص در نیت، صاف نمودن سرّ ضمیر آدمی است. انسان اعمال مختلفی دارد؛ چه ظاهری، چه باطنی؛ چه جوارحی چه جوانحی. اعمال حتی شامل خطورات قلبی می شود. ریشه تمام آلودگی های عمل، انانیت و نفسانیت است. خلوص در نیت، خشکاندن شوائب و ناپاکی های عمل از ریشه است؛ یعنی باید نفسانیت و خودیت را از میان برداشت، که خداوند از انسان، دین خالص طلب کرده است: أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ ؛ «آگاه باشید که دین خالص از آن خداست» . (زمر: ۳)

هواهای نفسانی و شوائب شیطانی، دین را از خلوص می اندازد، و اگر دیانت و عبادت انسان ناخالص شد، خدا آن را پذیرا نیست» . (۲)

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲- اسرار عرفانی حج، ص ۳۱۶.

حکایت

«ابومحمـد مرتعش زاهد نیشابوری» گوید: «سـیزده حج کردم به توکل؛ چون نگه کردم همه بر هوای نفس بود، نه برای خدا» . او را گفتند: «از کجا دانستی؟» گفت: «از آنکه مادرم گفت: سـبویی آب برای من آر! بر من گران آمد. فهمیدم که آن حج بر هوای نفس بود، نه برای خدا» . (۱)

خلوص نیت است که انسان را مهاجر می کند، و او را از مصادیق این آیه شریفه قرار می دهد:

وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ (نساء:۱۰۰)

و هرکس از خانه خود به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او خارج شود، سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خداست.

«این آیه شـریفه، ممکن است متکفـل جمیع مراتب اخلاص باشـد؛ یکی «هجرت صوری» که به بـدن [بر اثر رفتن به حـج] واقع می شود. و این هجرت اگر خالص و برای خـدا و رسول نباشـد، بلکه برای حظوظ نفسانی باشد، «هجرت الی الله و الی رسوله» نیست.

دیگر، «هجرت معنوی» است که مبـدأ آن تاریکخانه نفس است، و غایتش خـدای تعالی و رسول او؛ البته آن هم به حق باز می گردد؛ زیرا رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیه و آینه و نماینده است. پس هجرت به سوی او، هجرت به حق است.

بنابراین حاصل معنای آیه شریفه به حسب احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی، از خانه نفس و منزل انانیت خارج شد، مهاجرت به سوی الله کرد، و بدون دیدن خود و نفسانیت و حیثیت خود، اجر و پاداش او با حق

۱- تذکره الاولیاء، ص ۵۱۵.

تعالی است. اگر سالک در سلوک الی الله، خواسته های نفسانی را بجوید، سلوکش الی الله نیست، و از بیت نفس خود خارج نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است؛ از گوشه ای به گوشه ای و از زوایه ای به زاویه ای و از نفس به نفس. (۱)

آیت الله جوادی آملی می گوید:

عبادی بودن یک وظیفه، به اعتبار قصد قربت آن است، ازاین رو در حقیقت آن، تقرّب معتبر است. عمره نیز از آن جهت که عبادت است حتماً با تقرب آمیخته است، و تقرّب و قربت بنده به ساحت مولا که حقیقت نیت نیز همان است، بدون انبعاث روح و سیر ملکوتی و مهاجرت معنوی و بدون سفر درونی حاصل نمی شود. تعیین کننده مدارج این سیر و سفر، معرفت و همت سالک و ناسک است. با توجه به نکته ای که درباره حقیقت نیت و قصد تقرّب بیان شد، صرف تصوّر اینکه «برای خداوند حج یا عمره انجام می دهم» هرگز مصداق تقرّب نیست؛ بلکه تا هنگامی که حج گزار و معتمر [عمره گزار] در همه سنت و سیرت خود، به اخلاق الهی متخلق نباشد و هدف نهایی خود را در شئون زندگی، نیل به رضا و لقای خدا نداند، در غفلت است و مهاجرتی نکرده است. (۲)

حکایت

مردی نزد صاحبدلی آمد و ادب به جا آورد و نزد او بنشست. در خاطرش سؤالی بود که باید از شیخ می پرسید. از شیخ اجازت خواست و پرسید: ای شیخ! آیا شود که یکی از اینجا به روزی یا لحظه ای به کعبه رود؟ شیخ گفت: بلی، می شود. اما این، چندان عجب و کرامت نباشد؛ که باد را نیز این کرامت هست و به یک روز و به یک

۱- پرواز در ملکوت، امام خمینی۱، تألیف: سیداحمد فهری، ج۲، ص۷۸.

۲- عرفان عمره، صص ۶۱ و ۶۲.

لحظه هر کجا خواهد برود. مرد پرسید: پس ای شیخ! کرامت حقیقی چه باشد؟ شیخ گفت: کرامت آن باشد که تو را از حال دون [و پست] به حال عالی آورد، و از جهل به عقل سیر دهد و از جمادی به حیات ببرد. کرامت آن است که روح تو از ماده به معنا مهاجرت کند» . (۱)

ای دل اگر عزم دیار یار داری

قصد حجاز و کعبه دیدار داری

شوق شهود حضرت دلدار داری

اول ز دل نقش سوا الله پاک گردان (۲)

*** چیست اخلاص؟ دل از خود کندن

کار خود را به خدا افکندن

نقد دل از همه خالص کردن

روی چون زر به خلاص آوردن

ساختن از دو جهان، قبله یکی

تافتن روی ز هر وهم و شکی

گر بری ره به چنین اخلاصی

باشی اندر صف مردان خاصی

محرم کعبه اقبال شوی

محرم پرده اجلال شوی (۳)

۳. نیت، بانگ بیدارباش

از نگاه عارفان، نخستین منزل سیر و سلوک «یقظه» است. تا «یقظه» اتفاق نیفتد و شخص از خواب غفلت بیدار نشود، حرکت و سیر و سلوکی، رخ نخواهد داد. خواجه عبدالله انصاری در کتاب ارزشمند «منازل السائرین» در تبیین چیستی «یقظه» و مؤلفه های آن می گوید:

برخاستن برای خدا، همان یقظه و بیداری از خواب غفلت است، و برجستن از ورطه سستی و تنبلی است. [یعنی انسان، تن پروری و خمودی را کنار نهد

۱- در کوچه باغ های حکایت، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- گلچین شعر حج، سعید سمنانیان و الهه منفرد، ص ۲۵۰. (شعر از آیت الله الهی قمشه ای)

۳- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، صص ۶۵۵ و ۶۵۶.

و برخیزد و جنبش و حرکت و تلاش آغاز نمایـد]. و این، نخستین روشـنایی قلب بنـده به زندگانی [حقیقی] است که به سـبب دیدن نور، تنبیه و هوشیاری حاصل می شود. و یقظه سه چیز است:

اول، آنکه دل، نعمت را ملاحظه کند درحالی که از [توانایی بر] شمارش آن و آگاهی بر کرانه های آن ناامید است [و خود را از شـمارش نعمت های الهی عاجز می بینـد]؛ و خود را وقف شـناسایی منت آن گردانـد، [تلاش کند که به این معرفت دسـت یابد که این نعمت ها همه بر سبیل امتنان و موهبت از جانب خدای متعال اعطا شده است، نه بر حکم اسـتحقاق]؛ و اینکه بداند در [ادای] حق آن نعمت ها تقصیر و کوتاهی کرده است.

دوم، مطـالعه گناهکـاری و آگـاهی از خطر آن است، و اینکه برای تـدارک آن تلاـش و کوشـش کنـد، و خـود را از بنـد آن برهاند، و نفس خود را [از زنگار گناهان] پالوده سازد، و بدین وسیله نجات و رستگاری بجوید.

سوم، آنکه از زیـادت و نقصـان در روزهـا آگـاه شود. [طاعت و خیراتی را که سـبب فزونی حال و مرتبه او در ایام عمرش می شود، و نیز آنچه را سـبب کـاهش و نقصـان حال و مرتبه او می گردد به خوبی بشـناسد] و از ضایع ساختن ایام عمر بپرهیزد، و نسبت به آن بخل ورزد، تا روزهایی را که از دست داده جبران کند، و ساعاتی را که باقی مانده [با اطاعت و بندگی و عمل به وظیفه] آباد گرداند. (۱)

نیت در میقـات نیز نخسـتین منزل حج بوده، حکمت عمـده آن، روی نمودن یقظه و بیـداری برای زائر است. اگر در آن لحظه ملکوتی، و بر اثر تلنگر «نیت» دل زائر بیدار نگردد، جسم او از منزلی به منزل دیگر می رود، و عملی پس از عمل دیگر

۱- منازل السایرین، خواجه عبدالله انصاری، صص ۳۷ - ۳۹.

انجام می دهد، درحالی که روح او همچنان در آغاز میقات و در خوابی خوش آرمیده است.

حکایت

حسن بصری را پرسیدند: «ای شیخ! دل های ما خفته است، که سخن تو در دل های ما اثر نمی کند، چه کنیم؟» گفت: «کاشکی خفته بودی! که خفته را بجنبانی، بیدار گردد. دل های شما مرده است که هرچند می جنبانی بیدار نمی گردد» . (۱)

۴. انواع نیت و کمال آن

«تحقق امور عبادی، مانند نماز، حج و عمره، بدون قصد قربت و خلوص نیت از شائبه ریا، ممکن نیست. در قصد قربت همین مقدار کافی است که مکلّف در متن عمل از آغاز تا انجام نیت کند که «این کار را به دستور خداوند انجام می دهم.

فرمان برداری از خدا بدون انگیزه و هدف نیست، و حتماً غایتی دارد. غایت این فرمان برداری را باید در مقدار معروف و همت فرمانبر جست.

مؤمنان از سه گروه بیرون نیستند؛ یعنی عبادت آنها یا از سنخ پرستش بردگان یا از قبیل تعبّد سوداگران یا از نوع عبادتِ آزادگان است. انگیزه برخی از آنان رسیدن به بهشت و نعمت های آن است. بعضی در پی رهایی از دوزخ خدا هستند. اما عده ای سالک صالحند و هدفی برتر از این دو گروه دارند. آنان نه از سر شوق رسیدن به بهشت خدا را می پرستند و او را فرمان می برند و نه از خوف دوزخ، بلکه چون خدا را شایسته پرستش می دانند او را عبادت می کنند.

انگیزه سالک صالح در عبادت ها، به ویژه در حج و عمره، این است که خلیفه خدا شود. پس از اینکه مقام برین خلیفه خدا شدن پیموده شد، نوبت به سفر برتر می رسد، و

۱- تذکره الاولیاء، ص ۳۳.

آن، زمانی است که عبد، همه شئون را به مالک اصلی و ملیکت اصیل واگذارد، تا مولایش خلیفه او گردد؛ یعنی خداوند، خلیفهٔ خلیفهٔ خود شود. خلیفه خداوند شدن، به معنای آیت و مظهر او بودن است؛ چنان که خدا را خلیفه خود قرار دادن، به معنای قیم و ولی دانستن اوست. بنده ای که تحت ولایت الهی قرار گرفته و خدا خلیفه او شده است، با زبان الهی سخن می گوید نه با زبان خود، و با چشم خدایی می بیند نه با چشم خود، و با گوش الهی می شنود نه با گوش خود» . (۱)

۱- عرفان عمره، صص ۵۹ - ۶۱.

فصل چهارم: تلبیه

اشاره

دومین واجب از واجبات احرام، تلبیه است. تلبیه یعنی لبیک گفتن و صورت آن بنابر اصح آن است که بگوید: «

لَبَّیکَ، اللّهُمَّ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیکَ » . و به این مقدار اگر اکتفا کند محرم شده و احرامش صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که پس از آنکه چهار « لبیک» را به صورت مذکور ادا کرد، بگوید: «

اِنَّ الحَمدَ وَالنِّعمَهَ لَکَ وَالمُلکَ، لاشَریکَ لَکَ لَبَّیکَ » . (۱)

لبّیک گویان آمدی در کوی یاری

کردی در آن درگاه عزت آه و زاری

گشتی ز اشک شوق چون ابر بهاری

تا خارزار دل شود باغ و گلستان

دادی در آنجا بینوایی را نوایی

یا تشنه را آبی، مریضی را دوایی

کردی رها مظلومی از رنج و بلایی

بودی به خلقان مهربان چون مهر تابان

با زیر دستان همچو سلطان داد کردی

ویرانه دل را ز مهر آباد کردی

دلجویی از همسایهٔ ناشاد کردی

بنواختی محزون یتیمی را به احسان

۱- واجب در لبیک بیش از یک مرتبه نیست، ولی مستحب است تکرار آن و زیاد گفتن آن، هرچه می تواند، و برای هفتاد مرتبه گفتن ثواب زیادی ذکر شده است، و لازم نیست آنچه را در حال احرام بستن گفته است تکرار کند، بلکه کافی است

بگوید: «لَبّیکَ اللّهُمَّ لَبّیکَ» یا بگوید «لَبّیکَ» . منتخب مناسک حج، صص ۷۱، ۷۲ و ۷۴.

احرام چون بستی به کوی عشق ایزد

لبّیک گفتی دعوت آن یار سرمد

گشتی چو محو جلوه آن حُسن بی حد

دیدی درون کعبهٔ دل نور سبحان

. . . گفتار کوته، حج مشتاقان همین است

آداب و حکم کعبه جانان همین است (۱)

۱. حقیقت لبّیک

«ذکر لبیک مشتمل بر چند کلمه است که در حقیقت جملگی به «توحید» اشاره دارند؛ چرا که «توحید» بنیاد اسلام است. از میان همه صفات الهی که به توحید نظر می کنند، چند مورد انتخاب شده تا در این ذکر بیان گردد. ابتدا باید اعلام فرمانبرداری از خداوند شود: لبیک. پس از آن « حمد» که اگر فهمیدی که در حقیقت همهٔ حمدهایی که درباره دیگران می شود، حمد اوست، از بند عبودیت و بندگی دیگران رسته ای. دیگر آنکه بدانی «نعمت» تنها از اوست، و «مُلک» ویژه اوست. چنین معرفتی، اساس توحید است. برای تکمیل این سه نیز باید بپذیری که او بی شریک است؛ نه برای حمد او، نه در نعمت رسانی او، نه در مالکیت او، شریک و همتایی وجود ندارد. اینجاست که با طلوع توحید، زیباترین و متعالی ترین پیمان ها با خداوند، بسته می شود و با این پیمان، همه پیمان های پیشین گسسته می شود و اگر پیمان هایی باقی می ماند، همگی در قالب و قلمرو این پیمان الهی است.

لبیک، دنیایی از عزّت، شرف، فخر، آزادگی، هویت انسانی و پیوند با ابدیت و احدیت را در خود نهان دارد. آنکه به ژرفای این لبیک رسید، هم نعمت را از خدا می داند، هم تنها او را حمد می کند» . (۲)

حکایت

یکی از بزرگان در موسم حج، کیسه ای پول به غلام خود داد و گفت: برو در قافله

۱- گلچین شعر حج، صص ۲۵۰و ۲۵۸.

۲- تأملی در مناسک حج، صص ۹۵ و ۹۶.

جست وجو کن، چون مردی را دیـدی که از قافله بر کنار می رود، کیسه را به او بـده. غلام رفت و نگریست. مردی را دید که بر طرفی و کناری می رفت تنها. کیسه را بدو داد. مرد کیسه را گرفت. سپس سر به سوی آسمان کرد و گفت: «بار خدایا! تو فراموش نمی کنی مرا، چنان کن که تو را فراموش نکنم» . غلام نزد خواجه بازگشت. خواجه وی را گفت: «غلام! چه کردی؟» غلام ماجرا را باز گفت. خواجه گفت: «عجبا آن مرد سخنی بسیار نکو گفت. نعمت را و حمد نعمت را حواله به آن کرد که در حقیقت او داده بود» . (۱)

امام خمینی (رحمه الله) می فرماید:

مسئله، مسئله حضور در محضـر است و مشاهده جمال محبوب. گویی گوینده در این محضر از خود بی خود شده و جواب را تکرار می کنـد، و دنباله لبیک، سلب شریک به معنای مطلق آن می نماید، نه شریک در الوهیت فقط؛ که اهل الله می دانند. گرچه سلب شریک در آن نیز شامل همه مراتب تا فنای عالم در نظر اهل معرفت است و حمـد را اختصاص می دهـد به ذات مقـدّس، همچنین نعمت را؛ و نفی شریک می کند. و این نزد اهل معرفت، غایت توحید است. و به این معناست که هر حمدی و هر نعمتی که در جهانِ هستی تحقق یابد، حمد خدا و نعمت خداست بدون شریک. (۲)

۲. شکوه لبیک

لباس های همیشگی به لباس ساده احرام تبـدیل شـده، و این گونه نسیمی از سبکباری وزیـدن گرفته است. دل، آرام آرام به رنگ فروتنی درمی آیـد، و حاجی کم کم آماده می شود که از بسیاری از لـذت ها چشم بپوشد، و حج آغاز کند. وجود آن جمعیت انبوه

۱- در کوچه باغ های حکایت، صص ۱۳۳ و ۱۳۴ (با تغییر و تلخیص) .

۲- صحیفه حج، ج ۱، صص ۱۳۵ و ۱۳۶. (امام خمینی (رحمه الله))

در میقات نیز حاجی را از خود تهی می کند، و همه امتیازخواهی ها و منیت های او را در امواج خروشان خویش گم می کند. همه شرایط برای دل گسستن از دنیا و دل بستن به پروردگار آماده است.

وقت آن رسیده است که این سفر آسمانی آغاز گردد. اینک آن لحظه پرشور فرا رسیده است. کافی است حاجی با همه وجود بگوید «لبیک» تا شکوه ذکری آسمانی همه وجودش را در برگیرد، و او را از خود بی خود نماید.

«باری تلبیه ذکر مخصوص زوّار خدا و بار بستگان به سوی خانه معبود یکتاست. تلبیه، نغمه عاشقانه ای است که از حنجره طایر گلشن قدسی و روح انسانی برمی خیزد و پاسخ به ندای سروش غیبی و دعوت کننده آسمانی می دهد. تلبیه آهنگی شورانگیز و نوایی است با شکوه و پرسطوت که از گفتن و شنیدنش، هیبتی عجیب، سراپای انسان را فرامی گیرد. دل فرو می ریزد و بدن می لرزد، و سیلاب اشک از دیدگان سرازیر می شود. این آهنگ روح افزای آسمانی، آن گاه به اوج شکوه می رسد که از حلقوم صدها هزار عاشق دلباخته حق و دل های لبریز از محبت ربّ برمی آید و درّه های کوهستانی مکه را پر می کند و در سرزمین میقات، آکنده می گردد و روح را از تنگنای عالم ماده و خاک، بالا می کشد، و در فضای قدسی مکه به پرواز درمی آورد و خداوند خواسته است تا این شکوه، اندکی هم استمرار پیدا کند، لذا تکرار «تلبیه» بعد از مقدار واجبش که یک بار است از مستحبات در حال احرام و «شعار محرم» است. (۱)

۳. لبیک راستین

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست (۲)حج، مدرسه بزرگ پرورش انسان هاست، و پرورش درست و کامل زائران آن گاه

۱- حج برنامه تکامل، سید محمد ضیاءآبادی، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- کلیات سعدی، ص ۶۵۳.

صورت می پـذیرد که شـعار و عمل درهم آمیزد و نشانه های صـدق ذکر و عبادت، در عمل آشـکار شود. پس لبیکی راستین خواهد بود که کردار حاجی را همسو با خواست و رضایت خداوند و امر و نهی های

او تنظیم نماید، و به او دل و جان و عملی برابر آنچه پروردگارش می پسندد، موهبت کند.

«زائر بایـد بـا لبیک خویش در برابر خـدا، از مخالفت او اجتناب ورزد، روزه معصـیت بگیرد و شـعله نافرمانی را در درون خود خاموش کنـد. اگر لبیک، اجابت دعوت خداست، ردّ دعوت های نفسانی و شـیطانی هم هست. زائر با لبیک گفتن مصـمم می شود که گناه نکند، و شـهادت می دهد که از معصـیت دوری ورزد. سـزا نیست که این تصـمیم و شهادت، دروغ باشد. گناه و معصـیت نیز طیـف گسـترده ای دارد: گناهـان زبـان، دسـت، پـا، چشم و. . . . کسـی که صادقـانه لبیـک می گویـد، تصـمیمی سرنوشت ساز گرفته و لبیک خود را نقطه عطف حیات خویش قرار داده است تا بر اثر آن از همه گناهان دوری ورزد.

لبیک آغاز مجاهدت است؛ شـروع تحریم هایی که او را در دوری از حرام ها آبدیده می کند. احرام، نویدبخش حقیقت هایی است که در آینـده عمر، پیش روی زائر می آید. لبیک، شالوده مناسک حج است؛ پایهٔ ورود به حرم الهی است. لبیک، روزنه ای به رحمت الهی می گشایـد، فریـادی است که علیه طغیان نفس برمی آیـد. لبیک زائر، طاغوت درون را در هم می شـکند، دامان نفْس را از غبار وسوسه ها و شیطنت ها پاک می کند و حریم درون را از حیله ها، نیرنگ های نفسانی می زداید. لبیک، سلامـت نفس، پـاکی روح و آشتی با آسـمان را به ارمغان می آورد. لباس تلبیه، لباس توبه، ورع، زهـد، عشق و توجه است، و زائر با لبیک خویش گامی به سوی بهشت برمی دارد» . (۱)

لبیک راستین، یعنی شخص در دوستی با خدا صادق است، و چون دوستی او

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۲۰ و ۳۲۱.

صادقانه است، دوست، چه آسایش برای او اراده کنـد و چه رنـج؛ چه خوشـی برایش رقم زند و چه بلا، از جاده بندگی بیرون نمی رود و آستان او را رها نمی کند.

حکایت

گویند: شِبْلی در بند بود. روزی جمعی پیش او رفتند برای ملاقات. شـبلی گفت: شـما کیستید؟ مردی از میان آن جمع گفت: ای شـیخ! ما دوسـتان توییم! شـیخ سـنگی برداشت و در ایشان انداخت. همه بگریختند. شـبلی خنده ای کرد و گفت: ای دروغ زنان! دوسـتان به سـنگی چند از دوست خود می گریزند؟ ! معلوم شد که دوست خود هستید، نه دوست من و در دوستی خود صادق نمی باشید» . (۱)

عبـدالرحمان جـامی در کتـاب «مثنوی هفت اورنگ» ، از نشانه های لبیک راستین را صـداقت با همه انسان ها حتی انسان های ناصالـح می داند. از نگاه جامی، نشانه های «لبیک صادقانه» حتی پیش از سـفر حج نیز در زائر نمایان است. وی دراین باره در حکایتی لطیف می گوید:

شخصی همواره در تمّنای کعبه بود، امّا مادرش او را از این سفر باز می داشت. در واقع در این هنگام، کعبه او مادرش بود و بر او طواف می کرد. تـا آنکه مادرش از دار دنیا رفت. از مادرش ارثی به او رسـید و او آن را به پنجاه دینار فروخت و با آن پول راهی سـفر حج شد. راهزنی بر سـر راه او قرار گرفت و گفت: «در جیب چه داری؟» پاسخ داد: «پنجاه دینار که توشه سـفر حج من است» . راهزن که به او بـدگمان بـود گفت: «پـول هـا را درآور تـا بشـمارم» . آن مرد پـول هـا را در آورد و به راهزن داد. راهزن پول را شـمرد و دیـد که دقیقاً با آنچه آن مرد گفت مطابق است. پس، از راسـتگویی آن شـخص در شـگفت شـد و به شدّت منقلب گشت:

۱- تذکره الاولیاء، ص ۶۱۷.

گفت افتاد ازین راستی ام

در کم و کاست، کم و کاستی ام

صدقت از کذب رهانید مرا

پایه بر چرخ رسانید مرا

پس به الحاح و نیازی غالب

ساخت بر مرکب خویشش راکب

که به این راحله ره را کن طی

که منت می رسم اینک از پی

(۱)

۴. لبیک عاشقانه

«در صحرا [ی میقات] عشق باریده است و زمین تر شده، و چنان که پای مرد به گِلزار فرو شود، پای تو به عشق فرو می رود. و بدین گونه تو در میقات، احساس می کنی که پارهٔ شوقی و دیگر هیچ. انگار که دو دست به دو شاهبال نیرومند بدل شده اند، و تو در دسته ای از پرندگان سپید در ملکوت پرواز می کنی، و عاشقانه فریاد می زنی: لبیک اللهم لبیک!» (۲)

حکایت

گویند: روزی «ابوالفضل جوهری» داخل حرم شد و به کعبه نظر انداخت و با عشق و شوق گفت: اینجا دیار محبوب است پس محبان کجایند؟ اینجا اسرار دل ها هویداست پس مشتاقان و عاشقان کجایند؟ اینجا مکان جاری شدن اشک هاست، پس گریه کنندگان کجایند؟ سپس به طرف خانه خدا رفت و ندا سر داد: «لبیک اللهم لبیک. . .» . (۳)

«باید دانست که یکی از اسرار باطنی حج، شوق است. بعد از آنکه سالکِ حج گزار معانی باطنی را فهمید، شوقی درونی برای دیدار خانه خدا و دیدار خدا پیدا می کند. او قصد زیارت می کند و باید سخت بکوشد تا به این رزق نایل آید و شایسته دیدار حق گردد. اگر در قلبی شوق لقا پدید آید، سر از پا نمی شناسد و برای ملاقات، لحظه

۱- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، صص ۶۵۴ و ۶۵۵.

۲- تحلیلی از مناسک حج، صص ۵۶ و ۵۷.

۳- داستان ها و حکایت های حج، ص ۶۲.

شماری می کند» . (۱)

یکی از نزدیکان شهید آیت الله دستغیب می گوید:

بـا آن بزرگوار در مکه معظمه و عمره مفرده همسـفر بودم، یکپارچه شور و هیجان و اهل دعا بود. از نشانه های عشق و شور و هیجان او آنکه در بیت الله الحرام هر موقع که سـراغش را می گرفتی، یا در حجر اسـماعیل بود یا در طواف یا قرآن می خواند و دعا می کرد و مشـغول نماز و تهجد بود. اگر گوش فرا می دادید، آهنگ جانسوز او را می شـنیدید و چشم اشکبار او را می دیدیـد. آفتـاب گرم عربسـتان، عمودی بر سـرش می تابیـد، دمای هوا نزدیک پنجاه درجه بود. اما او عاشـقانه و آسوده و آرام همچنان طواف می کرد و در مجاورت درب کعبه صـلوات می فرستاد و دعا می خواند. طوافش که پایان می یافت، وارد حجر اسـماعیل می شد، زیر ناودان طلا می ایستاد و دعای وارده را می خواند. سپس در پشت مقام ابراهیم به نماز طواف می ایستاد، و دانه های اشک، چون گوهری تابناک بر رخسار درخشانش جاری می شد. لبیک های او عاشـقانه بود و نیایش هایش از سر شوق و دلدادگی. (۲)

«عاشـقی» ، برترین و زلاـل ترین و پـاک ترین نوع تعامـل با آفریـدگار جهان است، و «عشق» ارزنـده ترین کالای «عاشق» برای ارائه به پیشـگاه «معشوق» . «عشق ورزی» پرشورترین و زیباترین شـکل ابراز احساسات در برابر معبودی است که سرچشمه همه زیبـایی هـاست، و این کیمیای عشق چون بر مس وجود انسان زده شود، او را به رنگ معشوق درمی آورد و هستی او را زرّین می کنـد. همه پیـامبران و اولیـای الهی، در عشق، در نقطه کمـال بودنـد. آنـان حتی بـا شـنیدن نام معشوق از خود بی خود می شدند، و دار و ندارشان را به پیشگاه معبود می نهادند.

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۲۸۴.

۲- داستان ها و حکایت های حج، صص ۷۴ و ۷۵.

حکایت

نقل شده است که روزی فرشتگان الهی به خداوند گفتند: «خداوندا! اینکه ابراهیم (ع) عاشق توست و دوستت می دارد، بدان دلیل است که آن همه مال و نعمت بدو داده ای» . خداوند به آنها فرمود: «بروید و او را دراین باره بیازمایید!» پس یکی از آن فرشتگان به شکل انسانی درآمد و بالای تپه ای که ابراهیم در دامنه آن مشغول چراندن گوسفندان بود رفت و این گونه نام خدا را بر زبان جاری ساخت: «

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ المَلائِکَهِ والرُّوحِ » ؛ چون ابراهیم این نغمه روح بخش را شنید به هیجان آمد و از او خواست بار دیگر این ذکر را بر زبان براند. فرشته برای تکرار ذکر، از ابراهیم بخشی از اموالش را درخواست نمود. ابراهیم گفت: «یک سوم اموالم را به تو بخشیدم» . آن فرشته دوباره گفت: «

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ المَلائِکَهِ وَالرُّوحِ » . ابراهیم درخواست کرد که او بار دیگر تکرار کند. این بار هم او از ابراهیم مال طلبید. ابراهیم (ع) یک سوم دیگر از اموالش را به او بخشید. آن فرشته دوباره آن ذکر را تکرار کرد؛ و ابراهیم در شوق تکرار، باقیمانده اموالش را به او بخشید. آن فرشته، پیش ابراهیم آمد و گفت: «من فرشته خدا هستم و تنها برای آزمودن تو این ذکرها را بر زبان جاری کردم. اکنون بر من معلوم شد که تو حتی با شنیدن نام دوست حاضری همه دارایی ات را تقدیم نمایی» . (۱)

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست دل زنده می شود به امید وفای یار جان رقص می کند به سماع کلام دوست تا نفخ صور باز نیاید به خویشتن هرک (۲)اوفتاد مست محبت ز جام دوست رنجور عشق، به نشود جز به بوی یار ور رفتنی است جان ندهد جز به نام دوست (۳)

۱- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، صص ۱۴۷ و ۱۴۸ (با تغییر و تلخیص) .

۲- که او.

۳- کلیات سعدی، ص ۳۹۶.

حکایت

منصور عمـار گویـد: سالی از سال ها به حـج خانه خـدای می رفتم. به کوفه فرود آمـدم. شبی بیرون آمـده، در کویی از کوی های کوفه می گذشـتم. از سـرایی آوازی به درمی آمـد که می گفت: «بار خـدایا! به عزت و جلال تو که من آن معصـیت که کردم مخالفت تو نخواستم و به انکار و عذاب تو جاهل نبودم ولکن خطایی عارض شد و شقاوتی دست داد، و به چشم پوشی تو مغرور شدم و از سر جهل و نادانی در تو عاصی شدم. بار خدایا! چه کسـی مرا از عذابت می رهاند جز تو؟ و اگر دستم از ریسمان رحمت تو بگسلد، بر که تمسّک کنم؟» منصور عمار می گوید: چون من این سخنان را از آن جوان شنیدم، خواستم تا امتحانی کنم، دهان بر روزنه در نهادم و این آیت خواندم:

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ (تحریم:۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگه دارید.

جوان تـا این آیت بشـنید، نعره ای بزد و ساعتی اضـطرابی کرد و آنگه ساکن شـد. درِ سـرای نشان کردم و دیگر روز آمـدم تا ببینم چه حـال است؟ جنازه ای دیـدم بر درِ سـرای نهاده و عجوزی را دیـدم که در سـرای می شـد [می رفت] و به درمی آمـد. گفتم: این مرد کیست؟ آن پیرزن گفت: او جوانی خـدای ترس، از فرزنـدان رسول خـدا بوده؛ دوش در مناجات بود، مردی از اینجا بگـذشت، آیتی از قرآن خوانـد. وی ساعتی اضـطراب کرد و جان داد» . منصور عمار گویـد پس از شـنیدن ماجرا گفتم: «خوشا به حالش، چنین باشند اولیای خدا» . (۱)

«براساس حدیثی، مشتاق، اشتهای طعام ندارد، مشتاق اهل لذت نیست، مشتاق با

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۱۰۶، به نقل از: در کوچه باغ های حکایت، صص ۸۱ و ۸۲.

دیگران انس واقعی نمی گیرد، مشتاق آرام و قرار ندارد، مشتاق اهل آباد کردن دنیا نیست. کسی که دارای شوق است، لبیک عاشقانه می گوید و شب و روز بندگی خدا می کند. او با زبان شوق با خدا نجوا می کند. مشتاق، خواب به دیدگانش نمی آید، دنیا مراد او نیست، تمامی عادات را فرو گذارده است و در تمامی عمر، با زبان حال به خدا لبیک می گوید» . (۱)

۵. لبیک، ذکر هراس انگیز

به همان اندازه که «مذکور» ، بزرگ و باهیبت است، ذکر او نیز هیبت آور است، و قلب را مرعوب عظمت خویش می کند. مقام استغنا و هیبت بی پایان آفریدگار، همراه با ناآگاهی بنده درباره پذیرش یا عدم پذیرش او از سوی پروردگار، او را در مقام «خوف» و «رجا» قرار می دهد، و بدین گونه «لبیک» او را ذکری هراس آور قرار می دهد.

«احرام و لبیک گفتن، به معنای پاسخ دادن به ندای وحی و اجابت دعوت الهی است. ازاین رو، حج گزاران راستین و زائران حقیقی کعبه، هنگام تلبیه، آن چنان به هراس عقلی بیمناک می شدند که رنگ آنان زرد شده، صدایشان می گرفت؛ چنان که گاه مدهوش می شدند و می گفتند: می ترسیم به ما گفته شود: به درستی به ندای حق، پاسخ نداده اید» . (۲)

«زائر هنگامی می تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که کاملاً خود را آماده کند. پس باید میان خوف و رجا باشد؛ زیرا احتمال دارد پروردگار عالم به او بگوید: «لالبیک و لا سعدیک» . حاجی باید با اعتقاد به خدا، فضل او را در نظر گیرد، اعتماد و توکل به او ورزد، به قدر توان، خشوع و خضوع به درگاه باری تعالی آورد، حالتش به گونه ای باشد که در برابر سلطان عالم قرار گرفته و بداند او به اندازه ای که سخط دارد،

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۳۲۹.

۲- صهبای حج، صص ۳۷۷و ۳۸۷.

کریم و رحیم است، و با این حالت به درگاه پروردگار راز و نیاز کند و از خدا بخواهد که او را از درگاهش نراند» . (۱)

حکایت

«مالک بن دینار» گوید: به جهت حج عازم مکه شدم. در طول راه، جوانی را دیدم که به وقت شب، سر خود را به آسمان بلند کرده، چنین می گوید: «ای خدایی که طاعات بندگان او را مسرور نمی کند و مخالفت و عصیان بندگان به وی ضرری نمی رساند! عطا فرما به من چیزی را که مایه خشنودی تو می شود و عفو فرما از من گناهانی را که ضرری به حال تو ندارد» . مالک گوید: زمانی که حجاج، احرام بستند و لبیک می گفتند، آن جوان ساکت بود و چیزی نمی گفت. به او گفتم: چرا لبیک نمی گویی؟ جواب داد: ای شیخ! لبیک گفتن، شخص را بی نیاز نمی گرداند از گناهانی که مقدمتاً به عمل آورده و جرایمی را که در نامه عملش نوشته شده است. می ترسم همین که لبیک گویم، صدا درآید: «لالبیک و لا سعدیک؛ کلام تو را نمی شنوم و به نظر رحمت به تو نمی نگرم» . این را گفت و رفت. او را ندیدم مگر در منا، درحالی که می گفت: «پروردگارا! مردم قربانی کرده و بر درگاهت مقرّب شدند، و مرا چیزی نیست که به آن سبب به درگاه تو بیایم» . پس فریاد کشید و مدهوش بر زمین افتاد. (۲)

حکایت

«جعفر بن سلیمان» گوید: با بیداردلی عارف، به مکه بودم. چون «لبیک اللّهم لبیک» را آغاز کرد، بیهوش شد و بیفتاد. چون به هوش آمد، از این حال او سؤال کردم، گفت: «ترسیدم که جواب آید: لا لبیک و لاسعدیک» . (۳)

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۳۱۸.

۲- داستان ها و حکایت های حج، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۳- تذکره الاولیاء، ص ۵۴.

حکایت

شیخی به همراه جوانی به حج رفتند. همین که شیخ احرام بست و گفت: «لبیك اللهم لبیک» . از آسمان ندایی آمد که «لا لبیک» . جوان همراهش به شیخ گفت: آیا این جواب را شنیدی؟ جواب داد: هفتاد سال است همه ساله به حج می آیم و این جواب را می شنوم، ولی صبر از کف نداده و ناامید نشده ام.

اگر چه دوست به چیزی نمی خرد ما را

به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست (۱)جوان گفت: در این صورت نبایستی این مدّت متمادی به خود رنج سفر را تحمیل می کردی و به حج می آمدی. همان لحظه از هاتفی ندا آمد: به راستی حج او را قبول کردیم. (۲)گر دوست را به دیگری از من فراغت است

من دیگری ندارم، قائم مقام دوست بالای بام دوست چون نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سر بنهی زیر بام دوست درویش را که نام برد پیش پادشاه؟ هیهات از افتقار من و احتشام دوست گر کام دوست، کشتن سعدی است باک نیست اینم حیات بس که بمیرم به کام دوست (۳)غزالی می نویسد: چون در میقات به گفتن تلبیه آواز برآرند برای اجابت ندایی که حق تعالی فرموده است، باید که ندای خلق به نفخ صور را یاد کند و برانگیختن ایشان از گور را و جمع شدن در عرصات قیامت، که برخی در آنجا مقرّب و مقبول شوند، و برخی ممقوت و مردود، و در اول کار مترددد میان خوف و رجا باشد، و از این امر در هراس شود. (۴)

۱- دیوان حافظ، ص ۱۲۲، غزل ۶۱.
۲- رنگارنگ، علی اکبر عماد، ج ۲، ص ۳۰۶.
۳- کلیات سعدی، صص ۳۹۶ و ۳۹۷.
۴- احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۵۸۲.

«احمد بن ابی الحواری» حکایت می کند که بوسلیمان در آن وقت لبیک نگفت تا اندکی برفتند و بیهوش شد، و به هوش آمد و گفت: «حق تعالی به موسی (ع) وحی کرد که ظالمان امت خود را بگوی که تا نام من نبرند و مرا یاد نکنند که هر که مرا یاد کند وی را یاد کنم، و چون ظالم باشد ایشان را به لعنت یاد کنم و گفت: شنیده ام که هر که نفقه حج از مال شبهه دار کند، و آن گاه لبیک گوید، او را گویند: لبیک و سعدیک تو پذیرفته نیست تا آنچه در دست داری به صاحبانش رد نکنی» . (۱)

۶. لبیک، پاسخ به ندای حق

«حج آغاز شده است. حرکت به سوی کعبه، در جامه احرام، در حریمی از محرمات، و شتابان به سوی خدا. فریاد لبیک! لبیک! یعنی خدا تو را دعوت کرده است، ندا داده است که بیا. اینک تو آمده ای، اینک پاسخش را می دهی: لبیک! صدای خدا در صحرا به گوش می رسد، از هر ذره ای این ندا برمی آید، تمام فضای میان زمین و آسمان را پر کرده است، و هرکسی آن را می شنود، هرکسی آن را خطاب به خود می شنود، می شنود که خدا دارد او را می خواند و او از عمق وجود فریاد می زند: لبیک اللهم لبیک. (۲)و لبیک های مکرر، از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع الله جواب می دهند» . (۳)

«و چون صدای مردمان به تلبیه بلند شد، متذکر شود که این اجابت ندای پروردگار است که فرمود: وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ؛ «و مردم را به حج دعوت کن» . (حج:۲۷) (۴)

و آنگه که لبیک گوید به جواب ندای حق، از ندای قیامت بر اندیشد که فردا به

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- تحلیلی از مناسک حج، صص ۵۵ و ۵۶.

۳- صحیفه حج، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴- معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص ۸۸۴.

گوش وی خواهد رسید، و نداند که آن، ندای سعادت خواهد بود یا ندای شقاوت. (۱)

«هرکسی در حج، از «تلبیه» شروع می کند؛ یعنی دارد جواب خدا را می دهد. پس دعوتی را شنیده است. وقتی می گویی «بله» داری پاسخ می دهی. پس صدایی را باور کرده ای و وقتی که با این تأکید - بله، بله - پاسخ می دهی. این تأکید نشان می دهد که صداها و دعوت های بسیاری را شنیده ای و داعی هایی وجود دارند. این داعی ها چه کسانی هستند؟ با توجه به آیات، خود شیطان داعی است. نفس، داعی است. خلق، داعی است، غضب، شهوت، دنیا و زینت ها همه داعی هستند. از موی سر گرفته تا ساق پا، از بچه ها و اسباب بازی ها و متاع های دنیا، همه دعوت می کنند؛ «الی، الی» ؛ همه «به سوی من، به سوی من» می گویند. آن یکی می گوید: بیا به سراغ من! دیگری می گوید: بیا به سراغ من! همه می خواهند ما را به سوی خود جذب کنند. ما وقتی به دعوت خدا جواب می دهیم، معنایش این است که به دیگر دعوت ها و فراخوان ها پشت کرده، خطهای دیگر را کور کرده ایم. چرا؟ چون حمد و نعمت و ملک را از او می دانیم و معتقدیم که سپاس ها همه از آن خداست. نعمت ها و امکانات به اختیار حق است و از مالکیت حق بیرون نرفته و شریکی هم ندارد. با این توجه است که لبیک می گویی. چرا که دعوت حق را شنیده ای، و این گونه ادامه می دهی: «

لَبَّیکَ ذَا المَعارِجِ » دعوت تورااجابت کردم ای خداوند بلند مرتبه «

لَبَّیکَ دَاعیاً اِلَی الدّارِ السَّلامِ، غَفّارُ الذُّنوبِ لَبَّیکَ. . . » .

انسانی که خودش و جهتش را رو به خدا قرار می دهد؛ یعنی وجودهای دیگر و درهای دیگر را دیده و بن بست همگی آنها را شناخته و تجربه کرده، از همه چشم پوشیده و به سراغ حق آمده است؛ و اسلام حقیقی این است که شخص، خودش را با همه وجودش به حق بسپارد. پس در تلبیه، هم دعوت حق و اجابت حق نهفته است و

۱- کشف الاسرار و عده الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، ج ۲، ص ۲۲۶.

هم نفی اجابت دعوت های غیر حق.

تو در این سیر و سلوک، این دعوت را که دعوت به اسلام و تسلیم است می شنوی و پاسخ می دهی. وقتی این دعوت را از انسان پذیرفت دیگر این دعوت با دعوت های دیگر جمع نمی شود و جلوی همه دعوت های دیگر را می بندد. نتیجهٔ این لبیک، احرام است؛ یعنی دعوت های دیگر و درب های دیگر باید بسته شود؛ از نفس و زن و دنیا و جلوه های آن، تا بوی خوش تا فسوق و جدال» . (۱)

باری آن گاه که مردان الهی، لباس احرام می پوشند و قصد حضور در درگاه باری تعالی دارند، خداوند آنها را صدا می زند، آنها را می خواند، و برای آنها دعوت نامه ای ارسال می کند. لبیک زائر، پاسخ به دعوت خداست.

«سلیمان بن جعفر» از امام رضا (ع) درباره علت و حکمت تلبیه پرسید. حضرت فرمود:

وقتی مردم احرام ببندند، خداوند متعال ندایشان می دهد و می گوید: ای بندگان و کنیزان من! بدن شما را بر آتش حرام خواهم کرد، آن گونه که شما به خاطر من احرام بستید. آن گاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال که آنان را ندا داد می گویند: لبیک، خدایا لبیک. (۲)

تلبیه پاسخ زائر به دعوت خداست. زائر به میهمانی خانه خدا آمده است، و این میهمانی در پاسخ به دعوت حق است. زائر هنگامی می تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که خود را کاملاً آماده کند. و این گونه لبیک شعار حج شد، و اجابت دعوت خدا رمزی برای حج ابراهیمی قرار داده شد» . (۳)

«لازم است حاجیان به هنگام بیان لبیک، این احساس را داشته باشند، که

۱- حقیقت حج، علی صفایی حائری، صص ۱۱ - ۱۴.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۶.

۳- اسرار عرفانی حج، صص ۳۱۸ و ۳۱۹.

در مقام شنیدن اوامر خداوند و التزام فوری و بدون چون و چرای دستورهای او قرار دارند» . (۱)

۷. لبیک بنده، بازتاب لبّیک خداوند

گفت آن الله تو لبیک ماست

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست (۲)

در نگاهی ظریف تر و دقیق تر، «لبّیک» بنـده، تنها، پاسـخ دادن به ندای حق نیست، که فراتر از آن و رقیق تر از آن، بر آمده از کشش پنهانی معشوق است. همین بس شاهد یکرنگی معشوق با عاشق

که بلبل عاشق است و گل گریبان پاره می سازد (۳)

*** سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود (۴)

پس، چون خـدا پیشتر «لبّیک» گفته است و این گونه اظهار میل نموده است، بنـده نیز تحت تأثیر این کشـش، لبّیک می گوید. تا از آن سو لبیکی نباشد، از این سو لبّیکی نخواهد بود. مولوی در مثنوی می گوید: «مردی بود عابد، که همواره راز و نیاز می کرد و الله می گفت و از نیایش با خـدای خویش لـذت می برد. روزی شـیطان بر او ظاهر شـد و وی را وسوسه کرد و به او گفت: «ای بنـده خدا! این همه که تو الله گفتی و سـحرها از خواب خوش خویش گذشتی و بلند شدی، و با آن همه سوز و درد، «الله» گفتی و او را خوانـدی، آیـا یـک بار هم «لبیک» او را شـنیدی؟ تو اگر در خانه هرکس رفته بودی و این انـدازه ناله کرده بودی، دست کم یک بار هم بود، پاسخت می داد» .

۱- اسلام آئین زندگی، ص ۱۹۱.

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۵.

۳- دیوان صائب تبریزی، ج ۲، ص ۸۲۵.

۴- دیوان حافظ، ص ۱۹۸، غزل ۲۰۶.

آن یکی الله می گفتی شبی

تا که شیرین می شد از ذکرش لبی

گفت شیطان: آخر ای بسیار گو!

این همه الله را لبّیک کو؟

می نیاید یک جواب از پیش تخت

چند الله می زنی با روی سخت

مرد که دید ظاهراً حرف شیطان، منطقی است، و تاکنون لبّیکی از معبود نشنیده است، تحت تأثیر سخن او قرار گرفت و از آن پس لب از ذکر خدا فروبست و دیگر الله نگفت. شبی در عالم رؤیا، خضر پیامبر (ع) را دید که به او گفت: «چرا مناجات خودت را رها کردی؟» پاسخ داد: «چون پس از آن همه مناجات و سوز و گداز، یک بار لبّیکی نشنیدم» . او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خضر را در خُضَر (۱)

گفت: هین از ذکر چون وامانده ای؟

چون پشیمانی از آن کش خوانده ای؟

گفت: لبیکم نمی آید جواب

زان همی ترسم که باشم ردّ باب

خضر گفت: «ولی من از طرف خدا مأمورم که پاسخ تو را بدهم. خدا می فرماید: آن «الله» تو، برآمده از کشش من است. آن درد و سوز و عشق و شوقی که ما در دل تو قرار دادیم، لبیک ماست و عشق و خوف تو نشانهٔ لطف ما در حق توست» . گفت آن الله تو لبیک ماست

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

حیله ها و چاره جویی های تو

جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا ربّ تو لبیک هاست (۲)

عبدالرحمان جامی نیز در حکایتی دلنشین در این باره می گوید: پور موفّق که به توفیق حق

بُرد ز هر پیر موفق سَبق

بادیهٔ کعبه بسی می برید

محنت آن راه بسی می کشید

۱- یعنی خضر را در سبزه زاری دید.

۲- مثنوی، دفتر سوم، بیت های ۱۸۹ - ۱۹۷.

روزی از آنجا که دلی داشت تنگ

زد به درِ کعبه، سر خود به سنگ

گفت خدایا پس هر محنتی

سوی من افکن نظر رحمتی

راه حج و عمره بسی رفته ام

بهر تو، نی بهر کسی رفته ام

دل به وفای تو گرو بوده ام

بی سر و پا در تک و دو بوده ام

زین سفرم نیست به کف حاصلی

نی سر وقتی نه به سامان دلی

هیچ ندانم که مرا حال چیست

بخت مرا مایه اقبال چیست

شب چو درین درد فروشد به خواب

آمدش از حضرت بی چون خطاب

کای به رهم پای ز سر ساخته

بر همه زین پای سر افراخته

گر نه تو را خواستمی کی چنین

دادمیت ره سوی این سرزمین

حاصلت این بس که تو را خواستم

باطنت از شوق خود آراستم

ره به سوی خانه خود دادمت

بر در هرکس نفرستادمت (۱)

«وقتی تو به اینجا آمده ای یعنی خدا تو را خوانده است و تو به لبیک او لبیک گفته ای، و حالا این با تو است که امر او را چگونه پاسخ دهی! به حنجره ام، به صدایم، به مغزم و به تک تک اندام هایم می گویم: بگو! بگو! بگو پذیرفتم خدایا! پذیرفتم که نیست شریکی برای تو. حال نخل ها چه زیبایی غریبی پیدا کرده است! آسمان چه رنگ عجیبی دارد، و هوا چقدر مطبوع و قابل لمس شده است. آه خدایا! چه رقت قلبی پیدا کرده ام! می ترسم راه رفتنم بر خاک، آزارش دهد و سایه ام بر درخت ها غمگینشان کند. چه یگانگی ای با همه موجودات زنده پیدا کرده ام، چه آرامشی، چه اوجی! یعنی خدا را یافتن این همه عظمت به دنبال دارد؟ !» من» از درون من فریاد می کند، آری؛ زیرا خدا حقیقت و محبت است، وجدان و اخلاق است، ایمان است. ولی یافتن خدا چندان هم

۱- هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۱۵.

ساده نیست. به کمال پاکیزگی نایل شدن، اندیشه و گفتار را از هر شهوتی آزاد ساختن، و برتر از همهٔ جریان های نفرت انگیز و بیزاری قرار گرفتن، و به همه مظاهر مادی پشت کردن ساده نیست؛ سهل است اما خیلی مشکل است. حالا تو بر این مشکل، غالب شده ای. تو از این مشکل گذشته ای، و داری در جریان دل پذیری حرکت می کنی که تو را تا پیش خدا می کشاند. خدا را با منطق نمی شود شناخت. خدا همان حقیقت روح نوازی است که تنها با احساسی صادقانه و لطیف می توان شناخت. آن گاه که کششی از سوی او و لبیکی از جانب او وجود بنده را فرا می گیرد، بنده او را حس می کند، و با لبیک خویش، بر این حسّ زیبایش مهر تأیید می زند» . (۱)

۸. لبیک، اجابت دعوت ابراهیم و همانندی با او

قرآن کریم در آیه شریفهٔ قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْراهِیمَ ؛ «برای شما سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم وجود داشت» . (ممتحنه:۴) به طور ضمنی ما را به پیروی از حضرت ابراهیم و لبیک گفتن به خواسته های او فرا می خواند. اجابت دعوت ابراهیم (ع) آن گاه راستین خواهد بود که بر اثر «نیت» احرام، به «یقظه و آگاهی» برسیم و همچون ابراهیم (ع) از هرچه «افول پذیر» بگریزیم و به خدای یکتای «افول ناپذیر» روی آوریم؛ و همچون او، در «لبیک» ، روی خود را تنها به سوی خداوند «فاطر السماوات و الارض» نماییم. از هر آنچه جز «وجه» او روی بگردانیم؛ و همانند او در «طواف» همه بت ها را بشکنیم و تنها بر آفریدگار جهان طواف نماییم؛ و سرانجام همسان او، در «منا» سر تسلیم در برابر حضرت دوست فروآریم، گرچه مشیت او «ذبح عزیزترین» یافته های ما و «ورود به کوهی از آتش» باشد.

«بی گمان، لبیک، زائر را شبیه ابراهیم می کند، و مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار

۱- حج در ادب فارسی، خلیل الله یزدانی، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.

می کنـد. لبیـک گو، شبیه ابراهیم می شود. ابراهیم (ع) ، حلیم و صـبور و شاکر و اهل ابتهال بود: إِنَّ إِبْراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّاهٌ مُنِیبٌ ؛ «همانا ابراهیم (ع) بردبار و دلسوز و همواره رجوع کننده [به سوی خدا] بود» . (هود: ۷۵)

ابراهیم (ع) ، صادق، بلکه صـدّیق بود: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً ؛ «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راستگو بود» . (مریم: ۴۱)

خداوند هم با ابراهیم (ع) به گونه ای خاص معامله کرد، او را به شدّت آزمود:

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً

(بقره:۱۲۴)

(و یـاد کنیـد) هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دسـتوراتی آزمود؛ و او به طور کامل از عهـدهٔ آنها برآمـد. خداونـد به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.

ابراهیم (ع) مأمور شکستن بت ها شد:

وَ تَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ

؛ «و به خدا سوگند، در غیاب شما، نقشه ای برای نابودی بت هایتان می کشم» . (انبیاء:۵۷)

ابراهیم با امداد الهی توانست ملکوت آسمان ها و زمین را رؤیت کند:

وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

(انعام: ۷۵)

و اینگونه ملکوت آسمان ها و زمین [و حکومت مطلقه خداوند بر آنها] را به ابراهیم نشان دادیم. (۱)

روزی که مشـرکان و دشـمنان حضـرت ابراهیم (ع) او را در منجنیق نهادنـد و او را به سـمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل بر او نازل شد و پرسید: «

هَل لَکَ مِن حاجَهٍ ؟ !» ؛ «آیا حاجتی داری؟» ابراهیم (ع) پاسخ داد: «

امّا اِلیکَ فَلا » ؛ «به تو هیچ حاجتی ندارم» . جبرئیل گفت: پس، از خدا حاجت خود را بخواه! ابراهیم (ع) گفت: «

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۲۱ و ۳۲۲.

عِلْمُهُ بِحالِی » (۱)؛ «همین که او از حالم آگاه است مرا از درخواست کردن کفایت می کند» . آیت الله جوادی آملی می نویسد:

همه انسان ها دوبار لبیک می گویند، و این دو لبیک در طول هم است. این قضیه ای تاریخی نیست تا گذشته باشد، بلکه همچنان ادامه دارد. خدای سبحان درباره صحنه نخست فرمود:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی (اعراف: ۱۷۲)

و [به خاطر بیاور] زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را برخودشان گواه ساخت؛ [و فرمود] آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم.

در صحنه دوم، ابراهیم خلیل (ع) از طرف خدا مأمور شد در اعلانی عمومی، همگان را به حج فراخواند:

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (حج:۲۷)

و مردم را به حج دعوت کن؛ تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر (چابک و ورزیده) از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

امام صادق (ع) دراین باره فرمود: «آن گاه که ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) مأمور بنای کعبه شدند و این مأموریت را به اتمام رساندند، ابراهیم (ع) بر رکن نشست و آن گاه ندا سر داد: بشتابید به سوی حج. پس اگر او تنها انسان های عصر خویش را مخاطب قرار می داد، تنها همان انسان ها موفق به حج می شدند، و لیکن او همه انسان های عصر خویش و آیندگان را مورد خطاب قرار داد و گفت: بشتابید به سوی حج. پس آنها که در اصلاب پدران بودند

۱- کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، ص ۱۰۱.

گفتند: «

لَبَّیکَ داعِی اللهِ لَبَّیکَ داعِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ » . پس کسی که ده بار لبیک گفت، ده بار حج می کند و کسی که پنج بار لبیک گفت، پنج بار حج می کند و کسی که بیش از این مقدار گفت، پس به تعداد لبّیکش حج می کند و کسی که یک بار لبیک گفت یک بار حج می کند و آنکه لبیک نگفت حج نخواهد کرد» . (۱)

این صحنه لبیک گویی به دعوت خلیل، مشابه لبیک گویی به دعوت خدای سبحان است در عالم ذر و همان طور که آن صحنه نخست همچنان تداوم دارد، صحنه تلبیه دعوت خلیل حق نیز ادامه دارد؛ زیرا سخن از پاسخ گویی فطرت و روح است، نه ذرّات ریزی در اصلاب و ارحام در واقعه ای تاریخی. (۲)

۹. لبیک، اقرار به توحید و نفی جاهلیت

«توحید آن نیست که او را یگانه خوانیم، توحید آن است که او را یگانه دانیم. توحید آن نیست که او را بر سر زبان داری، توحید آن است که او را در میان جان داری. توحید، نه همه آن است که یکی گویی و یگانه باشی، توحید حقیقی آن است که از غیر او بیگانه باشی» . (۳)

«حج با آن لبیک ویژه خود، چه کوتاه و آهسته و چه بلند و آشکار، طردکننده هر جاهلیتی است که بوده و هست، و درهم شکنندهٔ هر بت جاهلی است که تراشیده شده، و یا هر نشانه شرک آلودهٔ جاهلی که تراشیده می شود، و کوبنده هرگونه باطل قدیم و جدید است. بنابراین، حج، شفابخش دل ها از بیماری های شرک آلودی مانند ریا و هوی و

۱- کافی، ج ۴، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲- صهبای حج، صص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۳- رسائل جامع، خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۷۷.

بخل و خودپسندی است. دلیل این امر آن است که لبیک حج در روزگار جاهلیت، ندای شرک، و بانگ وَثَنیت بود؛ زیرا مشرکان چنین لبیک می گفتند: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک الّا شریک هو لک تملکه و ما ملک» و بدین سخن، وجود شریک را برای خدای سبحان اثبات می کردند، هرچند این شریک نیز مِلک خود او بود. اما لبیک در اسلام، زاری و لابه به درگاه واحد محض و بانگی خیره کننده علیه هر نوع شرک جلی یا خفی است.

بنابراین، برای غیر خدای سبحان، ظهوری نمی ماند تا کسی بدو پناه برد و قدرتی برای غیر خدای سبحان نیست تا کسی به آن چنگ زند، بلکه در آنجا ولایت مطلقه از آن خدای حق است: هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ ؛ «در آنجا ثابت شد که ولایت [و قدرت] از آن خداوند بر حق است» . (کهف: ۴۴)

این نکته برای کسی که شاهد بلند شدن فریاد و بانگ لبیک در دشت و بیابان بوده و به هنگام برآمدن بر روی هر تپه و پشته ای و فرود آمدن در هر دشت و صحرایی، بر گفتن آن مداومت ورزیده، به خوبی روشن و نمایان است. آنچه از نصوص اهل بیت (علیهم السلام) فهمیده می شود نیز بر این نکته گواه است؛ از جمله اینکه: هرکسی که سنتی جاهلی را به کار بندد یا به پلیدی مال حرام آلوده شود و لبیک گوید، هنگام لبیک گفتن به او گفته می شود: «لا لبیک و لا سعدیک» . علت این امر جز این نیست که لبیک حج، لبیکی است که پیامبران در زمین آن را گفته اند، در برابر تسبیحی که فرشتگان در طواف بر گرد عرش می گویند.

از نکاتی که پژوهشگر در نصوص این عهد الهی بر آن آگاهی می یابد و به این امر اشاره دارد که حج، فریادی است علیه جاهلیت، این است که روایاتی که در خصوص تلبیهٔ ابراهیم خلیل (ع) و موسای کلیم (ع) و خاتم النبیین (ص) وارد شده است بیشتر و فراوان تر از روایاتی است که درباره پیامبران و فرستادگان دیگر نقل شده است. البته ما

میان هیچ یک از پیغمبران در اصول کلی نبوت، رسالت، خلافت و. . . تفاوت نمی گذاریم:

آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ

كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (بقره: ۲۸۵)

پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است، و همه مؤمنان [نیز]، به خدا و فرشتگان او و کتاب ها وفرستادگانش ایمان آورده اند، [و گفتند:] ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذرایم [و به همه ایمان داریم].

ولی خداوند برخی از آنها را بر برخی دیگر برتری داده است:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (بقره: ۲۵۳)

ما بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت: و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم.

که ما براساس همان تفاضل به تمایز آنان معتقدیم، به خصوص در طرد طاغوت ها و کوبیدن فرومایگان و دفع جاهلیت درونی و بیرونی؛ چنان که ابراهیم خلیل (ع) طاغوت ها را با جمله: أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

؛ «اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید» . (انبیاء: ۶۷)

و موسای کلیم (ع) فرومایگان را با جمله: يا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِين ؛ «ای فرعون! من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم» . در هم کوبید، و خاتم پیغمبران (ص) جاهلیت را با کلام: أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ؛ «آیا آنها حکم جاهلیت را [از تو] می خواهند؟ ! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل ایمان و یقین هستند، حکم می کند؟» (مائده:۵۰) دفع کرد» . (۱)

۱- صهبای حج، صص ۳۷۵ - ۳۷۷.

۱۰. تفاوت درجات تلبیه و لبیک گویان

همـان گونه که مؤمنان بر پایه تفاوت مراتب ایمان، درجاتی دارنـد، درجات لبیک گویان نیز براساس مراتب تلبیه شان متفاوت است؛ زیرا عـده ای اعلان انبیا (علیهم السـلام) را لبیک می گوینـد، و گروهی دعوت خدای سـبحان را. بعضـی می گویند: ای کسـی که مـا را به الله دعوت کرده ای، مـا اجـابت کردیم و آمـدیم: «لبیـک داعی الله، لبیـک داعی الله» . این گروه، متوسـطان زائران خانه خدا هستند که دعوت ابراهیم خلیل را اجابت می کنند:

وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلى کُلِّ ضامِرٍ يأْتِينَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (حج:۲۷)

و مردم را به حج دعوت کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر (چابک و ورزیده) از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

فراتر از آنان، گروهی هستند که دعوت «الله» را می شنوند و به آن پاسخ می گویند:

وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا (آل عمران: ۹۷)

و برای خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ خانه [او] کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند.

کسـی که امکان سـفر حـج دارد، بایـد دعوت خدا را لبیک بگوید. چنین زائری که جزء اوحدی از افراد با ایمان است، به خدا پاسخ مثبت می دهد و می گوید: «

لَبَّیـکَ اَللّهُمَّ لَبَّیـکَ. . . لَبَّیـکَ ذَا المَعارِجِ لَبَّیکَ، لَبَّیکَ داعیاً اِلی دَارالسَّلامِ لَبَّیکَ. . . لَبَّیکَ مَرهُوباً مَرغُوباً اِلَیکَ لَبَّیکَ . . .» . با این تلبیه ها، زائر بیت الله پاسـخ فراخوان خدا را می دهد. البته جواب خلیل خدا نیز جواب خداست، و جواب خدا بدون جواب خلیل نیست، لیکن تفاوت در شهود زائر عارف بیت الله است.

تلبیه یکسان نیست؛ یعنی ممکن است کسی بگوید: «

لَبَّیـکَ ذَا المَعـارِجِ لَبَّیـکَ » ، امـا در حقیقت به وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَـجِّ لبیـک می گویـد و دعوت خلیـل را اجابت می کنـد نه دعوت جلیل را؛ زیرا هرگونه که در عالم میثاق الهی، به خدای سبحان پاسخ داده باشد،

در مقـام ظاهر نیز لبیک می گویـد. این تفاوت مراتب مـذکور درباره لبیک گویان، در بسیاری دیگر از مسائل دینی نیز مطرح است؛ چنان که در تلاوت قرآن کریم، بسیاری از قاریان توجه ندارند که این سخنان را از چه کسی می شنوند، اما اولیای الهی و مؤمنـان صاحبـدل، قرآن را به گـونه ای قرائت می کننـد که گویـا آن را از وجود مبـارک پیـامبر (ص) تلقی می کننـد و می شنوند. اما اوحدی از اولیای الهی نیز به گونه ای قرآن می خوانند که گویا از خدا می شـنوند؛ چنان که امام صادق (ع) پس از افاقه از حالی که در نماز به سـبب تلاوت قرآن بر او عارض شده بود فرمود: «آن قدر آیات قرآن را تکرار کردم که چنان شـد که گویا از خود خدا می شـنوم» . مراتب افراد در تلقی سلام خداوند نیز چنین است. گروهی این سلام را از فرشتگان تلقی می کنند:

هُوَ الَّذِی یُصَلِّی علیکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ (احزاب: ۴۳)

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او [نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند].

و عـده ای از مؤمنـان آن را از رسول اکرم (ص) دریـافت می کننـد: وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِآیاتِنـا فَقُلْ سَـلامٌ علیکُمْ ؛ «و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آنها بگو: سلام بر شما» . (انعام: ۵۴)

تنها شـمار انـدکی از مؤمنان و برگزیـدگان الهی شایسـته تلقی بـدون واسـطه «سـلام» خداونـد هسـتند: سَـلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی ؛ «و سلام بر بندگان برگزیده اش» . (نمل:۵۹)

همچنین می فرمایـد: سَـلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعـالَمِینَ * إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِـنِینَ ؛ «سـلام بر نوح در میـان جهانیان باد! ما این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم» . (صافات: ۷۹ و ۸۰)

از آیه شریفه إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ برمی آید که این سلام ویژه، شامل مؤمنان نیکوکار نیز می شود. (۱)

۱- صهبای حج، صص ۳۷۹ – ۳۸۱.

۱۱. لبیک دائم

خداونـد همیشه حاضـر است و سـزاوار این حضور، آن است که هیچ گاه نباید حضور او را از یاد برد. امر او به پاکی ها و نهی او از ناپاکی ها نیز همواره رو به سوی بندگانش دارد. پس همیشه باید «لبیک گو» بود و سر در حلقه اطاعت معبود داشت.

عبدالرحمان جامی می نویسد:

. . . ورزش این نسبت شریفه می بایـد کرد بر وجهی که در هیـچ وقتی از اوقات و هیـچ حالتی از حالات، از آن نسـبت خالی نباشـی؛ چـه در آمـدن و رفتن، و چه در خـوردن و خفتن، و چه در شـنیدن و گفتن، و بـالجمله در جمیـع حرکـات و سـکنات، حاضروقت می باید بود تا به بطالت نگذرد، بلکه واقف نفس [باید بود] تا به غفلت برنیاید. (۱)

محيي الدين عربی می گوید:

عارفان، تلبیه را نه در دنیا و نه در آخرت، قطع نمی کننـد؛ زیرا آنان پیوسـته، خوانـدن حق تعالی را در دل هایشان می شـنوند، پس آنان از حال به حالی دیگر به حسب آنچه که حق تعالی بدان فرا می خواندشان، انتقال پیدا می کنند، و همین طور راست گفتاران در دنیا بـدانچه که شـرع آنان را بدان، در تمام افعالشان فرامی خواند و اجابت آنان عبارت است از باز داشـتن خویش از وقوع در حرام، پس آنـان از حالی به حال دیگر به سـبب فرا خوانـدن پروردگارشان مرآنان را انتقال پیـدا می کننـد، پس او سبحانه و تعالی، پیوسته خواننده به سوی خودش است، و عارف هم گوشش باز و شنوا، و پیوسته اجابت کننده است. (۲)

«باری عارفان و سالکان، تلبیه منقطع ندارند؛ لبیک آنها دائمی است. آنها در تمام

۱- لوایح، ص ۶۰.

۲- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۸۳۳.

عمر، اجابت دعوت حق می کنند، و لبیک گویان مقام قدس ربوبی اند. خداوند دعوتی عام فرموده است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما یُحْیِیكُمْ (انفال:۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.

اجابت و لبیک دعوت حق، حیات آور است، اما باید دائمی باشد و شخص باید در طول حیاتش و سراسر عمرش مراقب حضور حق باشد» . (۱)

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۲۳ و ۳۲۴.

فصل پنجم: کعبه

اشاره

کعبه خانه خداست، بوی خدا می دهد. طواف بر این کُهن معبدِ مقدس، طواف بر خدا؛ و ستایش این خانه قدسی، ستایش خداست. نمی توان شکوه خانه خدا را دید و خاموش بود. چنین شکوهی، ستایش برمی انگیزد، ایجاد شور و شوق می کند، و بی اختیار زبان را به آفرین گویی می گشاید:

کعبه مپندار کز آب و گل است

در تن آفاق چو جان و دل است

تازه گُلی رُسته به باغ جهان

روشن ازو چشم و چراغ جهان

دیر نپاید گُل این مَرغزار

تازه شود باز به هر نوبهار

ای که بر این خاک، قدم می نهی

پا به سر کوی حرم می نهی

اول از آلایش تن پاک شو

پس به حریم درِ او خاک شو

پا به ادب بر سر این خاک نه

هرکه ادب نیست درو، خاک به

دولت اگر خواهی از این در درآ

نیست جز این در، درِ دولت سرا

هان نبری زود بر این پرده دست

پرده دری از پس این پرده هست

بس که رخ زرد برآن سوده شد

از زر رخسار، زر اندوده شد

دست بر این حلقه مبر سرسری

کاین نبوَد حلقه انگشتری

قامت گردون شده زان، حلقه سان

تا بوَد از حلقهٔ این در نشان

مُهر سلیمان که جهان درگرفت

سکه اش از حلقهٔ این در گرفت

گردن جان ها همه در طوق او

چیست قمر شق شدهٔ شوق او

دست بر این حلقه زند جبرئیل

تا شنود بانگ ز ربّ جلیل

بار خدایا مکن از خود ردم

قَدْح می ای ده به حریم خودم

دور کنم از درِ اهل ریا

بار دهم در حرم کبریا (۱)

«کعبه، نور قدسِ نشانه های «او» ست. [خداوند] آن را به صبح مشرق صفاتش، از مطالع ذاتش نورانی گرداند و آیینه زیبایی و جمالش ساخت؛ تا ناظرانِ معارفش و عاشقانِ کشفِ ردای عظمت و کبریایش نظاره کنند؛ تا رو به سوی مشاهد قریش و مواقف قدسش خیز بردارند؛ تا از آن، خواهان دیدن برهان صفاتش باشند و بر مشرق صنع جلالش نظر کنند [. . .] کعبه را خانهٔ خود و خانهٔ خود را قلب عالم ساخت و از آن، به جلال خود، بر دیدهٔ عارفان ظاهر گشت؛ همان طور که بر موسی (ع) از طور سینا و بر عیسی (ع) از طور مصیصه و بر محمد (ص) و امت او از کعبه متجلی شد» . (۲)«کعبه، مقدس ترین و محترم ترینِ خانه های روی زمین است. خانه کعبه، نخستین و برترین نقطه خاکدان طبیعت است. کعبه در جایگاهی بسیار مقدس قرار دارد و خداوند، به آن، عنایتی ویژه داشته و دارد. خداوند از هر چیز یکی را به عنوان بهترین برمی گزیند. او از زمین، کعبه را برگزید. هیچ منزلی روی زمین محبوب تر و عزیزتر از کعبه نیست. پس، هتک حرمت آن جایز نبوده، بیرون راندن کسی که به آنجا پناه برده هم جایز نمی باشد» . (۳)

۱- فتوح الحرمین، محیی الدین لاری، ص۵۴.

۲- عرایس البیان فی حقایق القرآن، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، ج۲، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳- اسرار عرفانی حج، محمدتقی فعالی، ص۱۶۱.

رو به حرم کن که در آن خوش حریم

هست سیه پوشْ نگاری مقیم

صحن حرم، روضه خُلد برین

او به چنان صحن، مربع نشین

قبله خوبان عرب، روی او

سجدهٔ شوخان عجم، سوی او (۱)

۱. هندسه کعبه

چشم نوازی کعبه را تنها در زیبایی معنوی آن نباید جست وجو کرد که هندسه ظاهری آن نیز زیباست و بر شکوهش دامن می زند. «هندسه ظاهری کعبه، نماد «بیت المعمور» و «عرش» خداست و همانند آنها، بر چهار رکن، استوار است. از امام صادق (ع) پرسیدند: «چرا کعبه به این نام نامیده شد؟» فرمود: «چون مربع می باشد» . پرسیدند: «چرا مربع است؟» فرمود: «چون کعبه محاذی با بیت المعمور است و بیت المعمور، مربّع است» . پرسیدند: «چرا بیت المعمور مربّع است؟» فرمود: «چون محاذی با عرش خداست و عرش خدا مربّع است» . پرسیدند: «چرا عرش مربع است؟» فرمود: «چون شمار کلماتی که عرش بر روی آنها بنا گردیده چهار است: «

سُبحانَ اللهِ والحَمدُللهِ وَ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ واللهُ اَکبر » . (۲)

برپایه این روایت، کعبه از بیت المعمور که از عرش متنزل است، فرود آمده و در این جهانِ خاکی، تجلّی یافته است. همچنین راز «تربیع» در عوالم سه گانهٔ «طبیعت» (کعبه در زمین) و «مثال» (بیت المعمور در جهان فرشتگان) و «عقل» (عالم عرش الهی) ، تربیع کلماتی است که بر تنزیه و تحمید و تهلیل و تکبیر دلالت دارد.

گرچه برخی تحلیل ها در بیان راز نامگذاری کعبه، به معنای لغوی آن نظر دارد؛ مانند اینکه گفته اند: خانه خدا را به دلیل شکل مکعب گونه آن، کعبه نامیده اند؛ یا اینکه چهار دیوار دارد و از هر طرف برجسته است، آن برآمدگی ها را «کعب» می گویند؛

۱- مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمان جامی، ج۱، ص۵۱۴.

۲- بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج۹۶، ص۵۷.

چنان که برآمدگی پا را «کعب» می گویند. با این همه، مفاد کلام بلند و نورانی امام صادق (ع) این است که تسبیحات اربعه که نظام هستی مبتنی بر آن است، سبب تحقق عرش می شود و آن، موجب تحقق بیت المعمور که چهار ضلع دارد می شود و بالاخره، بیت المعمور باعث تحقق موجودی طبیعی در عالم طبیعت می شود که کعبه است و چهار دیوار دارد. آنچه در عالم طبیعت است الگویی در عالم مثال دارد و عالم مثال، خود الگویی در عالم مجرّدات دارد و عالم مجرّدات الگویی از اسمای حسنای الهی است.

برابر اسما و اوصاف الهی، «عرش» محقق شده و برابر عرش، «بیت المعمور» و برابر بیت المعمور، «کعبه» تحقق یافته است. آن گاه کسی که این مراحل چهارگانه را پیمود و به حقیقت و اسرار «

سُبحانَ الله » و «

الحَمدُلِلّه » و «

لا اِلَه اِلَّا الله » و «

اَللّهُ اَکبَر » معرفت یافت، قلب او عرش خداوند رحمان خواهد بود (

قَلبُ المُؤمِنِ عَرشُ الرَّحمانِ) . (۱)

در کتاب های معرفتی، بعضی از مطالب بلند را «حکمت عرشی» می گویند. این، بدین معناست که این مطلب به درون کسی راه یافته که قلبش عرش رحمان است. با توجه به روایتی که بیانگر راز تربیع کعبه بود، معنای حدیث «

اِنَّها قِبلَهٌ مِنْ مَوضِعِها اِلَی السَّماء » ؛ (۲)«کعبه از جایگاه خویش تا اعماق آسمان، قبله است» نیز آشکار می شود. اگرچه ظاهر این حدیث بر وجوب توجه به این بُعد عمودی، به عنوان تشریع، دلالت دارد، باطن آن، بر ارتباط وجودی میان عوالم طبیعت و مثال و عقل نظر می کند. راهی که پیمودن آن، برای نیل به این حقایق ممکن است، تأمل و تدبر در معارفِ مستفاد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر است» . (۳)

«نگریستن به کعبه را ثوابی عظیم است. یکی از نتایج مترتب بر ثواب و همچنین

۱- بحارالانوار، ج ۵۵، ص۳۹.

۲- وسائل الشیعه، ج۴، ص۳۳۹.

۳- صهبای حج، صص۲۰۲ - ۲۰۵ (با تغییر و تلخیص) .

یکی از ادله گرایش انسان به پدیده ها، زیبایی آنهاست و این، اتفاقِ نظر همه کسانی است که کعبه را ملاقات کرده اند. به تعبیر ابن بطوطه: «کعبه را دیدیم که چون عروسی زیبا و دلربا برتخت حشمت و جلال تکیه زده است و مهمانان خدا، از هر سوی آن را در میان گرفته بودند» و این زیبایی ظاهری و صوری، بصری و حسّی است که از تماس کعبه، ادراک می شود. از هر منظر و دیدگاه و در هر قلمرو و ساحتی از وجود که کعبه معظمه، مورد توجه و مطالعه قرار گیرد و با هر معیاری که ارزیابی شود، این خانه، در اوج زیبایی خواهد بود» . (۱)

۲. کعبه، عرش تنزّل یافته

از زیباترین ویژگی وجودی کعبه، جنبه نمادین آن است. با توجه به آیه شریفه:

(وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (حجر: ۲۱)

و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزاین آن نزد ماست ولی ما جز به اندازه معینی، آن را نازل نمی کنیم.

می توان کعبه را نمادی دانست که از عرش بر زمین فرود آمده است. (۲)

شهید مرتضی مطهری با استناد به آیه شریفه یادشده می فرماید:

این جهان، انعکاسی از آن جهان [جهان غیب] است. از قرآن کریم چنین استنباط می شود که هرچه در این جهان است «وجود تنزل یافته» موجودات

۱- تأملی در معنای مناسک حج، محمد تقی زاده، ص۷۲.

۲- نمونه ای از نمادین بودن برخی امور را در سخنان علامه طباطبایی (رحمهالله) می یابیم. «ایشان ضمن مباحث عمیقی که پیرامون تمثیل و تأویل در تفسیر گران سنگ المیزان مطرح می کند، معتقد است که تمام آیات قرآن، به یک اعتبار جنبه تمثیلی و نمادین دارد. این بدین معنی نیست که ظاهر قرآن حجیت ندارد، بلکه بدین معنی است که در پسِ ظاهر، مراتب حقیقی معنا برای آیه وجود دارد که ظاهر آیه، از آن معنی تنزل پیدا نموده و شخص با حفظ ظاهر آیه می تواند به درک مراتب بالاتر نیز نائل آید» . به نقل از: دفاتر ملکوتی، علی تاجدینی، ص۳۳.

جهـان دیگر است. بـا این حساب است که قرآن، همه چیز، حتی اشـیایی نظیر سـنگ و آهن را «نازل شـده» تلقی می کنـد. (وَ أَنْزَلْنا الْحَدِیـد) [و آهن را نازل نمودیم (حدیـد: ۲۵)]. بـدیهی است که منظـور، این نیست که همه اشیا و از جمله، آهن را از مکـانی به مکـانی دیگر انتقـال داده ایم، بلکه مقصود این است که آنچه در این جهان است «حقیقت» و «اصل» و «کُنه» آن، در جهانی دیگر است که غیب است و «رقیقه» اش، «ظلّ» و «سایه» اش، مرتبهٔ تنزل یافته اش، در این جهان است. (۱)

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاـستی صورت زیرین اگر بـا نردبان معرفت بر رود بالا، همان با اصل خود یکتاستی این سـخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری . گر ابو نصـرستی و گر بوعلی سـیناستی (۲)علامه طباطبایی (رحمه الله) می گویـد: اموری که در این عـالم و در چهاردیواری زمان قرار دارنـد، قبل از اینکه موجود شونـد، نزد خـدا ثابت بوده و در خزینه های غیب او، دارای نوعی ثبوت مبهم و غیر مقـدَّر [اندازه گیری نشده] بوده اند؛ اگرچه ما نتوانیم به کیفیت ثبوت آنها احاطه پیدا کنیم. ممکن هم هست چیزهـای دیگری نیز در آن عـالَم ذخیره و نهفته باشـد که از جنس موجودات زمـانی نبوده باشـند. بنـابراین، بایـد گفت: خزینه هـای غیب خـدا مشـتمل است بر دو نوع غیب: یکی غیب هـایی که پا به عرصه شـهود هم گذاشـته انـد [و در این جهان ظاهر شـده انـد]؛ و دیگری غیب هایی که از مرحله شـهادت خارجنـد و ما آنها را غیب مطلق می نامیم. البته آن غیب هایی هم که پا به عرصه وجود و شهود و عالم

۱- مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، مرتضی مطهری، ج۲، صص۸۴ و ۸۵.

۲- تحفه المراد، شرح: حکیم عباس شریف دارابی، ص۲۱.

حدّ و قدر [اندازه] نهاده اند، در حقیقت و صرف نظر از حد و اندازه ای که به خود گرفته اند، باز به غیب مطلق برمی گردند. (۱)

«بنابراین، آیات محکم قرآنی به صراحت می گوید: اولاً همه اشیا نزد خداوند، خزاینی پایدار و فناناپذیر دارد: (وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ) ؛ [«و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ماست» . (حجر:۲۱)]؛ ثانیاً، همه اشیا، از آن خزاین غیبی نازل می شود: (وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) ؛ [«ولی ما جز به اندازه معینی آن را نازل نمی کنیم» . (حجر:۲۱)]؛ آن هم به گونه تجلّی. چنان که امام علی (ع) می فرماید: «

اَلحمدُ لِلّهِ الْمُتجَلّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ » (۲)؛ [«سپاس خدای را که با خلقت خویش بر خلق خود، متجلّی است»].

آیه شریفه (وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) حاکی است که وجود این اشیا در آن خزاین، به شکل «لفّ و جمع» است و به هنگام تنزّل، صورت «نشر و قدر و هندسه» به خود می گیرد. با این بیان، مفهوم آیاتی همچون:

(قَدْ أَنْزَلْنا علیکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً) ؛ [«لباسی برای شما آفریدیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست» . (اعراف:۲۶)

(وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ) ؛ [«و برای شما هشت زوج از چهارپایان آفرید» . (زمر:۶)]

(وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ) ؛ «روزی شما در آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می شوید» . (ذاریات:۲۲)

(وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ) ؛ «و آهن را آفریدیم که در آن، نیروی شدید است» . (حدید:۲۵)

۱- ترجمه تفسیر المیزان، سید محمدباقر موسوی همدانی، ج۷، ص۱۹۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

آشکار می شود؛ زیرا انزال، در این گونه موارد، به معنای تنزل و تجلّی است نه تجافی، همانند فرو فرستادن باران از آسمان به زمین؛ زیرا هر قطره باران که بر زمین فرو می بارد، جایگاه آسمانی خود را ترک کرده و به جایی دیگر منتقل می شود. بنابراین، هر آنچه در جهان مادّه موجود است، اصلی دارد که نزد خداوند محفوظ است و از آن اصل فرو فرستاده می شود و آنچه فرو فرستاده شده، نشانه و آینه خداست [. . .] بر این اساس و به عقیدهٔ برخی، کعبه، از بیت المعمور تنزل یافته و بیت المعمور نیز از عرش متنزل شده است» . (۱)

«علاوه بر آن، با عنایت به روایتی که نماز را معراج مؤمن می خواند، می توان گفت که نمازگزاری که کعبه را قبله قرار می دهد، با نماد عرش در زمین، رابطه برقرار نموده است؛ چنان که اصولاً ـ اگر انسان به ایمانی دست یابد که بتوان او را مؤمن خواند، به مقامی رسیده است که قلب او، خود، «عرش الهی» است: «

قَلْبُ المُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمن » . (۲)

امام سجاد (ع) می فرماید:

اِنَّ فِی الْعَرْشِ تِمثالُ جَمیعِ ما خَلَقَ اللهُ مِنَ البَرِّ وَالْبَحْرِ وَ هذا تَأْویلُ قَولِه: (وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ) (۳). (۴)

صورت مثالی هر آنچه مخلوق خداست در خشکی و دریا، در عرش وجود دارد و این است تأویل قول خداوند: «و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ماست» .

بنابراین، کعبه، نماد و وجه تنزل یافته عرش در زمین خواهد بود. (۵)

۱- صهبای حج، برگزیده صص ۲۰۱ - ۲۰۳.

۲- بحارالانوار، ج۵۵، ص۳۹.

۳- حجر: ۲۱.

۴- تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی، ج۴، صص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۵- تأملی در معنای مناسک حج، برگزیده صص ۶۲ و ۶۳.

۳. کعبه، نخستین پرستشگاه

«کعبه، نخستین عبادتگاه توده انسان های روی زمین است:

(إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ) (آل عمران: ۹۶)

نخستین خانه ای که برای مردم [و نیایش خداوند] قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است.

تعیین محل و نقشه ساختن این خانه، به رهنمود و فرمان خدای سبحان بود:

(وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیتِ . . .) (حج: ۲۶)

[و به خاطر بیاور] زمانی را که جای خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده ساختیم [تا خانه را بنا کند].

حضرت ابراهیم (ع) آن گاه که همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل (ع) را به سرزمین مکه آورد و در آن ساکن کرد، به خدا عرض کرد:

(رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیتِکَ الْمُحَرَّمِ) (ابراهیم:۳۷)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم.

هاجر، هنگام تودیع، به حضرت ابراهیم (ع) عرض کرد: ما را به که می سپاری؟ فرمود: به پروردگار این بنا» . از عبارت عِنْدَ بَیتِکَ الْمُحَرَّمِ) برمی آید که قبل از ابراهیم (ع) نیز کعبه به عنوان بیت حرام شهرت داشته و جایگاه آن مشخص بوده است، گرچه بر اثر حوادث گوناگون، ساختمان آن بارها تخریب و آن گاه تجدید بنا شده است» . (۱)

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» دراین باره می نویسد:

۱- صهبای حج، صص ۲۶۱ و ۲۶۲ (با تغییر و تلخیص) .

برخی گفته اند: نخستین خانه ای که برای مردم ساخته شد - و پیش از آن خانه ای ساخته نشده بود - و زمین از زیر همان خانه گسترش یافت، کعبه

بوده است و یا اولین خانه ای که به هنگام آفرینش آسمان و زمین، بر روی آب پدیدار شده و خدا آن را هزار سال، پیش از آفرینش زمین، بسان کفی سپید و درخشان بر روی آب پدید آورد، زمین مقدسی بود که خانه کعبه روی آن بنا نهاده شده است.

از امیرمؤمنان و امام حسن (علیها السلام) آورده اند: نخستین خانه ای که برای پرستش، بنیاد شد و پیش از آن، خانه ای برای عبادت و طواف در زمین نبود، خانه کعبه است و آن، اولین خانه مبارك و مایه هدایت برای جهانیان است. برخی نیز برآنند که نخستین خانه ای که مردم بدان توجّه و رغبت داشتند، و از آن برکت طلب می کردند، خانه کعبه است.

دانشوران شیعه، با الهام از بیانات امامان نور گفته اند: نخستین بخش از زمین که خدا آن را آفریده، جایگاه کعبه بود و آن گاه زمین، از زیر آن، گسترش یافت. از پیامبر گرامی (ص) است که در پاسخ پرسش ابوذر در این مورد فرمود: نخستین مسجدی که برای مردم بنا شد، مسجدالحرام بود، و پس از آن بیت المقدس. (۱)

شهید مطهری می نویسد:

از آیات قرآن بر می آید که کعبه، قدیمی ترین معبد جهان است. به طوری که نوشته اند، از زمانه ای قدیم هفت معبد بزرگ و عمومی وجود داشته که در چین و هند و بلخ و صنعا و در قسمت های شمالی و مرکزی ایران فعلی بوده اند و از همه قدیمی تر، همان کعبه است. (۲)

۱- تفسیر مجمع البیان، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج۲، صص ۴۰۱ و ۴۰۲.

۲- حج، مرتضی مطهری، ص ۴۵.

همچنین به تعبیر علامه طباطبایی:

در دعای حضرت ابراهیم (ع) قسمت های زیادی است که می رساند: خانه کعبه،

همیشه به عبادت الهی، معمور و نشانه هدایت و راهنمای مردم بوده است. این خانه، در زمان شعیب پیغمبر (ع) نیز معروفیت کامل داشته است و پا برجا و مستقر بوده است؛ زیرا در آیه شریفه:

(إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَی هاتَینِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِی حِجَجٍ) (قصص:۲۷)

من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی.

شعیب، از لفظ «حج» ، سال را اراده کرده است و روشن می شود که در آن اوان، شماره سال ها را با تکرار شدن عمل حج، حساب می کردند. [این، می رساند که پیش از شعیب نیز حج، دایر بوده است]. (۱)

۴. کعبه، محترم نزد همه اقوام

تمام فطرت های سالم و خداجو و وجدان های بیدار، به «جاذبه های معنوی» گرایش دارند و برای آن حرمت و تقدس، قائلند. کعبه مصداقی والا از این جاذبه هاست، ازاین رو، همواره مورد احترام انسان های خداجو و پاکیزه فطرت است و در جان های آنها محترم و مقدس می باشد. علامه طباطبایی (رحمه الله) می نویسد:

خانه کعبه، نزد تمام مردم و طوایف مختلف، بزرگ و مقدس بوده است: هندی ها آن را با دیده عظمت نگریسته، معتقد بودند که روح «سیوا» [که پیش آنان سومین «اقنوم» شمرده می شود] هنگامی که با زنش، بلاد حجاز را می گشت، در حجرالاسود حلول کرد. ستاره پرستان فرس و کلدانی ها خانه کعبه را یکی از بیوت هفتگانه معظّم می دانستند [بیوت هفتگانه عبارتند از:

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج۳، ص ۵۷۶.

کعبه، مارس در کوه های اصـفهان، منـدوسان در هنـد، نوبهار در بلخ، بیت غمدان در صـنعا، کاوسان در فرغانه، و خانه ای در بالاترین قسـمت های چین]. بعضـی به واسـطه قدمت و طول بقای آن، می گفتند: خانه کعبه «زحل» است. فارسـیان نیز کعبه را احـترام می نمودنـد؛ زیرا عقیـده داشـتند کـه روح هرمز در آن حلـول کرده [اسـت و] بسـا می شـد که به عزم زیـارت، به آنجا مسـافرت می کردنـد. یهودیـان هم، خـانه کعبه را بزرگ می شـمردند و در آنجـا، خـدا را مطابق دین ابراهیم (ع) پرسـتش می کردنـد. همچنین دو صورت از مریم (س) و مسـیح (ع) در آنجا بود که از آن اسـتفاده می شود [که] نصارا نیز آنجا را مقـدس می دانسـتند. از طرفی، عرب ها بالاترین تعظیم و کرنش را درباره آن انجام می دادنـد [و] آن را «خانه خدا» حساب می کردند و از هر سوی، به عنوان حـج، به آنجـا روی می آوردنـد؛ خـانه را بنای ابراهیم دانسـته، موضوع «حـج» را نیز از دین ابراهیم می شمردند که به طور توارث بینشان باقی مانده است. (۱)

امام خمینی (رحمه الله) می فرماید:

کعبه احترامش پیش مـا تنهـا نیست، پیش مسـلمین تنها نیست، کعبه را همه ملل محترم می شـمرند؛ همه مللی که به دین اعتقاد دارند. کعبه خانه ای است که از زمان اول خلقت بوده است و همه انسان ها خدمتگزار او بوده اند. (۲)

نه کعبه عرب را گرامی بُدست

به نزد عجم نیز نامی بُدست

یکی از خدیوان ایران زمین

که بوده است شُهره، به داد و به دین

دو آهو بره، از چه از زرّ ناب

ابا پنج شمشیر دارنده آب

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج۳، صص ۵۹۰ و ۵۹۱.

۲- صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی (رحمهالله)) ، ج۱، ص۲۳۹.

به هدیه فرستاد سوی حرم

پرستارگان حرم را درم. . . (۱)

۵. کعبه، توحید مجسّم

دل مؤمن، چو کعبه دان به درست

زمزم و رکن او مبارک و چست

لیک حرص و غرور و شهوت و کین

حسد و بغض و آنچه هست و چنین

پر یکی آفت از درون نهاد

هست یک بت به صورت و بنیاد

ای شهنشاه و عادل غازی (۲)

تیغ در نه، چو احمد تازی

کعبه را از بتان مطهر کن

شمع توحید را منوّر کن (۳)

«بنیان گذاری و تعیین ابعاد و شکل کعبه، به هدایت خداوند بود. قرآن در این باره می فرماید: (وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْ-رِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ) (حج: ۲۶)

و [به خاطر بیاور] زمانی را که محلّ خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده ساختیم [تا آن را بنا کند و به او گفتیم:] چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان [از آلودگی بت ها و از هرگونه آلودگی] پاک ساز.

این آیه، بدین معناست که جایگاه کعبه و تعیین مکان و هندسه آن، بر مبنای توحیدِ صرف است که هیچ شرکی، اعم از شرک جلی، مانند وثنیت و بت پرستی و شرک خفی، مانند ریا، آن را آلوده نمی سازد. این توحید محض که کعبه بر آن پایه گذارده شده، جز درباره شمار اندکی از مؤمنان تحقق نمی یابد. ازاین رو، بسیاری از آنان از لوث

۱- حج در ادب فارسی، به نقل از خلیل الله یزدانی، ص ۳۳۰ (شعر از: سروش اصفهانی) .
۲- جنگجو.
۳- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، سنایی غزنوی، صص۵۸۸ و ۵۸۹.

شرک جلی، مانند تواضع در برابر توانگر به خاطر ثروت او و خواری در مقابل طاغوت به خاطر طغیانگری و گردن فرازی او یا شرک خفی، مانند ترک دنیا به خاطر هدفی دنیوی یا زهد و پارسایی پیشه کردن برای دستیابی به جاه و مقام، مصون نیستند. بنابراین، بنای کعبه، بر توحید ناب - منزه از هرگونه شرک - بوده و کعبه با این هندسه الهی، موضوع و متعلق احکام بسیار، از جمله حج شده است. همچنین، کعبه با این ویژگی، مثالی برای عرش است که جز ملائکْ گِرد آن را نگرفته اند؛ فرشتگانی که آفریدگان خدای رحمانند و از فرمان او سر نمی تابند و به امر او کار می کنند و از حضرتش پیشی نمی گیرند و آنچه را امر می شوند به جا می آورند. (۱)

در مکه به امام سجاد (ع) خبر رسید که موقوفات ویژه ای که در مدینه، تحت سرپرستی ایشان بوده غصب شده است. برخی از همراهان، به آن حضرت پیشنهاد کردند که در این باره، نزد ولید بن عبدالملک، خلیفه وقت که در آن سال به مکه آمده بود، شکایت ببرد. امام سجاد (ع) فرمود: من در کنار کعبه، از صاحب این خانه دنیا نمی خواهم، چه رسد که درباره دنیا به غیر او پناه ببرم. (۲)

مقام معظم رهبری می فرماید:

حج، مظهر توحید و کعبه، خانهٔ توحید است. اینکه در آیات کریمهٔ مربوط به حج، بارها از «ذکر الله» سخن رفته، نشانه آن است که در این خانه و به برکت آن، باید هر عامل غیر خدا، از صحنه ذهن و عمل مسلمین زدوده شود و بساط انواع شرک، از زندگی آنان برچیده شود. در این محیط، محور و مرکز هر حرکتی خداست و طواف و سعی و رمی و وقوف و دیگر شعائرالله حج، هر یک به نحوی نمایش انجذاب به «الله» و طرد و نفی «انداد الله»

۱- رک: انبیاء: ۲۷ و ۲۸؛ تحریم: ۶.

۲- صهبای حج، صص ۲۰۹ و ۲۱۰ (با تغییر و تلخیص) .

است. این است آن «ملت حنیف» ابراهیم (ع) ، بت شکن بزرگ و منادی توحید بر فراز قلهٔ تاریخ. شرک، همواره به یک گونه نیست؛ و بت، همیشه به شکل هیاکل چوب و سنگ و فلز ظاهر نمی شود. خانهٔ خدا و حج، باید در همهٔ زمان ها شرک را در لباس خاص آن زمان و بت شریک خدا را با جلوهٔ مخصوص آن بشناساند و نفی و طرد کند. امروز البته از «لات» و «منات» و «عزّی» خبری نیست، اما به جای آن و خطرناک تر از آن، بت های زر و زور و استکبار و نظام های جاهلی و استکباری است که همهٔ فضای زندگی مسلمین را در کشورهای اسلامی فرا گرفته است. بتی که بسیاری از مردم جهان و از جمله بسیاری از مسلمین، امروز به جبر و تحمیل، به عبادت و اطاعت از آن وادار می شوند؛ بت قدرت آمریکاست که همهٔ شئون فرهنگی و سیاسی و اقتصادی مسلمین را در قبضه گرفته و ملت ها را خواه و ناخواه، در جهت منافع و اغراض خود که نقطهٔ مقابل مصالح مسلمین است حرکت می دهد. فرهنگ فساد و فحشا که به وسیلهٔ دست های استعماری در میان ملت ها ترویج می شود، فرهنگ مصرف زدگی که روز به روز زندگی ملت های ما را بیشتر در لجن زار خود فرومی برد، سلطهٔ سیاسی غرب استکباری که پایه های آن به وسیلهٔ حکومت های دست نشانده و ضد مردمی کار گذاشته شده است، حضور نظامی که با هر بهانه ای شکل آشکارتری به خود می گیرد، اینها و امثال آن، همه، مظاهر همان شرک و بت پرستی است که در ضدیت کامل با نظام توحیدی و حیات توحیدی است که اسلام برای مسلمانان مقرر داشته است. حج و اجتماع عظیم برگرد خانهٔ توحید، باید آن مظاهر شرک را نفی کند و مسلمانان را از آن برحذر دارد. (۱)

۱- صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های مقام معظم رهبری) ، ج۲، صص ۵۸ و ۵۹.

مقام معظم رهبری در جای دیگر می فرماید:

توحید، روح اساسی حج و مضمون بسیاری از اعمال و مناسکِ آن است.

توحید، بـا مفهوم عمیق قرآنی آن، به معنـای توجه و حرکت به «ما سوی الله» و ردّ و نفی بت ها و قـدرت های شـیطانی است. خطرنـاک ترین این قـدرت ها در درون وجود آدمی، نفس اماره و هواها و هوس های گمراه کننـده و پست کننـده است و در سطح جامعه و جهان، همان قدرت های استکباری و فتنه انگیز و فسادانگیزند که امروزه بر زندگی مسلمانان چنگ انداخته و با روش های شـیطانی، جسم و روح بسـیاری از ملت های مسلمان را دستخوش سیاست های خود ساخته اند. وظیفه ای که حج و اعمال و شعائر توحیدی آن بر مسلمان حج گزار لازم می سازد، ابراز برائت و بیزاری از این همه است.

و این، اولین قـدم، در راه تجسّم ارادهٔ اسـلامی در نفی این پدیـده هـای شـیطانی و اسـتقرار حـاکمیت اسـلام و توحیـد، بر همهٔ جوامع اسلامی است. (۱)

همچنین می فرماید:

قرآن، اعمال حـج را «شـعائر» می نامد. این بدان معناست که اینها، فقط عملی فردی و برای ادای تکلیفی شخصـی نیست، بلکه نشانه ای است تا برانگیزاننـدهٔ شـعور و معرفت انسان به چیزی باشـد که این عمل، علامت و نشانهٔ آن است. در ورای این نشانه ها، توحیـد قرار دارد؛ یعنی نفی همـهٔ قدرت هایی که به نحوی جسم و جان آدمی را در قبضهٔ اقتدار خویش گرفته اند و اثبات حـاکمیت مطلق الهی بر همـهٔ وجود و به عبارت روشن و آشـنا، حاکمیت نظام اسـلامی و مقررات اسـلامی بر زنـدگی فردی و اجتماعی مسلمین. (۲)

۱- صحیفه حج، ج۲، صص۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- صحیفه حج، ج۲، ص۱۴۱.

و نیز می فرماید:

البته عمق جنبه های توحیدی عمل حج را جز انبیای عظام و اولیای کرام

–علیهم الصلاهٔ و السلام– و بندگان خاص خدا، کس دیگری نمی تواند ادراک کند. این پدر توحید و بت شکن جهان، حضرت ابراهیم (ع) ، به ما و همه انسان ها آموخت که در راه خدا، عزیزترین ثمره حیات خود را بدهید و عید بگیرید. خود و عزیزان خود را فدا کنید و دین خدا و عدل الهی را برپا نمایید. او به همه ما، ذریه آدم فهماند که «مکه» و «منا» قربانگاه عشق است و اینجا محل نشر توحید و نفی شرک است که دلبستگی به جان و عزیزان نیز شرک است. این بت شکن، و فرزند عزیزش، بت شکن دیگر، سید انبیا، محمد مصطفی (ص) به بشریت آموختند که بت ها هرچه هست باید شکسته شود و کعبه که «اُمّ القری» است و آنچه از آن بسط پیدا کرده، تا آخرین نقطه زمین، تا آخرین روز جهان، باید از لوث بت ها تطهیر شود. کعبهٔ معظمه، یکتا مرکزِ شکستن این بت هاست. ابراهیم خلیل، در اول زمان و حبیب خدا و فرزند عزیزش مهدی موعود (عج) در آخر زمان، از کعبه، ندای توحید سر دادند و می دهند. مهدی منتظر، به اتفاق مسلمین، از کعبه ندا سر می دهد و بشریت را به توحید می خوانند. همه فریادها را از کعبه و مکه سر می دهند؛ و ما باید از آنها پیروی کنیم و ندای توحید را از آن مکان مقدس سر دهیم. (۱)

شهید مطهری می فرماید:

اِشکالی شده است به اینکه طواف، گرد یک خانه سنگی و استلام و تبرک به حجرالاسود، بقایایی از شرک است که در اسلام باقی مانده است. بنابراین اسلام هم نتوانست توحید خالص بیاورد.

۱– صحیفه حج، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

در پاسخ باید گفت: اتفاقاً قضیه برعکس است. قرآن کریم حج را یادگار ابراهیم و ابراهیم را پدر حج و دشمن بت پرستی می داند: (وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ)

(نَعْبُدَ الْأَصْنامَ) ؛ «و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور نگه دار!» . (ابراهیم:۳۵)

قرآن، مخصوصاً مراسم حج را به عنوان شعائر الهی یاد می کند: (ذلِکَ وَ مَنْ یعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ) ؛ «این است [مناسک حج]؛ و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار، نشانه تقوای دل هاست» . (حج:۳۲)

اساساً فرق است میان تعظیم و پرستش. اسلام تعظیم و تواضع را جایز می داند و پرستش را منع می کند. فرق میان پرستش و تعظیم، این است که پرستش، نوعی تقدیس و تنزیه و تسبیح و تحمید است و تسبیح و تحمید و تنزیه از جمیع نقایص و همچنین تکبیر، مختص خداست. سجود و رکوع، از لحاظ هیئت جسمانی، عبادت نیست، از آن لحاظ عبادت است که حالتی است که اختصاص داده شد برای تسبیح و تکبیر. لهذا در سجود می گوییم: «

سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلی وَ بِحَمدِه » و در رکوع می گوییم: «

سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَ بِحَمدِه » ، و در موقع رفع رأس می گوییم: «اَللّهُ اَکبر» . تقدیس باید منحصراً برای خدا باشد یا به خاطر امر خدا.

اگر چیزی را به خاطر یک شعار و عنوان یک شعار تقدیس کردیم [نه تسبیح که برای غیر خدا جایز نیست] مثل احترامی که به پرچم و علامت های ملّی می گزارند، در واقع احترام به او نیست، احترام به آن فکر و عقیده ای است که این پرچم نماینده اوست. این، جنبه شعاریت پیدا می کند. پس در اینجا دو مطلب گفته شده است: یکی اینکه ملاک پرستش، تسبیح و تکبیر و تحمید است که جز درباره کمال مطلق جایز نیست و امکان ندارد

خدا اجازه بدهد غیر او تسبیح و تکبیر و تحمید شود.

مطلب دیگر اینکه در میان همه ملل، معمول است که شعائری را تقدیس و

تعظیم می کنند و از این کار، هدفی دارند. اسلام هم شعائری دارد و به نص قرآن، کعبه و حج، از شعائر است. (۱)

«باری تفکر توحیدی که حضرت احدیت را از هرگونه تجسّد و تجسّم، مبرّا و منزه می داند، در آثار و باورهای مسلمانان و جلوه های مسلمانی، تأثیر غیر قابل انکار و یگانه داشته است. این باور در ظرف نمایش آثار مسلمانان، نقش شایان توجهی ایفا کرده است که سبب تمایز جدّی آثار و عرصه های فعالیت مسلمانان و از جمله، هنرهای مورد اقبال آنان بوده است. برای نمونه، هنرهایی مثل مجسّمه سازی و نقاشی، در میان مسلمانان رشد چندانی نداشته و در عوض خوش نویسی و استفاده از فرم های هندسی و انتزاعی، در هنرهایی چون کاشی کاری، گچ بری، معرّق، منبّت و مانند آنها، رواج داشته و به اوج رسیده است. بارزترین جلوه تنزیه را در فضای تهی کعبهٔ معظمه می توان دید که به عکس همه معابد عالم است که غالباً مملوّ از نقش و نگار و تندیس و جهت گیری می باشند. این فضای مقدس، از هر اثر مادی و فیزیکی و جسمانی، کاملاً تهی و بهترین شیوه نمایش تنزیه الهی و توحید است» . (۲)

حکایت عرفانی

«. . . چهار هزار سال آن کعبهٔ معظم را بت خانه آزری ساخته بودند تا [آنکه] از غیرت نظر اغیار، به خداوند خود بنالید که «پادشاها! مرا شریف ترین بقاع گردانیدی و رفیع ترین مواضع ساختی، بیت الحرام نام من نهادی و امن و امان خلق، در من بستی! پس به بلای این اصنام مبتلا کردی! از بارگاه جبروت به او خطاب رسید که «آری!

۱- حج، برگزیده صص ۱۰۴- ۱۰۶.

۲- تأملی در معنای مناسک حج، ص ۷۰.

چون خواهی که معشوق ۱۲۴۰۰۰ نقطه طهارت باشی و خواهی که همه اولیا و صدیقان و طالبان را در راه جُستِ خود بینی و آن را که خواهی به ناز در کنار گیری، و صد هزار ولی و صفی را جان و دل در راه خود به تاراج دهی، کم از آن نباشد که روزی چند، در بلای این اصنام بسازی و صفات صفا و مروه را در بطش قهر غیرت فروگذاری! سنت ما چنین است: کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر، شربت محنت چشانیم» . (۱)

«بی گمان اعلام مراسم حج توسط حضرت ابراهیم (ع) ، و طنین انداز شدن ندای توحید توسط آن حضرت در کنار خانه خدا، در حالی بود که سایر ملت ها و قبایل در سایر نقاط جهان، از دین پیامبران خدا منحرف شده بودند و خانه هایی برای پرستش بتان، ماه و خورشید و ستارگان و مجسمه ها ساخته بودند و هر ساله، مراسمی شبیه حج، پیرامون آن اجرا می کردند. مصری ها، خدایان متعددی را می پرستیدند؛ از پرستش خورشید گرفته تا پرستش گاو و عبادت خدایان سه گانه «ازوریس» ، «ایزس» و پسر آن دو «حوریس» ؛ و آنها را رمز صفات الهی می پنداشتند و نیز مجسمه هایی برای این منظور ساخته بودند. آشوری ها «اله شمس» را می پرستیدند و برایش بتی به صورت مجسمه «ابوالهول» ساخته بودند، دارای سر انسان و بدن شیر و بال پرندگان. کنعانیان نیز «بعل» را مانند «اله شمس» عبادت می کردند، اما بدون بال، که آثار آن در معبد «بعلبك لبنان» به «قلعه بعلبك» معروف است. عمانی ها و اهل یاشان نیز «بعقل فقور» را می پرستیدند. بعضی از ملت ها نیز «عشتارون» یعنی ماه را در قالب بتی با هیئت زنانه پرستش می کردند» . (۲)

شیخ محمود شلتوت می نویسد:

۱- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج ۲، ص ۱۱۱۴.

۲- باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، عبدالکریم بی آزار شیرازی، صص ۲۶۲ و ۲۶۳.

حج به معنای زیارت مکان هایی خاص، در راستای تقرب به خداوند معبود، شکلی از اشکال عبادات قدیمی است که ملت ها و قبیله ها برای بزرگداشت و تقدیس معبودهای خویش، همچون سمبلی، از آن استفاده می کردند و مصریان، یونانی ها، مردم ژاپن و دیگر ملت های قدیم، به زیارت و طواف مجسمه ها و بت های مقدس خود می پرداختند. هر یک از ملت ها، بنا بر تخیل و ذهنیتی که از عظمت خدای خویش داشتند، اقدام به ساختن مجسمه و یادبود او کردند. این وضع، ادامه داشت تا اینکه خداوند، حضرت ابراهیم (ع) را مبعوث کرد و او فرمان پروردگارش را لبیک گفت و آن را از بت و مظاهر شرک پاک گردانید. اما پس از قرن ها و در روزگار جاهلیت، باز، مردمان این عصر، بسیاری از مناسک و شعائر حج را تغییر دادند و آن حج ابراهیمی، چهره دیگری پیدا کرد. آنان بر در و دیوار کعبه، بتان بسیاری قرار دادند و در مقابل آنها به تعظیم پرداختند؛ همچنین در ارتباط با ادای مراسم حج، فرهنگ و عادات برخاسته از هواهای نادرستشان را اضافه کردند. برای مثال، به صورت عریان به طواف آن اقدام می کردند؛ برخی سران قبایل و اشراف، از روی تکبر از حضور در عرفات همراه با دیگر مردم خودداری می کردند و خود را برتر از این می دانستند که در کنار مردم عادی و همراه با آنها لباس احرام بر تن کنند. بدین ترتیب، مردم عرب، بسیاری از شعائر و مظاهر حج را تغییر داده بودند. تا آنکه اسلام ظهور کرد و طولی نکشید که در اثر مجاهدت حضرت محمد (ص) و پیروان او، کعبه، از وجود بت ها پاک گردید و بدین گونه، دوباره توحید در آن سرزمین حاکم شد و آنچه از شعائر حج که دستخوش انحراف شده بود، اصلاح گردید. (۱)

۱- اسلام آیین زندگی، گزیده صص ۱۷۹ - ۱۸۳.

از شکستن بتِ «نفْس» تا مرز توحید

نفس، بزرگ ترینِ بت ها و به تعبیر مولوی «مادر بت هاست» . بر این پایه، بزرگ ترین مانع شکل گیری توحید در جان و دل آدمی، نفس پرستی است.

مادر بُت ها بتِ نفس شماست

زانکه آن بُت مار و این بت اژدهاست

بت شکستن سهل باشد نیک سهل

سهل دیدن نفْس را، جهل است جهل (۱)

حکایت یکی دیوانهٔ گریانِ دل سوز

شبی در پیش کعبه بود تا روز

خوشی می گفت اگر نگشایی ام در

بدین در همچو حلقه می زنم سر

که تا آخر سرم بشکسته گردد

دلم زین سوز دایم رَسته گردد

یکی هاتف، زبان بگشاد آن گاه

که پُر بود از بت این کعبه دو سه راه

شکسته گشت این بت در درونش

شکسته گیر یک بت از برونش

اگر می بشکنی سر از برون تو

بتی باشی که باشی سرنگون تو

درین راه از چنین سر کم نباشد

که دریاییش یک شبنم نباشد

بزرگی چون شنید آواز هاتف

بدان اسرار شد دزدیده واقف

به خاک افتاد و چشمش خون روان کرد

بسی جان از چنین غم خون توان کرد (۲)

«بت سنگین [سنگی] شکستن، نیک آسان است؛ و بت نفْس شکستن، سخت دشوار. خُنُک آن که از امت خلیل، بت شکن است، و هر دو را بشکست» . (۳)«بنابراین آن که صدها بت در آستین دارد، مهمان بیت توحید نیست و آن که بندهٔ هوا و برده هوس

۱- مثنوی معنوی، مولوی، شرح نیکلسون، دفتر اول، بیت های ۷۷۲ و ۷۷۸.

۲- الهی نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۳- الهی نامه، حسن حسن زاده آملی، ص ۳۶.

است، مهمان بیت عتیق و خانه آزاد و آزادگی نخواهد بود و آن که امتیازطلب و برتری خواه است، مهمان بیت مساوات و مواسات نیست» . (۱)

۶. کعبه، ایستاده بر خلوص

«ساختن کعبه، عبادت خالصانه ای بود که ابراهیم خلیل الله و اسماعیل ذبیح الله (علیها السلام) بدان شرف یافتند؛ این کار را تنها برای خداوند انجام دادند و از هیچ کس پاداش و سپاسی نخواستند. این خلوص، تنها بر سر زبان آنان نبود، بلکه پاک نیتی در دل آنان نهفته و بر زبانشان آشکار بود؛ زیرا کسی که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش رفت (۲)، قلب مبارک و گرامی اش را هیچ نیتی جز خدا نخواهد بود و آن که گفت: ای پدر! آنچه را بدان مأمور شدی به انجام رسان که مرا از شکیبایان خواهی یافت. (یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ) (صافات: ۱۰۲) پاکی ضمیرش را با ناخالصی، نخواهد آلود.

این دو پیامبر، با کمال توحید و خلوص، پروردگارشان را خواندند و خدای سبحان، به بندگان مخلصی یادشان کرد که شیطنت و وسوسه در آنان راه ندارد.

پایه های کعبه بر خلوص نهاده شد و به سبب تقوا، مورد پذیرش خداوند قرار گرفت. چون هندسهٔ کعبه بر توحید و آبادی آن، بر تقوا و خلوص استوار شده است با خدای سبحان (بیت الله) نسبت یافته و خانه خدایی شده است؛ شجره طوبایی شده که به اذن خداوند، میوه هایش، در سراسر گیتی، به صورت خانه هایی بر آمده است.

هر مؤثری، در اثر خاص خویش تجلی دارد و هر اثری، واجد مزایای ویژه مؤثر خود خواهد بود. از این رهگذر، می توان همه آثار خلیل و ذبیح (علیها السلام) را در مهندسی و

۱- صهبای حج، ص ۳۳۵.

۲- ر. ك: صافات: ۸۴.

معماری و بنّایی کعبه جست وجو کرد. و هر وصف ممتازی که در قرآن کریم یا سخنان عترت طاهرین (علیهم السلام) درباره شخصیت برجسته این دو پیام آور بزرگ وحی الهی آمده است، برای ترسیم خطوط چهره معنوی کعبه، سند گویایی خواهد بود. بنابراین، همان طور که حضرت ابراهیم (ع) یهودی یا نصرانی نبوده، بلکه حنیف و میانه رو و مسلم و منقاد محض و معصوم از گزند هرگونه شرک بوده است، می توان اوصاف اعتدال و توحید و انقیاد را هندسه کعبه دانست. به همین گونه، در بنای کعبه، خلوص و صفای معماران، ظهور خاص داشت و هندسه آن با قداست «خلوص» آمیخته بود؛ زیرا نیت، روح عمل است و کعبه جز برای خدا ساخته نشد و پاداش این ساختن نیز جز رضای پروردگار نمی توانست باشد.

هنگامی که آن دو شخصیت عظیم آسمانی، کعبه را بنا نهاده، پایه های آن را بالا می بردند، از نهاد پاک و ضمیر صافشان حقیقتی بدین صورت متمثّل می شد.

(وَ إِذْ یرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبیتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعلیمُ) (بقره: ۱۲۷)

و [به یاد آورید] هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند [و می گفتند:] پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی.

بنابراین، بنیان گذاران کعبه، جز رضای خدا، خواهان چیز دیگری نبودند.

اهمیت درخواست پذیرش عمل از درگاه خداوند (رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا) از آن روست که حُسن فعلی و فاعلی، دو رکن مهم پذیرش اعمال است؛ یعنی اولاً باید اصل عمل، نیکو بوده، قابلیت تقرب به مولا را داشته باشد و ثانیاً از روح با ایمانی صادر شده باشد و دعای مذکور، اشاره به تحقق این دو شرط دارد» . (۱)

۱- صهبای حج، برگزیده صص ۲۱۱ - ۲۱۳ (با تغییر و تلخیص) .

۷. کعبه، مدار پاکی و مطاف پاکان

غسل کنم ز آب چشم، پاک شوم ز آز و خشم

چون به حرم نهم قدم تا نکنم طهارتی (۱)

«همان طور که تأسیس کعبه، به دستور وحی آسمانی بود، پیراستن آن از هر شرک و آلودگی و تنزیه آن از غبار طغیان و تمرّد نیز به فرمان الهی بود که آن خانه، از لوث عصیان پاک بماند و پارسایانی که از گَرد شرک و طغیان منزّه اند، در حریم آن راه یابند. (وَ طَهِّرْ بَیتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ) (حج: ۲۶)

و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان، [از آلودگی بت ها و از هرگونه آلودگی] پاک ساز!

حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل (علیها السلام) مأمور شدند تا کعبه را از هر پلیدی و آلودگی پالوده ساخته و از هر شرک و زشتی پاک کنند:

(وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ) (بقره: ۱۲۵)

و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان سجده گزار (نمازگزاران) پاکیزه سازید.

با این میثاق الهی بر طهارت، هیچ مجالی برای پلیدی و آلودگی شرک و مشرک و زشتی و لوث بت و بت پرستی باقی نمی ماند. این تطهیر، پیمانی است که به ظالم نمی رسد؛ چنان که ظالم هم بدان نایل نمی شود، بلکه این خلیل و ذبیح و کلیم و مسیح و حبیب و سایر پیامبران و رسولان: هستند که بدین پیمان نایل می آیند.

این خانه پاک، به خاطر حجرالاسودی که در آن است، به منزله دستِ راستِ خدایی است که هر دو دست او، راست است. بنابراین دست های آلوده، آن را لمس نکنند؛

۱- کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، ص ۴۰۴.

چنـان که قرآن کریم نیز در کتـابی است مکنون که جز پاکـان بر آن دست نساینـد. کعبـۀ پـاک نیز چنین است که جز پاکـان، دیگری بر گرد آن طواف نمی کند، و در شئون گوناگون زندگی خود، آن را فراروی خویش قرار نمی دهد.

کعبه آیینه بی غباری است که بیننـده، چهره زیبا یا زشت خود را در آن می نگرد. هر که را خواهـد هدایت و هر که را خواهد گمراه می کند و این گمراهان همان کسانی هستند که آیۀ: (وَ ما کانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیتِ إِلَّا مُکاءً وَ تَصْدِیةً) ؛ «نمازشان نزد خانه کعبه چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود» . (انفال: ۳۵)

دربـاره آنهـا نـازل شـده است. ناپاکـانی که به رجسِ شـرک، آلوده شـده و به لوث طغیان و تمرّد، تن داده بودنـد، هرگز نمی توانستند کعبه را ادراک کنند و در حریم آن به نماز، توفیق یابند.

اینـان، توفیق طواف بر گرد کعبه و گزاردن نمـاز به طرف آن و دیگر امور عبادی نظیر آنها را ندارنـد؛ زیرا کعبه به عنوان بیت خـدایی که منزه از حلول در مکـان و مبرّای از حصـر در زمـان و مقـدس از نیاز به چیزی یا کسـی است معرفی شـده است و به عنوان مهمانسرای ضیوف الرحمان، به دست خلیل الله و ذبیح الله (علیها السلام) از لوث هر شرکی تطهیر شد.

طواف بر گرد کعبه، به عنوان خـانه ای که از هرگونه آلودگی پاک است، درس طهارت و دسـتور پاکی می دهـد و کسانی به زیارت واقعی آن نائل می گردند که از هر شـرک و عیبی و هر رجس و رجزی، رهایی یافته و هجرت کرده باشند. کعبه، خانه ای است پـاک که به دست بهترین پاکان ساخته شـده است و جز پاکان را نمی پـذیرد و دسـتوری جز فرمان طهارت روح نمی دهد و سـنتی جز سـنت پاک توحید را روا نمی دارد. از اینکه خداوند فرمود: «این خانه را برای نمازگزاران و طواف کنندگان پاک کنید» (۱)استفاده می شود که نمازگزار ناپاک، به کعبه رو نکرده

۱- وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (بقره: ۱۲۵)

است و اگر طواف کننده ای، ناپاک برگردد معلوم می شود به دور کعبه طواف نکرده است» . (۱)

ما به ابراهیم و اسماعیل هین

در طهارت عهد کردیم این چنین

پاک تا دارند و نیک آن خانه را

راه ندْهند اندر آن بیگانه را

بهر طوف طائفین و عاکفین

راکعان و ساجدان، ز اهل یقین

چون در آن ساکن شوند اندر وصول

ایمنند از شرّ نفس بوالفضول

وز فریب قوه های طبع پست

وز فساد و کیدِ وَهْم تیزدست

عهد یزدان با خلیل و با ذبیح

بود بر تطهیر قلب، ای مُستریح! (۲)

تا ز ارجاسِ (۳)دواعی (۴)هوا

وز صفات نفس و ادناس (۵)قُوا

پاک دارند از برای طائفین

یعنی اهل اشتیاق و سالکین

که به دور آن سرای پاک صاف

دایماً باشند در حول و طواف (۶)

علامه طباطبایی (رحمه الله) می نویسد: معنای جملهٔ (وَ طَهِّرْ بَیتِی . . .) این است که وحی کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و راکعان و ساجدان تطهیر کن و تطهیر هر چیز، به معنای این است که آن را از کثافات و پلیدی ها پاک کنند و به حالتی برگردانند که طبع اولی آن، اقتضای آن حالت را دارد و تطهیر معبد، به همان جهت که معبد است، این است که آن را از اعمال زشت و پلیدی ها که مایهٔ فسادِ عبادت است پاک کنند و چنین پلیدی، همان شرک و مظاهر

۱- صهبای حج، برگزیده صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۲- جوینده آسایش.

۳- پلیدی ها، گناهان.

۴- سبب ها، انگیزه ها.

۵- پلیدی ها، چرک ها.

۶- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج ۱، ص ۳۳۶.

شرک، یعنی بت هاست.

پس، تطهیر خانه خدا یا منزه داشتن آن، از خصوص پلیدی های معنوی است و ابراهیم (ع) مأمور شد که طریقه عبادت را به نحوی که خالی از قذارت شرک باشد به مردم تعلیم دهد؛ همان طور که خودش مأمور به چنین عبادتی شده بود و یا تطهیر آن، از مطلق نجاسات و پلیدی ها، چه مادی و چه معنوی است. لکن از این دو احتمال، آنکه با سیاق آیه مساس بیشتری دارد، همان احتمال اول است و حاصل تطهیر معبد از ارجاس و پلیدی های معنوی، برای پرستندگان که از دور و نزدیک قصد آن می کنند، این است که عبادتی برای آنان وضع کند که خالص برای خدا باشد و منسوب به شائبه شرک نباشد و در آنجا، تنها خدا را بپرستند و چیزی را شریک او نکنند. (۱)

فیض کاشانی از امام صادق (ع) روایت می کند:

همین که ابراهیم کعبه را بنا نمود و مردم حج به جای آوردند، کعبه به خدای تعالی شکایت کرد از آنچه که از آنان به او برخورد می کند. پس خدای تعالی به او فرمود: ای خانهٔ من، چشمت روشن؛ چراکه من در آخرالزمان گروهی را برمی انگیزانم که با شاخه های درخت، نظافت و خلال دندان می کنند. (۲)

از امام صادق (ع) پرسیدند: «آیا زنان زمانی که به خانه کعبه می آیند باید غسلی کنند؟» حضرت فرمود: «بله، چراکه خدای تعالی می فرماید: «خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران پاک سازید» ، پس سزاوار است که بنده داخل حرم و مسجدالحرام نشود، مگر اینکه پاک باشد؛ هم از عرق و کثافات، و هم از حدث» . (۳)

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، صص ۵۴۶ و ۵۴۷.

۲- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳- الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۹.

یاد کن کردیم تعیین چون که ما

مر مکان بیت ابراهیم را

پس به او گفتیم کای کامل تمیز

شرک بر ما می میاور هیچ چیز

پاک کن بیتم ز بهر طائفین

هم ز بهر قائمینِ این زمین

و آن کسان که راکعند و ساجدند

در عبودیت نشان واحدند (۱)

۸. کعبه، خانه هدایت

«در دعـای حضـرت ابراهیم (ع) قسـمت هـای زیـادی است که می رسانـد: خـانه کعبه همیشه به عبـادت الهی، معمـور و نشـانه هدایت و راهنمای مردم بوده است: (هُدیً لِلْعالَمِینَ) ؛ [«مایهٔ هدایت جهانیان است» . (آل عمران: ۹۶)]

در واقع، موضـوع راهنمـا بـودن کعبـه و [نیز] هـدایت بـودن آن برای جهانیـان، به واسـطهٔ نشـان دادن سـعادت آخرتی آنـان و رسانـدنشان به کرامت و قرب الهی است؛ زیرا خـدای متعـال آن را برای عبـادت و پرسـتش حق قرار داده و در نزد آن، انواع و اقسام عبادات را تشریح کرده است. آری از وقتی حضرت ابراهیم (ع) خانه کعبه را بنا کرد، همیشه مقصد مردم و محل عبادت کننـدگان بـوده است. البته در سـعادت دنیـوی نیز مؤثر می باشـد؛ بـدین گونه که ذکرش شـرق و غرب را پر کرده و در جمیع عبـادات و طاعات و نشـست و برخاست مردم مسـلمان دخیل و در جمیع شـئون آنان سـهیم می باشـد. آری! کعبه، در حقیقت، مسلمانان را به سعادت دنیوی نیز که همان وحدت کلمه و یگانگی امت باشد رهبری نموده، غیر مسلمانان را هم بیدار می کند تا به نتایج وحدت اسلامی و هماهنگی قوای مختلف و تشتت آن پی برده از خواب غفلت بیدار شوند.

از اینجـا فهمیـده می شـود که اولاًـ هـدایت و راهنمـایی اش هم راجع به سـعادت دنیـوی و هم اخروی است؛ چنـان که نحوه هدایتش عمومیت دارد و جمیع مراتب هدایت را

۱- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج ۶، ص ۲۷۷۸.

شامل می باشد؛ ثانیاً، هدایتش مربوط به عالَم خاص و دسته مخصوصی -چون فرزندان ابراهیم یا عرب یا مسلمانان- نیست، بلکه تمام جهانیان را در برمی گیرد. (۱)

مکه در ارض است اول خانه ای

که بنا شد بهر هر فرزانه ای

اهل عالم راست هادی در صلات

هست یعنی قبله بهر کاینات

هست آیت ها در آن بر مردمان

جای ابراهیم و پیدا زاو نشان (۲)

۹. کعبه، ضامن تقویت و بقای دین

کعبه، از عوامل مهم تقویت و پایایی دین و از رموز اصلی جاودانگی اسلام به شمار می آید. کهربای کعبه، همه ساله هزاران مسلمان را در کنار خویش جمع می آورد و آنان را گِرد خود، به طواف وامی دارد و بدین گونه، در آنها حسّ معنوی نیرومند پدید می آورد، یاد خدا را در جان های شان زنده می دارد، دینداری آنان را تقویت می کند، غیرت دینی شان را بر می افروزد و دین و دینداری را در اولویت کارهایشان قرار می دهد.

«بدیهی است، هر بنیه و سازمانی که به اقتضای طبیعت این عالَم، بر اثر عوامل مُضعِف، رو به ضعف و سستی برود، احتیاج به عامل تقویت دارد تا ضعف آن را جبران کند و به حال اولش برگرداند. دین هم که سرمایه سعادت دو جهان است، بر اثر تبلیغات سوء بیگانگان از خارج و طغیان تمایلات و شهوات از داخل و فراهم بودن زمینه برای اجرای هوس ها و تمنیات نفس، از طریق مؤسسات دعوت کننده به گناه، قهراً قدرت معنوی اش در وجود انسان و جامعه مسلمانان، رو به ضعف و کاهش می گذارد و زیر پرده هایی از غفلت در دنیا، مشرف به زوال و نابودی می شود و نزدیک می گردد که به کلی، سرمایه حیات از دست مسلمین برود و به هلاک ابدی مبتلا شوند. اما ناگهان،

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، صص ۵۷۵ - ۵۷۷.

۲- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآنی، ج ۲، ص ۶۸۶.

نسیم لطف و عنایت می وزد، و نـدای (لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیتِ) ؛ «و برای خـدا بر مردم [واجب] است که آهنگ خانه [او] کنند» . (آل عمران: ۹۷) پرده گوش ها را می نوازد و تکان در دل ها می افکند و کاروان های حج، با جنب وجوشی چشمگیر و فراگیر، از تمام سرزمین های مسلمین به راه می افتند.

بـار دیگر امّ القری، همچون مـادری مهربـان، فرزنـدان دورافتاده خود را به دامن می گیرد و در آغوش پرمهر خود می فشارد و ظرف چنـد روز محـدود، خاطرات روح افزای عبودیت و بندگی و خدادوستی را با نشان دادن صـحنه های زنده و حساس آن، در دل ها تجدید می کند و سـفر پرخطر مرگ و بی اعتباری دنیا و جدایی از مال و عیال و مراحل هولناک برزخ و محشر را به طور مجسم، مقابل چشم ها می آورد و زحمات طاقت فرسای انبیا و اولیای خـدا را در راه تأسیس و تحکیم مبانی دین متـذکر می شود و پرده هـای ضـخیم غفلت را از قلوب انسـان هـا برمی دارد و نور ایمان و توجه به خـدا و آخرت را در فضای جان ها آشـکار و عیان می سازد، و مسـلمان ها را از غـذاهای معنوی و روحی اشـباع می کنـد و با دینی محکم و ایمانی قوی، به وطن هایشـان برمی گردانـد تا برای مبارزه با ایادی و سازمان های ضـدّ خـدا و مروّجان فساد و نیز برای حفظ گوهر ایمان و سـرمایه حیاتی دین، کاملاً آماده و نیرومنـد و بانشاط شوند. بنابراین، باید تصدیق کرد که بقای دین در اجتماع مسـلمین، بسـته به بقای کعبه و احیای مناسک حج است. ازاین روست که امام صادق (ع) می فرماید: «

لا یزالُ الدّینُ قائِماً ما قامَتِ الْکَعْبَه » (۱)؛ «همواره دین بر پاست مادام که کعبه سرپاست» .

معروف است که یکی از رؤسـای ممالـک مسـیحی، روزی در مجلس مهمی بیـان کرد که تا وقتی سه چیز در میان مسـلمان ها محکم و برقرار است نمی توان در مسلمان ها نفوذ کرد یا بسیار مشکل است نفوذ در آنها و از جمله، مسئله حج را نام برد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۱.

لسان روایات نیز کعبه را در ردیف قرآن و عترت (علیهم السلام) ، از حُرُمات خدا به حساب آورده اند؛ یعنی کعبه، رکن اصیلی است که حرمت و قداست آن، فوق سایر موضوعات دینی و شعائر الهی است. در واقع، کعبه مصونیت خاصّ آسمانی دارد و حریم مقدس خدا و ضامن بقای دین خدا و مورد تقدیس و احترام از نظر عموم مسلمانان جهان است. (۱)

آیت الله جوادی آملی می فرماید:

آنچه ما از تبار بنیانگذار بیت الله الحرام، حضرت ابراهیم (ع) به میراث برده ایم، این است که عامل قیام مردم و مقاومت آنها در برابر جباران فرومایه، قوام کعبه و حیات و ادامه امر آن است. امام صادق (ع) می فرماید: «

لا یزالُ الدّینُ قائِماً ما قامَتِ الکَعبَه » . (۲)

ازاین رو، امام زمان، قائم آل محمد (عج) نیز در آغاز قیام جهانی خود، بر محور قیام و قوام جوامع انسانی، یعنی کعبه، تکیه زده، یاران آن حضرت به حضورش می شتابند. بنابراین، حیات کعبه، حیات دین است و با حیات دین، مردم زنده اند و با خراب شدن و انهدام و ترک کعبه، دین می میرد و با مرگ دین، مردم نیز خواهند مرد. مبنای این همه سخنان، آیه شریفهٔ: (جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ) ؛ [«خداوند، کعبه (بیت الحرام) را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده» (مائده: ۹۷)] می باشد؛ زیرا مفادش این است که رونق و عمران کعبه - با طواف بر گرد آن و خواندن نماز به سمت آن و گزاردن حج با مناسک آن و قبله قرار دادن آن در امور عبادی و مانند آنها- عاملی مهم برای قیام مردم است. از طرفی، بر این نکته نیز دلالت دارد که ویرانی و مهجور نهادن کعبه - با ترک طواف بر گرد آن و نخواندن نماز به سمت آن و ترک دیگر اموری که باید رو به

۱- حج برنامه تکامل، صص ۵۰ - ۵۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱.

قبله انجام پذیرد - موجب قعود مردم و ناتوانی آنها در دفع هواها و دشمنان است. خیر دنیا و آخرت در پرتو کعبه است و قیام آن، قیام دین است و قیام دین نیز مایه بهره مندی در دنیا و آخرت خواهد بود. (۱)

۱۰. کعبه، کانون اتحاد

آن گاه که اراده خداوند، کعبه را قبله گاه و مطاف همه مسلمانان قرار داد و از همگان خواست به سوی کعبه نماز بگزارند و در موسم حج با پوششی یکنواخت و همگون، بر آن طواف کنند، یکدلی و اتحاد مسلمانان را نیز در نظر داشته است. اینکه همه مسلمانان تنها کعبه را محور و قبله و مطاف خویش قرار دهند و همه، با هر مقام و جنس و رنگ و زبان، فقط به سوی آن به نماز ایستند و بر گرد آن به طواف برخیزند، ناخودآگاه بر همدلی و اتحاد آنان اثر می گذارد و آنها را به سوی هدفی واحد متمرکز می کند.

شهید مطهری درباره نقش کعبه در آفرینش و تقویت انسجام میان مسلمانان می گوید:

از سخنان حضرت علی (ع) است که «

جَعَله سُبْحانَه وَ تَعالی عَلَماً » (۲)؛ «خداوند کعبه را پرچم اسلام قرار داده است» . از قدیم معمول بوده است که گروه هایی که با یکدیگر به جنگ می پرداخته اند، هرکدام پرچم مخصوص به خود داشته اند و در زیر آن گرد می آمده اند. پرچم، رمز بقا و استقلال و مقاومت آنها به شمار می آمده است. برافراشته بودن آن، دلیل حیات جمعی آنها بوده است و افتادن و خوابیدن آن، علامت شکست آنها بوده است. دلیر و دلاورترین آنها، نامزدِ به دست گرفتن پرچم بوده است و گُردان و دلاوران دور او را می گرفتند که برافراشته بماند. برعکس، دشمن کوشش می کرد که پرچم را بخواباند. پرچم، مقدس و محترم بود. امروز نیز پرچم،

۱- صهبای حج، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

رمز استقلال و وحدت و شخصیت مستقل ملت ها و کشورهاست. هر کشوری، از خود پرچم و علامتی دارد و احیاناً به آن سوگند می خورد. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «کعبه، پرچم اسلام است» ؛ یعنی همان طوری که پرچم ها رمز اتحاد و یگانگی جمعیت ها و نشانه همبستگی آنهاست و برپا بودن آن، علامت حیات آنهاست، کعبه برای اسلام این چنین است. کعبه پرچم مقدس اسلام است، رمز وحدت و استقلال مسلمین است. از اینجا می توانیم بفهمیم که منظور اسلام این نبوده که مردم ندانسته و نفهمیده بروند به مکه و فقط یک سلسله مناسک که برای خود آنها نامفهوم است به جا آورند. منظور اصلی این است که تحت لوای کعبه، یعنی همان خانه ای که اولین بار در میان بشر برای پرستش خدای یگانه بنا شد، به صورت یک قوم واحد و ملت واحد و هم عزم و همرزم گرد آیند. (۱)

«کعبه، همچون پرچم احترام و تقدس دارد؛ همگان باید مثل یک پرچم در میدان جنگ، گِرد کعبه جمع شوند، مثل یک پرچم تا او برپاست، لشکر، ایستاده و برپاست و مقاومت می کند، و اگر خوابید، پشت سپاه و اردو می شکند» . (۲)

آیت الله جوادی آملی دراین باره می گوید:

کعبه به دست توانای پیامبری عظیم الشأن بنا شد تا مرکز نشر توحید باشد و هنگامی که در زمان خاتم انبیا (ص) نیاز به تجدید بنا داشت و بعد از چیدن مقداری از دیوار، در نصب حجرالاسود، بین قبایل عرب اختلاف شد که این افتخار نصیب چه قبیله ای شود.

همگان حضرت محمد امین (ص) را به عنوان خردمندی بی طرف و صاحب نظری بی غرض پذیرفتند تا هر تصمیمی که آن حضرت گرفت اجرا شود. آن

۱- حج، صص ۲۳ و ۲۴.

۲- حج، ص ۱۰۰ (با تغییر و تلخیص) .

حضرت دستور داد تا ردایی بگسترانند و حجرالاسود را به جایگاه ویژه آن آورده و آن حضرت با دست مبارک خود، در محل کنونی آن نصب کرد. رسول اکرم (ص) با این ابتکار خود، مردم را به اتحاد عمومی فراخوانده است. بنابراین، در تجدید بنای کعبه و نصب حجرالاسود در پرتو راهنمایی خاتم انبیا (ص) ، زمینه اختلاف قومی و فخرفروشی نژادی و مباهات قبیله ای و بالیدن های جاهلی، تاحدودی برطرف شد. همین ابتکار تاریخی، کعبه را منادی اتحاد و کانون یگانگی معرفی کرد و این وصف ممتاز [عامل اتحاد] نیز در ردیف دیگر اوصاف برجسته آن - همانند مساوات، آزادی و آزادی خواهی، پاکی و پاکیزگی و ایستادگی - می درخشد و آن را مدرسه توحید، اتحاد و وحدت می کند؛ زیرا حجرالاسود که دست راست خدا در زمین است، با دست کسی نصب شد که بیعت با او، بیعت با خداست. ابتکار رسول اکرم (ص) در نصب حجرالاسود، خصوصیت های قبیله ای را که همان خصومت های قومی است، به اتحاد و برابری و برادری که همان محبت ایمانی است تبدیل کرد؛ نظیر تبدیل «سیئات» به «حسنات» . از این جهت، از آن بنای الهی، ندای هماهنگی به گوش می رسد، همان گونه که تأمل در آن بیت خدایی، نشان می دهد که کعبه ستون استقامت و مقاومت در برابر شرک و الحاد و زبان آزادی در مقابل هرگونه بردگی و استکبار جهانی است. (۱)

۱۱. کعبه، پیام آورِ به پا خاستن

کعبه را کرده ست حق «بیت الحرام»

امر مردم تا بر آن یابد قیام

در قرآن کریم می خوانیم: (لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیرُ أُولِی ال-ضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ

۱- صهبای حج، صص ۲۳۲ و ۲۳۳ (با تغییر و تلخیص) .

اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً) (نساء: ۹۵)

[هرگز] افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد خودداری می کنند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند. خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر کسانی که از جهاد خودداری کرده اند مقام برتری بخشیده و به هر یک از این دو گروه [به نسبت اعمال نیکشان]، خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر کسانی که از جهاد خودداری کرده اند، با پاداش مهمّی برتری بخشیده است.

بر پایه این آیه شریفه، رمز برتری مجاهدان بر قاعدان، آن است که اهل برخاستن اند نه بر جای نشستن؛ اهل قیام نیز اهل کعبه است؛ چراکه کعبه درس به پاخاستن و جهاد می دهد. پس، این کعبه است که مجاهد می پرورد و او را در مقامی بس فراتر از «قاعدین» قرار می دهد. کعبه، با رقم زدن قیام در راه خدا برای طائفان خود، همواره انسان های برگزیده می پرورد.

امام خمینی (رحمه الله) دراین باره می فرماید:

خداوند در آیه شریفه: (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ) ؛ [«خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است» (مائده: ۹۷)]. سرّ و انگیزه حج و غایت قراردادِ کعبه و بیت الحرام را نهضت و قیام مسلمانان برای مصالح ناس و توده های مستضعف جهان ذکر می فرماید. (۱)

«این بیت معظم، برای ناس بنا شده و برای قیام ناس و نهضت همگانی و برای

۱- صحیفه حج، ج ۱، ص ۷۴.

منافع مردمی و چه نفعی بالاتر و والاتر از آنکه دست جبّاران جهان و ستمگران عالم، از سلطه بر کشورهای مظلوم کوتاه شود و مخازن عظیم کشورها، برای مردم خود آن کشورها باشد. بیتی که برای قیام تأسیس شده است، آن هم قیام ناس (لِلنَّاسِ) ، پس باید برای همین مقصد بزرگ در آن اجتماع نموده، منافع ناس را در آن مواقف شریف، تأمین کرده و رمی شیاطین بزرگ و کوچک را در همین مواقف انجام داد. ساده بودن بیت و مسجد، همچون زمان ابراهیم و صدر اسلام و به هم پیوستن مسلمین در آن مکان بی آلایش و وافدین بی پیرایش، هزاران مرتبه بالاتر است از تزیین کعبه و بناهای مرتفع عظیم و غافل شدن از مقصد اصلی که قیام ناس و شهود منافع ناس است:

(أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (توبه:۱۹)

[آیا آب دادن به حاجیان و آباد ساختن مسجدالحرام را، همانند [عمل] کسی قرار دادید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ ! [این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند].

گویی آیه شریفه در عصر ما نازل شده و گویای حال ماست. در عصر حاضر، سرگرمی به سقایت و معیشت حجاج و به عمارت و تزیین مسجدالحرام و غفلت از ایمان به خدا و روز جزا و کناره گیری از قیام و جهاد فی سبیل الله را ظلم [شمرده] و کسانی را که چنین کنند ظالم محسوب داشته است. ایمان به خدای تعالی و روز جزا، انسان ها را به جهاد فی سبیل الله و قیام برای حق و عدل سوق می دهد» . (۱)

«در حقیقت، مجتمعی که به برکت زیارت خانه خدا از سران ملل و ممالک اسلامی

۱- صحیفه حج، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

به وجود می آید و اساس آن، وحدت فکر و اعتقاد و عمل و تشدید مهر و محبت و صفا و صمیمیت و تصمیم بر اجرای قانون حق و تثبیت عدل اجتماعی و حفظ حقوق بشر می باشد و اعضای آن، از این اجتماع و هماهنگی، هدفی جز امتثال امر خدا و تحصیل رضای پروردگار و تقرب به درگاه حضرت حق ندارند، طبیعی است که عنایت ربّانی، شامل حالشان می شود و با به دست آوردن شرکت و سیادت جهانی که مولود اتحاد حقیقی ملل اسلامی است، روابط حسنه تجاری و فرهنگی توأم با حفظ قدرت و عزت ایمانی با سایر ملل برقرار می سازند و تدریجاً معارف آسمانی خود را به دیگران عرضه می دارند، برنامه متین و سعادت آفرین قرآن را در زندگی آنان تنفیذ می کنند و بالمآل، آثار درخشان تبعیت از قرآن، همه جا را فرامی گیرد و شرق و غرب و برّ و بحر را غرق در خیر و صلاح و سعادت می کند و از اینجاست که قرآن کریم می فرماید: (جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ) ؛ (مائده: ۹۷)» . (۱)

«باری، کعبه محور قیام و مقاومت و پایداری توده انسان ها برای امتثال دستور حق و پرهیز از باطل است؛ همان گونه که قرآن کریم فرموده است: (جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ) . «قیام» در این آیه شریفه، به معنای مقاومت و استقامت است، نه برپاخاستن و راست نمودن بدن. در برابر آن، «قعود» است به معنای درماندگی و خواری و ستم پذیری. و از همین روست که در آیه شریفه (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَهً) ؛ [«خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر کسانی که از جهاد خودداری کرده اند مقام برتری بخشیده است» . (نساء:۹۵)] جهاد و قعود در برابر هم نهاده شده است. پس، مجاهدی که با دشمنان و نیز هواهای خود به ستیزه برمی خیزد، قائم است؛ و آن که با دشمنان بیرونی و هواهای درونی خویش به مصالحه می پردازد، قاعد است.

۱- حج برنامه تکامل، ص ۵۹.

دین خدا در این سخن پروردگار خلاصه می شود: (إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) ؛ [«شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم و آن اینکه برای خدا قیام کنید» . (سبا: ۴۶)]. این سخن مفید حصر است؛ بدین معنا که موعظتی نیست مگر با یک ویژگی و آن، قیام برای خداست؛ یعنی مقاومت برای احیای امر خدا و استقامت در امتثال حکم او. این، همان است که از آن به جهاد تعبیر می شود. بنابراین، دین الهی، فقط در مجاهدت متبلور می شود. ازاین رو، جهاد با هواها و دشمنان، قیام به شمار آمده و دست ذلت به دشمن دادن و خود را تسلیم آنان کردن و از آنها گریختن، قعود و درماندگی است.

شاید سرّ تعبیر از مجاهده به «قیام» این باشد که در بین همه احوال انسان، قیام از دیگر حالات و شئون او قوی تر و حالت دفاع، در آن شدیدتر و عوامل دفاع و یورش، در آن آماده تر است. بنابراین، محور اصلی دین، قیام و جهاد است؛ آن گونه که هیچ گاه قعود و درماندگی گِرد آن را نمی گیرد.

آنچه ما از تبار بنیان گذار بیت الله الحرام، حضرت ابراهیم (ع) به میراث برده ایم این است که عامل قیام مردم و مقاومت آنها در برابر جباران فرومایه، قوام کعبه و حیات و ادامه آن است. ازاین رو امام زمان قائم آل محمد (عج) نیز در آغاز قیام جهانی خود، بر محور قیام و قوام جوامع انسانی، یعنی کعبه، تکیه زده، یاران آن حضرت به حضورش می شتابند.

در واقع، کعبه برای دین خدا، به مثابه استخوان ستون فقرات انسان است که اگر راست و نیرومند و سالم باشد، مقاومت و ایستادن و رفتن و شتاب گرفتن در رسیدن به مغفرت و پیشی گرفتن در خیر و امور دیگری از این قبیل که حصول آنها متوقف بر سلامت استخوان ستون فقرات است، امکان پذیر خواهد بود. اما اگر این استخوان ناتوان و سست باشد، ایستادن ناممکن و استقامت ناشدنی و سرعت و پیشی گرفتن و دیگر امورِ متوقف بر قیام، محال است. بر این اساس، اگر خانه خدا مهجور واقع شد، ارتباط

با مرکز قدرت بریده می شود و با قطع این ارتباط، قیام به «قِسط» و مقاومت در برابر «قَسط» [ستم و بیداد] ناممکن می گردد و در این صورت، خیر دنیا و آخرت، باز داشته می شود؛ چراکه کعبه، به فرمودهٔ امام صادق (ع) ، عامل قیام مردم برای دین و معاششان است «

جَعَلَ اللّهُ لِدِينِهِمْ وَمَعاشِهِمْ » . (۱)از همین رو رسول خدا (ص) فرمود: هرکس خواهان دنیا و آخرت است، باید این خانه [کعبه] را قصد کند «

مَنْ اَراد دنیا و آخِرَةً فَلْيَؤُمَّ هـذَا البَيتَ » . (۲)پس، خیر دنیا و آخرت، در پرتو کعبه -که قیام آن، قیام دین؛ و قیام دین، مایه بهرمندی در دنیا و آخرت است- خواهد بود» . (۳)

علامه طباطبایی (رحمه الله) می نویسد:

قیام و قوام، چیزی است که انسان یا هر چیز دیگری، به وسیله آن برمی خیزد و کعبه نیز مایه قیام و موجب برخاستن انسان هاست. خدای تعالی کعبه را احترام کرده و آن را بیت الحرام قرار داده و به همین منظور، برخی از ماه ها را هم حرام کرده، به وسیله حکم به وجوب حج در آن ماه ها، بین ماه های حرام و بیت الحرام ارتباط برقرار کرد. و غرض از همه اینها، این بود که کعبه را پایهٔ حیات اجتماعی سدیدی برای مردم قرار دهد و آن را قبله گاه مردم کند تا در نماز، دل و روی خود را متوجه آن کنند، اموات خود و ذبیحه های خود را به سوی آن توجه دهند و در هر حال احترامش نمایند و در نتیجه، جمعیت واحده ای را تشکیل داده، جمعشان جمع و دینشان زنده و پایدار گردد؛ از اقطار مختلف گیتی و نقاط دور در آنجا گرد هم آیند؛ همه قسم طریق عبادت را پیموده و منافعی را که خصوص این قسم عبادت برای آنان دارد، به چشم خود دیده، استیفا کنند. این است معنای قیام در

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۸.

۳- صهبای حج، گزیده صص ۲۱۸ - ۲۲۲.

بیت الحرام و نظیر آن هم در معنای قیام در شهرالحرام می آید؛ چه، شهر حرام نیز مایه قوام مردم است، و خداوند، در آن ایام، جنگ را تحریم نموده و جان و مال و عِرض آنان را از دستبرد دشمن ایمن کرده، در نتیجه، به آنها فرصتی داده تا امور خود را اصلاح کنند. سخن کوتاه آنکه بیت الحرام و شهرالحرام و هرچه که متعلق به آن است، از جهت باعث بودن بر قوام معاد و معاش مردم و منافعی که برای مردم دارد، هر متفکری را به شگفت درمی آورد. (۱)

۱۲. کعبه، برای همه

قرآن کریم، کعبه را نخستین خانه ای می داند که برای مردم بنا نهاده شده است:

(إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ) (آل عمران: ۹۶)

نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) بنا نهاده شد، همان است که در سرزمین مکه است.

پس، جهت گیری کعبه، به سوی مردم است و نیز سعادت دنیا و آخرتشان. کعبه سر در آسمان دارد و پای در میان مردم و حلقه ارتباط میان ملک و ملکوت و مردمان و خدای مردمان است. کعبه در عین حال که خانه خداست، خانه مردم نیز هست و فرود آمد تا ملک و ملکوت و معاش و معاد انسان ها را سامان بخشد.

آیت الله طالقانی (رحمه الله) می گوید:

پس از دوران صحراگردی و انتقال مردم به ده و شهر، هر خانه ای که ساخته شد، و دیواری که بالا آمد، بخشی از زمین در ملک افراد و انحصار زورمندان درآمد و حصار فاصله و جدایی و امتیاز پدید آمد، سپس کاخ ها و کوخ ها و خوی سرکش و تجاوز و زیان خلق خدا. [امّا] این خانه [کعبه]، نخستین

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

خانه ای بود که برای به هم پیوستن و یکرنگ و یک خوی و یک آهنگ شدن مردم و از میان برداشتن فاصله، مالکیت ها و امتیازها برنهاده و برپا شد تا کاخ نشینی و زورمندی نباشد و بدین گونه، خواست، خودسری و دست تصرف و دم آتش افروز سرکشان را مهار کند و راه تنفس خلقی را که دستشان بسته و نفسشان تنگ و صدایشان خفه شده است باز کند تا بتوانند همه با هم و هماهنگ، بانگ تکبیر خدا و تدمیر طاغیان و بتان را هرچه بیشتر و رساتر بلند سازند و دست هایشان را برای محو بت ها هرچه بیشتر بگشایند و خوی های سرکش و خودخواهی و سرهای سرکشان کوبیده گردد و چون کعبه، خانه مردم است و از آنِ کسی نیست، خانهٔ خداست و اراده و حکم خدای رحمان بر آن حاکم است نه اراده فرد و طبقه و چون خانه مردم است، موانع جوشش استعدادها و خیرات همگانی را از میان برمی دارد. (۱)

امام خمینی (رحمه الله) دراین باره می فرماید:

خداوند، کعبه را برای ناس قرار داده است. و اول بیتی است که خداوند برای همه مردم قرار داده است و فرموده است که (إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ) (آل عمران: ۹۶) این، دلیل بر این است که یکی از ادلّه، این است که خدای تبارک و تعالی همه عالم را دعوت فرموده است به اسلام و این خانه را برای تمام عالم و برای همه قرار داده است. این، خانهٔ ناس است. شخصی یا اشخاصی یا گروهی یا طوایف خاصی این طور نیست که اولی باشد به خانهٔ خدا از دیگر ناس. همه مردم، آنهایی که در سراسر دنیا هستند، در مشارق ارض و مغارب ارض، مکلّف هستند که مسلِم بشوند و در این خانه که قرار داده شده است از برای ناس، مجتمع شوند و زیارت کنند آن بیت مقدس را. (۲)

۱- پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲- صحیفه حج، ج ۱، ص ۶۳.

این بیت همگانی است. هیچ شخصیتی و هیچ رژیمی و هیچ طایفه ای حق تقدم در آن را ندارد. اهل بادیه و صحرانشینان و خانه به دوشان، با عاکفان کعبه و شهرنشینان و دولتمردان در آن یکسان هستند. (۱)

کدام خانه ای سزاوارتر از کعبه و خانه امن و خانه مردم که در آن، به هرچه تجاوز و ستم و استثمار و بردگی و یا دون صفتی است، عملاً و قولاً پشت شود. (۲)

شناخت عظمت و رحمت خداوند در حج، به معنی تأمل در پایه گذاری این خانه است که در عین حال، هم خانه خداست و هم خانه مردم. هم جایی است که انسانِ نیازمند، بدان روی می کند و هم نقطه ای است که عظمت آیین الهی در آن جلوه گر می شود، آمیزه ای از شکوه و عظمت و صفا و سادگی، یادگاری از نخستین ندای توحید، و جایگاهی برای تحقق وحدت کلمه. هم نشاندارِ جای پای مجاهدان صدر اسلام که غریبانه در آن مبارزه کردند و مظلومانه از آن هجرت نمودند و فاتحانه و مقتدرانه بدان بازگشتند و آن را از نشانه های جاهلیت عرب پیراستند و هم معطر به نَفَس نیایش گران و جای سجده متعبدان و دست نیازِ ثناگویان. هم مَطلع خورشید اسلام در آغاز و هم مشرق طلوع موعود در انجام؛ هم پناهگاه دل های رمیده و هم امیدبخش جان های به ستوه آمده! اینجاست که کعبه خانه مردم می شود در عین حال که خانه خداست. تشریع فریضه حج و ترتیب مناسک آن، هم نشانه عظمت است و هم آیت رحمت. با این شناخت است که دل ها به مشاهده کعبه شریف در مسجدالحرام منقلب می شود و بیراهه ها به صراط مستقیم می پیوندند و انسان ها دگرگونه می شوند. (۳)

۱- صحیفه حج، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲- صحیفه حج، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳- صحیفه حج، ج ۲، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

شهید مطهری می گوید:

حرم بایـد متعلق به همه مسـلمین باشـد نه به دسـته مخصوص. این خانه و بلکه حرم، نبایـد مالک خصوصـی داشـته باشـد، مال خداست؛ یعنی مال همه است. مطابق حدیث، کسـی حق ندارد مردم را از ورود به مکه مانع شود به عنوان این که اینجا شهر ما و وطن ما و مملکت ماست. علی (ع) در نامه ای به قثم بن عباس، عامل مکه می نویسد:

امـا بعـد، مراسم حـج را برای مردم به پـا دار، و ایام الله را به یادشان آر و هر صـبح و شام برای مراجعه آنان در مجلس عمومی نشـین. . . و به ساکنان مکه دستور ده که از کسانی که در خانه هایشان سکونت می کنند کرایه نگیرند؛ زیرا خدای سبحان می فرماید: عاکف و بادی در این سـرزمین یکسانند [و کعبه خانه همه مردم است]. عاکف کسـی است که مقیم مکه است و بادی کسی است که اهل مکه نیست و به قصد حج آنجا می آید. (۱)

«کعبه خـانه مردم است و این است که هرگـاه چهـار فرسـنگ از شـهرت، دهت، خـانه ات دور می شوی، مسـافری؛ نمـازت را شکسـته می خوانی، نماز مسافر! امّا اینجا از هر گوشهٔ جهان آمده باشـی، تمام می خوانی؛ [چرا] که به خانه خود آمدی، مسافر نیستی؛ به میهنت، دیارت، حریم امنت، خانه ات بازگشتی. در کشور خودت غریب بودی، مسافر بودی، اینجا ای تبعیدی غربت زمین! ای انسان! به زادگاه راستین خویش رجعت کرده ای» . (۲)

آن کسان که بر خدا کافر شدند

از ره حق مردمان را ره زدند

باز می دارندشان هم در کلام

از طواف مسجد و بیت الحرام

مسجدی کز بهر مردم ساختیم

هست یکسان اندر آن باد و مقیم

۱- حج، صص ۴۶ و ۴۷.

۲- تحلیلی از مناسک حج، ص ۶۱.

یعنی از صحرانشینان و اهل شهر

جمله دارند از طواف کعبه بهر

ره ندادن حاج را در خانه ها

هست خود مکروه، اهل مکه را

بلکه باشد نزد عامه آن حرام

که شود کس مانعِ حاج از مُقام (۱)

۱۳. کعبه، پناهگاه همگان

آن گاه که خداوند، کعبه را خانه انسان ها معرفی می کند و از آنان می خواهد که کعبه را خانه خود بدانند، به آدمی «احساس امنیتِ» در خانه خویش بودن دست می دهد. همان گونه که هر شخصی، خانه خویش را مکانی امن برای برآمدن حوایج خویش، رفع خستگی، تجدید قوا و کسب نشاط و شادابی می داند، خداوند نیز با اتخاذ تدابیری، کعبه را مکانی امن برای انسان ها اعلام فرمود تا در پرتو امنیت آن فضای ملکوتی، نیازهای مادی و معنوی فراچنگشان آید.

هر که داخل گشت در وی، ایمن است

از حوادث، در پناه ذوالمن است

یعنی آمد هرکه در وی ز اعتقاد

هست ناچار او به ترک هر فساد

پس ز شرّ نفس و وسواس عدو

گردد ایمن و آن هواهای دو تو

ایمن آمد از خلاف ما فَرَض

نی که نَبْوَد بهر او موت و مرض

در سرای شه، مصونی از عَسَس

نی که آنجا بر تو ننشیند مگس

پس چو از ظاهر به باطن رو کنی

روی بر امنیت از هر سو کنی (۲)

«قرآن آنجا [کعبه] را محل صلح و صفا و امن و بست قرار داده است: (وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً) (بقره: ۱۲۵)

و [به خاطر بیاورید] هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت [و اجتماع] مردم و مرکز امن قرار دادیم.

۱- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج ۶، ص ۲۷۷۸.

۲- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج ۲، ص ۶۸۶.

این محل را محل حرام [مانند ماه های حرام در جاهلیت] قرار داده که در اینجا باید اسلحه را به زمین بگذارند، حسّ اذیت و آزار را کنار بگذارند، صید حرم نکنند، گیاه حرم را نکنند، تا چه رسد به اینکه خون انسانی را در حرم بریزند. اسلام خواسته، به این وسیله، محیط صلح و امنیت و صفا به وجود آورد» . (۱)

«این فضیلتِ امنیت را جز کعبه، جای دیگری در زمین ندارد. آنجا پناهگاهی امن برای هر ترسان و هراسانی است. چنین ویژگی و فضیلتی را این خانه از زمانی داراست که ابراهیم و اسماعیل آن را بنا کردند و ستون هایش را برافراشتند. حتی در روزگاران جاهلیت عرب و در دوره ای که از دین ابراهیم منحرف گشتند و از توحید خالص و یگانه پرستی ای که این دین نمایانگر آن است به دور ماندند، باز هم کعبه چنین بود. و در آن روزگاران نیز حرکت کعبه شهرت داشت و آوازه فضیلتش طنین انداز بود. همان گونه که حکایت شده است: شخصی کسی را می کشت و پشمی به گردن خویش می انداخت و وارد حرم بیت الله می شد. چه بسا فرزند مقتول، او را می دید و با وی روبه رو می گردید، ولی دیدار قاتل، او را برنمی انگیخت و به هیجانش نمی انداخت و او تا از آنجا بیرون نمی رفت، در امن و امان بود. این، تکریمِ خدای سبحان، نسبت به این خانه خویشتن است و چنین امن و امانی، حتی در آن روزگارانی که مردمانِ پیرامون آن، غرق جاهلیت بودند، مشهود است.

همچنین، از جمله تکریم کعبه و از مصادیق امنیت، تحریم شکارِ آنجا و تاراندن آنها از لانه و آشیانه و تحریم قطع درختان و گیاهانِ آنجاست. رسول خدا (ص) در روز فتح مکه فرمود:

این شهر را خداوند در آن روزی که آسمان ها و زمین را آفریده، حرام کرده است. لذا این شهر با تحریم خداوندی، تا روز رستاخیز حرام گشته است. پیش از من، جنگ در آن بر کسی حلال نشده است و برای من هم، جز در

۱- حج، صص ۸۰ و ۸۱.

مـدتی از یک روز حلال نگشت. این شـهر، با تحریم خداونـدی تا روز رسـتاخیز حرام گشـته است. خارِ آن نباید قطع گردد و شکارِ آن نباید تارانده شود و گم شدهٔ آن را نباید کسی بردارد، مگر آنکه آن را بشناسد؛ و گیاهِ آن نباید کنده و بریده شود. باری، از جمله فضایل این خانه، این است که هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود. (۱)

«خداوند از دو طریق حرمت، برای تربیت و عادت دادن انسان ها به خیر و نیکی استفاده فرموده است:

۱. حرمت مکانی که به بیت الحرام و مکه محدود می شود و دامنه حرمت آن شامل جانداران نیز می گردد: (لا تَقْتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ) ؛ [«در حال احرام شـکار نکنیـد» . (مائده:۹۵)] و همچنین درختـان را نیز شامل می شود؛ زیرا رسول خـدا (ص) می فرماید: «درختان آن قطع نگردند و گیاهانش کنده نشوند» .

۲. حرمت زمـانی که اوقـات آن، شامـل مـاه هـای حرام می شود. روش تربیت انسان از طریق حرمت زمانی و مکانی، از دیرباز جزو شـریعت الهی بوده است که اسـلام آن را مورد تأکید قرار داده و از طریق آن، میان مؤمنین قبلی و دیگر اهل ایمان، ایجاد ارتبـاط نمـوده اسـت و در واقـع، برای مردم هر عصـری - اگر راه ایمـان را در پیش گیرنـد و بـه مقتضـای آن عمـل کننـد و از شریعت خداوند تبعیت نمایند - زمینه حسن تفاهم و تلاش و اقدام برای قطع اسباب اختلاف و دشمنی و ایجاد صلح و امنیت و آسـایش را فراهم می سـازد و همچون اعلاـن آتش بس الهی است تـا در ضـمن آن، مردم به بررسـی وضع خود بپردازنـد و به مسئولیت های اساسی در زند گی خویش توجه کنند و براساس تعاون و محبت به بهترین صورت به آبادسازی زمین و زند گی بپردازند و از این طریق، از دشمنی و اسباب زمینه ساز جنگ و خونریزی که نابودکننده آرامش و آسایش و

۱- فی ظلال القرآن، سید قطب، ج۱، صص ۶۴۸ و ۶۴۹.

تباه کننده مسئولیت خلافت انسان است، دست بردارند» . (۱)

از امور حرام در شهر مقدس مکه و در کنار خانه خدا، نقض امنیت است. حرمت مکه، هدیه ای الهی و آسمانی است و خداوند از آن زمان که آسمان ها و زمین را آفرید، بر مکه حرمت نهاد. ازاین رو، قداست مکه قدمتی بسیار دارد و همزاد آفرینش است.

«بی تردید، جامعه بشری، هنگام بروز اختلاف و نیز برای فرار از چنگ ستمکاران، نیاز به یک پناهگاه بین المللی دارد که همه، خود را موظف به تسلیم در برابر آن بدانند. در این صورت است که اگر فرد یا ملت ستمدیده ای به آنجا پناهنده شد، تمام ملت ها به حمایت او برمی خیزند و داد او را از ظالم باز می ستانند. اسلام، به این نیاز انسان، عنایت داشته است. حضرت حق عزوجل، خانه کعبه را پناهگاهی جسمانی ساخته و آن را خانه امن مردم معرفی فرموده است. پس به قطع می توان گفت که کعبه، عامل ایجاد و ضامن بقای صلح و امان جهانی است» . (۲)

امام خمینی (رحمه الله) پس از فاجعه کشتار اسفبار حجاج در مکه، با یادآوری این نکته که حرم الهی سرزمین امن و امنیت است و هیچ گاه نباید حرمتش شکسته شود، فرمود:

مسئله حجاز، ابعاد مختلف دارد؛ منشأ بُعد بزرگ ترش همین است که احترام یک محل مقدسی از بین رفت. اگر این کشتار که در حرم واقع شده است در طائف واقع می شد، خوب، باز قابل تحمل بود؛ برای اینکه طایف بود، کشتار بود فقط. اما در حرم واقع شده است؛ حرمی که خدا از اول امنش قرار داده است. من واقعاً در مسائل، خیلی تحمل داشتم، در مسائل جنگ، در همه اینها تحمل داشتم، اما این، بی تحمل کرده من را. (۳)

۱- اسلام آیین زندگی، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.
۲- حج برنامه تکامل، صص ۳۸ و ۳۹ (با تغییر و تلخیص) .
۳- صحیفه حج، ج ۱، ص ۲۴۱.

عارف بزرگ شیخ روزبهان بقلی شیرازی درباره امنیت بخشی خانه کعبه می گوید:

(وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً) ؛ آن گاه که مأوای اُنس بر اهل رجا، و مأوای امن، بر اهل خوف قرار دادیم؛ زیرا اثر خداوند در آن [خانه کعبه] است و از آن، با لطایف کرم بر اهل خوف تجلی می کند. در نتیجه، آنان را از هیجان خوف، آرامش می بخشد و از آنجا بر اهل رجا، با لطایف حُسن قِدم تجلی می کند. ازاین رو آنان را از غلیان شوق، آرامش می دهد. (۱)

شیخ روزبهان در ادامه از قول امام صادق (ع) می آورد: «بیت در اینجا محمد (ص) است. هرکس ایمان آورد و رسالتش را تصدیق کند، در میادین امن وارد می گردد» . (۲)

حکایت

کعبه، خانه امن است و آن که در آستانش درآید، از آسیب ایمن است و هیچ کس در آن اجازه تجاوز به دیگران ندارد. امّا ایمنی بالاتری که کعبه برای زائران خویش به ارمغان می آورد، آرامش قلبی و روحی است. دل و جان انسان به برکت زیارت خانه خدا و راهیابی به مقام توحید، از زیاده خواهی های نفس اماره ایمن خواهد بود.

مؤمنی به شخصی گفت: آن کس که زیارت کعبه را قصد کند، در امان خواهد بود. آن مرد سختی های راه را به جان خرید و عازم مکه گردید. به خانه خدا رفته بود تا الطاف الهی را ببیند و در مکان امنی مستقر گردد و به آرامش خاطر دست یابد. اما عربی نادان، حرمت حرم را نگه نداشت و دستار از سر او ربود و گریخت.

هنوز از کعبه پای او به در بود

که بِ رِبودند دستارش ز سر زود

یکی اعرابی ای را دید بی نور

که دستارش به تنگ می برد از دور

مرد زبان به گله گشود و گفت: ایمنی این مکان برایم آشکار شد! وقتی در اینجا

۱- عرایس البیان، ج۱، ص ۹۵.

۲- عرایس البیان، ج۱، ص ۹۶.

دستار از سرم بدزدند، در درون خانه سرم را خواهند برید:

زبان بگشاد آن مجنون به گفتار

که اینک ایمنی آمد پدیدار

چو دستارم ز سر بردند بر در

میان خانه، خود کی مانَدَم سر

نشان ایمنی بر سر پدید است

به خانه چون روم بر در پدید است

آن مرد در این اندیشه ها بود که ناگاه الهامی قدسی جانش را فرا گرفت و به او یادآورد که در چنین مکانی، به فکر دستار و سر بودن خطاست و انسان، آن گاه به ایمنی می رسد که از پوست پیشین خود به در آید و از انانیت سرِ مویی در او نماند: هزاران سر، برین در ذره ای نیست

هزاران بحر، اینجا قطره ای نیست

هزاران جان، نثار افتد بر آن سر

که بربایند دستارش بر آن در

تو تا بیرون نیایی از سر و پوست

نیابی ایمنی بر درگه دوست

ز تو تا هست باقی یک سر موی

یقین می دان که نبوَد ایمنی روی

نشان امنِ ِاین ره، بی شک این است

شب معراج «وَاتْرُکْ نفسک» این است (۱)

حکایت عارفی گفت: شبی از شب ها در طواف کعبه بودم. به دلم گذشت که از خداوند بپرسم: خدایا! فرموده ای هرکس

داخل حرم من شود ایمن است؛ پروردگارا! از چه چیز در امان خواهد بود؟ هاتفی آواز داد: «از آتش جهنم او را ایمن گردانیم و دل او را از آتش دوری، در امان خواهیم داشت» . (۲)

۱۴. کعبه، خانه آزادی و آزادگی

اشاره

خانهٔ آزاد از طوفان و غرق

یا کسان را از تملّک نزد فرق

۱- اسرار نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۱۸۳.

۲- ماهنامه شمیم یاس، شماره ۸۱، ص ۴۵، به نقل از: داستان عارفان، ص ۵۴.

یعنی از تفریق بین مردمان

تا شود مالک به خشتی کس بدان (۱)

کعبه، بنایی کهن و ارزشمند است که هیچ گاه در تملک کسی نبوده و در گسترهٔ تاریخ، از دست اندازی طاغوتیان در امان مانده و از اختصاص به شخص یا گروه آزاد بوده است. امام باقر (ع) درباره راز وصف کعبه به «عتیق» (۲)فرمود: «

هُوَ بَیتٌ حُرٌّ عَتیقٌ مِنَ الناسِ لَمْ یَمْلِکْهُ اَحَدٌ » (۳)؛ «کعبه خانه ای است آزاد از میان مردم، هیچ کس مالک آن نیست» . همچنین فرمود:

اِنَّهُ لَیسَ مِنْ بَیتٍ وَضَعَهُ اللهُ عَلی وَجْهِ الاَرْضِ اِلّا لَهُ رَبٌّ وَ سُکّانٌ یَسْکُنُونَهُ غَیرَ هذا الْبَیتِ فَاِنَّهُ لا رَبَّ لَهُ اِلّا اللهُ عَزَّوجَلَّ، وَ هُوَ الْحُرُّ. . . (۴)

هیچ خانه ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داد مگر آنکه صاحب و ساکنی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است.

«کعبه، همان طور که کهن ترین جایگاه نیایش است، خانه ای عتیق و آزاد از بند سلطه و مالکیت بشری است. طواف بر گرد چنین بنایی، درس آزادی و آزادگی می دهد. کسانی به زیارت این خانه نائل می شوند که نه بنده آز خود باشند نه برده دیگران؛ زیرا بردگی، با طواف آزادمنشانه سازگار نیست. بنابراین، جز کسانی که خود را از چنگ قدرت زورمداران گردنفراز رهانیده اند، بر این خانه طواف نمی کنند و آن را قبله خویش قرار نمی دهند و جز آزادگانِ رسته از بند هواهای سرکش، بدان روی نمی آورند.

از آنجا که بنده شهوت و هوا، خوارتر از بنده زرخرید است، تا زمانی که انسان دست از ته مانده دنیا برندارد، آزاد نمی شود و تا زمانی که به آزادی نرسیده است،

۱- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج ۶، ص ۲۷۸۴. مفهوم این دو بیت این است که: «عتیق» را آزاد شده از طوفان و غرق و نیز آزاد شده از قید مالکیت بندگان دانسته اند.

۲- (وَ لْیطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ) ؛ «و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف کنند» . (حج: ۲۹)

۳- کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

۴- کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

شایستگی طواف خانه «آزاد» و رو کردن به کعبه «عتیق» را ندارد. همچنان که نماز مانع زشتی و بدی می شود، طواف بر کعبه، از ستم پذیری جلوگیری می کند. آن که بر خانه «آزاد» طواف می بندد، کسی را به بندگی نمی گیرد، همان گونه که خود، بنده کسی جز خداوند نیست.

قربانی کردن در «بیت عتیق» و ذبح آن، درس آزادی از تعلقات می دهد و سبب رهایی از هرگونه بندگی جز خدای سبحان می شود. بر انسان است که خدا را مخلصانه عبادت کند تا طواف و روی آوردن به کعبه، او را فرشته منش کند و از شهوت و غضب و رذایل اخلاقی آزادش گرداند» . (۱)

«خانه خدا، مدار آزادی است. ازاین رو، مُحرمی که آهنگ زیارت آن را دارد، نمی تواند صید حرم را اسیر کند یا در اسیر شدنش کمک کند یا آن را برهاند یا صیاد را به آن راهنمایی کند؛ زیرا همه اینها، با آزادی خواهی مخالف است و تا انسان آزاد نشود، به صلاحیت طواف کوی آزادی نمی رسد» . (۲)

حکایت

سال ۱۲۸۷ هجری قمری به پایان نزدیک می شد. آنان که آهنگ زیارت بیت الله الحرام داشتند به سرعت آماده می شدند تا، خویش را به موقع به دیار دوست برسانند و در حریم حرمش احرام ببندند و به یاد ابراهیم (ع) و همسان ملائک، طواف کعبه کنند. در آن سال، رهبر شیعیان جهان، «میرزای شیرازی» نیز آهنگ سفر داشت تا در گردهمایی بزرگ مسلمانان جهان (حج) شرکت جوید و ضمن آشنایی با دیگر مسلمانان، تا حدّ امکان، مسلمانان را در حل مشکلاتشان یاری دهد. خبر تشرّف او، به گوش همه حاجیان مسافر و دیگر مسلمانان حجاز رسید. پادشاه حجاز، «شریف عبدالله

۱- صهبای حج، صص ۲۲۸ و ۲۲۹ (با تغییر و تلخیص) .

۲- صهبای حج، ص ۳۸۴.

الحسنی» منتظر بود تا میرزای شیرازی به محض ورود به مکه، به کاخ سلطنتی شرفیاب شود. ولی بر خلاف انتظار او، پیشوای شیعیان وارد مکه شد، اعمالش را انجام داد و کوچک ترین اعتنایی به پادشاه نکرد. شریف عبدالله الحسنی فردی را خدمت میرزای شیرازی فرستاد تا ضمن ابلاغ سلام وی، به ایشان گوشزد کند که شاه منتظر دیدار اوست؛ همان گونه که بسیاری دیگر از علمای فرقه های مسلمانان، به دیدار شاه شتافته اند یا انتظار اجازه ملاقات وی را می کشند. میرزای شیرازی به فرستاده شاه حجاز فرمود: سلام گرم ایشان را «علیك السلام» می گویم، ولی نباید انتظار داشته باشد به دیدارش بیایم. او بداند که «بدترین دانشمندان این امت، آنانند که به دربار سلاطین رفت وآمد کنند و بهترین حکمرانان کسانی اند که به محضر علما بروند» . پیغام رسان، سخن میرزای شیرازی را به پادشاه حجاز رساند. پادشاه که سخن میرزا را در اوج متانت و اتقان یافت، خود به محضر او شتافت. (۱)

نکته: وجوه نام گذاری کعبه به «بیت العتیق»

شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان می نویسد:

۱. منظور از «بیت عتیق» خانه کهن کعبه است و به باور پاره ای، این نام گذاری، بدان دلیل است که به ملکیت کسی در نمی آید و آزاد است.

۲. به باور پاره ای دیگر، کعبه را «بیت العتیق» گفته اند، ازآن رو که از دستبرد و تسلط زورمداران و خودکامگان آزاد است و هر بیدادگری که آهنگ ویران ساختن آن کند، پیش از رسیدن به خواسته پلید خود، نابود می گردد و اگر «حَجّاج» آنجا را ویران کرد و دگربار ساخت و نابود نشد، بدان دلیل است که خدا، این امت را به برکت پیامبرش، از عذاب استیصال در امان داشت.

۱- داستان ها و حکایت های حج، رحیم کارگر، صص ۷۶ و ۷۷.

۳. برخی دیگر می گویند: هنگام طوفان نوح که آب همه جا را فرا گرفت، این مکان مقدس از طوفان آزاد بود، و آب به آن نزدیک نشد.

۴. برخی دیگر بر این باورند که این نام، به سبب دیرینگی کعبه است؛ چراکه نخستین خانه ای است که «آدم» به فرمان خدا بنیاد کرد و «ابراهیم» از نو ساخت. (۱)

۱۵. حریم حرم، حرمت کعبه

ای که از کوچه معشوقه ما می گذری

بر حذر باش که سر می شکند دیوارش (۲)

کعبه، خانه خداست، تجلی مقدس پروردگار بر زمین، و حرم ویژه حضرت کبریا؛ پس، حریمی خاص دارد و حرمتی ویژه. رسم ادب، پاسداشت حرمت کعبه است و طریق بندگی، مراقبت از حریم حرم. «خدای سبحان، به احترام کعبه، محدوده آن را حرم و انسان هایی را که قصد ورود به آن دارند، مُحرم نام داد. پس هم حرمت مکه و هم تحریم احرام، به حرمت بیت الله باز می گردد. هرکس هر زمان بخواهد وارد مکه شود، باید نخست به میقات در آید، آنجا احرام بندد و سپس به مکه پای نهد. این حکم، اختصاصی مکه است و علت آن نیز حرمت انحصاری کعبه است» . (۳)به دلیل حرمت کعبه و حریم حرم است که اگر کسی آگاهانه و از سر دشمنی، کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجدالحرام را به عمد نجس کند، به ضرب شدید محکوم می شود. ابی صباح کنانی می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: «نظر شما درباره کسی که مسجدالحرام را از سر عمد نجس کند چیست؟» امام (ع) فرمود: «شدیداً زده می شود» . پرسیدم:

۱- مجمع البیان، ج ۹، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۲- دیوان حافظ، تصحیح: غنی - قزوینی، ص ۲۳۵، غزل ۲۷۷.

۳- اسرار عرفانی حج، ص ۳۰۳.

«کسی که کعبه را آگاهانه نجس کند چگونه است؟» فرمود: «کشته می شود» . (۱)

این حکم فقهی، در هیچ جای دیگر نظیر نـدارد؛ حکمی که نمایان تر شکوه و عظمت و جلال الهی است و در کعبه به ظهور رسیده است.

به دلیـل حرمت کعبه است که مشرک - از آنجا که نجس است - حق نزدیک شدن به آن را نـدارد. همچنین به سبب همین حرمت، طواف خانه خدا، به صورت برهنه حرام است» . (۲)

برخی نشانه های طبیعی حرمت حرم الهی چنین است:

الف) پرندگان بر فراز کعبه پرواز نمی کنند و هنگام پرواز، از فضای بالای کعبه منحرف می شوند؛

ب) پرندگان کعبه را نمی آلایند؛

ج) انواع حیوانات در حرم همزیستی دارند و درندگان به دیگر حیوانات؛ تعرض نمی کنند؛

د) ظالمانی که قصد سوئی درباره کعبه دارند به قهر الهی گرفتار می آیند؛ مانند اصحاب فیل؛

ه) حج گزاران، خسته و آزرده نمی شوند. (۳)

«منظور از این حریم گرفتن و حرمت نگه داشتن، فاصله زمانی یا مکانی نیست؛ زیرا خدا با همه افراد و در همه شرایط، حضور و ظهور دارد. اگرچه درباره انسان ها، مثلاً می توان گفت: استاد را احترام کنیـد، یعنی حریم بگیرید، کنار استاد یا بالاتر از او ننشینید، بلکه مقداری پایین تر بنشینید، لیکن این گونه ادای احترام درباره خداوندِ کعبه

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۰.
۲- اسرار عرفانی حج، صص ۱۷۵ و ۱۷۶ (با تغییر و تلخیص) .
۳- صهبای حج، گزیده صص ۲۷۷ و ۲۷۸ (با تغییر و تلخیص) .

متصور نیست. پس احترام خداونـد، به معنای حریم گیری اعتقادی نسـبت به اوست؛ یعنی انسان بایـد آن گونه در پیشـگاه حق کُرنش کنـد که غیر او را نبینـد و به غیر او تکیه نکنـد و دل نبندد و حفظ واقعی حریم کعبه و حرمت حرم نیز بدین معناست» . (۱)

۱۶. لذت «نخستین دیدار»

آن که پس از سال ها انتظار و از پسِ آن همه دوری از کعبه، نخستین بار به دیدار کعبه توفیق می یابد و چشمانش به نور خانه خدا روشن می شود، از حسـی ناگفتنی و اشتیاقی بیان ناپذیر، سـرشار می شود، طعم شیرین خرمی و شادی معنوی را می چشد و لـذتی ژرف و بی سـابقه، وجـودش را فرامی گیرد؛ لـذتی که هرگز از یـاد نخواهـد رفت و شـادی ای که هیـچ گـاه فراموش نخواهد شد.

«حاجی چون در لباس احرام می رود و به مسـجدالحرام پای می نهـد، «نخستین دیدار» او با «کعبه» روی می دهد. کسـی که ده هـا سـال هنگـام نمـاز رو به کعبه می ایسـتاده و آن خانه را گهگاه در خیال خود مجسم می کرده است، اکنون با سپردن راهی طولانی، به مکه می رسـد و با عبور از خیابان ها و راه هایی که به مسـجدالحرام منتهی می شود، ناگهان چشـمش به خانه کعبه می افتـد. در این نخستین دیـدار، به حاجی حالتی دست می دهـد که به بیان نمی آیـد. این تویی که من سال ها از پس هزاران فرسـنگ، رو به تو ایسـتاده ام و خـدا را عبادت کرده ام؟ ! آیا تو همانی که برای رسـیدن به آن، از خانه و شـهر و دیار، دسـت شسـته ام و سـرما و گرما و خطرهای سفر را به جان خریدم تا در کنار تو باشم؟ ! اینک پس از عمری به یاد کعبه بودن و مدت ها در راه کعبه گام شمردن، کعبه پیش چشم من است؟ !

حاجی در همان نخستین بار که به خانه کعبه نظر می افکند، یک دل نه صد دل،

۱- صهبای حج، صص ۳۷۱ و ۳۷۲.

عاشق این خانه می شود، قلبش از شوق می تپد، چشمانش پر از اشک می شود؛ همچون کودک گمشده ای که پس از ساعت ها سرگردانی و ناامیدی، به مادر رسیده باشد، بغضش می ترکد. (۱)بانویی اصفهانی در «سفرنامه منظوم حج» ، لذت نخستین دیدار کعبه را چنین وصف می کند:

ز بعد چار فرسخ، پنجم ماه

نمایان گشت چون مه، کعبهٔ الله

به ابطح خیمه ها برپا نمودند

به شکر ایزدی لب ها گشودند

چو بر مقصود خود آخر رسیدم

چنین روزی به چشم خویش دیدم

به یاد آمد مرا این بیت نامی

که باشد گوهر درج نظامی:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری

به امیدی رسد امیدواری

چنان دولت به من چون شد میسّر

ز شوق وصل هوشم رفت از سر

نه نطقی تا کنم شکر خداوند

نه عقلی تا شوم خندان و خرسند

نه از بهر طواف کعبه قدرت

نه بر سعی صفا و مروه قدرت

بسان صورت دیوار، خاموش

فتاده بی مقال و گشته مدهوش

چو صورت لال بودم تا زمانی

بدین منوال بودم تا زمانی

ز بعدِ ساعتی بازآمدم هوش

ولی گردیده بُد نطقم فراموش

که تا آخر سخن آمد به یادم

گره را از زبان خود گشادم

نمودم سجده گفتم: یا الها

تویی معبود بی همتای دانا

ز لطف بیکرانت شرمسارم

چگونه شکر این نعمت گزارم

در توفیق بر رویم گشادی

به من هم مال و هم جان، هر دو دادی

به مقصود و به مطلوبم رساندی

از این درگاه، نومیدم نراندی

چو کردم لطف، شکر بیکرانش

نهادم رو به سوی آستانش

۱- حج نماز بزرگ، صص ۱۸ و ۱۹ (با تغییر و تلخیص) .

دری کو نام او «باب السلام» است

نخستین درگه «بیت الحرام» است

چو چشم من به بیت الله افتاد

سرشک دیده ام بر راه افتاد

ز وصف خانه یزدان چه گویم

که بالاتر بوَد از آنچه گویم

بِلاتشبیه گویا نوجوانی

به قامت بود چون سروِ روانی

قبای مخملِ مشکین به بر داشت

کمر را بسته از زرین کمر داشت

حجَر در آستانش پاسبان بود

رخ او بوسه گاه حاجیان بود

به دل کردم خطاب ای دل کجایی

نظر کن در حریم کبریایی

بگفتا این به بیداری است یا خواب

چنین دولت بوَد بسیار نایاب

بگفتم این به بیداری است ای دل!

مباش از رحمت یزدان تو غافل

به زیر بار صد من جُرم و عصیان

نهادم رو به طوف کوی یزدان

چو کردم هفت شوط قبلهٔ جان

سبک شد پشتم از ثقل گناهان.

(۱) شاعر توانا «احمد مسکین» دراین باره چنین سروده است: بحمدالله که از فضل خداداد

به طوف کعبه گشتم خرّم و شاد

دو چشمم گشت روشن از جمالش

به کام دل رسیدم از وصالش

چه محنت ها که در راهش کشیدم

چه زهر غم که از بهرش چشیدم

مرا چون آمد آن پیکر در آغوش

ز شادی کردم از غم ها فراموش

خداوندا چه سان شکرت گزارم

کدامین نعمتت را بر شمارم

به حُسن اعتقاد اندر ره دین

ثَباتی دادی ام از روی تمکین

ز دست ظالمانم وارهاندی

به امن آباد شهر خود رساندی

حریم کعبه کردی منزل من

برآوردی مرادات دل من

بدادی در حرم، عیش و حضورم

۱- سفرنامه منظوم حج، بانویی اصفهانی از دوره صفویه، به کوشش: رسول جعفریان، صص ۷۴ - ۷۶.

طمع دارم که از روی عنایت

ز بنده وانگیری این هدایت

بداری دایمم ثابت بر این حال

فزون سازی از آنم عزّ و اقبال

تو از لطفم بدین درگاه خواندی

ز راه مکرمت این جا رساندی

حریم کعبه جای دلگشایی است

محل حاصل هر دو سرایی است (۱)

حکایت عطار نیشابوری در «الهی نامه» داستانی می آورد از جوانی که خرامان و غرق ناز و بی خبر از جاذبه کعبه، به سوی زیارت خانه خدا شتافت و در نخستین دیدار با کعبه، اتفاق افتاد آنچه باید می افتاد. و آن داستان به این قرار است:

روزی شبلی به راه بیابان می رفت. جوانی را دید همچون شمع مجلس، قامت برافراشته و چند شاخه گل نرگس به دست گرفته و قَصَبی (۲)بر سر بسته و نعلین به پا کرده و خرامان، با لباس فاخر و با ناز و تکبر، همانند کبکی گام برمی داشت که خود را از گزند باز ایمن بداند.

شبلی از سر مِهر و شفقت نزد او رفت و پرسید: ای جوان! این چنین گرم و خرامان، از کجا می آیی و عزم کجا داری؟ گفت: از بغداد می آیم، صبح گاه از آنجا حرکت کرده ام و اکنون راه دراز و دشواری برای زیارت خانه خدا در پیش دارم.

شبلی گوید: پنج روز در این راه بودم و به سوی خانه خدا حرکت می کردم. وقتی به حرم رسیدم، دیدم یکی مست افتاده و چهره اش زرد و ناتوان شده و دل از دست داده است. دیدم همان جوان است که در بیابان دیده بودم. همچنان که مرا از دور دید، آهسته و نالان از پیش کعبه آواز داد: شبلی! مرا می شناسی؟ من همان جوان زیباروی و زیباپوشم. ببین دیدار کعبه با من چه کرده است!

۱- به نقل از همان، صص ۹۷ و ۹۸.

۲- پارچه نرم و ظریف از کتان.

مرا با صد هزاران ناز و اعزاز

به پیش خویش خواند و کرد در باز به هر ساعت مرا گنجی دگر داد به هر دم آنچه جستم بیشتر داد دلم خون کرد و آتش در من انداخت ز صحن گلشنم در گلخُن انداخت نه دل مانده، نه دنیا و نه دینم چنین کِامروز می بینی چنینم (۱)باری هرکس در این مکان قدسی پای نهد، رازها بیاموزد. اینجا مهبط ملائک و مشهد عارفان است. آنکه با چشمان باز و دل بیدار، کعبه را زیارت کند، بی خویشتن می شود و با دیدنش دل در گرو جمال دیگری نخواهد نهاد. عبدالرحمان جامی شوق دیدار کعبه را این گونه در دل ها برمی انگیزاند:

ای ز گلت نازَده سر حُبّ دل

مانده ز حبّ وطنت پا به گِل خیز که شد پرده کش و پرده ساز مُطرب عشاق ز راه حجاز یک دم ازین پرده سماعی بکن هرچه نه زین پرده، وداعی بکن دین تو را تا شود ارکان تمام روی نِه از خانه به رکن و مقام گر نبوَد راحلهٔ بادپای راحله از پای کَن و در ره آی واله و حیرت زده و مُستَهام خنده زنان گریه کنان می خَرام راه وفا می سپر و می گذر بر خَسَک خُشک چو ریحانِ تر بار به میعادِ تعبّد رسان رخت به میقاتِ تجرّد رسان گر نه ز مرگ است فراموشی ات بِه که بوَد کار، کفن پوشی ات لب بگشا یافتن کام را نعره لبّیک زن احرام را رو به حرم کن که در آن خوش حریم هست سیه پوش نگاری مقیم صحن حرم روضهٔ خُلد برین او به چنان صحن، مربع نشین قبله خوبانِ عرب روی او سجدهٔ شوخانِ عجم سوی او

۱- الهی نامه، عطار نیشابوری، صص ۲۵۹ و ۲۶۰.

باد چو در دامنش آویخته

غالیه در جِیب جهان ریخته بر سر گردون زنی از فخر کوس گر رسدت دولت این دست بوس از لب زمزم شنو این زمزمه کز نم ما زنده دلند این همه شکر خدا گوی که توفیق داد رو به سوی خانه خویشت گشاد ور نه، که یارد که به آن ره برَد ور چه شود مرغ، به آن ره پرد (۱)

۱۷. بازگشت و آمرزش خواهی در کنار کعبه

کعبه بنا گشت که روی نیاز

سوی وی آرند و بدن در نماز هیچ نبی هیچ ولی ای نبود کاو رخ اِمّید بر این در نسود ای دل از آنجا که کَرم های اوست خانه او منزل و مأوای توست بر رخ مقصود فتادت نظر دیدهٔ سر شد ز رخش بهره ور دیدهٔ سر نور ده از روی او طوف نما گِرِد سر کوی او (۲)کدام مکان، آماده تر از کنار کعبه برای مناجات و راز و نیاز، و کدام فرصت، بهتر از فرصت بودن با کعبه برای دعا و عرضِ نیاز؟ مکانی که پناهگاه مشتاقان و دردمندان است، و مطافی که امید حاجت مندان و مسکینان است. بیداردلان در اینجا با چشم امید و دست نیاز حاضر می شوند و عاشقان با دلی دردمند به طواف می پردازند. خدا در اینجا حضور مجسّم و محسوس دارد، و تو گویی خود را به میان زائرانش رسانده تا در گوش دلشان نجوا کند که آنچه دلشان می خواهد و آرزو دارند، از خدا بخواهند، و حتی لحظه ای این فرصت طلایی را از کف ندهند. اینجا مکانی است که پیامبران الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) نماز می گزاردند و دست دعا به سوی معبود برمی داشتند و با محبوب خویش عاشقانه سخن می گفتند. در اینجا قرار است همه با دستانی پر برگردند، و

۱- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، صص ۵۱۳ - ۵۱۵.

۲- فتوح الحرمین، صص ۵۴ و ۵۵.

هیـچ کس محروم نمانـد. تنهـا انـدکی توجه و کمی سوز نیاز است تا تو در دریای رحمت صاحب این خانه غرق شوی و فقط چنـد قطره اشک و اندکی دل شکسـتگی می خواهد، تا تو را نیز در صف پاکان و برگزیدگان قرار دهند. خداوند در اینجا در کنـار خـانه خود، بی بهـانه می بخشـد. او را بهانـهٔ «حضور» بس است و اگر این حضور، بـا دعـا و نـاله و اشک و آه در آمیزد، مهرورزی اش از انـدازه بیرون می شود، و با زائر بیت خویش، آن می کنـد که خود سـزاوارش است، نه آن دهـد که بنده لایق اوست.

حکایت

به پیش کعبه ابراهیمِ اَدهم

به حق می گفت کـای دارای عـالَم مرا معصوم دار و بی گنه دار گنـاهی کـان رَوَد، زانم نگه دار یکی هاتف خطابش کرد آن گـاه که این عصـمت که می خـواهی تـو در راه همی بـوده ست از من خلق را خواست اگر کـار تو و ایشـان کنم راست که تا جمله، به هم، معصوم ماننـد همه از رحمتم محروم ماننـد هزاران بحر رحمت بی قیـاس است و لیکن بنـده را بیم و هراس است نمی دانم که تـا حرمـان من چیست طریـق عقـلِ سـرگردان من چیست نـدارم از جهـان جز نیم جـان، من نکردم سود و بودم بر زیان، من چو من از عمر، بهبودی ندیـدم زیان دیدم بسـی، سودی ندیدم به مردن راضـی ام زین زندگانی اگر بازم رهانی، می توانی ز سـر تـا پای من جای نظر نیست که بر وی هر زمان زخمی دگر نیست (۱)حکایت درویشـی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید و می گفت: یا غفورا! یا رحیم! تو

۱- الهی نامه، عطار، ص ۴۰۹.

دانی که از «ظَلومِ جهول» چه آید!

عذر تقصیر خدمت آوردم

که ندارم به طاعت استظهار

عاصیان از گناه توبه کنند

عارفان از عبادت استغفار

عابـدان جزای طـاعت خواهنـد و بازرگانـان بهـای بضـاعت. من بنـده، امیـد آورده ام نه طاعت؛ و به دریوزه (۱)آمـده ام نه به تجارت: اِصْنَعْ بی ما أَنْتَ أَهلُهُ. (۲)بر در کعبه سائلی دیدم

که همی گفت و می گرستی خوش

می نگویم که طاعتم بپذیر

قلم عفو بر گناهم کش

حکایت عارفی را دیدنـد که حلقـهٔ درِ کعبه را گرفته بود و می گفت: بنـدهٔ تو بر درگاه تو ایسـتاده است. روزگارش بگذشـته، گناهانش مانده، شهواتش بگسسته و آثار آن مانده است. از او خشنود شو یا عفوش کن؛ چه، گاه شود که سروری بی آنکه از برده اش راضی باشد، او را عفو می کند. (۳)

حکایت

جوانی اهل دل را دیدند پرده کعبه را گرفته، گریه می کرد و می گفت:

اِلهی لَیسَ لَکَ شَریکٌ فَیُؤتی وَ لا وَزیرٌ فَیُرْشی وَلا حاجِبٌ فَیُنادی، إنْ اَطَعْتُکَ فَلَکَ الحَمدُ وَالفَضلُ وَ إِنْ عَصَیتُکَ فَلَکَ الْحُجَّهُ علی وَ قَطَعَ حُجَّتِی إِغْفِرْلی.

پروردگارا! شـریکی برای تو نیست که خواسـته شود و برای تو وزیری نیست که رشوه داده شود و دربانی نیست که صدا کرده شود. اگر توفیق اطاعت

۱- گدایی.

۲- با من آن گونه که تو سزاوار آنی رفتار کن!

۳- داستان ها و حکایت های حج، صص۱۲۶ و ۱۲۷.

دادی، پس تو را حمد و ستایش می گویم و اگر گناهی مرتکب شدم، تو بر من حجت داری؛ خدایا مرا ببخش! (۱)

بود از آن اعرابی ای شوریده رنگ

کرد روزی حلقهٔ کعبه به چنگ

گفت: یارب بندهٔ تو برهنه ست

و ای عجب برهنگی ام نه یک تنه ست

کودکانم نیز عریان آمدند

لاجرم پیوسته گریان آمدند

من ز مردم شرم می دارم بسی

تو نمی داری، چه گویم با کسی

چند داری برهنه آخر مرا

جامه ای ده این زمان، فاخر مرا

مردمان چون آن سخن کردند گوش

برزدندش بانگ، کِای جاهل خموش

از طواف، آن قوم چون گشتند باز

مرد اَعرابی همی آمد به ناز

از قَصَب (۲)دستار و از خَز جامه داشت

گوئیا ملک جهان را نامه داشت

باز پرسیدند ازو کای بی نوا

این که دادت گفت: این که دْهد خدا

چون من آن گفتم مرا این داد او

جوین فروبسته دَرَم بگشاد او

آنچه گفتم، بود آن ساعت روا

زآنکه بِه دانم من او را از شما

(۳) حکایت «ابوعمرو واسطی» ، از راه دریا به مکه می رفت. ناگاه کشتی شکست و مالش تمامی به دریا ریخته شد. با زنش بر تخته پاره ای نشستند و خود را به جزیره ای رسانیدند و در بیابان بی آب و نان، جای گرفتند. از قضا در آن وقت، وضع حمل همسرش در رسید و تشنه گردید. ابوعمرو سر به سوی آسمان بلند کرد و از خداوند، یاری خواست. خداوند بر او گشایشی آورد، ابوعمرو، نجات یافت و به سفر حج ادامه داد. ابوعمرو گوید:

۱- داستان ها و حکایت های حج، ص۱۵۶.

۲- پارچه نرم و ظریف از کتان.

۳- مصیبت نامه، ص ۳۴۴.

چون به مکهٔ معظم رسیدم، در طواف، مرد نابینایی را دیدم که به درد دل می نالید و می گفت: الهی! خطا کردم و عصیان ورزیدم، اکنون با توبه کنار خانه ات آمدم، مرا ببخش و به کَرم خود بیامرز که پیروی نفس کردم.

از حال او جویا شدم، گفت: پیش از این، کار من دزدی بود و زندگی، از راهزنی به سر می کردم. روزی در صحرا مردی را دیدم که لباس کتانی پوشیده و در دست، خاتم عقیق و فیروزه داشت. قصد او کردم. مرا گفت: به راه خود برو و نزدیک میا که کاری از پیش نخواهی برد، اهمیتی ندادم و او چندین بار حرفش را تکرار کرد. وقتی خواستم نزدیکش شوم با دستانش به چشم من اشاره کرد و نوری ساطع گردید و نابینا شدم. اکنون در این مکان مقدس آمدم تا هم از گذشته های سیاه خویش توبه کنم و هم از خدا بخواهم که بینایی مرا به من برگرداند. (۱)

حکایت

«مالک بن دینار» گوید: سفر حج کردم. جماعتی را در عرفات دیدم. با خود گفتم: کاش می دانستم حج کدام یک از اینها قبول است تا او را تهنیت گویم و حج کدام رد است تا او را تعزیت دهم. در خواب دیدم: گوینده ای می گوید: خداوند همه این جماعت را به برکت کعبه به نعمت مغفرت معزّز فرموده، مگر «محمد بن هارون بلخی» را که حج او مردود است. زمانی که صبح شد، نزد اهالی خراسان آمدم و از ایشان احوال محمد بن هارون بلخی را پرسیدم. گفتند: او مردی عابد و زاهد است. او را در خرابه های مکه باید پیدا کنی. بعد از جست وجوی بسیار، او را در خرابه ای یافتم؛ دست در گردن بسته و زنجیر بر پاهایش بود و در حال نماز بود. چون مرا دید، پرسید: کیستی؟ گفتم: مالک بن دینار. گفت: خواب دیده ای؟ گفتم: آری. گفت: هر سال مردی صالح مثل تو درباره من خواب می بیند. گفتم: سبب چیست؟ گفت: شراب می خوردم،

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

مادرم مانع می شد، روزی با حالت مستی او را آزردم و. . . پس از آنکه از مستی به در آمدم، زنم مرا خبر کرد که کاری بسیار زشت از تو رفته است. به شدت پشیمان شده بودم، یک دست خود را بریدم و پایم را به زنجیر بستم و هر سال، به حج می آیم و کنار خانه خدا به دعا و توبه می نشینم و می گویم: «ای برطرف کننده همّ و غمّ! مرا از این همّ و غمّ نجات ده! و دل مادرم را به رحم آور تا از من درگذرد. این قدر بدان که پس از آن، از همه کارهای زشت دست برداشتم و ۲۶ غلام و کنیز را آزاد کردم و اکنون به این حال هستم که می بینی. مالک گوید: گفتم: ای مرد! نزدیک بود با این عملت تمام روی زمین را بسوزانی. مالک گوید: همان شب حضرت رسول (ص) را در خواب دیدم، فرمود: ای مالک! مردم را از رحمت خدای تعالی محروم نگردان! دانسته باش که خدای تعالی به حال محمد بن هارون بلخی توجه فرمود و دعای او را در کنار خانه خدا برآورد و از گناهانش در گذشت. او را خبر کن که خداوند دل مادرش را به وی مایل می کند و به رحم می آورد تا اینکه مادرش او را حلال می کند و مادر و فرزند، هر دو در بهشت می شوند. مالک گوید: آمدم و خواب را برای او گفتم. همین که این مژده را شنید، روح از بدنش جدا شد. او را غسل دادم و کفن کردم. سپس بر وی نماز خواندم و دفنش نمودم. (۱)

۱۸. قبله ای فراتر از کعبه

هرکس در این جهان، قبله ای برای خود برگزیده است؛ قبله برخی پول است (۲)؛ بعضی، مقام و شهرت؛ برخی شهوت و شکم. عده ای نیز کعبه را قبله خود کرده اند. اما اندکی از آدمیان، خدای کعبه را قبله خود ساخته اند. آنان سیر روح خویش را در حدّ کعبه متوقف نساخته اند و روح بی نهایت طلب خویش را به خدای جاودان، راه نموده اند.

۱- رنگارنگ، ج ۲، ص ۶۳.

۲- به نقل از: خط سوم، ناصرالدین صاحب الزمانی، ج ۲، ص ۲۰۳.

کعبهٔ جبریل و جان ها، سدره ای

قبله عبدالبطون (۱)شد سفره ای

قبله عارف بوَد نور وصال

قبله عقلِ مُفَلسف، (۲)شد خیال

قبله زاهد بوَد یزدانِ برّ (۳)

قبله مُطمِع (۴)بوَد همیان زر

قبله معنی وران، صبر و درنگ

قبله صورت پرستان، نقش سنگ

قبله باطن نشینان ذوالمنن

قبله ظاهرپرستان روی زن

(۵)

۱۹. حجر الاسود

اشاره

۱۹. حجر الاسود (۶)

باز شکن دامن شبرنگ او

دیدهٔ جان، سرمه کِش از سنگ او

سنگ سیاهش که از آن کوته است

دست تمنّاش یمین الله است

چون تو از آن سنگ شوی بوسه چین

بوسه زنِ دستِ که باشی، ببین

بر سر گردون زنی از فخر کوس

گر رسدت دولت این دست بوس

(۷)

الف) اهمیت

کعبه معظم، چهار رکن دارد که ترتیب آنها برحسب طواف چنین است: حجرالاسود، عراقی، شامی، یمانی.

امـام صادق (ع) فرمود: «حجرالاسود، تکیه گاه [حضـرت] مهـدی [(عـج)] به هنگام بیعت مردم با آن امام، در آغازِ قیامِ جهانی عدالت گسترِ آن حضرت است» . (۸)

۱- بنده شکم.

۲- عقل فلسفه باف.

۳- خداوندِ صاحب احسان.

۴- طمع کار.

۵- مثنوی معنوی، بیت های ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰.

۶- برای طواف کننـده، مسـتحب است در هر شوط، ارکـان خـانه کعبه و حجرالاسود را اسـتلام نمایـد. (منتخب مناسک حـج، ص۱۷۲)

۷- مثنوی هفت اورنگ، ج۱، ص۵۱۴.

۸- کافی، ج ۴، ص ۱۸۵.

ب) فرود آمدن از بهشت

«براساس برخی روایات، حجرالاسود از بهشت آمده و در آغاز رنگ آن سفید بوده و به تدریج بر اثر استلام گنهکاران سیاه شده و به حالت کنونی درآمده است. (۱)در برخی تفاسیر، این گونه روایات، اسرائیلیات، ضعیف السند، مخالف با قرآن و عقل، و معارض با یکدیگر و در نتیجه، مردود پنداشته شده است و حتی بر فرض صحت سند و اعتبار اخبار، قابل اعتماد دانسته نشده است و گفته شده: نزول سنگ از آسمان یا بهشت، معنا ندارد.

استاد علامه طباطبایی (رحمه الله) این گونه برخورد با روایات را متأثر از تعصبات برخی مذاهب که این گونه حقایق را نفی می کنند و یا ناشی از مرعوب شدن در مقابل علوم طبیعی و پیشرفت آن - که در هر پدیده ای در پی یافتن توجیه و تعلیل مادی است - دانسته، مطالب سودمندی در پاسخ و نقد آن بیان فرموده است. نکات مستفاد از آن مباحث و آنچه در این باره باید بدان توجه داشت، عبارت است از:

یک - در اثبات مسائل اعتقادی و معارف دینی، یا باید برهان عقلی قاطع اقامه شود، یا نصی از قرآن کریم بر آن دلالت کند یا خبر متواتر یا خبر واحد محفوف و توأم با قرینه علم آور، در میان باشد؛ زیرا در این گونه معارف، ظن و گمان حجت نیست. اعتقاد، امری قلبی است که حتی با وجود خبر واحد معتبر درباره آن، شک و تردید از دل انسان رخت برنمی بندد. البته در فروع فقهی می توان به خبر واحدی که سندش معتبر و دلالتش تمام است، استناد کرد و بر طبق آن فتوا داد. غرض آنکه گرچه در میان احادیث مزبور، روایات صحیح و معتبر السند وجود دارد و ادعای ضعف تمامی آنها دلیل ندارد، لیکن در مسائل اعتقادی و معارف دینی، می توان به آنها استناد کرد. البته نفی آن روایات نیز صحیح نیست.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۲ (حدیث از رسول خدا (ص)) .

دو – تعارض میان اخبار آحاد، امری معهود است که در بیشتر موارد می توان آن را با جمع دلالی، برطرف کرد؛ همان گونه که در فروع فقهی مرسوم است.

سه – ادعای مخالفت با عقل یا قرآن یا سنت قطعی، بدون دلیل و واهی است.

چهار – مؤید روایاتی که مورد اشکال قرار گرفته، آیاتی است که در آنها اِنزال نعمت های الهی از خزاین غیب مورد تصریح قرار گرفته است؛ همچون:

(وَ إِنْ مِنْ شَیءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ) (حجر: ۲۱)

[و هیچ چیز نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ماست، ولی ما جز به اندازهٔ معینی، آن را نازل نمی کنیم].

(خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ) (زمر: ۶)

[او (همه) شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از جنس او خلق کرد و برای شما هشت زوج از چهارپایان فرستاد].

(وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ) ؛ [«و آهن را نازل کردیم که در آن نیرویی شدید است» .] (حدید: ۲۵)

کلمه «انزال» ، به معنای خلقت و آفرینش نیست، بلکه به معنای فروفرستادن است. برپایه آیات یادشده، همه موجودات، مخزن و ریشه ای نزد خدای سبحان دارند و از عالم بالا تنزل یافته و به صورت اجسام خارجی، برای انسان ها قابل استفاده شده است. از آنجا که درجات خزاین الهی متفاوت است، حرمت و کرامت موجودات تنزل یافته از آنها نیز یکسان نخواهد بود؛ چنان که حجرالاسود را امتیازی ویژه است.

پس، اگر در روایتی نقل شد که حجرالاسود، سنگی است فرودآمده از بهشت و دارای احترام ویژه ای است، موافق با اصول کلی قرآنی است نه مخالف آن. بنابراین، مجرّد استبعاد علمی، ارزشی ندارد؛ زیرا در علوم طبیعی، سیر افقی موجودات و پیشینه

و حال و آینده آنها مورد بحث قرار می گیرد، اما سیر عمودی اشیا و موجودات و بحث از علت فاعلی و غایی آنها، از حوزه علوم طبیعی بیرون است» . (۱)

حکایت

«عمر بن خطاب» بوسه بر حجرالاسود را بی تأثیر می دانست و می گفت: تو سنگی هستی که نه زیانی داری و نه سودی. اگر نبود که دیدم رسول خدا (ص) بر تو بوسه زد، تو را نمی بوسیدم.

در این هنگام حضرت علی (ع) که آنجا حاضر بود، فرمود: «

مَهْلًا! بَلْ هُوَ یَضُرُّ وَ یَنْفَعُ » (۲)؛ «آهسته! [چنین نیست که تو می گویی] بلکه او هم می تواند زیان برساند و هم نفع بخشد» .

ج) واسطه بیعت با خدا

«و در لمس حجرالاسود، بیعت با خدا بندید که با دشمنان او و دشمنان رسولانش و دشمنان صالحان و آزادگان، دشمن باشید و به اطاعت و بندگی آنان، هر که باشد و هر جا باشد، سر ننهید و خوف و زبونی را از دل بزدایید که دشمنان خدا و در رأس آنان، شیطان بزرگ، زبونند، هرچند در ابزار آدمکشی و سرکوبی و جنایتشان برتری داشته باشند» . (۳)

حجرالاسود، دست خدا بر زمین است؛ و مسح آن، به منزله بیعت با خداوند. حضرت رسول (ص) فرمود: «اَلحَجَرُ یمینُ اللهِ فِی الاَرْضِ یُصافِحُ بِهِ عِبادَه» (۴)؛ «حجرالاسود دست خدا در زمین است که با آن با بندگانش دست می دهد» .

۱- صهبای حج، برگزیده صص ۲۶۷- ۲۶۹.

۲- نامه های عین القضات همدانی، به اهتمام: علی نقی منزوی و عفیف عسیران، ج ۲، ص ۳۶۹.

۳- صحیفه حج، ج ۱، ص ۱۸۵ (امام خمینی) .

۴- الفردوس بمأثور الخطاب، ابن شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی همدانی، ج ۲، ص ۱۵۹، به نقل از: حج و عمره در قرآن و حدیث، محمدی ری شهری، ص ۱۴۲.

همچنین فرمود:

اَلحَجَرُ یمینُ اللهِ فِی الاَرْضِ، فَمَنْ مَسَحَ یدَهُ عَلَی الحَجَرفَقَدْ بایعَ اللهَ اَنْ لایَعْصِیَهُ. (۱)

حجرالاسود دست خدا در زمین است. هرکس دست خود را بر آن بکشد، با خدا بیعت کرده است که معصیت خدا را انجام ندهد.

از امام باقر (ع) روایت شده است: «

الحَجَرُ کَالْمیثاقِ وَاسْتِلامُهُ کَالبَیعَهِ » (۲)؛ «حجرالاسود مانند پیمان است و دست کشیدن بر آن مثل بیعت است» .

«حجرالاسود را پیامبر (ص) دست خداوند در زمین برای میثاق و مصافحه نامیده است. به این ترتیب، حجرالاسود وسیله مصافحه انسان و بیعت او با حضرت حق می باشد. فراتر از آن اینکه مطابق سخن امیرالمؤمنین علی (ع) ، این سنگ، به مثابه انسانی با حواس بشری تلقی می گردد. در مورد بیعت و مفهوم آن، قابل ذکر است که نکته بسیار مهم، در توضیح بیعت و مفهوم رایج آن در گذشته، آن است که «چون دستت به بیعت در دست کسی قرار می گرفت، از بیعت های پیشین آزاد می شد» . طواف بیت که با بیعت با خداوند آغاز می شود، اگر آگاهانه باشد مقدمهٔ تحولی بزرگ در زندگی انسان خواهد شد؛ چرا که موجی از انسان ها، امت اسلامی، در اثر بیعت با خدا از طریق حجرالاسود، از سایر پیمان ها و به خصوص از پیمان هایی که با شیطان بسته اند، از پیمان هایی با دنیا که به آنها تحمیل شده است و از پیمان هایی که با سران زور و زر بسته، آزاد می شوند. با حق پیمان می بندند و آزاد و رها می گردند، به عبودیت حق می رسند که هم پاسخگویی به هدف خلقت است و هم اوج آزادی.

روزگاری آدمیان برای بقا و برای آسوده زیستن و برای آسودگی از تجاوز دیگران و

۱- الفردوس بمأثور الخطاب.

۲- مستدرک الوسائل، میرزاحسین نوری، ج ۹، ص ۳۸۲.

در امان بودن از گزند آنان، خود را در حمایت قبیله ای و بزرگی قرار می دادند. امروزه، گمان عده ای بر این است که این رسوم منسوخ شده است، اما اندکی دقت در اوضاع جوامع و جهان، نشان می دهد که این رسم و رسوم نه تنها منسوخ نشده که به اشکال دیگر ظاهر شده و گسترش و شدت یافته است. اینک آدم ها نیستند که با حمایت دیگران می زیند که فراتر از آن، کشورها و جوامع، خود را تحت الحمایه قدرت ها قرار می دهند؛ آن هم با میل و نه با حفظ عزت و کرامت انسان، که به زور و با تحقیر و استثمار. اما در اینجا انسان ها با بیعت با حضرت حق و با استلام حجرالاسود، خود را در کنف حمایت او قرار می دهند: (حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) ؛ [«خدا ما را بس است و او بهترین حامی ما است» . (۱)(آل عمران:۱۷۳)].

حکایت

«بُکَیر بِن اعین» می گوید:

از امام صادق (ع) درباره حجرالاسود پرسیدم، فرمود: «حجرالاسود، فرشته ای از فرشتگان عظیم خدا بود. وقتی خدا از ملائکه پیمان گرفت، اولین فرشته ای بود که ایمان آورد و اقرار کرد و لذا خدا او را «امین» تمام خلقش گردانید و پیمانی را که از دیگر مخلوقات گرفت، نزد او به «امانت» سپرد و بندگان را موظف فرمود که همه ساله نزد او حاضر شوند و نسبت به میثاق و پیمانی که خدا از آنان گرفته است اقرار مجدّد کنند و تجدید عهد بنمایند. سپس خدا آن فرشته را در بهشت، انیس آدم (ع) قرار داد تا او را پیوسته متذکر میثاق ساخته و به اقرار مجدّد وادارد. تا آنکه حادثه «ترک اولی» برای آدم (ع) پیش آمد و از بهشت اخراج شد و در زمین، حیران و سرگردان و بی مونس بود.

۱- تأمّلی در معنای مناسک حج، صص ۵۷ و ۵۸.

آن گاه که توبه اش پـذیرفته شـد، خـدا آن فرشـته را که انیس آدم (ع) در بهشت بود به صورت «دُرّی سـفید» بر آن حضـرت فرود آورد. آدم (ع) از دیدن او

خوشـحال شد، اما او را بیش از آنکه گوهر سـفیدی است، به عنوان دیگری نمی شناخت. پس، به امر خدا به صورت اولیه اش برگشت و خود را به آدم (ع) معرفی کرد و او را به یاد میثاق معهود افکنـد. آدم (ع) بعد از اینکه او را شـناخت، گریه کنان به سوی او رفت و او را بوسـید و تجدید عهد کرد. بار دگر خدا او را به صورت درّی سـفید و جوهری درخشان متحوّل ساخت و از این پس، آدم (ع) او را - تعظیماً - بر دوش خـود حمـل می کرد و بـا او اُنس می گرفت و هر سـال نزد آن گوهر آسـمانی اقرار به پیمـان معهود می کرد و آن را می بوسـید تـا وقتی که «کعبه» بنـا شـد. به امر خـدا، آن «درّه بیضـاء» در همان مکان که اکنـون هست [رکن شـرقی کعبه] نصب شـد؛ زیرا محلی که خـدا از اولاـد آدم (ع) پیمـان گرفت، همین محـل بود و در همین مکـان بود که میثـاق متّخـذ از آدمیـان به آن فرشـته و امین خـدا سپرده شـد و از همین رکن است که جبرئیل، بر حضـرت قائم (عج) فرود می آید و با آن حضـرت بیعت می کند و همین مقام است که قائم (عج) هنگام ظهور به آن تکیه می دهد و سـخن می گوید» . (۱)

۱- حج برنامه تکامل، صص ۲۰۷ و ۲۰۸؛ به نقل از: کافی، ج ۴، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

فصل ششم: طواف

اشاره

کعبه جان ها تویی، گِرد تو آرم طواف

جغد نی ام، بر خراب، هیچ ندارم طواف

پیشه ندارم جزین، کار ندارم جزین

چون فلکم، روز و شب، پیشه و کارم طواف

بهتر ازین یار کیست خوش تر ازین کار چیست

پیش بت من سجود، گرد نگارم طواف

رَخت کشیدم به حج، تا کنم آنجا قرار

برد عرب رخت من، برد قرارم طواف

تشنه چه بیند به خواب چشمه و حوض و سبو

تشنه وصل توأم، کی بگزارم طواف

چون که برآرم سجود، باز رهم از وجود

کعبه شفیعم شود، چون که گزارم طواف

حاجی عاقل طواف، چند کند هفت هفت

حاجی دیوانه ام، من نشمارم طواف

گفتم گُل را که خار، کیست، ز پیشش بران

گفت بسی کرد او، گِرد عِذارم (۱)طواف

گفت به آتش هوا دود نه در خورد توست

گفت بهل تا کند، گرد شرارم طواف

عشق مرا می ستود، کو همه شب همچو ماه

بر سر و رو می کند، گرد غبارم طواف

همچو فلک می کند، بر سر خاکم سجود

همچو قدح می کند، گرد خمارم طواف

خواجه عجب نیست اینک، من بدوَم پیش صید

طُرفه که بر گرد من، کرد شکارم طواف

هست اثرهای یار، در دَمن (۲)این دیار

ورنه نبودی بر این، تیره دیارم طواف

۱- رخسار.

۲- دامنه کوه، پهنه دشت.

عاشق مات وی ام، تا ببرد رخت من

ورنه نبودی چنین، گِرد قمارم طواف

بس کن و چون ماهیان، باش خموش اندر آب

تا نه چو تابه شود، بر سر نارم طواف (۱)

با حضور در کنار کعبه، مناسک آغاز می شود؛ هنگام اتصال قطره به دریا، زمان پیوستن مسلمان به دریای امت اسلام. اولین گام مناسک حج، طواف است. طواف، یعنی هفت بار از راست به چپ، دور کعبه چرخیدن. طواف، نمادی است از آنچه حول عرش الهی و بیت المعمور می گذرد؛ جلوه ای است از «انّا لِلّه» و «اِنّا اِلیه» ؛ خلاصه ای است از تاریخ بشریت. چه چیزی را طواف می کنی؟ کعبه را؟ حجرالاسود را که دست خداست در زمین برای بیعت آدمیان؟ قبر هاجر (س) و اسماعیل (ع) را؟ مولد علی (ع) را؟ خانه خدا را؟ نماد و جلوه عرش الهی در زمین را؟ کدام را؟ همه را و هیچ کدام را. همه را چون همگی درون مطاف اند؛ هیچ کدام را چون جملگی نشانه اند. جسمت گِرد نشانه ها می گردد و جانت عروج کرده و با کرّوبیان به طواف عرش مشغول است. مراقب باش، طواف عرش و عظمت آن، خانه و زیبایی اش، تو را از صاحب خانه غافل نکند.

گر شبی در خانهٔ جانانه مهمانت کنند

گول نعمت را مخور، مشغول صاحب خانه باش (۲)اینجا هرچه بخواهی، همانت می دهند؛ همچون بهشت، اگر شیر و عسل و میوه و سایه و تخت بخواهی می دهندت و اگر «سلام» و «رفاقت» و «منّت» و «بهشت آفرین» بخواهی، عطایت می کنند. (۳)

۱. چو یار ناز نماید شما نیاز کنید

گر یار را غنی ز نیاز آفریده اند

ما را نیازمند به ناز آفریده اند

۱- کلیات شمس تبریزی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، صص ۳۹۷ و ۳۹۸، غزل ۱۳۰۵.

۲- دیوان فروغی بسطامی، به کوشش: قوام الدین خرمشاهی، ص ۱۸۰.

۳- تأملی در معنای مناسک حج، صص ۱۰۷ - ۱۰۹.

قدّ تو را ز جلوهٔ ناز آفریده اند

روی مرا ز خاک نیاز آفریده اند

خورشیدطلعتان، دل عشاق را چو ماه

صد ره به هم شکسته و باز آفریده اند

«صائب» ز دل شکستگی خود غمین مباش

کان زلف را شکسته نواز آفریده اند

(۱) کعبه، نماد «معشوقی» خداست و طواف، نماد «عاشقی» بنده. کعبه در «ناز» است و حاجی در «نیاز» . نیازمند بر بی نیاز می گردد و این چنین، نیازش را عرضه می دارد. اینجاست که هرکس بر جایگاهی که برازنده اوست می نشیند؛ خداوند در مقام ناز، چرا که بی نیاز از همه هستی و دارای همه خوبی ها و کمال است و بنده در مقام نیاز، چرا که نیازمند پروردگار است و آنچه دارد، از اوست. به تعبیر امام خمینی (رحمه الله) : اولیای الهی، عارفند به عظمت حق تعالی؛ و نسبت میان «ممکن الوجود» و «واجب الوجود» را می دانند. آنها می دانند که اگر تمام عمرِ دنیا را به عبادت و طاعت و تحمید و تسبیح بگذرانند، شکر نعمت حق نکرده اند، تا چه رسد به آنکه حق ثنای ذات و صفات را به جا آورده باشند. آنها می دانند که هیچ موجودی چیزی ندارد. حیات و قدرت و علم و قوت و سایر کمالات، ظلّ کمال اوست و ممکن الوجود، فقیر، بلکه فقر محض است. او از خود چه کمالی دارد تا کمال فروشی کند؟ چه قدرتی دارد تا عمل فروشی کند؟ اولیای الهی از روی شهود و عیان، نقص و عجز و نیاز خود و کمال پروردگار را مشاهده کرده اند. (۲)

احمد غزالی می نویسد:

هرچه عزّ و جبّاری و استغنا و کبریاست، صفات معشوق آمد و هرچه مذلّت و ضعف و خواری و اِفتقار و نیاز و بیچارگی بوَد، نصیب عاشق آمد. معشوق، خود به همه حال، معشوق است، پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حالی عاشق است و افتقار، همیشه صفت او. عاشق را همیشه معشوق

۱- دیوان صائب تبریزی، ج ۱، صص ۵۴۰ و ۵۴۱.

۲- چهل حدیث، امام خمینی (رحمهالله) ، ص ۷۰.

دریابد، لاجرم افتقار، صفت او بوَد و معشوق را هیچ چیز در نیابد، که خود را دارد، لاجرم، استغنا، صفت او بود. (۱)

حکایت

«بایزید بسطامی» گفت: شبی به خواب دیدم که قیامت برپا شده است و مرا حاضر کرده اند. حق تعالی گفت: ای بایزید! چه آورده ای در این روز؟ گفتم: بار خدایا! هفتاد حج و عمره. گفت: خزینه من پر از حج و عمره است. گفتم: هفتاد مرتبه جهاد. گفت: خزینه من پر از جهاد است. گفتم: خدایا! هفتاد هزار ختم قرآن. گفت: خزینه من پر است از این. گفتم: نمازها به جماعت. گفت: خزانه من پر است. گفتم: الهی! به فقر و فاقه آمده ام و امید عفو و رحمت و کرَم دارم. گفت: اکنون راستی می گویی، در خزینه ما جز رحمت نیست و ما فقر و فاقه خریداریم. در بهشت رو و در رحمت من درآی. (۲)

حکایت

آورده اند که «ابراهیم اَدْهم» در طواف گاه، یکی را دید از توانگران مشهور که بر اسبی نشسته و طواف می کند و می پندارد که در مقام ناز است. ابراهیم ادهم را آن حالت وی بسی ناپسند آمد. چون حاجیان از مکه بازگشتند، آن مرد از قافله در بیابان جدا ماند. اشرار و عربان، اسب او بستدند و او را بیچاره و برهنه رها کردند. پیاده در بادیه می رفت. ابراهیم ادهم به وی رسید، او را بدان حال دید، گفت: هر که بی ادبی کند و در جایی چنان، که همه در مقام نیازند و پیاده روند، او سوار باشد، او را در بیابان، پیاده باید رفت. (۳)

۱- مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، احمد غزالی، به اهتمام: احمد مجاهد، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- داستان ها و حکایت های حج، ص ۴۶.

۳- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، عومی، به کوشش: جعفر شعار، ص ۹۹.

حکایت

عارفی به حضور صاحب منصبی رسید. از او پرسیدند: چه آورده ای؟ گفت: از کسی که به حضور بزرگی بار یافته است، سؤال نمی کنند چه آوردی، بلکه می پرسند چه می خواهی؟ زیرا اگر چیزی داشت که بدین جا نمی آمد. احدی با دست پُر به درگاه خداوند نمی رود؛ چراکه همه در مقام نیاز هستند. ازاین رو در زیارت بیت الله الحرام که ضیافت و مهمانداری خداست، از کسی نمی پرسند چه آورده ای؟ بلکه به همه می گویند چه می خواهید؟ و اگر هم بگویند چه آوردی؟ مقصود آن است که ظرف نیاز تو چقدر است و چه اندازه حاجت داری تا مطابق همان نیاز، عطا دریافت کنی. (۱)

حکایت

«افلح» ، آزاد شدهٔ امام باقر (ع) می گوید که در سفر حج، شرف همراهی حضرتش را داشتم. وقتی وارد مسجدالحرام شد و چشمش به کعبه افتاد، گریه بر او غلبه کرد و صدای گریه اش بلند شد. گفتم: پدر و مادرم به قربانت، مردم متوجه شما هستند. اگر می شود اندکی صدای خود را آرام تر سازید.

فرمود: «ای افلح! اینجا خانه خداست چرا گریان نباشم؟ شاید نظر رحمتی به سویم بیفکند که موجب رستگاری فردای قیامتم شود» . پس طواف کرد و نماز طواف در نزد مقام به جا آورد و آن گاه سر به سجده نهاد. وقتی سر از سجده برداشت، دیدم محل سجده از اشک دیده اش تر شده است. (۲)

حکایت

آن یکی اعرابی ای از عشق مست

حلقهٔ کعبه درآورده به دست

زار می گفت ای خدای ذوالْعُلُو

کردم آنِ خویش من، آنِ تو کو

۱- عرفان عمره، عبدالله جوادی آملی، ص ۹۰.

۲- حج برنامه تکامل، ص ۱۰۸.

گر به حج فرمودی ام، حج کرده شد

آنچه فرمودی به جای آورده شد

ور مرا در عَرَفه باید ایستاد

ایستادم، دادم از احرام داد

سعی آوردم، به قربان آمدم

رَمی را حالی به فرمان آمدم

ور طواف و عمره گویی، شد تمام

خود دگر از من چه آید والسلام

از درِ خود بی نصیبم می مدار

آنِ من بگذشت، آنِ خود بیار

(۱)

۲. از قبله تا توحید

«گردش به دور خانه خدا، نشان دهنده این است که به غیر خدا گرد دیگری نگردید» . (۲)

خداوند «غیور» است، پس نمی پسندد که عاشقِ او، جز او معشوق دیگری اختیار کند. او عاشقی می خواهد که تنها بر یک قبله باشد و هرگز روا نمی دارد که آن که او را قبله خویش کرد قبلهٔ دومی هم برگزیند.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن (۳)

عبدالرحمان جامی می نویسد: «حضرتِ بی چون که تو را نعمت هستی داده است، در درون تو جز یک دل ننهاده است، تا در محبت او یک روی باشی و یک دل و از غیر او روی برگردانی و به او روی آوری و تنها او قبله تو باشد، نه آنکه دل را به صد پاره کنی و هر پاره ای را در پی مقصدی آواره» . (۴)حکایت

عارف بزرگ، روزبهان بَقْلی شیرازی، با لباس شیوخ و خرقه پوش، به زیارت کعبه

۱- مصیبت نامه، ص ۴۵۸.

۲- صحیفه حج، ج ۱، ص ۲۷ (امام خمینی) .

۳- دیوان حکیم سنائی غزنوی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، ص ۴۸۸.

۴- لوایح، نورالدین عبدالرحمان جامی، ص ۵۱.

مکرّم آمـد. در حال گردش در بازار، از حکمت الهی، به کنیزکی زیبا برخورد. در حال، به عشق آن کنیزک دچار شـد و ذکر و فکر آن زن زیبا در قلبش جای گرفت. پس در کعبه مکرّم از عزیزان و اولیای الهی نیز کسـی بود. روزبهان به مجلس او آمد و او را گفت: ای مقتدا و مرشد اهل شریعت و طریقت، این خرقه و کسوت من در حضور تو امانت بماند که این کسوتِ رجال و اصـحاب کمال است. اینک در من حالی پیـدا آمـده که شایسـته این لباس نیست، بلکه مناسب اهل هوی و اصـحاب شـهوت است. پس اکنون با حال کنونی من، پوشـیدن لباس اهل شـهوت مناسب تر و بهتر است؛ تا بدین گونه، در زمره اهل نفاق و ریا نشوم و در لباس صـلح، با هوای اهل نفاق و با خُلق آنان خو نگیرم که تنها یک قبله را بایـد برگزیـد و به سوی یک قبله تعظیم نمود. لباس را پیش آن عزیز گذاشت و رفت و چند روزی به درگاه حضرت حق تضرع کرد. حق تعالی آن هوی و هوس را از قلب شـیخ به کلی بیرون کرد و شـیخ، مرتبه و صـفای اول بازیافت. آن گاه پیش آن عزیز آمد و گفت: اکنون من در خور این خرقـه اهـل کمـال شـدم، امـانتم را بـه من بـازگردان. آن عزیز خرقه روزبهـان را به او بـاز پس داد. (۱)عبدالرحمان جامی این حکایت را چنین به نظم درآورده است:

کعبه روی از سر وجد عظیم

در صف پیران حرم شد مقیم

مرغ دلِ او چو زدی پرّ و بال

رستی از این دامگهِ پُر وَبال

وجد الهیش رهاندی ز خویش

جذب حقش باز ستادی ز خویش

آمدی، از هستی خود گشته صاف

رقص کنان گِرد حرم در طواف

روزی از آنجا که قضا ره زدش

زخم بلا بر دل آگه زدش

مُطربه ای رونق کارش ببرد

وز دل و جان، صبر و قرارش ببرد

ذوق می و عشوه و نازش چشید

دل ز حقیقت به مجازش کشید

۱- شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی، ترجمه: دکتر عصمت ستّارزاده، ج ۱۴، ص ۵۹۵.

بود همان حالت وجدش به جای

لیک از آن شاهد دستانسرای

خرقه به پیران حرم داد و گفت

سرّ خود از خلق چه دارم نهفت

در دل من و جد الهی نماند

جنبش من جز به ملاهی نماند

ز آتش اغیار درونم به جوش

خرقهٔ اصحاب، چه دارم به دوش

خوش نبود بتکده دل زان نگار

خلعت اسلام به بر، کعبه وار

تا به حقیقت نکشید آن مجاز (۱)

باز نیامد به سر خرقه باز

(۲) حکایت سالکی عزم حج کرد و بدین شوق، راهی بیابان شد. روزها را سپری می کرد و بیابان ها را پشت سر می نهاد تا به خانه خدا برسد. روزی از دور شخصی را دید که به سوی او می آید. از دیدن او هراسان شد که مبادا آن شخص به وی آسیبی برساند. وقتی آن شخص، نزدیک شد، از او پرسید: کیستی که مایه ترس من شده ای و ایمنی را از من ربوده ای؟ آن مرد پرسید: تو که هستی که از من چنین می پرسی؟ گفت: من عزم کعبه ای دارم و رو به سوی آن دارم، و از آنان که دو قبله دارند، بیزارم. آن مرد گفت: اگر راست می گویی که خدای تو و کعبه تو یکی است و تنها او قبله توست، چرا از غیر او می ترسی؟ آن که تنها، کعبه، قبله اوست و تنها از خدا می ترسد، هیچ گاه از غیر او هراسی به دل راه نمی دهد.

گفت من سوی یکی رو دارم

از دوگویان جهان بیزارم

گفت اگر زانکه خدای تو یکی است

در دلت از یکی او نه شکی است

شرم بادت که جز از وی ترسی

پای بگذاشته، از پی ترسی

چون خداوان ز خدا ترسد و بس

ترسد از وی همه چیز و همه کس

۱- یعنی: تا آن عشق مجازی او دوباره به عشق حقیقی تبدیل نشد.

۲- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۲۵.

لیک ترسد چو نترسد ز خدای

همه وقت از همه کس در همه جای

(۱) و (۲)«هجویری» در «کشف المحجوب» حکایت می کند که یکی از بزرگان در برابر کعبه نشسته بود و می گریست و این ابیات را می خواند: وَ اَصْبَحْتُ یَوْمَ النَّفْرِ وَالعیسُ تَرْحَلُ

وَ کانَ حُدَی الحادی بِنا وَ هُوَ مُعْجَلُ

اُسائِلُ عَنْ سَلْمی فَهَلْ مِنْ مُخْبِرٍ

بِاَنَّ لَه علماً بها اَینَ تُنْزِلُ

لَقَدْ اَفْسَدَتْ حَجّی وَ نُسْکی وَ عُمْرَتی

وَ فِی الْبینِ لی شُغْلٌ عَنِ الْحَجِّ مُشغِلُ

سَاَرْجِعُ مِنْ عامی لِحَجَّهْ قابِلٍ

فَاِنَّ الَّذی قَد کانَ لایَتَقَبَّلُ

و صبح «یوم النّفر» [روزی که حاجیان از منا به طرف مکه حرکت می کنند] برآمد درحالی که کاروان حرکت می کند و شتربان ما شترها را می راند و شتاب دارد. من خبر سَلْمی [معشوق] را از این و آن می پرسم، اما آیا کسی هست که بداند او در کجا منزل دارد؟

حج و عبادت و عمره من ضایع شد و [چه می توان کرد؟] در اینجا گرفتاری ای دارم که مرا از حج باز می دارد. [دل در بند معشوقی غیر معشوق حقیقی است و از قبله معشوق حقیقی منحرف شده است؛ پس، حج و عمره و عبادت من ضایع شد.]

سال دیگر به گزاردن حج بازخواهم گشت، که این حجی که به جا آورده ام مقبول واقع نشد. (۳)

یا مسلمان باش یا کافر، دورنگی تا به کی

یا مقیم کعبه شو یا ساکن بت خانه باش

(۴)

۱- معنای این بیت: اگر از خدا نترسد، همیشه و در همه جا و از همه کس می ترسد.

۲- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، صص ۶۱۹ و ۶۲۰.

۳- کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، ص ۴۸۳.

۴- دیوان فروغی بسطامی، ص ۱۸۰.

حکایت

ابرهیم ادهم گوید: خرم و دلشاد عازم حج بودم. در مسیر حج، به مکانی به نام «ذاتُ العِرْق» (ناحیه ای در حجاز، حدّ میان نجد و تهامه که حاجیان عراق از این محل، احرام می بسته اند) رسیدم. در آنجا با افرادی روبه رو شدم که از تجلی قهر خدا جان خویش از کف داده بودند و در این میان، تنها یک نفر زنده مانده بود و اندک رمقی در تن داشت. پیش او رفتم و جریان را از او پرسیدم؛ پس:

زبان بگشاد و گفتا ای براهیم

بترس از دوستی کز تیغ تعظیم

به زاری جان ما را کشت بی باک

به سان کافران روم در خاک

غزای او همه با حاجیان است

که با او جان اینها در میان است

بدان شیخا که ما بودیم هفتاد

که عزم ما به سوی کعبه افتاد

همه پیش از سفر با هم نشسته

به خاموشی گُزیدن، عهد بسته

دگر گفتیم یک ساعت درین راه

نه اندیشیم یک ذرّه جز الله

به غیری ننگریم و سمع باشیم

همه در استقامت جمع باشیم

به آخر، پای چون در ره نهادیم

به «ذات العرق» با خضر اوفتادیم

سلامی گفت خضر پاک ما را

جوابی گشت از ما آشکارا

همه از دیدن او شاد گشتیم

به دل گفتیم ما آزاد گشتیم

چو ما از خضر استقبال دیدیم

ازین نیکو سفر اقبال دیدیم

به جان ما چو آن خاطر درآمد

ز پس در، هاتفی دیگر درآمد (۱)

که هان ای کژروانِ بی خور و خواب

همه هم مدّعی، هم جمله کذّاب

شما را نیست عهد و قول مقبول

که غیر ما شما را کرد مشغول

۱- عطار در این ابیات در مقام بیان این نکته است که آن صوفیان حاجی که مدّعی بودند ما جز خدا به کسی دیگر نمی نگریم، در این ادعا صادق نبودند؛ چرا که دیدار خضر (ع) ، دل از آنها ربود و آنها را به خود مشغول کرد و از خدا بازداشت. در نتیجه گرفتار تجلی قهر خدا شدند. آنها باید تنها یک قبله را برمی گزیدند.

چو از میثاق ما یک ذرّه گشتید

ز بدعهدی، به غیری غرّه گشتید شما را تا نریزم خون به زاری نخواهد بود روی صلح و زاری (۱)حکایت زنی هنگام طواف، دریافت که مردی هوسباز در وی می نگرد:

زنش گفتا گر اهل رازی ای تو

چنین دم کی به من پردازی ای تو

ولی آگه نه ای تو بی سر و پای

که از که باز مانده ستی چنین جای

گر از مردی خود بودی نشانیت

سرِ زن نیستی اینجا زمانیت

تو اینجا از پی سود آمده ستی

نه از بهر زیان بود آمده ستی

تو خود را روز و بازاری چنین گرم

زیان خواهی نداری از خدا شرم

خداوند جهان پیوسته ناظر

تو از وی غایب و او بر تو حاضر

چو یک یک دم خدا از توست آگاه

چرا چون مار می پیچی سر راه

چو حق با تو بوَد در هر مقامی

مزن جز در حضورش هیچ گامی

اگر بی او زنی یک گام در راه

بسی تشویر (۲)باید خورد ناگاه

(۳) حکایت یکی از بزرگان در خواب دید که به سوی کعبه می رود. فرشته ای به پیش او می آید و از او می پرسد: عزم کجا داری؟ می گوید: عزم خانه خدا و آستان او. فرشته می گوید: از خدا شرم کن! آن همه ثروت و باغ و ملک داری و دل در تعلق آنها بسته ای، آن گاه عزم کعبه داری؟ ! چگونه می توانی با آن همه قبله، به سوی کعبه رو کنی؟ آن بزرگ چون این سخنان شنید، از خواب بیدار شد و همه اموال و دارایی خویش را به تهی دستان بخشید

۱- الهی نامه، صص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۲- خجالت.

۳- الهی نامه، ص ۲۹۶.

و تنها نمد پاره ای برای خود باقی گذاشت. شب بعد، دوباره آن فرشته به خوابش آمد:

گفت هان قصد کجا داری چنین

گفت قصد قرب ربّ العالمین

گفت آخر، بی خرد آنجا روی

با چنین ژنده نمد آنجا روی

با نمد آنجا مرو ای حق شناس

با خداوند جهان، آخر، پلاس

بدین گونه، آن مرد به سبب اعتراض فرشته، آن تکه نمد را نیز سوزاند و خود را از مال دنیا تهی دست ساخت. شب دیگر، باز همان فرشته را به خواب دید که از وی می پرسد: عزمِ کجا داری ای مرد بزرگ و نام آور؟ می گوید: عزم دیدار خانه خدا. فرشته می گوید: حال که در راه عشق او و به شوق دیدار او، از همه هستی ات چشم پوشیدی، اکنون منتظر باش که حق تعالی به دیدنت آید و با تو دیدار کند: آن فرشته گفت ای بس پاک باز

چون تو کردی هرچه بود از خویش باز

تو کنون بنشین، مرو زین جایگاه

چون تو بنشستی، بیاید پادشاه

چون همه سوی حق آمد بوی تو

حق خود آید بی شک اکنون سوی تو

پاک شو از هرچه داری و بباز

تا حقت در پاکی آید پیشباز (۱)

۳. هرکه خواهد، گو بیا!

در پیشگاه خدا بار عام است. آستان او دربان ندارد و هرکه شوق دیدار او دارد، راه را به روی خویش باز می بیند. راه یافتگان به دیدار و طواف خانه را نرسد که این آستان را تنها از آنِ خود دانند و تنها خود را سزاوار ورود به این بارگاه و گفت وگو با

یار بدانند. اینجا اذن عام می دهند به هر که خواهان ورود به سرای اوست. کافی است بهانه ای ناچیز به دست او آید، آن گاه خواهی دید که درها چگونه به آسانی گشوده و راه ها چگونه برای راه یابی به حضور، هموار می شود.

۱- مصیبت نامه، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.

حکایت

«اصمعی» گوید: در بصره بودم. نماز جمعه گزاردم و از مسجد جامع بیرون آمدم. عربی را دیدم بر شتری نشسته و نیزه در دست گرفته. چون مرا دید، پرسید: از کجایی و از کدام قبیله ای؟ گفتم: از قبیله اَصمع. پرسید: تو آنی که تو را اصمعی گویند؟ گفتم: آری، من آنم، گفت: از کجا می آیی؟ گفتم: از خانه خدای عزوجل، گفت: «

أَوَ لِلهِ بَیتٌ فی الأرضِ » آیا خدای را در زمین خانه ای هست؟ گفتم: آری خانه مقدس مُعظَم بیتُ الله الحرام.

پرسید: آنجا چه می کردی؟ گفتم: کلام خدا می خواندم. پرسید: آیا خدای را کلامی است؟ گفتم: آری. گفت: چیزی از آن بر من بخوان! بر خواندم که «بسم الله الرحمن الرحیم» و چند آیت از سوره «ذاریات» .

پرسید: این کلام خداست؟ گفتم: آری، سخن اوست که به حبیبش محمد (ص) فرو فرستاده است.

اصمعی گوید: دیدم که گویی از غیب آتشی در او زدند، سوزی در وی پدید آمد، دردی عجیب از درون وی سر زد. نیزه و شمشیر داشت، هر دو بشکست و شتر قربان کرد و به درویشان داد و جامه لشکریان از تن بیرون کرد و گفت: یا اصمعی! چگونه کسی که در جوانی خدمت او ناکرده است، امروز او را بپذیرد؟ گفتم: چرا نپذیرد؟ پیغامبران را فرستاد تا ناآمده را بیارند، آمده را چون رد کنند؟ هرکه بخواهد بدین درگاه آید، راه بر او باز است، بی هیچ حاجب و دربانی. (۱)

بابُکَ مَفْتُوحٌ لِلرّاغِبینَ وَ خَیرُکَ مَبْذولٌ لِلطّالِبینَ وَ فَضْلُکَ مُباحٌ لِلسّائِلینَ وَ نَیلُکَ مُتاحٌ لِلآمِلینَ. (۲)

درگاه لطف تو به روی مشتاقان باز است و خیر و احسانت برای طالبان،

۱- در کوچه باغ های حکایت، ناصر عابدینی، صص ۹۲ و ۹۳؛ به نقل از: کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۹، ص ۳۱۹.
۲- از دعاهای روزانه ماه رجب.

مبذول است و فضل و کرمت برای سائلان، مباح است و عطایت برای امیدواران مهیا.

۴. طوافِ با حضور

طواف، بی حضور قلب، در پوسته می ماند و حاجی را از رسیدن به مغز طواف محروم می سازد. انسان غایب، از فیض، بی بهره می ماند؛ چرا که موهبت را به حاضران می دهند و مائده های آسمانی را تنها به کسانی عطا می کنند که بر سر سفره این مائده ها حاضر می آیند. دل هایی که هنگام طواف، غایبند؛ از دریافتن اسرار طواف و لطایف نهفته آن، باز می مانند؛ چرا که این اسرار و لطایف، از سنخِ معنا و مربوط به دل و جانِ آماده است، نه جسم های گردنده و طواف کننده. پس، در طوافِ بی حضور، تنها سهم جسم ادا می شود و بدین گونه، طواف، نه ژرفایی درخور می یابد و نه مفهومی بایسته. طواف ژرف و برخوردار از مفهوم متعالی و عرفانی، تنها از آنِ کسانی است که هم جسمشان به طواف می پردازد و هم روحشان؛ جسمشان در کنار کعبه حاضر است و روحشان در جوار کعبه آفرین و اسرار نهانی طواف.

«ابن میثم بحرانی» در شرح نهج البلاغه می نویسد:

اما طواف کعبه؛ حاجی باید قلباً متوجه عظمت، هیبت و محبت خدا باشد و بداند که با این طواف، شبیه فرشتگان مقرّبی است که بر عرش طواف می کنند. نباید چنین بپنداری که هدف، طواف فیزیکی و مادی خانه است؛ بلکه دلت باید به ذکر صاحبخانه مشغول باشد تا آنجا که جز به یاد او کلام را آغاز نکنی و جز به یاد او ختم نکنی؛ چنان که طواف کعبه نیز چنین است.

و باید آگاه باشی که طواف مطلوب، همان طواف قلبی با حضرت ربوبی

است و خانه مثال، در عالم شهادت، برای حضور در عالم غیب است؛

چنان که انسان مادی، تصویری آشکار برای انسان حقیقی است که با چشم دیده نمی شود و در عالم غیب است و عالم دنیا برای کسی که درِ رحمت حق به رویش گشوده شود و عنایت الهی در پیمودن راه او را دستگیر و مددکار باشد، نردبانی برای رفتن به عالم غیب است. (۱)

بایزید بسطامی آورده است: «حاجیان به قالب، گِرد خانه طواف کنند و بقا خواهند و اهل محبت به قلوب، گِرد عرش طواف کنند و لقا خواهند» . (۲)

هجویری نیز می نویسد:

بدان که حج ها بر دو گونه بوَد: یکی اندر غیبت و دیگر اندر حضور. آن که اندر مکه در غیبت باشد، چنان بوَد که اندر خانه خود؛ از آنکه غیبتی از غیبتی اولی تر نیست. و آن که اندر خانه خود حاضر بوَد، چنان بوَد که به مکه حاضر بود؛ از آنکه حضوری از حضوری اولی تر نیست. (۳)

حکایت

یکی از علما آورده است: در اوقات تشرف به مکه معظمه، روزی به عزم تشرف به مسجدالحرام و خواندن نماز، از خانه خارج شدم. در میان راه، خطری پیش آمد و خداوند مرا از مرگ نجات داد، و با سلامت رو به مسجد آمدم. نزدیکِ درِ مسجد، خربزه زیادی بر زمین ریخته بود و صاحبش مشغول فروش آنها بود. قیمت آن را پرسیدم، گفت: آن خربزه ها فلان قیمت و این خربزه ها ارزان تر و فلان قیمت است. با خود گفتم: در بازگشت از مسجدالحرام می خرم و به منزل می برم. پس به مسجدالحرام رفتم و به طواف مشغول شدم. در حال طواف، در این خیال غرق شدم که از آن خربزه گران قیمت بخرم یا از آن ارزان قیمت و اینکه چه مقدار بخرم. خلاصه تا

۱- شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲- تذکره الاولیاء، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- کشف المحجوب، ص ۴۸۴.

آخر طواف، در این خیال بودم. چون از طواف فارغ شدم، خواستم از مسجد بیرون روم، شخصی از مسجدالحرام وارد شد و نزدیک من آمد و در گوشم گفت: خدایی که تو را از مرگ امروز رهایی بخشید، آیا سزاوار است که در خانه او، طوافِ خربزه ای انجام دهی؟ (۱)

۵. طواف و بریدن از غیر خدا

اوج تعالی روحی انسان، در بریدن از غیر خدا صورت می پذیرد، و اوج بریدن از غیر خدا نیز آن است که حتی نعمت های بهشت، شخص را از یاد خدا و لذت دیدار او باز ندارد. «حقاً که اگر انسان، قلبش به نور معرفت، منوّر باشد و مانند ما، اسیر سلسله های شهوات و زندان طبیعت نباشد، هرگز مخاطبه با حق تعالی و توجه و ذکر او را وسیله چیز دیگر قرار نمی دهد.

اولیای خدا، نظرشان به دعا، انقطاع به حق تعالی است و او و مذاکره و خلوت با او را وسیله خودپرستی و خودخواهی نمی کنند، بلکه هرچه بخواهند برای آن است که باب مراوده با دوست را مفتوح کنند:

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد

ما اسیران نفس و شهوت، خدا را برای خرما می خواهیم و دوست را فدای لذات نفسانیه می کنیم و این از بزرگ ترین خطاهاست. . . [اولیای الهی] اگر چیزی بخواهند، چون کرامت دوست است، می خواهند. ببین محب حقیقی و مجذوب مطلق، علی بن ابی طالب (ع) در دعای کمیل چه می گوید:

فَهَبْنِی یا اِلهی وَ سَیدی وَ مَوْلای وَ رَبِّی، صَبَرْتُ عَلَی عَذابِکَ فَکَیفَ اَصْبِرُ

عَلی فِرَاقِکَ، وَ هَبْنِی یا اِلهی، صَبَرْتُ عَلی حَرِّ نارِکَ فَکَیفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۸۲ و ۸۳.

إلی کَرامَتِکَ.

ای خـدا و مـولی و پروردگـارم، گیرم که بر عـذاب تـو صـبر کنم، چگـونه بر فراق تو صـبر نمـایم. ای خـدای من، گیرم که بر گرمای آتش تو صبر کنم، چگونه بر نظر نمودن به کرامت تو صبر کنم.

ایـن دوست حقیقی، از فراق، خوفنـاك است و روزگـار وصـال را می خواهـد و می جویـد. علی بن ابی طـالب (ع) ، سـرحلقهٔ عشـاق خـدا، بهشت را برای بهشت نمی خواهـد؛ چون دار کرامت است می خواهـد. ما بیچاره ها هرچه می خواهیم برای خود می خواهیم؛ خـدا را هم برای خود می خواهیم. درحـالی که عشـاق جمـال ازل، هرچه می خواهنـد، برای دوست می خواهنـد؛ بهشت را هم، چون دار کرامت است می خواهند، نه چون جای خورد و خوراك حیوانی است. (۱)

عبدالرحمان جامی می نویسد:

مـا سـوای حق -عزّ و علاـ- در معرض زوال است و فنـا؛ حقیقتش معلـومی است معـدوم؛ و صـورتش موجـودی است موهـوم. دیروز، نه «بـود» داشت و نه «نمود» و امروز نمودی بی «بود» است و پیـداست که فردا از وی چه خواهـد گشود. زمـام انقیـاد به دست آمال و امانی چه دهی؟ و پشت اعتماد بر این مزخرفات فانی چه نهی؟ دل از همه برکن و در خدای بند و از همه بگسـل و با خدای پیوند. اوست که همیشه بود و همیشه باشد و چهره بقایش را خار هیچ حادثه نخراشد. (۲)

«باری از مقـدمات این سـفر که سـیر به سوی خداست، انقطاع تام و تمام از ماسوای خداست. باید چنین فرض کند که به سـفر مرگ می رود و دیگر برنمی گردد. رو به حرمِ خـاصِ حضـرت رب العـالمین کرده است و به دیـدار ملـك العرش می رود. با چنان مقصد اعلی، دل به مغازه و خانه و زن و فرزند بستن، به راستی که حاکی از نبود شناخت

۱- شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۲- لوایح، ص ۵۵.

و فقدان معرفت است. آن طوافی کامل و متعالی است که همراه با انقطاع تام از ماسوی الله بوده، دل از غیر خدا منقطع شده باشد. آری سزاوار است با استعانت از حول و قوه پروردگار و ایجاد اشتیاق به سعادت ها و مثوبات عالم آخرت در دل و در مسیرِ گام برداشتن به سوی انقطاع، دل از تمام علایق و دوست داشتنی ها برکند؛ و برای امتثال امر خدا و تسهیل کار بازماندگان، وصیتی جامع و قاطع بنویسد. امر صِغار و ثلث اموال و دیگر مطالب را واضح و روشن کند که اگر از روی مشیت حضرت حق، در اثنای سفر، به رحمت ایزدی پیوست، کارها رو به راه باشد و کسی به زحمت نیفتد. چه بجا و مناسب است که آدمی، از این انقطاع و قطع علایق اختیاری حج، به لحظه قطع علایق اضطراری به هنگام مرگ، منتقل شود که عاقبت، لحظه ای فراخواهد رسید که خواه ناخواه از همه آنچه که مورد علاقه و دلبستگی او بود، جدا خواهد شد» . (۱)

کاملی گفته ست از پیران راه

هر که عزم حج کند از جایگاه

کرد باید خان ومانش را وداع

فارغش باید شد از باغ و ضیاع

خصم را باید، خوشی، خشنود کرد

گر زیانی کرده باشی سود کرد

بعد از آن، ره رفت روز و شب مدام

تا شوی از مُحرم بیت الحرام

چون رسیدی کعبه دیدی، چیست کار؟

آنکه نه روزت بوَد نه شب قرار

جز طوافت کار نبوَد بر دوام

کار سرگردانی ات باشد مدام

تا بدانی تو که در پایان کار

نیست کس الّا که سرگردان کار (۲)

حکایت «ابوشعیب» گوید: به ابراهیم ادهم گفتم: با من مصاحبت نما تا به مکه برویم. گفت: قبول است، به آن شرط که جز به خدا و برای خدا نظر نکنی. من هم قبول کردم. هنگام

۱- حج، برنامه تکامل، ص ۹۲.

۲- مصیبت نامه، ص ۲۴۵.

طواف، جوانی زیبـا و خوش صورت را دیـدم که جمال او مردم را متحیر کرده بود. ابراهیم نیز متحیرانه به او نظر می نمود. من پیش او رفتـم و گفتـم: آیـا شـرط نکردیـم که نظر نکنیم مگر برای خـدا؟ گفت: بلی. گفتم: چرا به دقت به این جـوان نظر می کنی؟ گفت: این فرزنـد من است و اینها که گرد اوینـد غلام های منند. برو با او دیدار کن و سـلام مرا به او برسان. سـپس این شعر را خواند (۱):

در راه رضای تو، از خلق، هجرت کردم و فرزندانم را یتیم گذاشتم تا تو را ببینم.

پس اگر در دوستی ات مرا قطعه قطعه کنی، قلبم به غیر تو متمایل نخواهد شد.

به هرچه بخواهی، در راه عشق خودت، مرا آزمایش کن که اختیار من در آن چیزی است که رضای تو در آن است.

به هر حال، تو برای من برتر از خود من هستی؛ زیرا اگر تو نباشی من نیستم. (۲)

حکایت

«شـیخ فتـح موصـلی» روایت می کنـد: در صـحرا نوجوانی را دیدم که هنوز به حد بلوغ نرسـیده بود. ذکر خدا می گفت. به او سلاـم کردم، پاسـخ داد. پرسـیدم: کجـا می روی؟ گفت: به زیـارت بیت الله الحرام و طواف خـانه خـدا. پرسـیدم: چه ذکر می گویی؟ گفت:

قرآن می خوانم. گفتم: تو هنوز مکلف نشدی، چرا به خودت زحمت می دهی؟ پاسخ

۱- هجَرْتُ الْخَلْقَ طُرّاً رضاکـا وَ ایْتَمْتُ الْبَنینَ لِکَی اَراکـا فَلَوْ قَطَعْتَنِی فِی الْحُبِّ اِربـاً لَمـا لَحِقَ الفؤاد اِلی سواکـا وَ بِمـا شِـئْتَ فی هَواکَ اخْتَبِرْنِی فَاخْتِیاری ما کان فِیه رِضا کا فَعَلی کُلِّ حالَه أَنْتَ مِنّی بی اَوْلی اِذْ لم أَکُنْ لَولا کا

۲- رنگارنگ، ج ۱، صص ۳۹۶ و ۳۹۷.

داد: من به چشم خویش می بینم که مرگ، از من کوچک تران را در کام خود کشیده است. گفتم: گام های تو خیلی کوتاه است و منزل و مقصودت بس دراز! پاسخ داد: بر من رفتن است و بر خدا به مقصد رساندن. گفتم: زاد و مرکبی برای تو نمی بینم! گفت: توشه من یقین و مرکب پاهایم می باشد. گفتم: از نان و آبت می پرسم؟ پاسخ داد: آیا دیده ای که کسی تو را میهمان کند و طعامت را همراه ببری؟ مولای من مرا به زیارت خانه خود دعوت کرده است و خود عهده دار طعامم خواهد شد. آیا پروردگارم مرا گرسنه خواهد گذاشت؟ گفتم: هرگز. از نظر من غایب شد. در مکه او را دیدم که طواف می کند. گفت: ای شیخ! آیا شک تو برطرف شد؟ (۱)

حکایت

«حسن بصری» گفت: در مکه، مشغول طواف بودم. دیدم پیرزن عابدی مشغول طواف است. پرسیدم: کیستی؟ پاسخ داد: از دخترهای پادشاهان می باشم. پرسیدم: خوراک تو از کجا می رسد؟ گفت: همین که روز به آخر می رسد، زنی می آید و دو گِردهٔ نان و کوزه ای پر از آب پیش من می گذارد و می رود. گفتم: آن زنِ آراسته شده، دنیاست؛ چون تو خدمت پروردگار اختیار کردی و دل از غیر او کَندی، در مقابل، خداوند دنیا را خادم تو قرار داد. (۲)

دکتر علی شریعتی می گوید:

من در سفر حج، وقتی می خواستم طواف بکنم، دیدم یک عده ای خشونت به خرج می دهند و اصلاً ملاحظهٔ مرا نمی کنند و با بازو و دست شان مرا کنار می زنند و با فشار مرا می برند و اذیت می کنند. چند مرتبه خیلی عصبانی شدم

و عکس العمل تند نشان دادم و بعد چقدر متأثر شدم که چرا اصلاً طواف

۱- رنگارنگ، ج ۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.
۲- رنگارنگ، ج ۱، ص ۴۰۰.

می کردم، هیچی نفهمیدم؛ زیرا آدم بایـد همچون فرو برود و بخورد و فشار ببیند تا اصـلاً یادش نیاید که من در اینجا ناراحت شـدم و همین قـدر که یادت آمـده که آنجا ناراحت شدی و آنجا تحت فشار قرار گرفتی و عقب رانده شدی، یعنی هنوز «من» هست [و به انقطاع نرسیدی]. (۱)

۶. طواف عاشقانه

اشاره

عشق، هر جا رو کند، آنجا خوش است

گر به دریا افکند، دریا خوش است

گر بسوزاند در آتش، دلکش است

ای خوشا آن دل که در این آتش است

تا ببینی عشق را آیینه وار

آتشی از جان خاموشت بر آر

عشق پیروزت کند بر خویشتن

عشق آتش می زند در ما و من

عشق را دریاب و خود را واگذار

تا بیابی جان نو، خورشیدوار

(۲)

می توان بـا هفت دور طواف کعبه، تکلیفی را ادا کرد، یکی دیگر از مناسـک حـج را گزارد و گامی دیگر برای حاجی شـدن برداشت و خرسـند بـود که طـواف، درست صورت گرفته است؛ آن گونه که در رسـاله عملیه آمـده. امـا چه بسـا همین طوافِ درستِ هماهنگ با رساله عملیه، کالبدی بی روح و صورتی تهی از معنا و اندامی بی طراوت باشد. آری! طوافی که از کیمیای «عشق» بی بهره باشـد، در حـدّ «ادای تکلیف» می ماند. عشق و پرهیز از طواف تکلّف بار و تکلیف مدار، به طواف حاجی ژرفا و شادابی می بخشد. حاجی عاشق، به طواف، دل می دهد، طوافش پرشور است و فراتر از توجه به شمار طواف و درستی آن و چگونگی آغاز و پایان آن، به معشوقی می اندیشد که روحش، بر گِرد او، در طواف است.

رخت کشیدم به حج تا کنم آنجا قرار

برد عرب رخت من، برد قرارم طواف

۱- میعاد با ابراهیم، ص ۲۱۸.

۲- بازتاب نفس صبحدمان (کلیات اشعار) ، فریدون مشیری، ج ۲، صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

تشنه چه بیند به خواب چشمه و حوض و سبو

تشنه وصل توام، کی بگزارم طواف (۱)

حاجی عاقل طواف، چند کند هفت هفت

حاجی دیوانه ام، من نشمارم طواف

عشق، مرا می ستود که همه شب همچو ماه

بر سر و رو می کند، گرد غبارم طواف

عاشق و مات وی ام تا ببَرد رخت من

ورنه نبودی چنین، گرد قمارم طواف

خشت وجود مرا خُرد کن ای غم چو گَرد

تا که کنم همچو گَرد، گِرد سوارم طواف

از مناسک مهم و اساسی حج که به واسطه حضرت ابراهیم (ع) به بشر رسید، طواف خانه خدا است. طواف، یعنی دور چیزی چرخیدن، نشانهٔ کمال علاقه و محبت است. شخص خود را فدای محبوب می کند، بلاگردان او می شود؛ همچنان که پروانه آن قدر دور شمع می گردد تا بال وپرسوخته، به پای شمع می افتد.

خانهٔ کعبه، خانه دل هاست

ساحت قدس و جلوه گاهِ خداست

نیک بخت آن که همچو پروانه

در طواف است گرد آن خانه

شاید یکی از حکمت های طواف، پرورش روحِ اطاعتِ توأم با اشتیاق خدا، همگام با گردش و اطاعت مشتاقانه زمین و آسمان های هفت گانه از پروردگار است:

(فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَینا طائِعِینَ) (فصلت: ۱۱)

پس به او [آسمان] و به زمین گفت: به وجود آیید [و شکل گیرید]، خواه از روی اطاعت [و شوق و رغبت] و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت [و رغبت] می آییم [و شکل می گیریم].

«ابراهیم خلیل (ع) دعا کرد و از خدا خواست تا دل های مردم چنان باشد که هوای سرزمین مکه کند: (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيهِمْ) ؛ [«دل هـای مردم را چنـان کن که هوای آن را کننـد» (ابراهیم: ۳۷)]. «هوی» در این آیه، بـدین معناست که دل های مردم به

آن سمت و سو تمایل یابد.

۱- کلیات شمس تبریزی، صص ۳۹۷ و ۳۹۸، غزل ۱۳۰۵.

نکته ظریفی در آیه شریفه وجود دارد. . . [و آن اینکه] از دل، با تعبیر «فؤاد» یاد شده است. فؤاد همان قلبی است که در آن آتشی افتد. اگر قلبی سخت بسوزد و شعله کشد و دود آن به هوا رود، به آن فؤاد گویند. شوقی که خداوند نسبت به فرزندان ابراهیم (ع) و نیز سرزمین نور و وحی در دل ها قرار داده است، اشتیاقی معمولی نیست، بلکه شوق و حبّی از نوع سوختن و آتش گرفتن است. قلب ها در این سرزمین به هیجان می آیند، مملو از حرارت عشق و شوق می شوند و در کنار خانه یار و طواف خانه یار، عاشقانه می سوزند» . (۱)

شیخ محمود شلتوت می نویسد:

طواف به معنای روی آوردن به خداوند و چرخش جسم و روح، بر گِرد کعبه دل ها و منبع پاکی هاست، کاری است که عاشق شیدا در آستان معشوق و محبوب خویش انجام می دهد؛ محبوبی که نعمت ها و آثار عظمت و حکمتش را می بیند و به شوق درمی آید. (۲)

«باری، فهمیدن این حقیقت که خانه، خانه خداست و آن را به منزله پیشگاه سلاطین قرار داده است، اشتیاق برانگیز است. پس هرکس قصد خانه خدا کند، قصد خدا را کرده است و هرکس به وسیله خانهٔ محسوس [کعبه] آهنگ حضرت باری تعالی کند، شایسته است از سر شوق و عاشقانه به محضر حق و کعبه حقیقی که در آسمان است و این کعبه در زمین که به منظور توجه به کعبه حقیقی بنا شده است، حرکت کند و به طواف درآید» . (۳)

«ما دو نوع حرکت داریم: حرکت مستقیم و حرکت دَورانی. حرکت دورانی، علامت و نماینده جاذبه و عشق است» . (۴)

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲- اسلام آیین زندگی، ص ۲۰۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴- حج، ص ۷۳.

«امیرالمؤمنین (ع) در توصیف ازدحام پراشتیاق حجاج در حال طواف، می فرماید:

یَرِدُونَهُ وُرودَ الاَنْعامِ، وَ یَأْلَهُونَ اِلَیهِ وُلُوهَ الْحَمام . (۱)دیده اید، حیوانات تشنه وقتی به آب می رسند، چه سان با عجله می روند و یکدیگر را عقب می زنند؛ همچنین حجاج و زائران بیت مکرّم، آنچنان آتشِ شوق کعبه در دل هایشان مشتعل می شود که گویی عقل و هوش از سرشان می پرد و همچون شتران تشنهٔ به آب رسیده، با بی تابی و التهابی عجیب پیش می روند و یکدیگر را عقب می زنند و مانند کبوترانی که به سوی بچه و آشیانه، بال و پر زنان و شتابان می روند، این دلباختگان نیز با قلبی مشتاق و روحی مواج از شور و هیجان، به سوی خانه معبود می دوند» . (۲)

حکایت

شخصی به نام «عطاف» می گوید: روزی گرد کعبه معظم طواف می کردم و با هوای نفس مصاف می نمودم که آواز بانویی به گوشم آمد که می گفت:

یا مالِکَ یَومِ الدِّینِ وَالْقَضاءِ وَ خالِقَ الأَرْضِ وَالسَّماءِ اِرْحَمْ اَهْلَ الْهَوی وَاستَقِلَّهُم مِنْ عَظیمِ الْبَلاءِ اِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاء.

ای مالک روز قیامت و قضا و [ای] آفریننده زمین و آسمان، رحم کن بر اهل هوا [ی نفس] و بلا ـ را از آنان بازدار که تو شنوندهٔ دعایی.

عطاف می گوید: در وی نگریستم، او را دیدم در حُسن بر صفتی که چشم جادوش جگر اصفیا را خستی و دام بر پای اولیا بستی. به او گفتم: ای لطیفه یزدانی! نیایش های تو جانسوز و روح تو بی قرار است. سبب چیست که این گونه گریانی که در ما اثری از این احوال نیست؟ گفت: از من دور شو ای عطاف! تو را آتش بلا ـ نسوخته است، و حتی این آتش در کانون دلت نیفروخته است، از این سِرّ چه خبر و از این معنا چه اثر

۱- نهج البلاغه، خطبه اول. (چونان تشنگان به سوی آن روی می آورند و همانند کبوتران به آن پناه می برند) .

۲- حج برنامه تکامل، ص ۳۳.

داری؟ ! پرسیدم: عشق چیست؟ گفت: عشق از آن عیان تر است که به بیان آید. درد عشق، بی درمان است و بیابان عشق، بی پایان (۱)

اشاره

اشاره

آورده اند که عابدان چهار طبقه اند: یکی آنان که به امید بهشت، خدای را عبادت کنند، این طریقهٔ تاجران است؛ دوم آنان که او را از خوفِ دوزخ می پرستند، این وظیفهٔ چاکران است؛ سوم آنان که او را از روی حیا و تعظیم بندگی می کنند، این آداب صادقان است؛ چهارم آنان که از خلوص محبت در مقام عبادت باشند، این خاصه عاشقان است. (۲)

نکته، در کمیاب بودن طواف عاشقانه

عشق، گوهری بس گرانبهاست، پس همه کس سزاوار آن نباشد. آنان که خود را به قله عشق می رسانند، اندک اند؛ چرا که جاده عشق، سرشار از ناهمواری و ناملایمت است، تنها آنان که استقامت ورزیدند و دل از جز خدا بریدند، به عشق دست می یابند. بلندی جایگاه عشق، سبب شده است که خداوند هرکسی را بدان آستان راه ندهد.

حکایت

بایزید بسطامی شبی به حرم درآمد و در اطراف آن طواف کرد. تعداد عاشقان و طواف های عاشقانه را بسی اندک دید. جانش از آتشِ افسوس به جوش آمد، پس به خروش آمد و به خدا عرض کرد:

با چنین درگه که در رفعت، تو راست

این چنین خالی ز مشتاقان چراست

هاتفی گفتش که ای حیرانِ راه

هرکسی را راه نَدْهد پادشاه

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- تفسیر فاتحه الکتاب، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، صص ۱۳۵ و ۱۳۶ (با تغییر و تلخیص) .

عزت این در چنین کرد اقتضا

کز درِ ما دور باشد هر گدا

چون حریم عزّ ما نور افکند

غافلان خفته را دور افکند

سال ها بودند مردان انتظار

تا یکی را بار بود از صد هزار (۱)

۷. طواف خائفانه

طواف عاشقانه، با طواف خائفانه، آمیخته است. آن که در طواف عاشقانه طعم قرب را می چشد، هراسِ زوالِ قرب، قلبش را فرا می گیرد و همواره در خوف هجران است. بدین گونه، طوافش آمیزه ای از «امید به قرب» و «خوف از هجر» می شود؛ «امیدی» که او را دلگرمِ تماشای جمال معبود می سازد و خوفی که مانع از غرور و خودپسندی وی در مقام قرب پروردگار می شود.

حکایت

والی مصر ولایت ذوالنون

آن به اسرار حقیقت مشحون

گفت در مکه مجاور بودم

در حرم حاضر و ناظر بودم

ناگه آشفته جوانی دیدم

نه جوان، سوخته جانی دیدم

لاغر و زرد شده همچون هلال

کردم از وی ز سر مهر سؤال

که مگر عاشقی ای شیفته مرد

که بدین گونه شدی لاغر و زرد

گفت آری به سرم شور کسی است

کِش چو من عاشق و رنجور بسی است

گفتمش یار به تو نزدیک است

یا چو شب روزت از او تاریک است

گفت در خانه اویم همه عمر

خاک کاشانه اویم همه عمر

گفتمش یارِ تو ای فرزانه

با تو همواره بوَد همخانه

سازگارِ تو بوَد در همه کار

بر مراد تو بوَد کارگزار

۱- مقدمه منطق الطیر، فریدالدین عطار، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

لاغر و زرد شده بهرچه یی

سر به سر درد شده بهرچه یی

گفت رو رو که عجب بی خبری

بِه کزین گونه سخن در گذری

محنت قُرب، ز بُعد، افزون است

جگر از هیبت قربم خون است

هست در قرب، همه بیم زوال

نیست در بُعد جز امید وصال

(۱)

سمنانی می نویسد: «بی تو کس را شکیبایی نه، با تو کس را آرام نه؛ نه بی تو می توان بود، نه از تو می توان گریخت. نه طاقتی است با تو بودن، و نه راحتی است با غیر تو بودن» . (۲)

۸. مغناطیس کعبه

«کعبه مغناطیس نیرومندی است که انسان ها را مانند براده های آهن به سوی خود جذب می کند و به گرد خود به چرخش درمی آورد. کعبه، قطب جغرافیای قدسی و معنوی همه مسلمانان جهان است. در جغرافیای طبیعی، حرکت وضعی زمین به دور خودش، حول محوری صورت می گیرد که آن محور، کره زمین را در دو نقطه (قطب شمال و قطب جنوب) قطع می کند. همه نصف النهارها از قطب می گذرند و همه مدارها حلقه هایی هستند گرداگرد قطب. کعبه هم همین طور است. همه نمازگزارانی که در هر جای جهان پشت سر یکدیگر می ایستند، نصف النهاری می سازند که از کعبه می گذرد و همه آنها که در کنار یکدیگر به صف می ایستند مداری می سازند که کعبه مرکز آن است. اکنون، اینجا، در مسجدالحرام، این مدارها و نصف النهارها در کنار قطب، فشرده تر و منظم تر از همه جا، کعبه را این مغناطیس جان ها در میان گرفته اند. کعبه، سرچشمه جوشان توحید است. گویی هرجا جرعه آبی به دست تشنه کامی می رسد، از این سرچشمه جوشیده است و حاجی اینک خود را به این سرچشمه و در کنار این

۱- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۶۴۲.

۲- روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، شهاب الدین احمد سمعانی، ص ۵۵.

مغناطیس دلربا رسانده و در همان نگاه اول، دلباخته این خانه کوچک ساده ای شده است که مردم آن را خانهٔ خدا می نامند و خدا، آن را خانهٔ مردم» . (۱)

«باری اینجا صـدای خدا در صـحرا به گوش می رسد. از هر ذره ای این ندا برمی آید و تمام فضای آسـمان و زمین را پر کرده است و هرکس آن را می شـنود و هرکسـی آن را خطاب به خود می شـنود و تو همچون ذرهٔ حقیرِ براده آهنی که به مغناطیس قوی جـذب می شود، احساس می کنی که دیگر این پاهایت نیست که تو را می برد؛ تو را می برند و پاهایت از پی تو کشـیده می شود» . (۲)

«آیـا تعجب آور نیست؟ این همه بناهـای مجلل و باشـکوه و ساختمان های مزین به انواع زینت های جالب و اعجاب انگیز، در مناطق خوش آب و هوا، همراه با مناظر زیبا و دلربا، هرگز در قلوب و ارواح آدمیان، این جـذبه و کشـش و مغناطیس را نـدارد که از نقاط دور دست دنیا، مرد و زن، عالم و عامی، فقیر و ثروتمنـد را دیوانه خود سازد و به بیابان ها بکشانـد و پروانه صـفت دور خود بچرخانـد؛ در صورتی که کعبه و اطرافش، نه برای تفریح و تفرج آمادگی دارد و نه وسایل ارضای شـهوات در آنجا فراهم است تـا مورد توجه مردم عیـاش و هوس بـاز باشـد. آنجـا جز هوای گرم و سوزان و بیابـان های پر از رمل و کوهسـتان، چیزی دیـده نمی شود. پس سـرّ این مغنـاطیس و محبوبیت و جـذابیت که در این خانـهٔ سـنگی و گِلی دیـده می شود، چیست؟ آری، علت، یک امر خارق العاده و فوق علل و اسـباب طبیعی است؛ نشانه ای از نفوذ اراده مطلقه مبدأ غیبی –حضرت حق جلّ و علاـ– است که از طریق دعوت پیغمبر بزرگوارش حضـرت ابراهیم خلیـل (ع) ، این اثر جـذب و توجه را در میـان کعبه و دل هـای مردم قرار داده اسـت و در اثر این مغنـاطیس است که آتش اشتیـاق در دل زائر شـعله ور شـده، بـار سـفر بسـته و از وطن مألوف و خانه

۱- حج نماز بزرگ، صص ۲۰ و ۲۳.

۲- تحلیلی از مناسک حج، ص ۵۶.

و کاشانه و فرزند و زن، بریده و لبیک گویان، خود را به پای دیوار خانه محبوب می رساند و پروانه وار، گرد شمع فروزان خانهٔ توحید می چرخد. او در واقع از چنگال عوامل جذاب مشتهیات دنیایی، رها شده و جز جذبه و کشش حضرت معبود، چیزی او را به سمت خود نمی کشد. همه چیز دنیا را در اثر جذبهٔ حاصل از این مغناطیس، ریخته و سر و پا برهنه و کفن پوشیده، با حرکت دایره ای، بر گرد خانه حق نشان می دهد که جز حق، چیزی نمی خواهم و جز حق، چیزی نمی جویم و جز حق، چیزی نمی بینم و تنها مجذوب مغناطیس حق هستم. خانه حق، هسته مرکزی و هدف اصلی زندگی من است. این خانه، شمع است و من پروانه ام» . (۱)

کاشفی سبزواری می نویسد: «ای عزیز! هر کجا شمعی برفروزند، پروانه، از هر طرف، خویشتن را به وی رساند؛ کعبه شمعی است در حرم افروخته و صد هزار پروانه در او بال و پر سوخته.

دل وصل تو را جوید، و آن گاه ز جان ترسد

پروانه و نور شمع، آن گه ز پَر اندیشد

روزی که سراندازد، آن شمع پری رویان

عاشق نبوَد آن کو، آنجا ز سر اندیشد

حاجیان پروانگانند، گِرد شمع حرم در طواف آمده که به پرتوِ انوارِ فیضِ آثارِ او، از قید هستی برهند و پر و بال حیات فانی را در شعاع شعلهٔ محبت او بسوزند تا جناحِ نجاح، و بالِ اقبال یابند. هر که در راه طلب، بال و پر خویش بسوخت

به پر و بال تو زین پس طَیران خواهد کرد

هر که بی کام و زبان گشت در اوصاف رُخت

به زبانت صفت حال بیان خواهد کرد (۲)

«زائر، نقطه پرگار کعبه را کانون عشق قرار می دهد تا چرخشی گرداگرد آن کُنَد و چونان ستاره، حول محور وجود حق بچرخد. او با طواف، جذب مغناطیس وجود حق

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۱۰ - ۱۱۳.

۲- الرساله العلیه فی احادیث النبویه، کمال الدین حسین کاشفی سبزواری، ص ۸۹.

می شود و شعاع محبت حق، او را بر مدار عشق می چرخاند. طواف، آن است که عارف، پروانه وار بر گرد شمع او بچرخد تا عاقبت با بال و پر سوخته، خویش را به پای شمع افکند. طواف، حرکت معنوی است. زائر در مطاف، به جنبش درآمده، خود را در دریای عشق الهی، غرق می کند؛ گرد شمع دوست، چرخیده، هستی خویش را به پای او ذوب می کند تا آنکه ذره ای بی مقدار گشته، چونان مولود کعبه فریاد سردهد: «

هَبْنِی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیفَ اَصبِرُ عَلی فِراقِکَ » ؛ [گیرم که بتوانم بر عذاب تو صبر کنم، چگونه می توانم بر دوری تو صبر کنم].

به شمع کعبه بس پروانه دیدم

هزاران عاشق دیوانه دیدم

چه شمعی این همه پروانه دارد

چه دلبر این همه دیوانه دارد

همه افسرده خاطر، دل شکسته

به روی گونه شان اشکی نشسته

زن و کودک، هزاران در هزاران

همه گریند چون ابر بهاران

بسی مجنون که در صحرا دویده

به شادی در بر لیلی رسیده (۱)

۹. طواف، هماهنگی با ذرات آفرینش

جهان هستی، جهان طواف و چرخش است. هر جا محور و مغناطیسی پیدا شده که از جاذبه و فیض بخشی برخوردار بوده است، موجوداتی نیز یافت شده اند که به طوافش دل داده اند. هرجا که می نگری، محوری و مغناطیسی است و طواف کننده ای. اگر انسان از این قاعدهٔ عام پیروی نکند و متناسب با جایگاه خویش، به دور آن محور و مغناطیس پیدا و پنهان معنوی به طواف نپردازد، در میان این مجموعهٔ هماهنگ هستی، ساز مخالف نواخته است؛ سازی که چون مخالف است، به موسیقی زیبای حاکم بر همه هستی آسیب می رساند، و آن را از زیبایی می اندازد.

۱- اسرار عرفانی حج، صص ۳۶۳ و ۳۶۴.

«این کرات معلّقه در فضـا، بر گرد خورشـید در حـال طواف انـد؛ چون نور و حرارت خود را از او می گیرنـد و محوری جز او ندارنـد. در داخـل «اتم» ، «الکترون هـا» بر گرد «پروتون هـا» در حال طواف انـد؛ درست ماننـد سیاراتی که دور خورشـید می گردند. خورشـید، با سیارات خود و اقمار آنها که مجموعاً منظومه شمسی را تشکیل می دهند در مدت ۲۲۰ میلیون سال، یک مرتبه، به دور مرکز کهکشـان می چرخنـد. سراسـر عـالم، از ذره نـامرئی گرفته تـا کرات منظومه های شمسـی و کهکشان های عظیم، همه در حـال طـواف انـد. آیـا انسـان که خود، جزئی از اجزای این دسـتگاه خلقت است، نبایـد بـا این مجموعه هسـتی، هماهنگ بوده، به پیروی از این قانون عمومی، در حال طواف باشد.

آری، انسـان هم موظف به طواف است. منتهـا آنها طواف شان، طواف تکوینی و اضـطراری است، اما انسان که عقل و اراده و اختیار دارد، بایـد با عقل و اراده و اختیار خود، دور مبدأ و معبود خود، در حال طواف باشد، به گرد او بچرخد. خانه ای را که خدا از باب تشـریف و تکریم آدمیان، به نام خود تعیین کرده و در دسترس انسان قرار داده است، قبله خود بسازد و هنگام نماز و عرض بندگی به سـمت آن بایسـتد، وقت تلاوت قرآن، رو به سمت آن باشد، موقع خوابیدن و نشستن به جانب آن بخوابد و بنشیند، در حال احتضار به سمت آن قرار گیرد و در میان قبر نیز به سوی آن دفن شود و خلاصه، حتی از دور، همواره در حال طواف به سوی کعبه باشد و تمام حرکات و سکنات و جنب و جوش و مرگ و حیاتش، به سوی خانه معبود

باشد.

چون نصیب تو نیست فیض حضور

باش اندر طواف خانه ز دور

در رکوع و سجود، سویش باش

تو هم از زائران کویش باش (۱)

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

ص: ۲۳۸

۱۰. در جست وجوی خداوندِ خانه

به کعبه رفتم و زانجا، هوای کوی تو کردم

جمال کعبه تماشا، به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم، سیاه دست تمنّا

دراز جانب شَعرِ سیاه موی تو کردم

چو حلقهٔ درِ کعبه، به صد نیاز گرفتم

دعای حلقه گیسوی مشک بوی تو کردم

نهاده خلق حرم، سوی کعبه، روی عبادت

من از میان همه، روی دل، به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو کامی

طواف و سعی که کردم، به جست وجوی تو کردم

به موقف عرفات، ایستاده خلقْ دعاخوان

من از دعا لب خود بسته گفت وگوی تو کردم

فتاده اهل مِنا در پی مُنی (۱)و مقاصد

چو جامی از همه فارغ من آرزوی تو کردم

(۲)

«خانه کجا و صاحبخانه کجا؟ طائفِ آن کجا و عارفِ این کجا؟ آن سفر جسمانی است و این روحانی. آن برای دولتمند است و این برای درویش. آن اهل و عیال را وداع می کند و این ماسوا را. آن ترک مال کند و این ترک جان. سفر آن در ماه مخصوص است و این را همه ماه و آن را یکبار است و این را همه عمر. آن سفر آفاق کند و این سیر انفس. راه آن را پایان است و این را نهایت نبوَد. آن می رود که برگردد و این می رود که از او نام و نشانی نباشد. آن، فرش پیماید و این عرش. آن مُحرِم می شود و این مَحرَم. آن لباس احرامی پوشد و این از خود عاری می شود. آن لبیک می گوید و این لبیک می شنود.

آن تا به مسجدالحرام رسد و این از مسجداقصی بگذرد. آن استلام حجر کند و این انشقاق قمر. آن را کوه صفاست و این را روح صفا. سعی آن چند «مرّه» بین صفا و مروه است و سعی این یک مره در کشور هستی. آن هروله می کند و این پرواز. آن مُقام ابراهیم طلب می کند و این مَقام ابراهیم. آن، آب زمزم نوشد و این آب حیات. آن عرفات بیند و این عرصات. آن را یک روز وقوف است و این را همه

۱- آرزوها.

۲- دیوان اشعار، نورالدین عبدالرحمان جامی، ج ۱، ص ۶۰۸.

روز. آن از عرفات به مشعر کوچ می کند و این از دنیا به محشـر. آن درک منا آرزو کند و این ترک تمنّا را. آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را. آن رمی جمرات کند و این رجم همزات. آن حلقِ رأس کند و این ترکِ سر. آن را لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ (بقره: ۱۹۷) است و این را لا ـ فُسُوقَ وَ لا جِـدالَ در همه عمر. آن بهشت طلبـد و این بهشت آفرین. لاجرم آن حاجی شود و این ناجی. خنک آن حاجی که ناجی است» . (۱)

«دل به سوی کعبه داشتن چه سودی دهد آن را که دل به سوی خداوند کعبه ندارد» . (۲)

«الهی! توانگران را به دیـدن خانه خوانـده ای و درویشان را به دیدار خداوند خانه. آنان سـنگ و گِل دارند و اینان جان و دل. آنان سرگرم در صورتند و اینان محو در معنی. خوشا آن توانگری که درویش است. (۳)

تا از دیار هستی، در نیستی خزیدیم

از هرچه غیر دلبر، از جان و دل بریدیم

با کاروان بگویید، از راه کعبه برگرد

ما یار را به مستی، بیرون خانه دیدیم

لبّیک از چه گویید، ای رهروان غافل

لبّیک او به خلوت، از جام می شنیدیم

ای پرده دار کعبه بردار پرده از پیش

کز روی کعبهٔ دل، ما پرده را کشیدیم

ساقی بریز باده، در ساغر حریفان

ما طعم باده عشق، از دست او چشیدیم

(امام خمینی (رحمهالله) (۴)

روزی که برفتند حریفان پی هر کار

زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار

من یار طلب کردم و او جلوه گه یار

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو

هرجا که روم پرتو کاشانه تویی تو

۱- الهی نامه، حسن زاده آملی، صص ۳۷ - ۳۹.

۲- الهی نامه، حسن زاده آملی، ص ۲۴.

۳- الهی نامه، حسن زاده آملی، ص ۲۴.

۴- دیوان امام خمینی (رحمه‌الله) ، ص۱۶۴.

در میکده و دیر که جانانه تویی تو t مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه (۱)

«آنان که قصد حج کرده اند سه دسته اند:

دسته نخست به دنبال حَجَّهٔ الاسلام اند، قصدشان این است که حجّشان درست برگزار شود. آنها با خود توشه می برند تا حجی درخور و شایسته داشته باشند. آنها همچنین به حفظ وقت و رعایت احوال و طلبِ سلامت می پردازند و از خدا دوری بلاها را می جویند. «ابن سالم» می گفت: «سهل بن عبدالله» جز به حج واجب [حَجَّهٔ الاسلام] نرفت و در آن هنگام، بیش از شانزده سال نداشت و زاد و توشه اش جز مقداری جگر سرخ کرده که در گرسنگی های سخت می خورد نبود.

دسته دوم حاجیانی هستند که سعی در قطع علاقه ها دارند. آنها واقعاً از وطن، اهل، عیال و دوستان مهاجرت می کنند و قصد حقیقی شان، زیارت بیت الله و قبر نبوی است. بیابان ها را طی می کنند، با مشکلات رویارو می شوند و با سختی، خود را به میقات می رسانند. این دسته از زائران، آداب حج را به جای می آورند و ذخیره ای برای آخرت خود فراهم می کنند. آنها نفْس را زندانی آنجا می سازند؛ زیرا می دانند که خداوند این بقاع و مشاهد را به فضل و شرف، تخصیص داده است. از دیگر سو، بی میلی نفس را به زندگی در مکه و عجز از اقامت در آنجا درمی یابند. پس نفس شان را به ریاضت ها خو می دهند تا از نگرانی برهند و آرامش یابند. «حسن قزّاز دینوری» دوازده بار پیاده و سربرهنه حج کرد و وقتی که خاری به پایش می خلید، پا را به زمین می سایید و راهش را ادامه می داد. «ابوعبدالله بن جلا» هجده سال در مکه ماند و هرگز از خوردنی هایی که از مصر برایش می آوردند، نخورد؛ چون مصر را شبهه مانندی بود که گذشتگان، از خوردنی های آن پرهیز می کردند. آب زمزم را وقتی می نوشید که با ریسمان و دلوِ خود

۱- کلیات اشعار شیخ بهایی، به اهتمام: سید جواد معصومی، ص ۱۹۱.

کشیده باشد و از دلوِ آویخته بر آن، نمی نوشید؛ چون ریسمان و دلوِ زمزم، از اموال شاهان بود.

باری دو گروه یادشده، با همه تلاش، همچنان در میانه راه هستند.

دسته سوم مجاوران حقّ اند که با یاد خدا و دیدار او اُنس گرفته اند. اینان سلوکی معنوی و سفری ملکوتی دارند. چشمشان تنها در انتظار رؤیت ماه است و نفسشان بی قرار دیدار. به دل اعتراف می کنند که قدرتی جز خدا در هستی نیست. با چشم سر به خانه نگاه می کنند و چشم دل را بر صاحبخانه می دوزند. طواف خانه، آنان را از طواف صاحبخانه بازنمی دارد. (۱)

دوش خوابی دیده ام، خود عاشقان را خواب کو

کاندرون کعبه می جستم که آن محراب کو

کعبه جان ها، نه آن کعبه که چون آنجا رسی

در شب تاریک گویی شمع یا مهتاب کو

بلکه بنیادش ز نوری کز شعاع جان تو

نور گیرد جمله عالم، لیک جان را تاب کو

خانقاهش جمله از نور است فرشش علم و عقل

عارفانش بی سر و پا غلبهٔ قبقاب کو

در میان باغ حُسنش می پر ای مرغ ضمیر

کایمن آباد است آنجا، دام یا مضراب کو

چون ز شورستانِ ِتن رفتی سوی بستانِ جان

جز گُل و ریحان و لاله و چشمه های آب کو

چون هزاران حُسن دیدی کان تبُد از کالبد

پس چرا گویی جمال فاتح الابواب کو

باش تا موج وصالش در رباید مر تو را

غیب گردی پس بگویی عالم اسباب کو

(۲)

حکایت

هنـدویی شوریـده حـال، در مقـام عشق، صاحب بصـیرت بود. هنگامی که موسم حـج فرا رسـید و کاروان حاجیان به راه افتاد، قومی را مشـغول بار بستن و کوچ کردن دید. گفت: ای آشفتگان و ای دلربایان! به چه کار مشغولید و راهی چه دیاری هستید که

۱- اللّمع، ابونصر سرّاج طوسی، گزیده صص ۲۰۷ - ۲۱۱ (با اندکی تغییر) .

۲- کلیات شمس تبریزی، ص ۶۷۰، غزل ۲۲۰۵.

این گونه با شور و شوق، بار می بندید؟ یکی از آن میان پاسخ داد: این مردان، عزم سفر حج دارند. هندو پرسید: حج چیست؟ مرا راهنمایی کن! گفت: جایی است که در آن، خداوند، خانه ای دارد و هر که به دیدار آن بشتابد و توفیق زیارت یابد، از عذاب جاودانی خدا ایمن خواهد بود.

هر که آنجا یک نفس ساکن شود

از عذاب جاودان ایمن شود وقتی هندو این سخن را شنید، شورشی در جانش افتاد. در آرزوی کعبه بر خاک نشست و گفت: شب و روز از پای ننشینم تا حج به جا آورم. مست و بی قرار همچنان می رفت تا آنجا رسید که مقصودش بود. هنگامی که خانه را دید، گفت: پس خدای خانه کو؟ او را اینجا نمی بینم! حاجیان گفتند: ای مرد پریشان! شرم دار! او کی در خانه باشد، خانه مال اوست، ولی هیچ وقت در آن ساکن نیست. شورشی در جان هندوی اوفتاد

ز آرزوی کعبه در روی اوفتاد

گفت: ننشینم به روز و شب ز پای

تا نیارم عاشق آسا حج به جای

همچنان می رفت مست و بی قرار

تا رسید آنجا که آنجا بود کار

چون بدید او خانه، گفتا کو خدای

زان که او را می نبینم هیچ جای

حاجیان گفتند ای آشفته کار

او کجا در خانه باشد شرم دار

هندو از این سخن سخت برآشفت. خود را به زمین می زد و به زاری می گفت: ای مسلمانان! برای چه مرا بدین مکان آورده و سرگردان کردید؟ من خانه بدون خدا را می خواهم چه کنم؟ آن خانه ای که در آن خدا نباشد، برای من از گورستان بدتر است. یا مرا به خانه خود بازگردانید یا خدای کعبه را نشانم دهید.

زین سخن هندو چنان فرتوت شد

کز تحیر عقل او مبهوت شد

هر نفس می کرد و هر ساعت، فغان

خویشتن بر سنگ می زد هر زمان

زار می گفت ای مسلمانان مرا

از چه آوردید سرگردان مرا

من چه خواهم کرد بی او خانه را

خانه گور آمد کنون دیوانه را

یا مرا با خانه باید زین مقام

یا خدای خانه باید، والسلام

هرچه او در چشم، جز صانع بوَد

گر همه صنعت بوَد ضایع بوَد

تا که جان داری ز صانع روز و شب

جان خود را چشمِ صانع بین طلب. (۱)

حکایت

آن یکی پرسید از مجنون مگر

کز کدامین سوی، قبله ست ای پسر

گفت اگر هستی کلوخی بی خبر

اینکَت (۲)کعبه ست، در سنگی نگر

کعبه عشّاق، مولا آمده است

آنِ ِمجنون روی لیلا آمده است

چون تو، نه اینی نه آن، هستی کلوخ

قبله ت از سنگ است ای بی شرم و شوخ

گرچه کعبه قبله جهانْست

لیک دایم قبله جای کعبه، جانْست

در حرم گاهی که قرب جان بود

صد هزاران کعبه سرگردان بود (۳)

حکایت

بایزید بسطامی، عزم حج کرد. منزلی چند برفت و بازآمد. گفتند: تو هرگز، عزم، فسخ نکرده ای، این چون افتاد؟ گفت: در راه، هاتفی را دیدم، تیغی کشیده، مرا گفت: اگر باز نگردی، با همین تیغ، کشته خواهی شد. تو، خدای را در «بسطام» گذاشتی و روی به کعبه آوردی! (۴)

آیت الله جوادی آملی می نویسد:

اگر حاجی و معتمر، زمینی اندیش باشد، بر گرد همین کعبه طواف می کند،

۱- مصیبت نامه، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۲- اینک تو را.

۳- مصیبت نامه، ص ۲۹۱.

۴- تذکره الاولیاء، ص ۱۶۵.

تنها به این فکر است که از محـدوده فقهی مطاف (۵/۲۶ ذراع یا ۱۳ متر و اندی) نگذرد. اما کسـی که همت و اندیشه والاتری دارد، بر گِرد کعبه و بیت المعمـور می گردد. و طواف کننـده ژرف نگری که برتر از دیگران می اندیشـد، بر گِرد کعبه و بیت المعمور و عرش می گردد و چنین حـاجی و معتمری، قلب او عرش رحمـان می شود و تنهـا اوحـدی از معتمران و حاجیـان، بر گرد تسبیحات اربعه [که چهار رکن کعبه نمادی از آن است] می گردنـد. [یعنی تنها اوحدی از معتمران و حاجیان، بر گرد یار و به دور معبود طواف می کنند. (۱)]

گذشتم از هوس کعبه و طواف حرم

همین بس است مرا حج که بگذرم سویت

ز تاب هجر تو می سوختم بحمدالله

که سایه بر سرم انداخت سرو دلجویت (۲)

عبدالرحمان جامی دکتر علی شریعتی می نویسد:

ما عادت داریم که هرجا به یک مزار، به یک معبد، به یک مسجد و یک

جایگاه مقـدس می رفتیم، کسـی آنجا باشـد. وقتی آدم وارد حرم یک امام می شود، شخصـیتی آنجا هست که همه آن اشـیا و منظره به خاطر آن شخصـیت معنی پیدا می کند. آن شخصـیت، شخصـیت مشخصی است که ما می شناسیمش و در حد تصور عقلی ما می گنجد. خوب، احساس ما به یک کسـی و شخصـیتی منتقل می شود، به نقطه ای پیوند پیدا می کند و احساس آدم جهت دارد. اما وقتی که انسان به کنار کعبه می آیـد، می بیند که این، به خودش هیچ نیست، تنها چند تا سـنگ است که روی هم گذاشته اند. در آنجاست که این «هیچ کس نیست» ، «هیچ چیز نیست» ، احساس را که

۱- صهبای حج، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- دیوان عبدالرحمان جامی، ج ۱، ص ۲۶۰.

همیشه عادت داشته کس پرست و چیزپرست باشد، متزلزل می کند: هیچ چیز نیست! اما در همین حال، دلی را که تا بدان جا رسیده است که می تواند [فراتر از کعبه ای که در آن هیچ کس نیست] مطلق را دریابد، سیراب کند که چه خوب که «هیچ کس» نیست! چه خوب که مطلق در اینجا به وسیله یک شخصیت بزرگ، محدود نمی شود، خدشه دار نمی شود. من اینجا هیچ کس را نمی بینم؛ در جایی که همیشه خیال می کردم خدا آنجاست! نیست! اینجاست که یک «بی جهتی» یعنی «همه جهتی» به احساس آدم دست می دهد و در طواف خانه محصور نمی ماند و به جست وجوی خدای کعبه برمی آید تا در حقیقت، او را طواف کند. (۱)

کعبه من جمال او، می کنمش به دل طواف

اهل صفا کنند سعی، بهر چنین زیارتی

در عرفاتِ عشق او، هست متاعِ جان بسی

نیست برای عاشقان، بهتر از این تجارتی

دوست در آید از درم، در قدمش رود سرم

بهر چنین شهادتی، می کنم استخارتی (۲)

حکایت

گویند: عارفی از اولیاءالله، اراده حج نمود. پسری داشت، پرسید: پدر جان، عزم کجا داری؟ گفت: به زیارت بیت الله می روم. پسر خیال کرد که هرکس خانه خدا را ببیند، خدا را هم خواهد دید. گفت: پدر جان! مرا نیز با خود ببر. پدر گفت: صلاح نیست تو را ببرم. پسر اصرار کرد. پدر ناچار او را با خود همراه کرد. به میقات رسیدند. احرام بستند و لبیک گویان داخل حرم شدند. هنگام ورود، پسر چنان متحیر و دلداده شد که بی درنگ بر زمین افتاد و روح از بدنش جدا شد. عارف را وحشت احاطه کرد، گفت: فرزند من چه شد؟ کجا رفت پاره جگر من؟ از گوشه خانه خدا صدایی بلند شد: تو

۱- میعاد با ابراهیم، صص ۸۸ و ۸۹.

۲- کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، تصحیح: محمد پیمان، ص ۴۰۴.

خانه را می طلبیدی و آن را یافتی و پسر تو پروردگار و خداوند این خانه را طلبید و او هم به مراد خود رسید. (۱)

یک دمی ای ساربان عاشقان

در چرا آور زمانی اشتران

تا در آنجا جمع گردد قافله

سوی حج رانیم ما بی مشغله

کعبهٔ مقصود را حاصل کنیم

در تجلی، خویش را واصل کنیم

باز سرگردان این صحرا شویم

در درونِ کعبه ناپروا شویم

بر قطارِ اشتران، عاشق شوی

در درونِ کعبهٔ صادق شوی

در محبت تا که غیری باشدت

در درون کعبه دِیری باشدت

تا مگر در کعبهٔ جانان روی

در مقام ایمنی خوش بغنوی

کعبهٔ جان ها مکانی دیگر است

این زمان آنجا زمانی دیگر است

کعبهٔ عشّاق را دریاب زود

جملهٔ ذرّاتشان این راه بود

کعبه عشّاق یزدان است آن

ره نداند برد جسم الله به جان (۲)

حکایت

بایزید بسطامی گفت: یک بار به مکه شدم، تنها خانه را دیدم. گفتم: حج مقبول نیست که من سنگ ها از این جنس، بسیار دیده ام. بار دیگر برفتم، خانه دیدم و خداوند خانه دیدم. گفتم: این هنوز حقیقت توحید نیست. بار سوم برفتم، همه خداوند خانه دیدم و خانه، نه. (۳)

حاجیان خاص، مستان شراب دولتند

ما به بوی جرعه ای مولای این مستان شویم (۴)(سنایی)

۱- رنگارنگ، ج ۲، ص ۴۳۹.

۲- اشترنامه، عطار نیشابوری، ص ۴۴، به نقل از: حج در ادب فارسی.

۳- تذکره الاولیاء، ص۱۸۴.

۴- دیوان حکیم سنایی، ص۶۱۹.

حکایت

شبی «جنید بغدادی» خانه خدا را طواف می کرد، پس صدای بانویی را شنید که می گفت: چگونه می توان حبّ و عشق او را پنهان نمود. چه بسا که بارها در صدد کتمان حب برآمدم و به این کار، توفیق نیافتم. آن گاه که آتش شوق من شعله ور می شود، قلب من به هیجان و التهاب درمی آید. جنید به او گفت: آیا به خداوند یقین نداری که در این مکان، چنین با او سخن می گویی؟ زن به او نگاه کرد و گفت: حبّ او بی قرارم ساخته است و من در اثر عشق به اوست که چنین سخن می گویم. آن گاه افزود:

ای جنید! آیا بیت را طواف می کنی یا صاحب بیت را؟ جنید گفت: من بیت را طواف می کنم. آن زن سرش را بالا برد و گفت: منزه است خدای من، منزه است خدای من! چه بزرگ است مشیت تو در آفرینشت! خلقی پیدا می شوند که مانند سنگ، به گرد سنگ ها طواف می کنند. (۱)

حکایت

شنیدم عاشقی، مشتاقِ یاری

به بوسی از لبش در انتظاری

نه جرئت تا به یارش راز گوید

نه دولت تا وصالش باز جوید

ز دورادور، گاهی با نگاهی

به رخسارش فشاندی اشک و آهی

چو شمعی از فراق یار مهوش

نشسته در میان آب و آتش

بدین حالت دل امیدوارش

پریشان بود تا بشنید یارش

به راه کعبه باری کرد آهنگ

در آن ره، عشق پیش آورد نیرنگ

کُمِیت عزم در راه حرم تاخت

نوید وصل را زاد سفر ساخت

ز عشق نازنین یارِ نکوچهر

روان گردید چون ماه از پی مِهر

۱- داستان ها و حکایت های حج، ص ۲۰۱.

ندای عشق را «لبیک» می گفت

سعادت بر لبش «سعدیک» می گفت

گر از خار مغیلان بودش آزار

ز لطف یار می دید آن دل افکار

ز بس در عشق جانان بود سرمست

به پایش خار چون گُل بود در دست

شب و روزان به راه عشق بشتافت

که تا در کعبه شد، آن ماه را یافت

مناسک را به جای آورد آن گاه

پی طوف حرم چون بر فلک ماه

ز طواف آمد که بوسد سنگ را یار

که حاج آن سنگ را بوسند رخسار

هزاران سر فرود آمد بر آن سنگ

که بوسد روی آن سنگ سیه رنگ

مراقب تا که یارش سنگ بوسد

مگر رویش بدین نیرنگ بوسد

خلاصه، عاشق، آن رخسار بوسید

به جای سنگ، لعل یار بوسید

چو بوسید آن لبِ ِلعلِ ِشکرخند

شدش مقبول حج، گردید خرسند

ز بعدِ بوسه، آهنگ وطن کرد

ز گلگون اشک، صحرا را چمن کرد

نکرده موقف و سعی و صفا را

t طواف خانه و حکم خدا را

مسلمانان بدو گفتند؛ چون است

به جا ناورده حج، رفتن، جنون است

به پاسخ گفت کعبه روی یار است

قبول حج، مرا بوس نگار است

مراد از کعبه، ای مرد نکوکار

جز این نبوَد که یاد آریم از آن یار

خوشا احرام مشتاقان «الهی»

که جز کویش نمی دانند راهی

(۱)

حکیم آیت الله الهی قمشه ای

ملاحسین کاشفی می نویسد:

حج دو نوع است: یکی قصد کوی دوست، و آن حج عوام است و یکی میل روی دوست، و آن حج خواص است. ای درویش! حجّ خانه خلیل،

۱- دیوان حکیم الهی قمشه ای، به اهتمام: حسین الهی قمشه ای، صص ۴۹۴ و ۴۹۵.

آسان است، اما حج حرم جلیل، کار شیر مردان است. ای عزیز! هرکس را قبله ای است که آن، کعبه اوست، و توجهِ دل بدان دارد: (وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها) ؛ [«هر امتی قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است» . (بقره: ۱۴۸)] (۱)

هجویری می نویسد:

محمد بن فضیل گوید: عجب از آن دارم که اندر دنیا خانهٔ وی طلبد، چرا اندر دل، مشاهدت وی نطلبد؟ خانه را باشد که یابد و باشد که نیابد، اما مشاهده او، همواره ممکن است. اگر زیارت سنگی که اندر سالی بدو نظر می باشد، فریضه است، دلی که بدو روزی سیصد و شصت نظر باشد، به زیارت او اولی تر است. (۲)

جلوه بر من مفروش ای ملك الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

«باری باید دانست که طواف، دو گونه است: طواف صوری و طواف معنوی. در طواف صوری، زائر با ظاهرش به مطاف می رود و کعبهٔ صوری را طواف می کند. اما طواف حقیقی، طواف معنوی است. در این طواف، ضمیر عارف به حرکت درمی آید و زائر، کعبه حقیقی را در ملکوت ملاقات می کند. این طواف، نیازمند شوق، اراده، طلب و صفای باطن است. چنین زائری در مطاف به رؤیت می رسد؛ به مقام شهود بار می یابد و با چشم دل انوار الهی را دیده، با گوش، نغمه های آسمانی را می شنود؛ از طریق استنشاق و ذائقه، بوها و مزه های جبروتی دریافت می کند و با لامسه خویش، دست غیبی خدا را بر شانه خود احساس می کند و اگر عروجش ارتقا یابد، مظهر اسم «علیم» می شود و معانی غیبیه را شهود می کند» . (۳)

۱- لُبّ اللّباب مثنوی، ملاحسین کاشفی، صص ۵۵ و ۵۷.

۲- کشف المحجوب، ص ۴۸۰.

۳- اسرار عرفانی حج، صص ۳۶۱ و ۳۶۲.

۱۱. طواف به امید آمرزش

دارم امید عاطفتی از جناب دوست

کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او

گرچه پری وَش است ولیکن فرشته خوست

چندان گریستم که هرکس که برگذشت

در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه خوست (۱)

آمرزیده شدن، خواسته همه اولیای الهی و عارفان است. آنها از اینکه غبار گناه، بر صفحه جانشان بنشیند، احساس وحشت و نگرانی دارند. در باور آنان، گناه، برای روح تیرگی می آورد، تیرگی روح، افزون بر آنکه از موانع اصلی ورود به بهشت است، پرده ای تاریک میان بنده و دیدار پروردگار است. در نگاه اولیا و عارفان، لقاءالله در صورتی به دست می آید که انسان سالک پیش از هرچیز، از گناهانش بازگردد. پس توبه و آمرزش خواهی، از ویژگی های اخلاقی اولیای الهی و عارفان و عالمان راستین به شمار می آید.

بی گمان برای آنها که ارزش توبه و استغفار را دریافته اند، هیچ مکانی ملکوتی تر و اثرگذارتر از کعبه نیست؛ چرا که هیچ مکانی، به اندازه آن، سبب فرود آمدن رحمت و غفران الهی نمی شود. قرآن کریم از آمرزش خواهی حضرت ابراهیم این گونه یاد می کند:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یوْمَ یقُومُ الْحِسابُ) (ابراهیم:۴۱)

پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در آن روز که حساب برپا می شود، بیامرز.

ملا احمد نراقی می نویسد:

چون چنگ در دامن خانه کعبه زند، نیت آن کند که دست در دامن خدا آویخته و طلب مغفرت و امان می کند، مثل تقصیرکاری که دست در دامن بزرگی زند و چنان قصد کند که دیگر مرا ملجأ و پناهی نیست، و به جز

۱- دیوان حافظ، غزل ۱۲۹.

عفو و کرم تو، راه به جایی ندارم و دست از دامن خانه تو برنمی دارم تا مرا ببخشی و مرا امان عطا فرمایی. (۱)

رسول اکرم (ص) فرمود:

آدم، هنگامی که فرودآمد، هفت بار کعبه را طواف کرد. سپس در مقابل در کعبه دو رکعت نماز خواند. آن گاه به ملتزم آمد و چنین گفت: خدایا! تو نهان و آشکارم را می دانی، پس پوزشم را بپذیر! و آنچه را که در دل و نزد من است می دانی، پس گناهانم را ببخشای! نیازم را می دانی، پس خواسته ام را عطا کن! خداوندا! از تو ایمانی می خواهم که همنشین دلم باشد و یقین راستی تا بدانم جز آنچه برایم نوشته ای به من نخواهد رسید و رضا به آنچه بر من حکم کرده ای.

خداوند به او وحی کرد: «ای آدم! دعاهایی کردی و من اجابت کردم.

این گونه دعا را هیچ یک از فرزندانت نخواهد کرد، مگر آنکه اندوه ها و گرفتاری هایش را برطرف سازم و آنچه را از دست داده، کفاف کنم و تهی دستی را از قلبش بیرون کنم و توانگری را میان دو چشمش قرار دهم و در پی تجارت هر تاجری برای او تجارت کنم [و سود دهم] و دنیا به حالت خوار سراغ او آید، هرچند خودش نخواهد» . (۲)

بنابراین لازم است که نیت طواف کننده، هنگام دست آویختن به پرده خانه کعبه، اصرار بر آمرزش و امان خواهی از خدا باشد؛ زیرا پناهی و فریادرسی جز او وجود ندارد و پرده خانه کعبه را رها نکند تا عفو الهی و امان از عذاب اخروی را به دست آورد. (۳)

۱- معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص ۸۸۶.

۲- حج و عمره در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری، ص ۱۵۵.

۳- الاخلاق، علامه سید عبدالله شُبَّر، ص ۲۰۶.

غزالی می نویسد:

و اما طواف، بدان مانـد که بیچارگـان به درگـاه پادشاهـان شونـد و گِرد قصـر پادشاه می گردنـد تا فرصت یابنـد که حاجت خویش عرضه کننـد و در میـدانِ سـرای می شونـد و می آینـد، و کسـی را می جویند که ایشان را شـفاعت کند و از گناهشان درگذرد و امید می دارند که مگر ناگاه چشم مَلِك بر ایشان افتد و به ایشان نظری کند. (۱)

«چون گناهان انباشـته شود و زنگار و پرده ای بر گنهکار شود، هریك از مناسك حج، موجب کاسـتن ضـخامت این پرده ها و کنار رفتن این پوشـش ها از دل ها می شود تا آنجا که حـج گزار، با دلی پاك که نه بر آن زنگاری نشسـته و نه حجابی بر آن کشیده شده است به دیدار پروردگارش نایل می شود» . (۲)

«آن زمـان که آدم طـواف بیت کرد و در حین گردش به دور کعبه، به «ملـتزم» رسـید، جبرئیـل امین به او گفت: در این مکـان بایست و به گناهت اعتراف کن. آدم آنجا ایسـتاد و به خـدا گفت: هر عملی اجری دارد، اجر من چیست؟ خداوند به او گفت: گناهـانت را بخشـیدم. آدم بـه خـدا عرض کرد: ذریـه مرا هـم ببخش! خداونـد بـه آدم چنیـن وحی کرد: ای آدم! هر کـدام از فرزندان تو به این مکان بیاید و به گناه خود اعتراف کند و توبه نماید، قطعاً گناهانش را می بخشم» . (۳)

یکی از اصـحاب امام صادق (ع) به ایشان گفت: «در مسـجدالحرام کسـی هست که گناهان بسـیار دارد، چه بایـد انجام دهد؟» امام (ع) فرمود: «کسـی که در موقف حـج، عرفات و «مزدلفه» قرار گیرد، سـعی میان دو کوه انجام دهد، طواف این خانه کند، پشت مقام ابراهیم نماز گزارد و بپندارد که خدا [هنوز] او را نبخشیده است، این بزرگ ترین

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- صهبای حج، ص ۶۱.

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۴ (حدیث از امام صادق (ع)) .

گناه است» . (۱)

«پاک شدن از گناهان، یکی از آثار معنوی بی شمار حج است. حج همانند آب زلال، گناهان را می شوید و چرک و معاصی را برطرف می کند. در این نباید شک روا داشت که خداوند بدون استثنا غفران و بخشش را شامل حاجی، طواف کننده و سعی کننده خواهد کرد، بلکه خدای سبحان مقرر داشته است که اهل بیت، خاندان و هرکس را که حاجی برای او درخواست مغفرت کرد بیامرزد. از سوی دیگر، می دانیم که چون گناهان انسان بخشیده شود، خداوند بهشت را به او تقدیم می کند و او را از آتش جهنم نجات می دهد. (۲)براین اساس امام علی بن الحسین (ع) فرمود: «حج گزار، بخشیده شده، بهشت بر او واجب می شود» . (۳)البته بهشتی که خدا گفته، بدون منت است و حتی براساس فرمایش رسول خاتم (ص) ، بهشت بی حساب به حاجی ارزانی می شود و به او گفته می شود: «به بهشت وارد شو» . (۴)

حکایت

ابراهیم ادهم حکایت می کند: در ایام حضور در مکه، شب ها فرصت می جستم تا طواف خالی یابم و حاجتی بخواهم، ولی فرصتی دست نمی داد تا اینکه شبی باران تندی گرفت. فرصت را غنیمت شمردم. به طواف کعبه رفتم، آنجا را خلوت یافتم. طواف کردم و دست در حلقه زدم و عصمت از گناه خواستم. ندایی شنیدم که گفت: تو عصمت از گناه می خواهی و همه خلق این را از من می خواهند. اگر به همه عصمت دهم، دریاهای غفوری و غفاری و رحیمی و رحمانی من کجا رود و به چه کار آید؟

۱- فروع کافی، ج۴، ص ۵۴۱.
۲- اسرار عرفانی حج، گزیده، صص ۲۴۷ و ۲۴۹ (با اندکی تغییر) .
۳- فروع کافی، ج۴، ص۱۹۴ (حدیث از امام صادق (ع)) .
۴- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۸.

پس گفتم: «

اَللّهُمَّ اغفِرلی ذُنوبی » (۱)؛ «خدایا گناهم را ببخش» .

ای که گناه کرده ای، نامه سیاه کرده ای

دامن زنده ای بگیر تا کنی استجارتی (۲)

۱۲. طواف کعبه دل

در سخنان عارفان و بزرگان، «کعبه دل» و طواف بر این کعبه، بسیار سخن رفته است. این، به معنای وانهادن حج واجب و صرف هزینه آن برای گره گشایی از کار تهی دستان و گرفتاران نیست، بلکه تنها اشاره به این دارد که «کعبه دل» را نیز طواف کننده ای باید. گاهی بایسته است که انسان، هزینه حج مستحب خویش را در این راه ها خرج نماید و خلاصه اینکه طواف کعبه گِل، انسان را از دغدغه دل های شکسته و

نیازمند، غافل نسازد.

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دل است کعبه معنی، تو گِل چه پنداری

طواف کعبه صورت، حقت بدان فرمود

که تا به واسطه آن، دلی به دست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی

قبول حق نشود گر دلی بیازاری

بده تو ملکت و مال و دلی به دست آور

که دل ضیاء دهدت، در لحد، شب تاری

هزار بدرهٔ زر گر بری به حضرت حق

حقت بگوید دل آر، اگر به ما آری

که سیم و زر برِ ما لاشَیْ‌ءٔ است بی مقدار

دل است مطلب ما، گر مرا طلب کاری

ز عرش و کرسی و لوح و قلم فزون باشد

دل خراب که آن را کهی بنشماری

مدار خوار دلی را، اگرچه خوار بوَد

که بس عزیز عزیز است دل در آن خواری

دل خراب چو منظرگه اله بوَد

زهی سعادت جانی که کرد معماری

عمارت دل بیچارهٔ دو صد پاره

ز حج و عمره به آید به حضرت باری

۱- تذکره الاولیاء، صص ۱۰۹ و ۱۱۰.

۲- کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، ص ۴۰۴.

کنوز گنج الهی دل خراب بوَد

که در خرابه بوَد دفن، گنجِ بسیاری

کمر به خدمت دل ها ببند چاکروار

که بر گشاید در تو طریق اسراری

گرت سعادت و اقبال گشت مطلوبت

شوی تو طالب دل ها و کبر بگذاری

چو هم عنان تو گردد عنایت دل ها

شود ینابیع حکمت ز قلب تو جاری

روان شود ز لسانت چو سیل، آب حیات

دمت بوَد چو مسیحا دوای بیماری

برای یک دل، موجود گشت هر دو جهان

شنو تو نکته «لولاک» از لب قاری

وگرنه کَون و مکان را وجود کی بودی

ز مهر و ماه و ز ارض و سمای زنگاری

خموش! وصف دل اندر بیان نمی گنجد

اگر به هر سر مویی دو صد زبان داری (۱)

حکایت

«عبدالله بن مبارک» ، عارف مشهور، یک سال مجاورِ حرم شده بود. چون از حج فارغ شد، در خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند. یکی از دو فرشته، از دیگری پرسید: امسال چه تعداد خلق به حج آمده اند؟ فرشته دیگر پاسخ داد: ششصد هزار کس. گفت: حجّ چند کس قبول کردند؟ گفت: از آنِ هیچ کس قبول نکردند.

عبـدالله بن مبـارک گفت: چون این بشـنیدم، اضـطرابی در من پیـدا آمـد. گفتم: این همه خلاـیق از اطراف و اکنـاف جهـان با چندین رنج و سـختی، (مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ) (حج: ۲۷) از راه های دور آمـده، بیابان ها پیموده اند، آیا همه اینها ضایع گردید؟ پس آن فرشته گفت: در دمشق، کفش گری است، نام او «علی بن موفق» . او به حج نیامده است، اما حج او قبول شد و همه را بدو بخشیدند و حجّ همه، به سبب او قبول کردند.

عبدالله گوید: چون این بشـنیدم، از خواب بیدار شدم و گفتم: باید به دمشق درآمد و آن شخص را زیارت کرد. چون به دمشق رفتم و خـانه او طلبیـدم و آواز دادم، شخصـی پیش آمـد. گفتم: نـام تـو چیست؟ گفت: علی بن موفق. گفتم: مرا بـا تو سـخنی است. گفت: بگو!

۱- کلیات شمس تبریزی، ص ۹۴۱، غزل ۳۱۰۴.

گفتم: تو چه کار می کنی؟ گفت: پاره دوزی می کنم، کفش دوز هستم. پس واقعه را به او بگفتم. گفت: نام تو چیست؟ گفتم: عبدالله بن مبارک. نعره ای بزد و بیفتاد و از هوش برفت.

چون به هوش آمد، گفتم: مرا از کار خود خبری ده. گفت: سی سال بود که مرا آرزوی حج بود و از پاره دوزی، سیصد درهم جمع کردم و امسال عزم حج کردم. همسرم حامله بود. از همسایه ای بوی طعام می آمد و مرا گفت: برو و اندکی از آن طعام برایم بیاور. من رفتم و خواسته همسرم را به همسایه بازگفتم. گفت: ای علی بن موفق! هفت شبانه روز بود که اطفال من هیچ نخورده بودند. امروز خری مرده بود. من رفتم و پاره ای از آن جدا کردم و طعام ساختم. این بویی که به خانه شما آمد، بوی طعامی است که از خر مرده تدارک دیده ام و این طعام، بر شما حلال نباشد. عبدالله گوید: چون سخن بشنیدم آتشی در جان من افتاد. آن سیصد درهم را برداشتم و بدو دادم و گفتم:

این پول را نفقه اطفال کن که حج ما این است. عبدالله گفت: آن فرشته که به خوابم آمده بود، راست گفته بود. (۱)

حکایت

بزرگی گفت: عزم حج کردم، چون به بغداد رسیدم، نزد ابوحازم رفتم. در خواب بود، صبر کردم تا بیدار شد. گفت: در خواب پیغمبر (ص) را دیدم که مرا درباره تو پیغامی داد و فرمود: حقِ مادر نگه دار که تو را بهتر از حج کردن است. باز گرد و رضای او طلب کن. من از سفر حج منصرف شدم و به نزد مادر رفتم. (۲)

حکایت

شخصی با «بشر حافی» مشورت کرد که دو هزار درهم حلال دارم، می خواهم به حج بروم. بشر گفت: تو به سیاحت و تماشا می روی و اگر برای رضای خدا می روی،

۱- تذکره الاولیاء، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲- تذکره الاولیاء، صص ۶۷ و ۶۸.

قرض درویشان را با این پول ادا کن. گفت: بیشتر، به حج رغبت دارم تا به این که می گویی. بشر گفت: پس مال از وجه حلال به دست نیاورده ای و تا نابجا خرج نکنی آرام نگیری. (۱)و (۲)

ای به راه طوافِ «کعبهٔ گِل»

از دل زارِ خستگان غافل

کعبه جان، تو را طواف کند

ره بیابی اگر به کعبه دل (۳)

* * *

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل

یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دل ها کن

کافزون ز هزار کعبه آمد، یک دل (۴)

نگاه دیگر به «کعبه دل» آن است که: برپایه آموزه های دینی، «دل» مؤمن، فزون تر از «کعبه گل» و هم سنگ عرش است: «

قَلبُ المُؤمِنِ عَرشُ الرَّحمن » (۵)؛ «قلب مؤمن، عرش رحمان است» . پس مبادا که کعبه گِل، حاجی را از «کعبه دل» باز دارد. در جان آدمی، کعبه ای است که چون پرده ها و حجاب ها از آن برداشته شود و به واسطه دوری از گناهان و اطاعت پروردگار، درخشش و صفا یابد و در جایگاه شایسته خود قرار گیرد، شأنی فراتر و والاتر از «کعبه گل» خواهد داشت. بی گمان اگر حاجی، به سبب کعبه گِل از کعبه دل باز ماند، گوهری گرانبها را به سنگی فروخته است.

محیی الدین عربی می گوید:

۱- تذکره الاولیاء، ص ۱۳۰

۲- چنان که پیشتر نیز یادآوری شد، این حکایات در مقام کمرنگ ساختن اصل سفر حج نیست، بلکه عارفان با بیان این گونه حکایات، در پی توجه دادن سالکان و حاجیان به هم نوعان گرفتار خویش هستند، و نیز بیان اینکه شأن گره گشایی از کار فرو بسته دیگران، کمتر از حج نیست. در این باره روایات فراوانی نیز از ائمه معصومین: وارد شده است.

۳- گلچین شعر حج، سعید سمنانیان و الهه منفرد، ص ۲۷۲.

۴- رسائل جامع، خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۰۱.

۵- بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

«از آنجا که خداوند متعال، قلب بنده اش را خانه ای کریم و حرمی عظیم قرار داده و فرمود که: «آن قلب خدا را فرا گیرد، درحالی که آسمان و زمین نتوانند او را فراگیرند» ، پس قطعاً قلب مؤمن از کعبه، اشرف و برتر است. در میان طواف کنندگان، کسی هم هست که آن را نمی داند، لذا به گرد آن خانه با دلی غافل و بی خبر می گردد. پس به پاس خدای، بر همهٔ مردم است که دل هایشان را مانند «بیت» قرار دهند و بخواهند که حق تعالی در آن ساکن باشد، چنان که فرمود: «

اُطْلُبُونی فِی قُلُوبِ الْعارِفین » ؛ «مرا در دل های عارفانم طلب کنید» . (۱)

خواجه عبدالله انصاری می نویسد:

کعبهٔ گِل، ساخته ابراهیم خلیل است و کعبه دل، پرداخته ربّ جلیل. آن کعبه، منظور نظر مؤمنان است و این کعبه، نظرگاه خداوند رحمان. آن، کعبهٔ حجاز است و این، کعبه راز. آن، کعبهٔ اصناف خلایق است و این، کعبهٔ عطای حضرت خالق است. آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمادم است. آنجا مروه و عرفات است و اینجا محل نور ذات است. حضرت محمد مصطفی (ص) آن کعبه را از بتان پاک کرد، تو نیز این کعبه را از بت های هوی و هوس، پاک گردان. (۲)

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید

معشوق، همین جاست بیایید بیایید

معشوقِ تو همسایه و دیوار به دیوار

در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

گر صورت بی صورت معشوق ببینید

هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایید

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید

یک بار ازین خانه برین بام برآیید

آن خانه لطیف است نشان هاش بپرسید

از خواجهٔ آن خانه نشانی بنمایید

۱- فتوحات المکیّه، محیی الدین ابن عربی، ج۱، صص ۷۹۶ و ۷۹۷.

۲- رسائل جامع، ص ۲۰۱.

یک دستهٔ گُل کو اگر آن باغ بدیدیت

یک گوهر جان کو اگر از بحر خدایید

با این همه، آن رنج شما، گنج شما باد

افسوس که بر گنج شما پرده شمایید (۱)

* * *

کعبه دل را که ساق عرش تا زانوی اوست

از شکافِ سینهٔ صد چاک می بینیم ما (۲)

ابن میثم بحرانی گفته است: . . . در بسیاری از موارد، تشبّه طواف کننده و شخص حاجی به فرشتگان مقرّب تا آنجا شدّت می یابد که شخص در حکم مشبَّه به [فرشتگان مقرب] قرار می گیرد و در مقام آنان می ایستد و کسی که به این مرتبه از کمال و مقام

دست یابد، کسی خواهد بود که در حق او گفته شده است: «کعبه او را زیارت می کند و بر او طواف می نماید، و این معنی از بعضی اولیاء الله که دارای قدرت مکاشفه بوده اند روایت شده است. (۳)

حکایت

عارف بزرگ «شیخ نصرآبادی» ، در کنار کعبه نشسته و به تماشای خانه خدا مشغول بود. باد می وزید و او جنبیدن پرده کعبه را در اثر وزش باد، نظاره می کرد. این منظره به مزاج شیخ، خوش آمد، برخاست، پرده کعبه را گرفت و خطاب به کعبه گفت: ای رعنا عروس سرفراز که در این مکان، خرامان و غرق ناز نشسته ای و همانند عروس، به جلوه آمده ای! هزاران هزار از مردمان، حیران و سرگردان تو هستند و کشتگان راه تو نیز فراوانند. با این همه ناز و تفاخر، این را بدان که اگر خداوند در خطاب به تو، تنها یکبار فرمود: بَیتی خانه من، در خطاب به من هفتاد بار فرمود: یا عبدی، (ای بنده من) !

۱- کلیات شمس تبریزی، ص ۱۹۵، غزل ۶۴۸.

۲- کلیات شمس تبریزی، ص ۱۶۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۲.

گر تو را یک بار «بیتی» گفت یار

گفت «یا عبدی» مرا هفتاد بار (۱)

ملاحسین کاشفی می نویسد:

چنان که در ظاهر، کعبه ای است قبلۀ حق و آن از آب و گل است، در باطن نیز کعبه ای است که منظور نظر حق است، و آن، دل صاحب دل است. اگر کعبۀ گل، محل طواف خلایق است، کعبه دل، مطاف الطاف خالق است. آن مقصد زوّار است و این مهبط انوار. آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه. (۲)

عین القضاۀ همدانی می نویسد:

ای عزیز! بدان که راه خدا نه از جهتِ راست است و نه از جهتِ چپ، نه بالا

و نه زیر، نه دور و نه نزدیک. راه خدا در دل است و یک قدم است: «

دَعْ نَفسَکَ وَ تَعالِ » ؛ [نفست را رها کن و بالا بیا]. مگر از مصطفی (ص) نشنیده ای که او را پرسیدند: «

أینَ اللهُ » ؛ [خدا کجاست؟] فرمود: «

فی قُلوبِ عِبادِهِ الْمُؤْمِنین » ؛ «در دل بندگان مؤمنش» . «

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَیتُ الله » این باشد. دل طلب کن که حج، حج دل است. (۳)

«ای عزیز! هنوز قالب ها نبود و کعبه نبود که روح ها، به کعبه زیارت می کردند. دریغا که بشریت [بشر بودن ما] نمی گذارد به کعبه ربوبیت برسیم. و بشریت نمی گذارد که ربوبیت، رخت بر صحرای صورت نهد. هر که نزد کعبۀ گِل رود، خود را بیند و هر که به کعبۀ دل رود، خدا را بیند» . (۴)

«ای عزیز! حرم دو است: حرم ظاهر و حرم باطن. گِرد بر گِرد مکه، حرم ظاهر است و گرد بر گرد دل مؤمن، حرم باطن است. در میان حرم ظاهر، کعبه ای است قبلۀ

۱- مصیبت نامه، ص ۲۹۱.

۲- لبّ لباب مثنوی، ص ۵۵.

۳- تمهیدات، عین القضاه همدانی، صص ۹۲ و ۹۳.

۴- الرساله العلیه فی احادیث النبویّه، ص ۹۴.

مؤمنان، و در میان حرم باطن، خانه ای است نشانه نظر رحمت رحمان که «

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَیتُ الله » ؛ کعبهٔ ظاهر، مقصد زوار است، و کعبهٔ باطن، محل انوار که «

فَهُوَ عَلی نورٍ مِنْ رَبِّه » ؛ احرام آن کعبه، لبیک زبان است، احرام این کعبه، بیزاری از دو جهان؛ آن کعبه، قبله معامله است، و این کعبه، قبله مشاهده؛ آنجا روند، همه در و دیوار بینند، و اینجا که رسند، همه، انوارِ دیدار بینند» . (۱)

حج، زیارت کردن خانه بوَد

حج ربّ البیت، مردانه بوَد

کعبه مردان، نه از آب و گِل است

طالب دل شو که بیت الله، دل است

صورتی کان فاضل و عالی بود

او ز بیت الله، کی خالی بوَد

کعبه، بنیاد خلیل آذر است

دل، نظرگاه خلیل اکبر است (۲)

حکایت

گه احرام، روز عید قربان

سخن می گفت با خود کعبه زین سان

که من مرآت نور ذوالجلالم

عروسِ پردهٔ بزم وصالم

مرا دست خلیل الله برافراشت

خداوندم عزیز و نامور داشت

نباشد هیچ اندر خطّه خاک

مکانی همچو من، فرخنده و پاک

چو بزم من، بساط روشنی نیست

چو ملک من، سرای ایمنی نیست

بسی سرگشتهٔ اخلاص داریم

بسی قربانیانِ خاص داریم

اساس کشور ارشاد، از ماست

بنای شوق را بنیاد، از ماست

چراغ این همه پروانه ماییم

خداوند جهان را خانه ماییم

پرستشگاه ماه و اختر اینجاست

حقیقت را کتاب و دفتر اینجاست

در اینجا بس شهان افسر نهادند

بسی گردن فرازان سر نهادند

۱- الرساله العلیه فی احادیث النبویّه، ص ۹۵.

۲- لبّ لباب مثنوی، صص ۵۵ و ۵۶.

بسی گوهر ز بام آویختندم

بسی گنجینه، در پا ریختندم

به صورت، قبلهٔ آزادگانیم

به معنی، حامی افتادگانیم

کتاب عشق را جز یک ورق نیست

در آن هم، نکته ای جز نام حق نیست

مقدس همتی کاین بارگه ساخت

مبارک نیتی کاین کار پرداخت

در این درگاه، هر سنگ و گِل و کاه

خدا را سجده آرد، گاه و بی گاه

«انا الحق» می زند اینجا در و بام

ستایش می کنند، اجسام و اجرام

در اینجا عرشیان تسبیح خوانند

سخن گویانِ معنی، بی زبانند

بلندی را کمال از درگهِ ماست

پر روح الامین، فرش ره ماست

در اینجا رخصت تیغ آختن نیست

کسی را دستِ بر کس تاختن نیست

نه دام است اندرین جانب، نه صیاد

شکار آسوده است و طایر آزاد

خوش آن استاد، کاین آب و گِل آمیخت

خوش آن معمار کاین طرح نکو ریخت

مرا زین حال، بس نام آوری هاست

به گردونِ بلندم، برتری هاست

بدو خندید دل آهسته، کای دوست

ز نیکان، خود پسندیدن نه نیکوست

چنان رانی سخن زین تودهٔ گِل

که گویی فارغی از «کعبه دل»

تو را چیزی برون از آب و گِل نیست

مبارک کعبه ای مانند دل نیست

تو را گر ساخت ابراهیمِ آذر

مرا بفراشت دستِ حی داور

تو را گر گوهر و گنجینه دادند

مرا آرامگاه از سینه دادند

تو را گر بنده ای بنهاد بنیاد

مرا معمار هستی، کرد آباد

ز دیباگر تو را نقش و نگاری است

مرا در هر رگ، از خون، جویباری است

تو جسم تیره ای، ما تابناکیم

تو از خاکی و ما از جان پاکیم

تو را گر مروه ای هست و صفایی

مرا هم هست تدبیری و رایی

تو را گر دوست دارند اختر و ماه

مرا یارند عشق و حسرت و آه

تو را گر غرق در پیرایه کردند

مرا با عقل و جان همسایه کردند

به ظاهر، ملک تن را پادشاهیم

به معنی، خانهٔ خاصِ خداییم

تو، خونِ کشتگانِ دل ندیدی

ازین دریا، به جز ساحل ندیدی

کسی کاو کعبهٔ دل پاک دارد

کجا ز آلودگی ها باک دارد

چه محرابی است از دل باصفاتر

چه قندیلی است از جان روشناتر

خوش آن کس کز سر صدق و نیازی

کند در سجدگاه دل، نمازی

کسی بر مهتران، «پروین» ، مهی داشت

که دل چون کعبه، ز آلایش تهی داشت (۱)

۱۳. طواف، همنشینی و اُنس با خداوند

هفت بار طواف، چنان که تا پایان هر کدام، روی به سوی کعبه باشد، مشق اُنس با خدا و تمرین اُلفت و همنشینی با پروردگار است.

حکایت

سفیان ثوری می گوید: «من سه سال تمام در مکه معظمه اقامت داشتم. شخصی از اهل مکه هر روز وقت ظهر به کعبه می آمد و طواف به عمل می آورد و دو رکعت نماز می خواند، سپس نزد من می آمد. تا اینکه او را مرضی عارض شد و مرا دعوت

نمود. وقتی حاضر شدم، گفت: تو را وصیت می کنم همین که مُردم، خود مرا غسل دهی و بر من نماز کنی و مرا دفن نمایی و همان شب، مرا در قبر تنها مگذاری و در وقت آمدن نکیر و منکر مرا تلقین دهی.

من تمام وصیت او را قبول کردم. چند روزی نگذشت که از دنیا رفت. من گفته های او را به عمل آوردم و در نزد قبر او بیتوته کردم. میان خواب و بیداری بودم که شنیدم از بالای سر من هاتفی ندا داد: ای سفیان! حاجتی به مراقبت و تلقین و اُنس تو نیست؛

۱- دیوان پروین اعتصامی، صص ۴۷۲ - ۴۷۴.

چرا که ما خودمان مأنوسش هستیم و خودمان او را تلقین می دهیم. او با طواف هایش، با ما مأنوس شده بود و الفت پیدا کرده بود.

پس، از خواب بیدار شدم ولی کسی را ندیدم، وضو ساختم و نماز گزاردم تا دوباره به خواب رفتم. او را در خواب دیدم، چنان که دیده بودم. دانستم که خواب من رحمانی است، نه شیطانی. پس دست به دعا برداشتم و عرض کردم: پروردگارا! مرا در پند گرفتن از این ماجرا یاری فرما! (۱)

«باری اُنس، لذت باطنی است که بر اثر طلوع جمال محبوب حاصل می آید. صاحب

انس، از غیر محبوب به وحشت می افتد و تنها به ذکر او، دل خوش دارد. وی دیگران را غایب و خدا را همیشه حاضر می بیند. طواف، قرب به خداست، دل ها را صیقل می دهد و جان آدمی را با خدا مأنوس می کند. طواف انس، آدم را به معراج می برد و آتش عشق به خدا را در دل، شعله ور می کند. لذت باطنی، طلوع صاحبخانه که محبوب حقیقی است را در دل زائر موجب می شود، وحشت را از دل برده، انس و عشق را به جای آن می نشاند» . (۲)

۱۴. اگر چه دوست به چیزی نمی خرد ما را

گاه برای عاشق شوریده و دلباخته، حتی وصال معشوق، در نظر نیست. برای او، گرمای عشق، دلپذیر و روح پرور است و عطر دل انگیزی که عشق در جان او می پراکند، او را از هرچه جز عشق، بی نیاز می سازد و فراق و وصال معشوق را برایش یکسان می سازد. در این هنگام، همهٔ دلخوشی عاشق این است که در زمره مشتریان معشوق است و به او عشق می ورزد، گرچه «دوست به چیزی نمی خرد او را» . (۳)

۱- رنگارنگ، ج ۱، صص ۳۴۲ و ۳۴۴.

۲- اسرار عرفانی حج، ص ۳۶۳.

۳- دیوان حافظ، ص ۱۲۲، غزل ۶۱: اگرچه دوست به چیزی نمی خرد ما را به عالمی نفروشیم مویی از سر دوست

حکایت

آن گاه که یوسف (ع) را برای فروش به مصر آوردند، مصریان برای خرید او گردآمدند، و هر کدام قیمتی بر یوسف (ع) نهادند. در آن میان پیرزنی گفت: من حاضرم به ازای خرید یوسف ده کلاف ریسمان بپردازم. فروشندهٔ یوسف، از سخن او به خنده آمد و گفت: ای پیرزن! برای خرید او، گنج ها عرضه کرده اند، اما هنوز موفق به خرید او نشده اند، تو چگونه با این بهای ناچیز مشتری یوسف شده ای! پیرزن در پاسخ گفت: من یقین دارم که با این بهای اندک، یوسف را به من نمی فروشند، می خواهم من هم از خریداران او باشم.

گفت یوسف را چو می بفروختند

مصریان از شوق او می سوختند

چون خریداران بسی برخاستند

پنج ره هم سنگ مُشکش خواستند

زان زنی پیری به خاک آغشته بود

ریسمانی چند در هم رشته بود

در میان جمع آمد در خروش

گفت ای دلّال کنعانی فروش

ز آرزوی این پسر سرگشته ام

دَه کلاوه ریسمانش رشته ام

این ز من بستان و با من بیع کن

دست در دست منش نِه، بی سُخُن

خنده آمد مرد را گفت ای سلیم

نیست در خورد تو این دُرّ یتیم

هست صد گنجش بها در انجمن

مه تو و مه ریسمانْت ای پیرزن (۱)

پیرزن گفتا که دانستم یقین

کاین پسر را کس بنفروشد بدین

لیک اینم بس که چه دشمن، چه دوست

گوید این زن از خریداران اوست

(۲)

۱۵. طواف، نشانه مِهر آفریدگار به بنده

پی بردن به اینکه مهر و محبت معبود به ما چه اندازه است، دشوار نیست. کافی

۱- یعنی: در این میان نه تو و نه ریسمانت به حساب نمی آیید.

۲- مصیبت نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۳۵۰.

است سری به دلمان بزنیم و آن را جای محبت حضرت دوست ببینم، آن گاه است که معلوممان می شود که او نیز به ما مهر می ورزد و دوستمان دارد.

چون در این دل، برقِ مِهر دوست جَست

اندر آن دل، دوستی می دان که هست

هیچ عاشق، خود نباشد وصل جو

که نه معشوقش بوَد جویای او

در دل تو مهر حق چون گشته نو

هست حق را بی گمان مهری به تو (۱)

پس آن که با قلبی سرشار از محبت به پروردگار و دلی پر از امید رحمت او، به

طواف خانه او توفیق می یابد، نباید تردیدی در محبت پروردگار به خویش در دل راه دهد.

حکایت

علی بن موفق، به توفیق حق، به کعبه شرف یاب شد. یکی از روزها از سر تنگدلی سر خود را به کعبه زد و به خدا عرض کرد: خدایا! پس از این همه محنت و رنج سفر که به دیدار تو شتافتم، نظر رحمتی به من بنما! خدایا تو خود می دانی که این راه را تنها به عشق تو آمدم و هدفی جز رضای تو نداشتم. دل به وفای تو محکم کردم تا به این مکان آمدم. ولی، با این همه عشق و شور و علاقه، چیزی حاصلم نشد و محبت تو را به خود درنیافتم. آن گاه از کنار کعبه به محل سکونت خویش آمد و اندکی بعد، به خواب فرو رفت. چون به خواب شد، از پروردگار به او خطاب شد که:

ای پسر موفق! اگر تو را نمی خواستیم و محبت تو به دل نداشتیم، کِی تو را به این سرزمین، راه می دادیم. آمدنت به کنار خانه من، نشانه مهر من به توست.

شب چو درین درد فروشد به خواب

آمدش از حضرت بی چون خطاب

کای به رهم پای ز سر ساخته

بر همه زین پای سرافراخته

گرنه تو را خواستمی، کی چنین

دادمی ات ره سوی این سرزمین

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت های ۴۳۹۳، ۴۳۹۵ و ۴۳۹۶.

هر که نه مایل به سوی وی شوی

سوی خودش راهنما کی شوی

حاصلت این بس که تو را خواستم

باطنت از شوق خود آراستم

ره به سوی خانه خود دادمت

بر در هرکس نفرستادمت (۱)

حکایت

ذوالنون مصری می گوید: طواف کعبه می کردم. ناگهان دیدم نوری برجست و به

آسمان رفت. بعد از طواف، درباره آن نور، در اندیشه فرو رفته بودم. ناگهان صدای حزینی شنیدم. بانویی پرده کعبه را گرفته بود و این گونه مناجات می کرد: ای محبوب من! تو می دانی که من محبت تو را در قلب خویش پنهان داشته ام، و اکنون سینه من از این مسئله در تنگناست.

ذوالنون گوید: از شنیدن این سخنان حالم دگرگون شد. دیدم آن بانو افزود: «

اِلهی وَ سَیِّدی بِحُبِّکَ لی اِلّا ما غفرتَ لی » ؛ «پروردگارا! به دوستی تو با من که مرا بیامرز» . من این سخن او را بزرگ شمردم و گفتم: ای بانو! باید می گفتی: «به حق دوستی من با تو» نه «به حق دوستی تو با من» . بانو چون این سخن را شنید، گفت: «دور شو از من ای ذوالنون! آیا نمی دانی که همانا جماعتی وجود دارند که خداوند، آنها را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند. آیا در این آیه توجه نکرده ای که خدا محبت خویش به آن جماعت را پیش از محبت آنان به خدا قرار داده و می فرماید:

(فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ) (مائده: ۵۴)

پس خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند.

در این آیه، نخست محبت خدا به بنده اش آمده است و در پی آن، محبت بنده اش به او.

۱- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۱۵.

پرسیدم: از کجا دانستی که من ذوالنون هستم؟ گفت: ای ذوالنون! قلب های جماعتی که در میدان اسرار الهی جولان می کنند، از غیب آگاه می شوند، من به تعلیم پروردگار، تو را شناختم. آن گاه گفت: ای ذوالنون! به پشت سرت نگاه کن! وقتی روبرگرداندم و دوباره به جلو برگشتم، هیچ زنی را ندیدم. (۱)

۱۶. تنها به سوی پروردگار

آن که خدا را شناخت و دانست که گره ها، تنها به دست او گشوده می شود، و پی برد که جز خدا، سبب هایی بیش نیستند که تنها به اجازه خدا کاری از دست آنها ساخته است، هرگز از غیر خدا چیزی نخواهد خواست و هیچ درگاهی را بر آستان او برتری نخواهد داد.

دست حاجت که بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

از ثَری (۲)تا به ثریا به عبودیت او

همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

کرمش نامتناهی، نِعَمش بی پایان

هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود (۳)

حکایت

موسم حج بود. «عبدالملک» خلیفه هم به قصد حج در مکه بود. روزی در مجلس خود بر تخت نشسته بود و اشراف از هر قبیله حضور داشتند. «عطاء بن ابی رباح» که از بزرگان بود، وارد مجلس شد. خلیفه، همین که او را دید، برخاست و او را در کنار خود جای داد و پرسید: ای عطاء! حاجتت چیست؟ عطاء جواب داد: «

اِتَّقِ اللّه فی حَرَمِ اللهِ وَ رَسولِهِ » ؛ «در حرم خداوند و رسولش، تقوای الهی را رعایت کن!» آن گاه افزود تقوای الهی را در خصوص اولاد مهاجران و انصار که با کمک آنها به خلافت رسیده ای رعایت کن

۱- رنگارنگ، ج ۱، صص ۴۱۳ و ۴۱۴.

۲- خاک.

۳- کلیات سعدی، ص ۷۲۹.

و از وضع مسلمانان غافل مشو! که خداوند، دربارهٔ آنها از تو بازخواست خواهد کرد. عبدالملک گفت: همه اینها را که گفتی قبول دارم؛ تو حوایج مردمان را گفتی، حاجت خودت را هم بیان کن. گفت: من به سوی مخلوق هیچ حاجتی ندارم و خواسته خود را تنها به صاحب این خانه (بیت الله) می گویم. عبدالملک گفت: شرافت و بزرگواری همین است. (۱)

۱۷. طواف، همانندی اولیای الهی با فرشتگان

برای اثرپـذیری از الگو، همانـنـدی بـا او، حتی در رفتـار ظـاهری، کارسـاز است؛ همانـنـدی با او در نشسـتن، سـخن گفتن، غـذا خوردن، لباس پوشـیدن، راه رفتن و. . . . همانـنـدی در ظاهر، موجب می شود، شـخص رفته رفته و به آرامی و پنهانی، در باطن نیز همانـنـد الگـو شـود. همین طـور، شـخص طواف کننـده در اثر طواف، همانـنـد فرشـتگانی می شود که دور «بیت المعمور» و «عرش الهی» به طواف سـر گرمند. این همانندی ظاهری سبب می شود شخص به رنگ فرشتگان درآید و به خوی آنان آراسته شود. به همین گونه، شـخص طواف کننـده که همانـنـد ابراهیم و هـاجر و اولیای الهی، به گرد خانه خـدا طواف می کنـد، بستر اثرپذیری از ویژگی های روحی و اخلاقی آنها را در خود ایجاد می کند.

آیت الله جوادی آملی می گوید:

یکی از ارکـان مهم عمره و از نشـانه هـای تجسّم خداونـد، طواف است. کعبه، تنزّل و تمثّل عرش و در محاذات بیت معمور و عرش خـدا واقع است؛ پس اگر کسـی به گونه ای شایسـته، کعبه را طواف کند، به بیت معمور در عالم مثال صـعود می کند و چنانچه وظایف آن مرحله را هم ایفا کرد، به مقام

۱- رنگارنگ، ج ۱، صص ۲۹۵ و ۲۹۶.

عرش اِله بـار می یابـد. خـدای سـبحان برای اینکه انسـان، فرشـته خو شـده و آثـار فرشـتگان در او ظاهر شود، همان طور که با دسـتور به روزه گرفتن، از انسـان هـا می خواهـد تا ماننـد فرشـتگان از کارهای حیوانی حـذَر کننـد، امر کرده بر گِرد کعبه که محـاذی بیت معمـور یعنی مطـاف ملائـکه است، طـواف کرده و نـام حـق تعـالی را زمزمه کننـد و برای خود و دیگران از خـدا آمرزش بخواهنـد و این گـونه به ملائـکه الهی که بر گرد عرش و بیت معمور، حق را تسبیـح و برای مؤمنـان طلب آمرزش می کنند اقتدا کرده و بدانان شباهت پیدا کنند. (۱)

دکتر علی شریعتی می گوید:

خیلی از ایـن هنرپیشـه هـای مـاهری کـه یـک نقش را در یـک داسـتان، خـوب بـازی می کننـد، به قـدری هنرمنـدانه ادای آن شخصـیتی را که نقش او را بازی می کنند درمی آورند که روح و خصوصـیات آن شخصیت را در خودشان حلول می دهند و پس از تمام شـدن این بازی، تا آخر عمر، تحت تأثیر آن شخصـیتند. چه می شود اگر ما در کنار کعبه و در قالب طواف، نقش خودمان را خیلی خوب و ماهرانه انجام دهیم؟ وقتی که ما در مکه دور خانه خدا طواف می کنیم، به واسـطه شـباهت به ابراهیم و هـاجر، با آنها تجدیـد عهـد می کنیم. اساساً مراسم حـج عبارت است از یـک نمایشـی که هر فردی در این مراسم و مناسک، خودش را به عنوان یک بازیگر و نمایشـگر جـدی در قالب این شخصـیت های بزرگ حلول می دهـد و در تاریخ، پا در جای پـای آنهـا می گـذارد و کـاری را که آنهـا عملاً و واقعاً در تاریـخ انجام دادنـد، او در یک دوره تمرین نمایشـی و اشاره ای از زندگی اش، از لباس درونی و بیرونی خودش در روزمرگی، بیرون می آید و در سرزمینی که از زندگی، از دردها

۱- عرفان عمره، صص ۹۱ و ۹۲.

و عقـده هـا و نفرت هـا و خاطرات و لـذت ها و هوس هایش اثری نیست، نشانه ای نیست، عریان شـده از خویشـتن و بریـده از هرچه او را به خودش چسبانده و به زمین میخکوب کرده، در این صحرا و در این کوهستان که مملو از خاطره بشریت و خاطره ابراهیم و خاطره پیغمبر اسلام است، می آید و خودش این حوادث عظیم و عمیق تاریخ را که انسان امروز را ساخته، به صورت نمایشـی انجام می دهـد و چنان که اشاره شد، در یک فیلم و یا در بسـیاری از نمایشـنامه ها، بعضـی از نمایشـگران و بازیگران اصـلی فیلم که سـخت هنرمنـدانه و بـا ایمـان دقیق و قـاطع، نقش خودشان را بازی می کننـد، نقش این شخصـیت را و متن آن تاریـخ را چنان خوب نمایش دادند و بازی کردند که بعد از آنکه نمایشـنامه پایان پذیرفته، آثار شخصـیت آن شـخص حقیقی که آنها نقش او را بازی کردنـد، در زنـدگی این هنرپیشه ای که چند روزی نقش او را بازی کرد، تا آخر عمر بر جای ماند، و حتی بر همان حال و بر همان شخصـیت مردنـد. ما که نقش بزرگ ترین شخصـیت های تاریخ را و نقش بزرگ ترین حوادث بشـری را و عـالی ترین درس هـای آموزنـده معنویت و سازنـده روح انسـانی را در این نمایشـگاه بزرگ جهـان برای تماشـای خودمان بازی می کنیم، اگر تمرین داشـته باشـیم و آگاهی داشـته باشـیم، و به این شخصیت ها عشق بورزیم و بدانیم که نقش آنهـا چه بوده است، نقشـی را که به این شـکل بـازی می کنیم تا زمان مرگ بازی خواهیم کرد، و آنچه را که امروز به شـکل نمایش انجام دادیم، در زندگی، به شکل واقعی و حقیقی دنبال خواهیم کرد. (۱)

«به راستی که اگر انسان، حواسش جمع باشد و در کار خود، دقیق و عمیق شود و

۱- میعاد با ابراهیم، گزیده صص ۲۱۵ و ۲۴۷.

خوب بداند و بفهمد که در کجاست و با چه کسی هست و در چه موقعیتی قرار دارد، حتماً دلش تکان می خورد و حال عجیبی به او دست می دهد. خود را در آسمان عزّ و شرف، محفوف فرشتگان و همپای پیغمبران و شبیه چرخندگان به دور عرش خدا می بیند و در اثر این همانندی، دنیا و مافیها، در نظرش بی ارزش ترین چیزها می آید -همان گونه که دنیا در نظر آن بزرگان و اولیای الهی این گونه بوده است- و یک نوع حال صفا و رقّت و روحانیت مخصوص در خودش می یابد و لذتی غیر قابل توصیف در اعماق روح و روان خویشتن احساس می کند که آن حال و آن لذت، در هیچ جای دنیا و در هیچ حالی از حالات زندگی یافت نمی شود و همان حال صفا و رقّت روحی، بهره عظیمی است که باید در این سفر سعادت بخش نصیب انسان شود و جا دارد که آدمی، هرچه مال و جاه و مقام دنیا را به پیروی از اولیای الهی رها کند، تا آن، حالِ بسیار گرامی را که رمز تحول روح و سرمایه عزت و سعادت جاودانی است، به دست آورد» . (۱)

ابن میثم بحرانی می نویسد:

اما طواف کعبه؛ حاجی باید قلباً متوجه عظمت، خوف و خشیت و محبت خدا باشد و بداند که با این طواف، شبیه فرشتگان مقرّبی است که بر اطراف عرش طواف می کنند. خانه مثال در عالم شهادت برای حضور در عالم غیب است و عالم دنیا، برای کسی که درِ رحمت حق به رویش گشوده شود و عنایت الهی در پیمودن راه، او را دستگیر و مددکار باشد، نردبانی برای رفتن به عالم غیب است و اشاره الهی به اینکه بیت معمور در آسمان در مقابل کعبه قرار گرفته است، برای بیان همین موازنه است و اینکه طواف انسان ها بر کعبه، همانند طواف فرشتگان بر بیت معمور است، ولی چون

۱- حج، برنامه تکامل، ص ۱۱۷.

بیشتر مردم به این مرتبه از طواف نمی رسند، مأمورند که تا اندازه امکان به آن تشبّه کنند تا مشمول این مضمون شوند که هرکس به قومی شباهت پیدا کند، از آنها شمرده می شود. در بسیاری از موارد، تشبّه، شدّت می یابد تا آنجا که در حکم و جایگاه همان کسی قرار می گیرد که به او شباهت پیدانمود. (۱)

امام صادق (ع) می فرماید:

همراه پدرم در حجره نشسته بودم. ایشان به نماز برخاست. در این لحظه مردی وارد شد. پدرم نمازش را تمام کرد و سلام داد. آن مرد از پدرم پرسید: «سؤالی دارم که کسی جز شما جواب آن را نمی داند: راز و علت طواف خانه خدا چیست؟ چرا مسلمانان باید گرداگرد کعبه بچرخند؟» پدرم فرمود: «آن گاه که خداوند عزّوجل ملائک را به سجده فرمان داد، آنان ابتدا این امر را رد کردند و گفتند: (أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ) ؛ «آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟ حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم [و برای جانشینی شایسته تریم]» . (بقره:۳۰) خدای تعالی در پاسخ فرمود: (إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ) ؛ «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید» . (بقره: ۳۰) خداوند بر آنها خشم گرفت، و فرشتگان الهی درخواست توبه کردند. خداوند آنها را به طواف بیت معمور فرمان داد. آنها هفت سال طواف کردند، استغفار نمودند و توبه کردند. خداوند توبه آنها را پذیرفت و سپس کعبه را روی زمین مستقر کرد و طواف آن را توبه و طهارت بنی آدم قرار داد. خداوند، توبه را دوست دارد، پشیمانی بندگان را

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۴۶۱ و ۴۶۲.

دوست دارد، از استغفار بندگان استقبال می کند. خداوند می خواهد که آدمیان مانند فرشتگان دور خانه اش در زمین بگردند تا از این طریق، گناهان آنها بریزد» . (۱)

بنابراین سرّ طواف، تشبّه به فرشتگان و همانندی با توبه ملائکه و دریافت رحمت و مغفرت الهی است. (۲)

۱۸. طواف، رهایی از «من» ، رسیدن به «ما»

ریشه بسیاری از شرارت ها، ستم ها، بدخواهی ها و تجاوزها، در وجود «منِ» در انسان است. آن که تنها «من» را می بیند، فقط منافع خویش را لحاظ می کند و چون همواره در جست وجوی منافع خویش است، باکی از ضایع شدن حقوق دیگران ندارد. چنین کسی در پی یافتن منافع خویش است، گرچه به بهای ظلم و تجاوز به دیگران. چنین شخصی، تنها هنگامی از این لغزش ها و ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری رها می شود که «منِ» او به «ما» تبدیل شود و در کنار خواسته های خویش، منافع دیگران را نیز ببیند. در این صورت است که آدمی از هرگونه ستم به دیگران و بدخواهی درباره هم نوعان خویش ایمن می شود.

طواف کعبه، آن هم به شکل دسته جمعی و با آن جمعیت انبوه و فشرده، از بهترین معیارها برای سنجش رهایی از «من» و پیوستن به «ما» است. برخورد تند با طواف کنندگانی که ناخواسته موجب رنجیدگی می شوند، همچنان از حضور «من» در وجود این شخص، حکایت می کند.

«حقیقت این است که حج، یک واجب استثنایی و یک مراسم عجیب و پر رمز و

۱- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۱.

۲- اسرار عرفانی حج، صص ۳۵۴ و ۳۵۶ - ۳۵۷.

راز است. اگرچه در باب حج، بسیار گفته اند و همه گفته اند و مطالب شیوا و زیبایی هم بیان کرده اند، اما مسئله حج، خیلی عمیق تر از چیزی است که ما تا امروز شنیده ایم. حج، یک حرکت عبادی خالص عمیق - خضوع، خشوع، ذکر، عبادت، تضرع و توسل - و با حالت اجتماع است. در کنار هم قرار دادن این دو چیز، مسئله را خیلی پرمعنا می کند. اگرچه در اسلام عبادات اجتماعی، مثل نماز جماعت و نماز جمعه و نماز عید وجود دارد، اما این اجتماع عظیم و این مرکزیت دادن به ذکر و توحید و کشاندن همه مسلمانان از آفاق عالَم اسلامی به یک نقطه واحد، خیلی معنا دارد. اینکه همه ملت مسلمان و امت اسلامی با وجود اختلاف لهجه ها و نژادها و عادات و سنن و سلیقه ها و اختلاف مذاهب، موظفند در یک نقطه جمع شوند و اعمال ویژه ای را با هم انجام دهند، خیلی پرمعناست. معلوم می شود بنابر نظر اسلام و دید اسلامی، اتحاد دل ها و جان ها و تبدیل «من» ها به «ما» ، فقط در میدان سیاست و در جهاد نیست؛ حتی رفتن به در خانه خدا و کنار هم قرار گرفتن دل ها و با هم بودن من ها و جان ها نیز دارای اهمیت است. لذا در قرآن کریم می فرماید: (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا) ؛ «و همگی به ریسمان خدا [قرآن و هرگونه وسیلهٔ وحدت الهی] چنگ زنید و پراکنده نشوید» . (آل عمران:۱۰۳) اعتصام به حبل الله تنها، فایده ای ندارد، «جمیعاً» مهم است. با هم اعتصام به حبل الله کنید تا «من» ها به «ما» تبدیل شود. با هم به نقطه اطمینان بخش تعلیم و تربیت و هدایت الهی چنگ بزنید. با هم بودن مهم است. دل ها با هم، جان ها با هم، فکرها با هم، تن ها در کنار هم؛ این گونه طواف بشود» . (۱)

دکتر علی شریعتی می گوید:

زیربنا و اساس وحدت بشری، از میان بردن «من» پست و وادار کردن این فرد است برای حل شدن در «ما» . برای این کار، هر سال باید تمرین کند،

۱- صحیفه حج، ج ۲، ص ۲۹۳. (مقام معظم رهبری)

بایـد به ذوالحلیفه بیایـد و تمـام آن درجه هـا، لبـاس هـا، آرایه هـا، پیرایه هـا، رنـگ ها و نشانه ها و علائمی را که در جامعه و زنـدگی به خودش بسـته بود و به وسـیله لبـاس و آرایش و انگشتر و طرز زدن مو و طرز زدن ریش و طرز لبـاس و مـد لباس و رنگ لباس و بعد اتومبیل و بعد خانه و بعد دکوراسیون و بعد طرز راه رفتن - با همه این وسائل - می خواسته بگوید «من» غیر از همه هسـتم، می ریزد، همه ریخته می شود. در آنجـا آدم برای اولین بـار می بینـد «من» را که می ریزد. «من» عبارت است از مجموعه خصوصـیاتی که من را از دیگران ممتاز می کنـد، جـدا می کند. همه این خصوصـیات را در ذوالحلیفه ریختیم و همه در یـک لبـاس حرکت می کنیم. در اینجـا «من» هـا همه تراشـیده شـده، همه یکرنگ شـده و همه درجه ها از آدم گرفته شـده [است و] به هیـچ وجه نمی توانـد نشان بدهـد که «من» غیر از همه هسـتم، بلکه «خود» ش را گم می کنـد و بعد، از همان اول، وقـتی این فرد - این جویبـار ریز و کوچـک - درست مثـل جویبـاری که وارد گرداب می شود و می چرخـد، به دور کعبه می چرخد، دیگر فرد وجود ندارد. و هرچه هست «ما» هست. (۱)

«بـاری بی گمـان حـج، تربیتی است الهی، حـداقل یـک بـار در همه عمر؛ برای همه عمر، تا ما دائم در نماز باشـیم و همواره و همیشه در حـال احرام حقیقی بمـانیم؛ یعنی مرتکب حرام نشویم و حریم محرمات الهی را رعایت کنیم و خود را به اعتبار نام و عنوانی که پیـدا کرده ایم و خانه ای که ساخته ایم و جامه گران بهایی که پوشـیده ایم و قـدرتی که یافته ایم، از بنـدگان دیگر خداوند، جدا نمانیم و احساس فخر و غرور و تکبر نکنیم و بدانیم که هریک از ما، قطره ای هستیم مانند دیگر قطره ها که بنده خداوندیم و باید به آن قطره ها بپیوندیم تا اقیانوس شویم» . (۲)

۱- میعاد با ابراهیم، صص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲- حج نماز بزرگ، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

شکوه میرزادگی می نویسد:

. . . و از همین خـانم هـاست که در جدّه، از روحـانی کاروان می پرسـد: می شود با دسـتکش پلاستیکی و قاشق، سـنگ ریزه [برای رمی جمرات] جمع کرد؟ و

روحانی کاروان که می بینـد او همسـر یکی از متنفذین و ثروتمندان تهران است، باز هم رُک گویی اش را اِعمال می کند و با صـدای بلنـد می گویـد: خـانم! یـک طرف فلسـفهٔ همـهٔ این اعمـال، شکسـتن این احساسات خودپسـندانه ماست. شکسـتن بت غرورهای بی جای ما و رسـیدن به موجودیت خالص انسانی ماست. اگر قرار باشـد اینجا هم تافته جـدابافته از دیگران باشـیم و دلمـان برای نـاخن و پوست نازکمـان بلرزد و دسـتمان را جـدا از دست دیگران بـدانیم، پس برای چه می آییم اینجا؟ در خانهٔ راحتمان نشسته ایم و فکرهای ترگل و ورگل خودمان را می کنیم. (۱)

۱۹. آنان که لب از دعا فرو بستند

گرچه دعا کردن فضیلت است و خداونـد به بنـدگانش توصیه می کند که همواره لبان خویش را به دعا مترنم بدارند و لحظه های دعا را به ویژه در مکان هایی چون مسجدالحرام و کنار خانه خدا قدر بدانند، عارفانی هستند که چون در سلوک معنوی، مقامی فراتر از دعا را تجربه می کنند، لب از دعا فرومی بندند. برای آنان در این مرتبه روحی، خواهشـی مطرح نیست تا به دعا بنشـینند؛ چرا که آنها در برابر آنچه از دوست بـدانان می رسد، سر فرود می آورند و هرچه او برایشان رقم بزند می پسـندند و آن را حکمت و مصلحت می بینند. پس در مقام رضا به سر می برند و لطف مقام رضا را با جاذبه مقام دعا برابری نمی دهند و رضا را بر

۱- به نقل از: حج در ادب فارسی، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

دعا ترجیح می دهند.

ملاحسین کاشفی می گوید:

رضا، ثمره محبت است و هرکه در مقام رضا ساکن شد، از دغدغه حسد

برست؛ چه، عارف در این مرتبه و مقام، بدین حال بینا می شود که حضرت حق تعالی در قسمت، خطا و اشتباه نکرده است و هرکه را هرچه باید، عطا فرموده است. پس، از روی رغبت، نسبت به قسمت الهی راضی شود و بر داده و فرستادهٔ حق، اعتراض نکند و از اینجاست که جمعی از اولیا، زبان از دعا بسته دارند و استدعای دفع قضا نکنند. (۱)

ز اولیا، اهل دعا خود دیگرند

که همی دوزند و گاهی می درند

گر نظر بر گور صد بنده کنند

طرفهٔ العینی جهان بر هم زنند

چون دعایی از سر جان کرده اند

عالَمی را غرق طوفان کرده اند

قوم دیگر می شناسم ز اولیا

که زبان شان بسته باشد از دعا

از رضا که هست دأب آن کِرام

جستن دفع قضاشان شد حرام

کفرشان آید طلب کردن خلاص

در قضا ذوقی همی بینند خاص

هرچه می آید برون از مِلک غیب

خاص خود دانند بی از شک و ریب

از قضا تیری اگر آید دمی

جان خود را او نشان سازد همی

هرچه تقدیر و قضا شد از خدا

او نخواهد هیچ تغییر قضا (۲)

ابن عربی می نویسد:

اینان [گروهی از اولیای الهی که لب از دعا فرو بسته اند] از آن جهت از سؤال و درخواست باز ایستادند که دانستند خداوند را در ایشان حکم و قضای پیشین

۱- لبّ لباب مثنوی، ص ۲۷۵.

۲- لبّ لباب مثنوی، صص ۲۷۵ و ۲۷۶.

است؛ پس قلبشان را برای قبول آنچه از جانب خدا وارد می شود، آماده کردند و از نفوس و اغراض و اهداف خویش غایب و پنهان گردیدند. (۱)

قیصری در شرح این عبارت می نویسد:

یعنی چون اینان دانستند که خدای دربارۀ ایشان حکمی دارد که در قضا، بر وجودشان پیشی دارد و ناگزیر باید آنچه از خیر و شرّ و کمال و نقصان و آنچه را که خداونـد در ازل برایشان مقـدر کرده، به آنان برسـد، از طلب، آرامش پیـدا می کننـد و این عملشـان آنـان را باز می دارد که از خداونـد چیزی درخواست کننـد. لـذا مشـغول پاک کردن محل، از چرک تعلقات به امور فانی و قطع علاقه ها و وابسـتگی می شونـد تا آینه دل هاشان پاک و جلا داده شود؛ به طوری که در آنها اعیان حقایق آشـکار گردد و آنچه از تجلیات را که از جانب حق تعالی بر آنها وارد می شود، بپذیرند. (۲)

دراین باره از هجویری می خوانیم:

گروه دیگری هسـتند که در طواف، نه بخواهنـد و نه دعـا کننـد. آنها در مقام تسـلیم هسـتند؛ چنان که ابراهیم (ع) در این مقام بـود. چون ابراهیم (ع) به مقـام خلّت رسـید، از علاـیق رهـا شـد و دل از غیر بگسـست و آن گـاه که قرار شـد وی را در آتش افکنند، جبرئیل بیامد و گفت: «

هَل لَکَ مِن حاجَهٍ؟ » ابراهیم (ع) گفت: «

أَمّا اِلَیکَ فَلا » . پس گفت: به خدای عزّوجل هم حاجتی نداری؟ گفت: «

حَسْـبی مِنْ سُؤالِی عِلْمُهُ بِحـالی » ؛ «مرا آن بسـنده است که او می دانـد که مرا از برای او در آتش می اندازنـد» . علم او به من، زبان مرا از سؤال و درخواست منقطع گردانیده است» . (۳)

۱- شرح فصوص الحکم، تاج الدین حسین خوارزمی، ص ۱۷۶.
۲- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۳- کشف المحجوب، ص ۴۸۰.

حکایت

آورده اند که ابراهیم ادهم غلامی بخرید. چون غلام را به خانه آورد، گفت: «ای غلام

چه خوری؟» گفت: «آنچه تو دهی» . گفت: «چه پوشی؟» گفت: «آنچه تو پوشانی» . گفت: «نامت چیست؟» گفت: «آنچه تو خوانی» . گفت: «چه درخواست داری؟» گفت: «مرا با درخواست چه کار» . (۱)

۲۰. طواف، درس مردم داری

خداوند با بندگانش مهربان است و گره از کارهای فروبسته آنان، گشاده، و از آنان خواسته است با یکدیگر مهربان و در گرفتاری ها، پشت همدیگر باشند. آن که در مهرورزی و حل مشکلات، توفیق بیشتری دارد، به خدای خویش، مانندتر است و آن که به خدا همانندتر است به او نزدیک تر. خداوند در لحظه های عبادت و خلوت روحی نیز مهرورزی و دست گیری را در برابر دیدگان بندگان مجسّم می دارد و گاهی، حق بنده اش را بر خویش مقدم می دارد.

حکایت

«ابان بن تغلب» گوید: با امام صادق (ع) مشغول طواف کعبه بودم. هنگام طواف، یکی از دوستانم از من خواست کنارش بروم و به خواسته او گوش بدهم. دلم نمی خواست از حضرت صادق (ع) جدا شوم و به سوی دوستم بروم، ازاین رو توجهی نکردم. در دور بعد نیز آن شخص به من اشاره کرد که به سوی او بروم. این بار امام صادق (ع) اشاره او را دید. به من فرمود: ای ابان! آیا با تو کار دارد؟ گفتم: آری. فرمود: او کیست؟ گفتم: از دوستان من است. فرمود: او هم مؤمن و شیعه است؟ گفتم: آری. فرمود: به سوی او برو و خواسته اش را برآور. عرض کردم: آیا طواف را قطع کنم؟

۱- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، ص ۱۹۸.

فرمود: آری. گفتم: آیا اگر طواف واجب هم باشد، می توان آن را برای برآوردن حاجت مؤمنی قطع کرد؟ فرمود: آری. ابان گوید: طواف را رها کردم و برای ادای خواسته دوستم، نزد وی شتافتم. (۱)

حکایت

صفوان در محضر امام صادق (ع) نشسته بود. ناگهان مردی از اهل مکه وارد مجلس شد، و گرفتاری ای را که برایش رخ نموده بود، شرح داد. معلوم شد کرایه ای در کار است و آن شخص نتوانسته از عهده آن برآید. امام (ع) به صفوان دستور داد: فوراً حرکت کن و برادر ایمانی خودت را در کارش یاری ده. صفوان حرکت کرد و رفت و پس از توفیق در اصلاح کار و حل مشکل، بازگشت. امام پرسید: چطور شد؟ صفوان پاسخ داد: خداوند اصلاح کرد. امام فرمود: بدان که همین کار به ظاهر کوچک که حاجتی از کسی برآوردی و وقت کمی از تو گرفت، از هفت شوط طواف دور کعبه، محبوب تر و فاضل تر است.

آن گاه امام صادق (ع) افزود: «مردی گرفتاری ای داشت، خدمت امام حسن (ع) رسید، و از آن حضرت یاری خواست. امام حسن (ع) بلافاصله کفش هایش را پوشید و راه افتاد. در میان راه به حسین بن علی (ع) رسیدند درحالی که مشغول نماز بود. امام حسن (ع) به آن مرد گفت: تو چطور از حسین غفلت کردی و پیش او نرفتی؟ گفت: در آغاز خواستم نزد او بروم و از او در کارم کمک بخواهم، ولی چون گفتند ایشان اعتکاف کرده اند و معذورند، خدمتشان نرفتم. امام حسن (ع) فرمود: اما اگر توفیق برآوردن حاجت تو به او دست داده بود، از یک ماه اعتکاف برایش بهتر بود» . (۲)

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۱۸۸ و ۱۸۹، به نقل از: محجه البیضاء، ج ۳، صص ۶۹ و ۷۰.

۲- داستان راستان، مرتضی مطهری، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۲۱. طواف، آموزش نظم

هستی بر نظم استوار است. پایایی آفرینش نیز در گرو نظم است. نظم به هستی زیبایی می بخشد و موجب می شود هر پدیده ای در جای خود باشد و با پای بیرون ننهادن از جایگاه خویش، سبب آشفتگی در روند آفرینش نشود. خداوند از بندگانش نیز خواسته است با هستی، همسو و هم نوا شوند و آینه دار آفرینش در نظم و انضباط باشند. بر این پایه، خداوند، به بهانه های گوناگون، آنان را به فراگرفتن نظم واداشته است نمونه این آموزش نظم، شیوه تشریع مناسک حج برای زائران است.

استاد شهید مرتضی مطهری (رحمه الله) می فرماید:

طواف مثل نماز است، مانند نماز درس نظم و انضباط است، لذا متوجه اطراف شدن و تمایل به این طرف و آن طرف در آن ممنوع است. به علاوه، مطابق فقه شیعه، به نحو خاصی باید شانهٔ چپ همیشه متوجه کعبه باشد. حتی پیرمردترین افراد باید مقید به این نظم و انضباط باشد. (۱)

همچنین ما می بینیم که روح احرام، تمرین به ترک محلّلات است، که بعضی از آنها مستحباتند، برای اینکه آمادگی کامل برای انضباط پیدا شود. (۲)

دکتر علی شریعتی در این باره می نویسد:

عبادت در حج، یک حالت خاص دارد؛ چنان که این حالت در تمام صور دیگر عبادات اسلامی هم هست، اما در حج، واقعی تر و متجلی تر است. حالت عبادی که در اسلام هست و عباداتی که به عنوان اصول و وظیفه، به مسلمان اعلام می شود، اولاً دارای نظم و نظام و ترتیب خاصی است؛ یعنی فقط یک وابستگی و تجلی احساسِ فرد نسبت به خداوند نیست؛ بی شکل و بی نظم و

۱- حج، صص ۶۸ و ۶۹.

۲- حج، ص ۱۲۵.

بی ترتیب و آزاد و رها شده نیست، بلکه نظام دارد و این نظام، نظامی منطقی است و فرم و شکل دارد. این خیلی مهم است.

۲۲. طواف نیابتی

نویسنده کتاب «فضیلت های فراموش شده» درباره پدرش «آخوند ملاعباس تربتی» می نویسد که در سال ۱۳۰۶ه. ش پدرم عازم مکه معظمه گردید. چون معلوم نبود که گذرنامه خواهند داد یا نه، بعضی می گفتند قاچاق می رویم.

مرحوم آخوند گفت: من چنین کاری نمی کنم. با آنکه بی نهایت اشتیاق زیارت مکه را دارم، ولی برخلاف معمول و قانون عمل نمی کنم. او در همه کارها همین طور بود؛ مثلاً، در زمانی که خودش به کشاورزی اشتغال داشت، مالیاتی می گرفتند به نام «عشریه» . بعضی از مردم نمی دادند و می گفتند: چون دولت، ظالم است نباید به او عشریه داد. ولی مرحوم آخوند، هم عشریه را از گندم هایش می داد و هم زکات شرعی آنها را. باری بالأخره گذرنامه دادند و مشرّف شدند.

یکی از دوستان آن مرحوم که در سفر همراهش بود، می گفت: در مکه در دست مرحوم حاج آخوند، بین مچ تا مرفق، دانه هایی بیرون زد و در نتیجه، دست او از پنجه تا بازو ورم کرد و دچار درد شدید شد. با این حال، ایشان طواف های متعددی انجام می داد و برای آنچه از خویشان و دوستان زنده و مرده که یادش می آمد، طواف نیابتی انجام می داد. آنچه موجب تعجب گشت این بود که ایشان با آن دست دردمند، به نیابت از هشتاد نفر نماز طواف نساء خواند. حتی برای کسانی که اصلاً آنها را نمی شناخت، طواف نیابتی و نماز طواف نساء نیابتی انجام می داد. تا آنجا که هرکس می آمد و می گفت: به نیابت من هم دو رکعت نماز بخوانید، ایشان بدون هیچ امتناعی برایش نماز می خواند. (۱)

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۸۰ و ۸۱.

۲۳. شکرانه طواف

طواف، بدون توفیق خداوند میسر نیست. حاجی به سبب موهبت بزرگ طواف، باید از صمیم دل خدا را شکر کند، و لب به ستایش او بگشاید.

«احمد مسکین» ، در برابر این رحمت بزرگ، خدایش را این گونه می ستاید:

بحمدالله که از فضل خداداد

به طوف کعبه گشتم خرّم و شاد

دو چشمم گشت روشن از جمالش

به کام دل رسیدم از وصالش

چه محنت ها که در راهش کشیدم

چه زهر غم که از بهرش چشیدم

مرا چون آمد آن پیکر در آغوش

ز شادی کردم از غم ها فراموش

خداوندا چه سان شکرت گزارم

کدامین نعمتت را برشمارم

حریم کعبه کردی منزل من

برآوردی مرادات دل من

بدادی در حرم عیش و حضورم

فزودی دم به دم اندر سرورم

طمع دارم که از روی عنایت

ز بنده وانگیری این هدایت

بداری دایمم ثابت بر این حال

فزون سازی از آنم عزّ و اقبال

نرانی از درِ لطف و کرامت

بداری در کرامت تا قیامت

کریمانی که در ملک جهانند

ز درگاه کرم کس را نرانند

تو از لطفم بدین درگاه خواندی

ز راه مکرمت اینجا رساندی (۱)

۱- سفرنامه منظوم حج، صص ۹۷ و ۹۸.

فصل هفتم: نماز پشت مقام ابراهیم

اشاره

پس آن گه جانب خلف مقام آ t توقف اندر آنجا نیز بنما

دو رکعت نیز در آنجا ادا کن t برآور دست خویش و پس دعا کن

توقف اندر آنجا هم ثواب است t دعاها نیز آنجا مستجاب است (۱)

* * *

سوی قدمگاه خلیل الله آی t پا چو نیابی، به پی اش دیده سای (۲)

* * *

جای ابراهیم اگر دانی مقام

شد مقام روح و خِلّت (۳)بر کرام و آن «مصلّی» موطن ذکر اندر است بالحقیقه آن صلات اکبر است در مقام ذکر اکبر، شرح آن با تو گویم گر بوَد توفیق و جان (۴)«واجب است، بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز بخواند مثل نماز صبح. می تواند نماز طواف را با هر سوره ای که خواست بخواند، مگر سوره های سجده [دار].

۱- سفرنامه منظوم حج، ص ۱۰۰.

۲- مثنوی هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۱۴.

۳- دوستی و محبت.

۴- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، ج۱، ص۳۳۶.

مستحب است در رکعت اول، بعد از حمد، سوره «

قُل هُوَ اللهُ اَحَد » و در رکعت دوم، سوره «

قُل یا اَیُّهَا الکافِروُنَ » را بخواند.

جایز است نماز طواف را بلند بخواند، مثل نماز صبح، یا آهسته بخواند مثل نماز ظهر.

احوط آن است که بعد از طواف، مبادرت به نماز کند و زود به جا آورد.

واجب است که این نماز، نزد مقام ابراهیم خوانده شود و احتیاط واجب آن است که پشت مقام به جا آورد که سنگی که مقام است بین او و خانه کعبه واقع شود و بهتر است که هرچه ممکن باشد نزدیک تر بایستد، لکن نه به طوری که مزاحمت با سایرین کند» . (۱)

۱. شکل گیری مقام ابراهیم

«مقام ابراهیم، آنجا که جای پای ابراهیم، بر سنگ را در میان محفظه ای شیشه ای حفظ کرده اند، روبه روی من است. خودم را از میان جمعیت می کشم جلو و با چشم هایی کنجکاو برجای پای ابراهیم نگاه می کنم. بر همین سنگ بود که هاجر، پای ابراهیم خلیل را با آب زمزم - اشک چشمان مشتاقش - شست وشو داد. وقتی که ابراهیم پس از سال ها به دیدن هاجر و پسرش آمده بود و با همه عشقی که به هاجر داشت، به خاطر تعهدی که به ساره داشت، حاضر نشد از شتر پیاده شود و هاجر سنگی بزرگ را زیر پای ابراهیم کشاند تا همچنان که او بر شتر سوار است، پای او را شست وشو دهد» . (۲)

«درباره شکل گیری مقام ابراهیم، چند وجه گفته اند:

الف) هنگام ساختن کعبه، حضرت ابراهیم روی آن می ایستاد که اثر پا بر روی آن مانده است؛ یعنی سنگ، نظیر جسمی نرم، اثرپذیر شده [است]؛

ب) وقتی که حضرت ابراهیم (ع) برای بار دوم به مکه برگشت و همسر اسماعیل

۱- منتخب مناسک حج، گزیده صص ۱۷۳- ۱۷۵.

۲- به نقل از: حج در ادب فارسی، شکوه میرزادگی، ص ۱۸۷.

گفت: پیاده شوید تا من سر شما را شست وشو دهم، حضرت، هنگام پیاده شدن، پا روی سنگ گذاشت و در آن سنگ، اثر کرد؛

ج) هنگام امتثال فرمان (وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) ؛ «و مردم را به حج دعوت کن» (حج:۲۷) بالای آن سنگ رفته، اعلان کرد که مردم به طرف کعبه آمده، حج به جا آورند. در این حال، اثر پا در سنگ پدید آمد.

مشابه این ویژگی، درباره حضرت داود (ع) نیز آمده است، که خداوند آهن سرد و سخت را در دستان او نرم کرد:

(وَ لَقَدْ آتَینا داوُدَ مِنَّا فَضْلاً یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ) (سباء:۱۰)

و ما به داود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم. [ما به کوه ها و پرندگان گفتیم:] ای کوه ها و ای پرندگان! با او [در تسبیح خدا] هم آواز شوید و آهن را برای او نرم کردیم.

مطلب مزبور درباره مقام ابراهیم نیز صادق است؛ با این تفاوت که در اینجا سخن از «

وَ اَلَنّا لَهُ الْحَجَر » [و سنگ را بر او نرم کردیم] است؛ یعنی سنگ سخت، به اعجاز الهی، چنان نرم شد که پاهای مبارک حضرت ابراهیم (ع) در آن فرو رفت؛ آن گونه که اثر آن به جا ماند.

با توجه به مطالب یاد شده، سستی سخن صاحب تفسیر المنار (۱)که «آیات بینات» را بر امور عادی، تطبیق کرده اند، روشن می شود. وی می گوید: منظور از مقام ابراهیم، عبادتگاه حضرت ابراهیم (ع) است که زائران کعبه نیز باید در آن نماز بگزارند: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی) ؛ [«از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید» . (بقره:۱۲۵)]، نه سنگی که حضرت روی آن قدم گذاشته و اثر آن مانده باشد. و اگر چنین باشد،

۱- تفسیر المنار، محمد رشید رضا، ج ۱، صص ۴۶۱ و ۴۶۲.

احتمالاً پیش از اینکه به صورت سنگ درآید، ماده گِل مانندی بوده که اثر پاهای حضرت خلیل بر روی آن مانده است. آن گِل، به تدریج، چسبندگی پیدا کرده، سخت شده و به صورت فعلی نمایان شده است» . (۱)

۲. مقام ابراهیم، نشانه ای الهی

«یکی از نشانه ها و آیات روشن خداوند در مکه، مقام ابراهیم است؛ چنان که امام صادق (ع) در پاسخ به این سؤال که مراد از «بینات» در آیه شریفه: (فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ) (۲)، فرمود: «

حَیثُ قامَ عَلَی الحَجَر فَاَثَّرَت فیهِ قَدَماه » مقصود، مقام ابراهیم است که بر روی سنگ ایستاد و نشانه های پایش در آن باقی ماند. (۳)این سنگ، در آغاز به طور آزاد در کنار کعبه بر روی زمین قرار داشت. آن گاه آن را در «ملتزم» نصب کردند تا جابه جا نشود، و اکنون نیز موضع «مقام» برجسته است و درون محفظه ای فلزی قرار دارد. شایان ذکر است که امام باقر (ع) فرمود: سالی که سیل مسجدالحرام را فراگرفت و امام حسین (ع) در مکه بود، به مردمی که نگران از بین رفتن «مقام ابراهیم» بودند، فرمود: «مطمئن باشید که هرگز سیل، مقام ابراهیم را نمی برد؛ چون خداوند آن را علَم و نشانه قرار داد» . (۴)آیت، گاهی به معنای علامت تکوینی، گاهی به معنای نشانه تشریعی در مقابل علامت تکوینی و گاهی نیز در معنایی اعم از تکوین و تشریع، به کار می رود. بنابراین، منظور از آیت، تنها معجزه ای همچون ناقه صالح، شقّ القمر و مانند آن نیست، بلکه آیت، به معنای نشانه ای است که نمایانگر حق است و مردم را بدان یادآور می شود، چنان که در آیه: (أَ تَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَهً تَعْبَثُونَ) ؛ «آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از

۱- صهبای حج، گزیده صص ۲۷۸، ۲۷۹ و ۲۸۰.

۲- آل عمران: ۹۷.

۳- کافی، ج ۴، ص ۲۲۳.

۴- کافی، ج ۴، ص ۲۲۳.

روی هوی و هوس می سازید؟» (شعراء: ۱۲۸)

و همچنین در آیهٔ: (ما نَنْسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها) ؛ «هر (حکم و) آیه ای را نسخ کنیم و یا (نسخ) آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می آوریم» . (بقره:۱۰۶) به معنای نشانه آمده است. بنابراین نمی توان گفت: براساس آیه شریفه (فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ) همه آیاتی که درباره مکه آمده – و این آیه ناظر بر آنهاست – باید معجزه و خلاف عادت و طبیعت باشد. بلکه به هر چیزی که حق را به یاد انسان آورد، آیت اطلاق می شود. نکته دیگر آنکه شاید راز اینکه «آیات» به صورت جمع آمد، نه مفرد (

آیه) این باشد که:

الف) سنگ سخت، مانند خمیر، شکل پذیر شد؛

ب) جای مشخص آن به صورت خمیر درآمد نه همه آن؛

ج) به اندازه عمق و گودی معینی اثرپذیر شد و بقیه به حالت سنگ باقی ماند؛

د) از دستبرد همه طاغیان که خواستند این اثر را محو سازند محفوظ ماند؛

ه) از دستبرد سارقان آثار هنری و باستانی محفوظ باقی ماند» . (۱)

حکایت

در سفر آیت الله جوادی آملی به مکه معظمه (در ۱۳۵۱ه. ش) ، ماجرایی روی داد که از زبان ایشان بدان اشاره می کنیم: در آن سفر دستمان به حجرالاسود نرسید و نتوانستیم استلامی بکنیم، ولی در کنار مقام، بالأخره فرصت مختصری دست می دهد. مقام ابراهیم سنگی است که در قفسه ای قرار دارد و اثر دو قدم بر آن است و چند سانتی ضخامت دارد و معروف است که اثر دوپای حضرت ابراهیم (ع) است و حضرت روی این سنگ، پا می گذاشته اند و بنای کعبه را می چیده اند. وقتی خوب به این سنگ مبارک نگاه کردم، دیدم سمت چپ آن – اگر کسی پشت به خانه کعبه بایستد – روی آن نوار با خط

۱- صهبای حج، گزیده صص ۲۷۵ – ۲۷۸ (با تغییر و تلخیص) .

زیبایی نوشته بودند: (وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما) . این جمله مبارک، از آیهٔ الکرسی است که خدا می فرماید: حفظ آسمان و زمین بر ما دشوار نیست و ما را خسته نمی کند. پس اگر بخواهیم، اثر دو پا را نیز حفظ می کنیم و برای ما خستگی ندارد. وقتی این نوشته را روی نوار این سنگ دیدم، خیلی خوشحال شدم و برای دوستان نقل کردم.

آقایان و دوستانی که در سال های بعد به مکه مشرف شدند، خواستند این خط را با این خصوصیات ببینند، اما هرچه گشتند آن را نیافتند. من خودم باز که اخیراً مشرف شدم، رفتم که ببینم، هرچه گشتم نبود. آن کسی که مسئول آن قسمت است، گفت: دنبال چه می گردی؟ گفتم: دنبال چنین چیزی. گفت: مگر اینکه در کتاب خوانده باشی، اینجا نیست. آری آنجا واقعاً بینات است. (۱)

۳. نماز در مقام ابراهیم (ع)

«اکنون که با «جمع» همراه شدی و خود را با ورود در «جمع» تطهیر کردی؛ اکنون که خود را و منیت خود را نفی کردی؛ اکنون که همراه با کرّوبیان، طوافِ نماد زمینی «ضراح» و «بیت المعمور» عرش الهی گزاردی؛ اکنون که گامی بزرگ در راه اعلام عبودیت برداشتی، شایستگی آن را یافته ای که به «تنهایی» با او سخن بگویی. آن هم در کجا؟ در کنار جای پای ابراهیم (ع) ، در کنار سنگی که ابراهیم با ایستادن بر آن، خانه خدا را بالا- برد، حجرالا-سود را نصب کرد و جهانیان را به توحید فراخواند. شایستگی آن را یافته ای که پا جای پای ابراهیم (ع) بگذاری:

(وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیتَ مَثابَهً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی) (بقره:۱۲۵)

و [به یاد آورید] هنگامی که خانه کعبه را محلّ بازگشت (و اجتماع) مردم

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۷۸ و ۷۹.

و مرکز امن قرار دادیم و (به مردم گفتیم) ، از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.

پشت مقام ابراهیم رو به کعبه، و رو به اجزائی از کعبه: حجر الاسود، ملتزم، مقام ابراهیم، حجر اسماعیل، ناودان رحمت و. . . ، همه را می بینی، و بالأخره کعبه را که الگو است و نماد؛ الگوی هر چیزی که باید به خدا تعلق داشته باشد. دو رکعت نماز؛ نمازی که آرزو می کنی هرگز به پایان نرسد. مقام ابراهیم را مصلی ساختن، در عین حال که از نظر مادی و فیزیکی واجب است، ضرورتی است که باید از بُعد معنوی نیز مدّنظر قرار گیرد و حاجی خود را در جایگاه ابراهیم (ع) ببیند و بیابد و آرزو کند که چون او نماز بخواند و در طی مناسک حج، به خصوص لحظه دیدار کعبه، طول طواف، نماز در پشت مقام، وقوف ها و بیتوته در منا، زمان بسیار سریع تر از همیشه می گذرد. ای کاش می شد زمان را متوقف کرد تا سجده را طولانی تر، رکوع ها را طولانی تر نمود.

در طول تمامی مناسک حج و در جای جای مکه مکرمه و مدینه منوره، احساس قرابت و همراهی و گام نهادن در جای پای پیامبران و رسول خدا (ص) و ائمه معصوم (علیهم السلام) رهایت نمی کنند. گرچه برخی ها، به هر حال، از تغییرات کالبدی و ساختمان ها سخن می گویند و اینکه این فضاها و حال و کالبد، فضاها و حال و کالبد و مصالح آن دوران نیستند. از این سخنان دلتنگ می شوی. اما وقتی در نماز طواف، پشت مقام ابراهیم، سر به سجده می گذاری، آرامشی ژرف وجودت را فرامی گیرد که حتی اگر آن حرف ها راست هم باشد، اینجا همان جایی است که حجت زنده و بر حق خداوند [حضرت مهدی (عج)] در آن گام برمی دارد و بر زمینش به نماز و سجده می نشیند و تو اینجا در نماز طواف، بی شک با حجت حق و امام زمانت (عج) همراه شدی» . (۱)

«باری نماز در مقام ابراهیم اعتراف به عبودیت است، قرار گرفتن در مقام بندگی

۱- تأملی در معنای مناسک حج، صص ۱۱۱ و ۱۱۲.

است، و بنـدگی نیز واقف شـدن به «مقـام فقر» خویش در برابر خـدای بی نیاز است: یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیـدُ ؛ «ای مردم! شـما (همگی) نیازمنـد به خداییـد؛ تنها خداونـد است که بی نیاز و سـتوده است» . (فاطر:۱۵) معنای اصـلی فقر نیز، مکسور، به معنـای شکسـته است، و گاهی به معنای حفره و جای خالی هم آمـده است. ازاین روست که فقیر به معنـای محتـاج آمـده؛ زیرا حـاجت یـا نیاز، کمبود یا نبود است و مشابهتی با حفره دارد و پیـداست که اگر چنین وضـعی برای کسی پیش آید، شکننده می شود و نماز در مقام ابراهیم اظهار نیاز و فقر است در پیشگاه خدای غنی و بی نیاز. در نماز طواف بایـد خـدا را به چیزی بنـدگی کرد که در او نیست. خدا خواسـته است که بنده اش او را به چیزی بندگی کند که در او وجود نـدارد. امتیاز بنده از خدا به فقر اوست و امتیاز خدا از بنده به غنای اوست. فقر، جامه ای زیبا برای بنده، و غِنی دیبای دل انگیز برای خـداست. خـدا می خواهد که انسان او را با فقر، ضـعف، ذلت و انقطاع، بندگی کند و اینها اموری است که در ذات حق یافت نمی شوند. به بیان دیگر، بندگی با تکبر، و نماز با بی نیازی سازگار نیست.

امام حسـین (ع) را در حال طواف خانه خدا دیدند. نزد مقام ابراهیم آمد و نماز گزارد. آن گاه صورت بر مقام نهاد و شروع به گریه کرد و گفت: «بنده کوچک تو در آسـتان توست؛ خواهنده تو و بینوای تو در پیشگاه توست. . .» و این جملات را پیوسته تکرار می کرد» . (۱)

۴. پا جای پای ابراهیم (ع)

نمـاز پشت مقـام ابراهیم، نمـاز در جایگـاه ولاـیت است. مقام ابراهیم جای پای مردی است که در تاریـخ بشـریت حماسه های جاوید آفرید؛ او که خانه توحید را بنا کرد و در

۱- اسرار عرفانی حج، گزیده صص ۴۰۳، ۴۰۴ و ۴۰۷.

این هنگام، پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد. آن که پا در جای پای ابراهیم می گذارد، بایسته است بداند که این ابراهیم (ع) بود که با قلبی سرشار از ایمان به خدا، خدایان دروغین را شکست و با اراده ای پولادین، از آزمون های سخت، سربلند بیرون آمد. او برای توحید، جان خویش را تقدیم کرد و به درون آتش رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد و خاموش گردید.

نماز را باید پشت سر سنگی به جا آورد که جای پای توحید و شهود است؛ تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش، از صحرای بی آب و علف، از توکل هاجر و سعی او و از جوشش آب زمزم خاطره ها دارد. در این نماز، باید شهوت، مقام، منصب، نام، نشان، شهرت و دنیا را داد و به جای آن، عرفان و معرفت را برگزید. آنها که می خواهند، پا جای پای ابراهیم بگذارند، باید چون ابراهیم باشند» . (۱)

«پا جای پای ابراهیم نهادن، یعنی کوشش برای بازگشت اندیشه ها به سنت ابراهیم و همچنین احیای داستان و خاطره و فرهنگ ابراهیم که در گذشته بوده است تا در دل ها و افکار و روح ها، نهضت جریان دارد، باید در توالی نسل ها و دوران های متوالی تاریخی به وسیله هر نسلی که می آید و به وسیله روشنفکران مسئولی که در هر دوره و هر جامعه ای هستند، جریان داده شود؛ چرا که در برابر، نهضت ضد ابراهیمی و نمرودی و شرک وجود دارد.

بنابراین، وفادار ماندن به سنت ابراهیم، یعنی وفادار ماندن به نهضتی که هر روشن فکر آگاهی، مسئولیت و تعهد وابستگی به این نهضت دارد. نهضت، در گذشته نیست، ادامه دارد. بنابراین مسئولیت روشنفکران هر نسل و عصری این نیست که قصه ابراهیم را تکرار کنند و آنچه را که به نام ابراهیم، در گذشته، گذشته است، مکرراً سینه به سینه نقل کنند، بلکه مقصود این است که روح و مسیر این نهضت در طول تاریخ

۱- اسرار عرفانی حج، ص ۴۱۳.

ادامه یابد و بالأخص، این روح و معنا، در هر دوره ای و نسلی در قالب نیازها و مشکلات و دردها و مسائلی که در هر جریان و زمانی مطرح است، تجلی کند. باید در روح این فرهنگ، بسته به نیازهای زمان و قالب های فکری هر دوره ای دمید و دانست که بازگشت به خاطره ابراهیم و احیای فرهنگ ابراهیم، اتصال به روح ابراهیم و اعلام وفاداری به نهضتی است که همواره هست و خواهد بود» . (۱)

«اساساً ملاک در دوستداری و نزدیکی به بنیانگذار توحید و آزادی و معیارِ پا جای پای ابراهیم نهادن، به جز پیروی از او چه می باشد؟ ابراهیم به جز خدای یکتا معبودی برنگزید و از بت ها یکسره روی گردانید. ازاین رو نمی توان خود را به ابراهیم منسوب نمود یا ابراهیم را در کیش خود درآورد درحالی که همخوانی اعتقادی و رفتاری با او به چشم نمی خورد.

قرآن کریم از آنجا که به عمل بها می دهد و شخصیت هر فرد را برآیند رفتارهای وی می داند، در ارتباط امت ها و پیامبرها مقوله تبعیت را طرح می کند. ملاک معقول، این است که چه کسی به راه ابراهیم که همانا توحید و اخلاص در عبادت می باشد، می رود. هرگونه انتساب، به جز از رهگذر عمل صالح و تبعیت از قدم های پیامبر، خودخواهانه و فریب کارانه است؛ زیرا واقعیتی نداشته و عرصه را چنان تیره و تار می سازد که نمی توان حق و باطل را از هم تمییز داد» . (۲)

۵. رسیدن به مقام های ابراهیم (ع)

نماز در مقام ابراهیم، افزون بر آثار معنوی آن، عملی نمادین به شمار می آید؛ به این معنا که این نماز، باید در مکانی و در مقامی گزارده شود تا نمادی باشد برای حقیقتی مهم و آن، دست یابی به مقامات حضرت ابراهیم (ع) و آراسته شدن به ویژگی های او می باشد.

۱- میعاد با ابرهیم، صص ۵۴ و ۵۵.

۲- تفسیر ادبی قرآن، مهدی اسلامی پناه یزدی، ج ۲، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

آری نماز در مقام ابراهیم، عملی نمادین به منظور توجه کردن به خُلق و خوی ابراهیمی و تلاش در ابراهیمی شدن است. از ما خواسته شد که این نماز را حتماً در مقام ابراهیم به جای آوریم تا به حکمت این «دستور الزامی» پی برده، در نتیجهٔ آن، در سیره حضرت ابراهیم تأمل کرده، در سر، سودای همانندی با ابراهیم خلیل بپروریم؛ یعنی آنکه از این پس به جای «ابراهیم ستایی» ، یک چند ابراهیم شویم.

اگر حاتم سخی بوده، چه سودت دارد ای خواجه

تو حاتم گرد یک چندی مکن حاتم ستایی را (۱)محیی الدین عربی دراین باره سخنانی شنیدنی دارد: «بدان! که خداوند توفیقت دهد! در آن دم که مطلب درباره مقام ابراهیم می نگاشتم. و مقام او همان است که خداوند فرموده: (وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی) ؛ «و ابراهیم همان کسی که وظیفهٔ خود را به طور کامل ادا کرد» . (نجم: ۳۷)

یعنی ابراهیم (ع) به عهد خویش با خدا وفا کرده، هرگز اهل پیمان شکنی نبوده است.

و از مقام ابراهیم این است: إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ ؛ «به یقین ابراهیم، دلسوزی بردبار بود» (توبه: ۱۱۴) و ما آن گاه به مقام ابراهیم می رسیم که دلسوز و بردبار باشیم و از مقامات ابراهیم اینکه: إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّهً قانِتاً لِلّهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْ- رِکِینَ * شاکِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم ؛ «به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق گرای بود و از مشرکان نبود، [و] نعمت های او را شکر گزار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد» . (نحل: ۱۲۰ و ۱۲۱) و آن که نماز در مقام ابراهیم می گزارد یعنی در خود زمینه بروز این صفات را فراهم می آورد و از مقام های ابراهیم اینکه او معتدل بود، و در همه احوالش به خدا، از روی مشاهده و عیان تمایل داشت، و از نفْسش و هر آنچه که باید به فرمان خدا از آن دوری می کرد، روی گردان بود و از مقام

۱- دیوان حکیم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرس رضوی، ص۳۳.

ابراهیم (ع) «صلاح» بود وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ ؛ «و او در آخرت از صالحان است» . (نحل: ۱۲۲) و «صلاح» نزد ما برترین مقام است که بنده بدان می رسد، و در دنیا و آخرت بدان متصف می گردد؛ زیرا «صلاح» صفتی است که خداوند بدان، هرکس را که موصوف به آن است و بدان آراسته شده است، منّت گذارده است، و آن صفتی است که رسیدن بدان را هر پیغمبر و رسولی از خدا درخواست کرده است و «صلاح» صفتی مَلَکی و روحانی می باشد؛ زیرا رسول خدا (ص) درباره آن فرمود:

اِذا قالَ الْعَبْدُ فِی التَّشَهُّدِ: «اَلسَّلامُ علینا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ» اَصابَتْ کُلَّ عَبْدٍ صالِحٍ فِی السَّماءِ وَ الأَرْض.

وقتی بنده در تشهد می گوید: «سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا» [آن سلام و درود] به هر بنده صالح خدا که در آسمان و زمین است می رسد.

تمام اینها از مقام ابراهیم است که خداوند، ما را دستور داده آنجا را محل دعا و نماز کنیم و فرمود: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی) ؛ «از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید» . (بقره: ۱۲۵)

یعنی وقتی در آنجا نماز گزاردید، برای رسیدن به این مقاماتی که برای ابراهیم خلیل (ع) حاصل گشت، دعا کنید» . (۱)

هجویری در «کشف المحجوب» می نویسد:

و حرم را بدان جهت حرم خوانند که اندر او مقام ابراهیم است و محل امن. و ابراهیم (ع) را دو مقام بوده است: یکی مقام تن، و دیگر، از آن دل. مقام تن، مکه و مقام دل، خُلّت. هرکه قصد مقام تنِ وی کند، از همهٔ شهوات و لذات، اعراض باید کرد تا مُحرم شود، و کفن اندر پوشد و دست از صید حلال بدارد، طواف کعبه کند و به عرفات حاضر شود و از آنجا به مزدلفه و

۱- فتوحات مکیه، ج ۱، صص ۸۵۸ و ۸۵۹. (با تغییر)

مشعرالحرام درآید، رمی کند و به منا آید و قربانی کند و تقصیر و جامه ها درپوشد تا حاجی شود.

و اما چون کسی قصد مقامِ دلِ وی کند، از مألوفات، اعراض باید کرد و ترک لذّات و راحات باید گفت، و از ذکر غیر او، مُحرم باید شد. آن گاه به عرفات «معرفت» قیام کرد و از آنچه قصد مزدلفهٔ «اُلفت» کرد و از آنجا «سیر» را به طوافِ حرمِ «تنزیه حق» فرستاد و سنگِ «هواها و خواطر فاسد» را به منای «امان» بینداخت و نفس را اندر «منحرگاه مجاهدت» قربان کرد تا به مقام خلّت رسید. (۱)

خواجه عبدالله انصاری می نویسد:

«مقام ابراهیم، از روی ظاهر، اثر قَدَم ابراهیم خلیل است بر سنگ خاره که روزی به وفا، مخلوقی، آن قدم برداشت. لاجرم رب العالمین، اثر آن قدم را قبله جهانیان ساخت. [و این،] اشارتی عظیم است به این نکته که کسی را که یک قدم به وفای حق از بهر حق بردارد چه عجب، اگر باطن وی قبله نظر حق شود!

اما از روی باطن، گفته اند: مقام ابراهیم، ایستادن گاه اوست در مقام خلّت و آنکه قدم وی در راه خلّت، چنان بود که هرچه داشت، همه را در راه دوست داد. گفتند: یا ابراهیم! دل از همه برگرفتی، چیست دلیل آنکه دل از غیر خدا درباختی؟ گفت: سلطان خُلّت، یعنی پروردگار عالم، سلطانی قاهر است، نپسندد که در دل، دو دوست باشد و آن پسندد که در دل، تنها او باشد. باری چون ابراهیم، دل از غیر او پاکیزه نمود، بر منشور خلّت او این توقیع زدند که وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا) ؛ «و خدا ابراهیم را به دوستی انتخاب کرد» . (نساء: ۱۲۵)

عزت قرآن، در نواختش بیفزود که وَ آتَيناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ

۱- کشف المحجوب، صص ۴۷۹ و ۴۸۰.

الصَّالِحِينَ ؛ «ما در دنیا به او پاداش نیکویی دادیم، و در آخرت از صالحان است» . (نحل:۱۲۲)

و بـاز بـا این همه، و با آن مقام، اعتقادش در حق خویش، به قهر بود و همواره با خود [و نفس خویش] جنگی برآورده بود که هیچ صلح نمی کرد» . (۱)به تعبیر مولوی: «مقام و مصـلّای ابراهیم در حوالی کعبه، جایی است که اهل ظاهر می گوینـد، آنجا دو رکعت نماز می بایـد کردن و این خوب است. اما مقام ابراهیم پیش محققان آن است که چون ابراهیم شوی و به مقامات او رسـی و ابراهیم وار خود را در آتش انـدازی جهت حق، و خود را بدین مقام رسانی به جهد و سـعی در راه حق، که او خود را جهت حق فدا کرد.

یعنی خواسـته نفس را پیش او شـأنی نبود، و بر خود نلرزیـد. در مقام ابراهیم دو رکعت نماز خوب است، اما نمازی که قیامش در این عالَم باشد و رکوعش در آن عالم.

انبیاء و اولیاء، به کلّی مراد خود ترک کرده انـد و تابع مراد حق اند، تا هرچه او فرماید آن کنند، و با هر که او را عنایت نباشد، حتی اگر پدر و مادر باشد، از او بیزار شوند و فاصله گیرند. (۲)

۶. ایستاده، همچون ابراهیم

«مقام ابراهیم، رمز قیام می باشد. قیامی که حضرت ابراهیم (ع) با همه قوای فکری و عملی اش، برای شناخت توحید و کوشش در انجـام آن برپـا نمود و در این بیت و مناسـک آن، به اجرا و نمـایش درآورد. قیام ابراهیم (ع) ، در گردش فکری و روحی، برای شـناخت محوریت حق در هستی و افول ناپـذیری او و «سـعی» و کوشـش برای پیوسـتن به حق و نجـات دادن خلق و تغییر محورها از بت پرستی به خداپرستی و شناخت ها و

۱- کشف الاسرار و عدّه الابرار، ج ۲، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲- فیه ما فیه، مولوی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، ص۳۹۲.

قربان و تسلیم، تجسّم و تمثّل و ابدیت یافته است. هرکس در حدّ نگاهش، چشمش باز و چشم اندازش وسیع می شود و این آیات و مقام ابراهیم را می نگرد و با او همرنگ و هماهنگ می شود و فاصله ها و امتیازها، از بین می رود، و عقده ها گشوده می شود و سِلم و امنیت برقرار می شود.

نظر نهایی بانی و طراح خانه کعبه، گسترده شدن آهنگ و بانگ عرفان و شعور و شعار آن، در سراسر گردونه زمین بود تا همه جا شعبه و شعاعی از آن، برپا و تابان شود و همه در خانه خدا و خلق و هر جا که هستند در سِلم و امنیت به سر برند، در یک صف باشند و در یک جهت روی آورند و فاصله ها و امتیازها از میان برداشته شود.

برای گستردن چنین پایگاه توحیدی در همه جا، فرزندان و وارثان ابراهیم (ع) سزاوارترند. آنان که سال ها پس از ابراهیم، معبد و هیکل اورشلیم را پایه گذاری کردند و بالا- آوردند، پس از لشکرکشی ها و جنگ ها و آتش سوزی ها و ویرانی شهرها و کشتار مرد و زن و خُرد و کلان و هرچه جاندار بود از سوی دشمنان» . (۱)

«باری ابراهیم انتظار کسانی را می کشد که او را می شناسند و معنای اسرار عمل او را می فهمند؛ کسانی که در می یابند که ابراهیم، یک تنه در برابر همه بین النهرین [. . .] ایستاد. ابراهیم می دانست که در برابرش قدرت و آتش است و نیز می دانست که داستان ابراهیم و آتش نمرود، درس بزرگی است برای انسان امروز که هیچ وقت در برابر آگاهی عقیده اش نسبت به یک حقیقت، مسئولیت از او سلب نمی شود، هرچند همه شرایط علیه حقیقت و علیه اعتقاد او باشد.

و این گونه بود که برای سوختن نهضت ابراهیم و ابراهیم، آتش برافروختند و آتش، گلِ سرخ شد؛ یعنی اگر همه ستمکاران و همه روزگاری که بر ستم استوار است، در برابر یک ندا برخیزد، نه تنها ابراهیم و ابراهیمیان شکست نخواهند خورد، که آتش نیز

۱- پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، ج ۳، صص ۲۴۲ و ۲۴۳.

در خدمت آنان درخواهد آمد» . (۱)

«پس قیام ابراهیم، تنها یک قیام فلسفی یا اعتقادی نیست که در ذهن و اندیشه محبوس باشد. بلکه قیامی است که دامنه قیام و نهضت او، در عین حال، به متن جامعهٔ محروم و توده های بشر و همچنین در توالی نسل های همیشه و پیاپی انسان در طول تاریخ کشیده می شود. از اینجاست که در همه ادیان بزرگ پس از ابراهیم، داستان ابراهیم، زیر بنا و اساس، تلقی شده است. از این نظر و با چنین تلقی ای از توحید و بت پرستی است که قیام ابراهیم، همواره زنده و پویاست» . (۲)

۱- میعاد با ابراهیم، صص ۴۱ و ۴۲.

۲- میعاد با ابراهیم، ص ۴.

فصل هشتم: ولایت در حج

اشاره

ولایت با حج، ارتباط تنگاتنگی دارد. براساس آموزه های دینی، حج بـدون ولایت تمام نیست و در درگاه پروردگار پذیرفته نمی شود؛ زیرا چنین حجی هماننـد صـدفی است که گوهر نـدارد؛ از این رو پیونـد حـج با ولایت گسسـتنی نیست و بدون آن چنین حجی رنگ می بازد. در اینجا به برخی از ابعاد پیوند حج با ولایت می پردازیم.

۱. حج بی ولایت، حجی بی روح و پوسته ای بی مغز

حـج بـدون «ولایت» یعنی آهنگ کعبه بـدون «امامت» ، حضور در عرفات بـدون «معرفت امام» ، قربانی در منا بدون «فداکاری در راه امامت» ، رمی جمره بدون «دوری کردن از شـیطان درونی و بیرونی» و سعی بین صفا و مروه بدون «کوشش در شناخت و اطاعت امام» . چنین حجی هیچ سودی ندارد. اگرچه حج یکی از ارکان اسلام است «

بُنِی الاسـلام عَلی خَمسٍ: عَلَی الصـلاه و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه » ؛ «اسـلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت» ، ولی هیچ یک از آنها، همانند ولایت، رکن استوار اسلام نیست. از این رو در ادامه این روایت آمده است «

وَ لَم یناد بِشَیءٍ کَما نودِی بِالولایه » ؛ (۱)«هیچ دعوتی از طرف خداوند به اندازه دعوت به ولایت و امامت نیست» ؛

۱- کافی، ج۲، ص۱۸.

زیرا انسان کامل، و ولی الهی خود اسلام ممثل است و می توانـد مردم را به روح توحیـد، که همان فریاد و قیام علیه طاغوت است، رهنمون کند. (۱)

امام حسین (ع) در آخرین سفر خود به مکه نشان داد که اگرچه کعبه، محور همه ادیان و سنگ بنای اسلام است و اعمال آن یادآور اعمال ابراهیم، هاجر و اسماعیل است ولی بدون درک معنای حقیقی آن ارزشی ندارد؛ ازاین رو خود حضرت نیز در چنین شرایطی به اعمال حج ادامه نداد؛ زیرا وظیفه فوری تر و حیاتی تر داشت.

اعتقاد شیعه به ولایت، معنای ژرفی دارد اگر جامعه، رهبری درست نداشته باشد، نه تنها اعمال مردم به نتیجه نمی رسد، بلکه به زیان آنها منجر می شود. (۲)

در واقع حج دورنمایی فشرده از برنامه های اسلام است که در آن ایمان، هجرت، انفاق، امساک، نماز، عبادت، نظافت، وحدت، معاد، امامت و توحید نهفته است. همان طور که اگر امامت نباشد، تمام زحمت های پیامبر اکرم (ص) بی اثر می شود: «

وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ » (۳)؛ یعنی اگر پیام رهبری امام را به مردم نرسانی، رسالت خدا را انجام نداده ای و زحمات ۲۳ ساله تو از بین می رود، اگر چنانچه در حج به امامت و رهبری امت اسلامی توجه نشود، اعمال حجاج بی اثر می شود. به همین دلیل است که نمازهای میلیونی در مسجد الحرام بی اثر است، مردم را از فحشا و منکر باز نمی دارد و مسلمانان را از سلطه ابرقدرت ها نمی رهاند.

در اهمیت مقام امامت همین بس که این نقطه حساس در روی زمین باید زادگاه و گهواره امام شود، و دیوار آن برای ورود مادر امام شکافته شود و حضرت علی (ع) در آن متولد گردد. ارزش هر چیزی به پایه ها و ارکان آن است. امامان، در زیارت جامعه «ارکان البِلاد» معرفی شده اند. رکن کعبه، امام است و رکن عالم وجود حضرت مهدی (عج) است. امام

۱- صهبای حج، عبدالله جوادی آملی، ص۹۳.

۲- میعاد با ابراهیم، علی شریعتی، صص۸۴ و ۸۵ (با تصرف) .

۳- مائده: ۶۷.

سجاد (ع) ، بالای منبر مسجد شام، حضور یزید، با معرفی خود، جنایات بنی امیه محکوم می کند و می فرماید: «

أنا ابن مکه و منی، أنا ابن زمزم و صفا » من فرزند مکه هستم، [والی خانه توحید.] من فرزند منا هستم. [خون عزیزانمان را در این راه توحید می دهیم و ابراهیم وار عید می گیریم.] من فرزند زمزم هستم، [آبی که برای هر دردی دواست]. من فرزند صفا هستم. در عرفاتی که امام نباشد معرفتی نیست. در مشعری که امام نباشد، شعوری نیست. در منا اگر امام نباشد، شیطان واقعی رمی نمی شود و اگر کنار آب زمزم، امام نباشد، نشانه حیات واقعی نیست، بلکه سراب است. (۱)

اکنون که به نقش امام در حج اشاره شد، دیگر جای سؤال نیست که چرا در طواف نباید از مقام ابراهیم (ع) فاصله گرفت؟ چرا باید نماز طواف را پشت سر مقام ابراهیم (ع) خواند؟ همه اینها رمز است و به ما می آموزد که در عبادت و طواف خانه خدا هم مراعات مقام رهبر آسمانی لازم است. نه تنها در مکه بلکه در حرم امامان هم به ما دستور داده اند که نباید، جلوی قبر مطهر امام نماز خواند.

آنچه روح حج را تشکیل می دهد، همانا تسلیم، تذلل و عبودیت خالص حق است، که بارزترین نمونه آن معرفت امام و اطاعت ولی امر است؛ اطاعتش، اطاعت خداست و خدا بدان فرمان داده است. زمانی کعبه برای رهپویان راه خدا نشانی است که ولایت و زعامت آن در دست صالحان و متقین باشد. اگر کسی به طواف این خانه بیاید و از تسلیم و تعبد مطلق در برابر اساسی ترین عامل انسان ساز، که همانا محبت و ولایت امام و اطاعت ولی امر است، رخ بتابد یا در شناخت آن کوتاهی کند، از طواف و مناسک نیز بهره ای نبرده و از معرفت کامل بی نصیب مانده است. روشن است که چنین حجی در تکامل انسان نقشی ندارد. این است که با قاطعیت می توان گفت که حج بی ولایت حج نیست و بدون زیارت کعبه دل، طواف کعبه گِل بی حاصل است. عارف و فقیه متاله،

۱- حج، محسن قرائتی، صص ۷۴ – ۷۷.

مرحوم فیض می فرماید:

یک طوافِ سر کوی ولی حق کردن

به ز صد حج قبول است به دیوان بردن ایستادن نفسی نزد مسیحا بودن به ز صد سال نماز است به پایان بردن در حقیقت، ولایت، متمم و مکمل حج و بلکه روح و حقیقت آن است. همان گونه که از امام باقر (ع) می خوانیم:

اذا حَجَّ اَحَدُکُمْ فَلْیَخْتِمْ حَجَّهُ بِزیارَتِنا لاَنَّ ذلِکَ مِن تَمامِ الْحَجّ. (۱)

هرگاه یکی از شما حج گزارد، باید حج خود را به زیارت ما ختم کند؛ زیرا این یکی از عوامل تمامیت حج است.

عبدالله بن مسکان از «ابوحمزه ثمالی» نقل می کند که گفت:

محضر امام باقر (ع) شرفیاب شدم درحالی که آن حضرت بر در ورودی مسجدالحرام نشسته بود و به مردمی که در حال طواف بودند می نگریست. آن گاه خطاب به من فرمود: «ای ابوحمزه! می دانی این مردم بر چه چیزی مأمور شده اند؟» ابوحمزه می گوید که من ندانستم در پاسخ آن حضرت چه بگویم. سپس امام چنین فرمود: «همانا این مردم مأمورند بر گِردِ این سنگ ها (اشاره به کعبه معظمه) طواف کنند. سپس نزد ما بیایند و ولایت (محبت و اطاعت) خود را به ما اعلام دارند» . (۲)

کسی که امام مفترض الطاعه خود را نشناسد یا منکر شود، نسبت به یکی از اصولی ترین مبانی اعتقادی و عملی اسلام جاهل مانده و از فرمان خدا سرپیچی کرده است؛ از حقیقت عبودیت و تسلیم، دور افتاده و از نور معرفت محروم گشته است؛ از این رو از اعمال خود بهره ای نمی برد. روی برتافتن از رهبران هدایت به معنای افتادن در

۱- بحارالانوار، ج۹۶، ص۳۷۴.

۲- وسایل الشیعه، ج۱۴، ص۳۲۴.

دام سردمداران ضلالت است. با پذیرش رهبری آنان از اسلام جز شعاری بی روح باقی نمی ماند و حج ابزاری می شود برای فریب مردم و به بند کشیدن آنها.

از همین جا می توان دریافت که چرا روایات اهل بیت (علیهم السلام) کمال حج را به لقای امام (ع) می داند؟ پاسخ به این پرسش، با توجه به جایگاه امامت و ولایت در دین، دشوار نیست و نیازی به توضیح ندارد. در حقیقت دیدار امام (ع) پس از حج، مهر تأییدی بر مناسک و قبولی آن است. (۱)

علامه طباطبایی (رحمه الله) دراین باره می نویسند:

باری، چنان که ظاهر شریعت، حامی و مبینی دارد، باطن شریعت نیز، که مرحله حیات معنوی انسان و مقامات قرب و ولایت است، حامل، حافظ و قافله سالاری لازم دارد، و چنان که در محاذات سازمان ظاهری شریعت، سازمانی باطنی وجود دارد، در محاذات مقام پیشوایی ظاهر نیز، مقام پیشوایی باطن قرار دارد. خداوند [عزّ اسمه] در هر عصری، یک فرد از افراد را با یک تأیید مخصوصی، برمی گزیند و بر این مقام که مقام کمال انسانی است، هدایت فرموده و به واسطه وی دیگران را به درجات مختلف این مقام، راهبری می نماید. امام است که حقیقت پس پرده غیبت برای وی بدون واسطه و تنها با تأیید الهی مکشوف است، و درجات قرب ولایت را خود، سیر نموده است و دیگران را با استعدادهای مختلفی که به دست آورده اند، به مقامات مختلف کمالی خود هدایت می کند. (۲)

۲. اهمیت و جایگاه ولایت

از سخنان بزرگان استفاده می شود که کعبه مکان امنی برای همه انسان هاست، اما اگر انسانی دشمن ولایت باشد، کعبه برای او را امانی نخواهد داشت و زمینه را برای

۱- ابعاد سیاسی و اجتماعی حج، محمدتقی رهبر، صص۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲.

۲- رسالت تشیع در دنیای امروز، سید محمد حسین طباطبایی، صص۱۰۴ و ۱۰۵.

نابودی او فراهم می آورد؛ اگرچه منجر به تخریب کعبه شود.

به تعبیر آیت الله جوادی آملی:

درباره اهمیت و جایگاه ولایت، نکته اساسی که نباید از آن غفلت شود این است که گرچه کعبه از قداستی ویژه برخوردار است و از دیر زمان از گزند تهاجم اصحاب فیل و مانند آن مصون مانده است، ولیکن آن گاه که «ابن زبیر» در آن، متحصن شد و به آن خانه منزّه و پاك پناهنده شد، حکومت جبار وقت به دست منحوس «حجاج بن یوسف» ، کعبه را با منجنیق ویران کرد و پناهگاه ابن زبیر را منهدم ساخت و او را دستگیر کرد، اما فرمان حمایت کعبه از سوی صاحب خانه داده نشد و هرگز طیر ابابیلی به سراغ حجاج نیامد. خلاصه اینکه، دستی از غیب بیرون نیامد و کاری نکرد، و مدعی، همچنان با تاخت و تاز، جایگاه قبله را ویران کرد و مطاف را منهدم ساخت، و حجرالاسود را چون سنگ های عادی به دور انداخت و ارکان چهارگانه کعبه را در هم فروریخت. اینجاست که بلندای مقام ولایت و فروغ اختر امامت و رهبری امت و قله رفیع سیاستِ عارفانی مکتب و خلاصه ارزش «ارکان البلاد و ساسهٔ العباد» معلوم می شود. سخن فقیه و محدث نامدار شیعه، شیخ صدوق در این مورد چنین است: آنچه درباره اصحاب فیل جاری شد بر سر حجاج نیامد؛ زیرا هدف مستقیم حجاج، ویرانی کعبه نبود، بلکه منظورش دستگیری ابن زبیر بود و این مرد، ضد حق، یعنی مخالف علی ابن الحسین (ع) بود وقتی این مرد ضد حق، در کعبه متحصن شد، خداوند اراده فرمود برای مردم بیان کند که به این ضد حق پناه نخواهد داد؛ ازاین رو مهلت داد تا کعبه را بر سر او ویران کنند. (۱)

۱- من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۲۴۹.

از این واقعه به خوبی روشن می شود که ضدیت با ولایت و امامت آنچنان مطرود است که هرکس با مقام رهبری امام معصوم (ع) مخالف است و او را تنها می گذارد و یاری نمی کند، بلکه در برابر او موضع می گیرد و خود داعیه خام رهبری را در سر می پروراند، اگر به کعبه هم پناه ببرد، از امان خاص الهی برخوردار نخواهد بود. کسی که در کعبه، متحصن شود و بدان پناه برد و به پرده های آن بیاویزد درحالی که حق را یاری نکرده، باطل را بی یاور نگذاشته، به فریاد حق خواهی نرسیده و به ندای منادی آزادی پاسخ نگفته، خروش استقامت را جواب نداده و به دعوت دادجویی گوش نسپرده است و او را گوش هایی نبوده است تا حق را آشکارا در خود جای دهد و دستانی توانا نداشته است که با باطل در ستیزه درآید و خلاصه اینکه امام زمان خویش را نمی شناسد، و زندگی اش چون مرگش جاهلیت گونه است، اگر چنین کسی به کعبه پناه بَرَد، کعبه برای او نَه پناه است و نَه امان، بلکه خداوند کسی را بر وی می گمارد که به وی رحم نمی کند، هرچند این کار در گرو ویرانی و تخریب کعبه باشد، چنان که ابن زبیر بدین مصیبت دچار آمد؛ زیرا او امام زمان خویش، یعنی حسین بن علی و فرزندان او (علیهم السلام) را نشناخت و حقی را که امام حسین (ع) بدان قیام فرمود، یاری نکرد و باطلی که آن حضرت را میان دو راه سله و ذله (جهاد و گناه سکوت و بیعت با یزید) متمرکز ساخته بود، خوار و بی یاور نگذاشت، و آن گاه که به کعبه پناه برد و پرده های آن را گرفت! خداوند او را با امداد غیبی یاری نفرمود، بلکه ظالمی را بر او مسلط ساخت تا کعبه را ویران سازد و او را دستگیر کند و به دار آویزد. از این حادثه، قدر امام و حرمت ولایت و عزت ولایت الهی به خوبی دانسته می شود؛ چنان که با تحلیل عقلی، قدر حق و نورانیت و جمال و جلال و کبریا و مشیت او که مستولی بر همه موجودات است و قدرت او

که بر همه چیز پرتو افکنـده است، به نیکی شـناخته می شود. حرمت هایی که برای حرم و بلـد امین به کعبه و از کعبه به امامی که خداوند او را به ولایت برگزیده منتهی می شود. (۱)

به استـناد بعضـی از روایـات و با توجه به پیونـد حـج و عمره با ولایت و امامت، آیه شـریفه وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً ؛ «و هرکسـی داخل آن [خانه خدا] شود در امان خواهد بود» . (آل عمران:۹۷) به این معناست که هرکس به حوزه اعتقاد و التزام به ولایت و امامت، داخل شود، در امان است. بر پایه این گونه روایات، اطلاق این آیه شـریفه مراد نیست؛ زیرا ممکن است گاهی ملحدان و صاحبان عقایـد باطل نیز درون کعبه رونـد، درحالیکه در امان نیسـتند، بلکه آن گونه که امام صادق (ع) فرمود مراد، کسانی هسـتند که هم به حق امامان معصوم (علیهم السلام) عارف باشند و هم جایگاه والای کعبه را بشناسند، چنین افرادی اگر داخل کعبه شوند؛ از گناهان خود پاک می شوند و دنیا و آخرت آنان کفایت خواهد شد «

وَ مَنْ دَخَلَهُ وَ هُوَ عـارِفٌ بِحَقّنا کَما هُوَ عارِفٌ لَه خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ کُفِیَ هَمَّ الـدنْیا و الآخِرَه » . (۲)از این رو امنیت حقیقی، تنها در سایه پذیرش ولایت امام معصوم (ع) به دست می آید.

در حقیقت خداوند ولایت مردم را به کسـی سپرده است که به او منصب امامت داده است. ولی خدا از آن رو که از سرچشـمه وحی مدد می گیرد و به مصالح خلق آگاه است و به خصـلت «علم و عدل» آراسـته است، نسـبت به مردم، از خودشان اولویت دارد. ولایت، امانت بزرگ الهی است که آسـمان و زمین و کوه ها از پـذیرش آن سـرباز زدند، اما انسان، این موجود شـگفت انگیز آفرینش، آن را پـذیرفت و هرچنـد گروهی از انسـان هـا که قرآن از آنهـا به «ظلوم» و «جهول» تعـبیر می کنـد، حق چنین امانتی را ادا نکردند. بنا

۱- صهبای حج، صص۱۰۴-۱۰۷.

۲- کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی) ، محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی، ج۱، ص ۱۹۰.

به روایات معصومین (علیهم السلام) ، منظور از «ولایت الهیه، امانت ربوبی، هدایت واقعی طریق حق، صراط مستقیم، عبودیت و تسلیم و مواعظ خداوندی و. . .» در قرآن کریم ولایت ائمه طاهرین (علیهم السلام) است و منظور از «استکبار، کفر، ضلالت، نفاق، انکار، همگامی با شیطان و. . .» (۱)این ولایت انکار است؛ زیرا کسانی که از حریم ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ، گامی فروتر یا فراتر می گذارند، گرفتار ضلالت، فسق و فساد می شوند. واقعه غدیر خم، در عصر نبی اکرم (ص) ، اهمیت مسئله رهبری و زعامت دینی و سیاسی مسلمانان را نشان می دهد. حضرت محمد (ص) در حضور حاجیان و زائران به مهم ترین رکن معنوی اسلام پس از توحید و نبوت، یعنی امامت و ولایت پرداخت.

امامت و ولایت، سرپرستی بی قید و شرط (ظاهری و باطنی) مسلمانان است. خداوند این منصب را به افراد واجد شرایط رهبری سپرد تا حیات معنوی و مادی امت قوام گیرد. این جایگاه علاوه بر جنبه معنوی، عرفانی، اخلاقی و فرهنگی، بعد سیاسی و اجتماعی نیز دارد. شیخ صدوق روایتی را از پیشوایان معصوم آورده است که براساس آن، خرج کردن یک درهم در راه حج، پاداشی معادل خرج کردن هزارهزار درهم در سایر امور خیر را دارد، اما اگر یک درهم به دست امام برسد، گویا هزارهزار درهم در حج خرج شده است «

رُوی اَنّ دِرهماً فی الْحَجّ خَیرٌ مِن اَلْفِ اَلْفٍ فی غَیرِه و دِرهَمٌ یَصِلُ اِلَی الاِمام مِثْلُ اَلفِ اَلفِ دِرهمٍ فی حَجّ » . (۲)چنین فضیلتی بدون حکمت نیست؛ زیرا زمانی که حاکمان غاصب به بیت المال دسترسی دارند، آن را صرف اموری می کنند که خلاف مصالح اسلام و مسلمانان است؛ از این رو باید بیت المال در اختیار امام حق باشد تا خرج کردن آن در امور شرعی و الهی باعث تقویت اساس دین و رفع نیاز مسلمانان شود.

روح حج، تسلیم، تذلل و عبودیت خالص حق است. بارزترین نمونه تسلیم،

۱- ر. ک: اصول کافی، ج۱، «بابٌ فیه نُکتٌ و نُتَفٌ مِنَ التنزیل فی الولایه» .

۲- من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۲۴۵.

معرفت امام و اطاعت از ولی امر است. (۱)عطار نیشابوری نیز در «تذکرهٔ الاولیاء» درباره اهمیت و جایگاه ولایت می نویسد:

هرکس به محمد (ص) ایمان دارد و به فرزندان و جانشینان او ایمان ندارد، به محمد (ص) ، نیز ایمان ندارد. دوستی امام اعظم شافعی با اهل بیت (علیهم السلام) به اندازه ای بوده است که او را رافضی دانستند و زندانی کردند. او در این باره شعری سروده است و یک بیت از آن این است:

لَوْ کانَ رَفْضاً حُبّ آلِ محَمدٍ

فَلْیشْهَدِ الْثقَلانِ أنی رافضُ یعنی اگر دوستی آل محمد، رفض است، پس جن و انس گواهی دهند که من رافضی هستم. (۲)صدر المتألهین شیرازی نیز دراین باره گفته است:

بدان که برای گروه حق و سپاه رحمانی، دو راه در سلوک به منزل ها و درجات خویش در آخرت به اندازه توان پوییدن و کوشش آنها به سوی خدای تعالی است. نخستین راه، تقلید از امام معصوم (ع) و گردن نهادن به حکم اوست؛ همانند تسلیم بودن کور به دست آن کس که او را عصاکش است، و یا زمین گیر و فلج نسبت به آنکه او را جابه جا می کند، و دوم راه، تصفیه و ریاضت (تمرین) است. . . . (۳)

۳. امامت، عنصر جاودانه در حج

گوهر امامت، همیشه درخشان، و راه امامت، ابدی است. از آنجا که زمین هیچ گاه از وجود امام خالی نخواهد بود، پس امامت، جاودانه است و زمین و مردمان، هیچ گاه از

۱- ابعاد سیاسی اجتماعی حج، صص۴۹-۵۳ و ۶۲ و ۶۳.

۲- تذکره الاولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، ص۱۳.

۳- مفاتیح الغیب، صدر المتألهین شیرازی، ص۴۱۷.

آن، بی نیاز نخواهند بود. «امامت، ولایت و مسئله رهبری صالحان در فرهنگ اسلامی، یک اصل پایدار و جاوید است. امامت ریشه در آیین حنیف ابراهیم دارد و خاتم الانبیاء، که وارث امامت ابراهیم است، به امر خدا آن را در نسل پاک و مطهر خویش به ودیعه نهاده است.

از این رو در عصر غیبت نیز، این رابطه میان امت و امام زمان وجود دارد. براساس این باور، امام عصر (عج) همه ساله در موسم حج حضور دارند، اگرچه نوع حجاج حضرت را نمی شناسند، اما مشتاقان کویش، قلب خود را به آستانه پاکش پیوند می زنند و روح خویش را به ولایت و محبتش می آرایند. چه بسیار مؤمنان صالح و شیفتگان مخلص که به دیدارش نائل آمدند و با آن حضرت هم سخن شدند.

منابع روایی ما از حضور امام عصر (عج) در موسم حج حکایت دارد. «زراره» می گوید:

از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: «

یفْقِدُ الناسُ اِمامَهُمْ یشْهَدُ المَوسِمَ فَیراهُمْ وَلا یرَوْنَهُ » ؛ «مردم به امام خود دسترسی ندارند، او در موسم می آید و آنان را می بیند، اما آنان وی را نمی بینند» . (۱)

«محمد بن عثمان العمری» ، که یکی از نواب خاص امام غایب است، می گوید:

وَ الله اِنَّ صاحِبَ الاَمْرِ لَیحْضُرُ الْموسِمَ کُل سَنَهٍ یَری النّاسَ وَ یَعرِفُهُمْ وَ یرَوْنَهُ وَ لا یَعْرِفُونَهُ. (۲)

به خدا قسم، حضرت صاحب الامر همه ساله در موسم حج حضور دارد و حجاج را می بیند و می شناسد و آنها نیز او را می بینند، اما نمی شناسند.

همچنین «عبدالله بن جعفر الحمیدی» از ثقات محدثین شیعه قم و از اصحاب امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) می گوید:

از محمد بن عثمان العمری، نائب خاص امام عصر (عج) ، پرسیدم: «آیا حضرت

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۰.

صاحب الامر را زیارت کرده ای؟» گفت: «آری، و آخرین ملاقات من با وی، کنار خانه خدا بود، آن گاه که می گفت: «

اَللّهُمَّ اَنْجِزْلی ما وَعَدْتَنی » ؛ «بار خدایا آنچه را که به من وعده دادی، تحقق ببخش» و نیز دیدم که در مستجار، پرده خانه کعبه را گرفته و می گوید: «

اَللّهُمَّ انْتَقِمْ لی مِنْ اَعْدائِک » ؛ «خداوندا انتقام مرا از دشمنانت بگیر» . (۱)

ظهور حضرت مهدی (عج) نیز از مکه و جوار کعبه معظمه خواهد بود. او وارث پیامبران و وصی امامان مظلوم (علیهم السلام) است. حضرت مهدی (عج) با رهبری و هدایت بشر عدل را، در سراسر گیتی مستقر می کند.

۴. عزت و حرمت کعبه در گرو ولایت

ولایت پاسبان حریم کعبه است، پس کعبه بدون ولایت از گوهر عزت بی بهره می شود.

آیت الله جوادی آملی دراین باره می گویند:

هر آنچه «ما بالعرض» است، به «ما بالذات» منتهی می شود. از همین روست که قرآن کریم، اگرچه به عنوان مثال، درباره عزت می فرماید: وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ ؛ «درحالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است» . (منافقون: ۸) ، ولی تصریح می کند که عزت غیر خدا به عزت خدا منتهی می شود فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعاً ؛ «تمام عزت ها برای خداست» . (فاطر: ۱۰)

در مورد «قوت» نیز همین نکته صادق است؛ یعنی اگر خداوند می فرماید: خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ ؛ «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم با قدرت بگیرید» . (بقره: ۶۳) و یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ ؛ «ای یحیی کتاب (خدا) را با قوت بگیر» . (مریم: ۱۲) و آیات دیگری از این

۱- بحارالانوار، ج۵۲، ص ۳۰.

قبیل، اما در جای دیگری می فرمایـد: أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً ؛ «تمام قـدرت از آن خـداست» . (بقره: ۱۶۵) و بدین گونه اعلام می دارد که همه قوت ها (ما بالعرض) به خداونـد (ما بالذات) ، منتهی می شود. نکته مزبور در مورد شـفاعت و سایر امور وجودی دیگر نیز صـادق است؛ زیرا این امـور، همگی به ذات اقـدس حق که اسـمای حُسـنی ویژه است، منتهی می گردد؛ یعنی حرمت برای خداوند سـبحان، بالذات و برای غیر او بالعرض است، و عزت برای خدای متعال، بالذات و برای دیگران بالعرض است، و همچنین است قوت و قـدرت و. . . . حـال، از جمله اموری که بر اصـل مزبور -که برهـان و قرآن بر آن توافق دارد- متفرع می شـود، این است که هر حرمت و عزتی که برای کعبه است بایـد به حرمت حق و عزت او منتهی شود، آن گونه که اگر امر دایر شود بین هـدم و تخریب کعبه، یـا هـدم حق، بایـد کعبه را قربانی و فـدای حق کرد؛ زیرا قربانی کردنِ ما بالعرض برای حفظ ما بالذات لازم است، برای شرح این نکته باید گفت حرم احکامی دارد که بیانگر عزت و فضیلت آن است؛ احکامی همچون:

الف) عدم جواز ورود به حرم بدون احرام؛

ب) عدم جواز ورود افراد غیر موحد به آن؛

ج) عدم جواز بر گرفتن و تصرف و تصاحب نقطه حرم، بنابر نظر برخی فقها؛

د) عدم جواز صید در آن؛

ه) عدم جواز اقامه حد، جز بر کسانی که حرمت حرم را پاس نداشته و در آن مرتکب فحشا شده اند؛

و) عدم جواز قطع درختان و رستنی های آن و سایر آثار خاصی که دلالت بر شرف آن دارد.

همه احکام مزبور، بر اثر حرمت و عزت کعبه است. به هر تقدیر، حرمت سرزمینی که خداوند هر چیزی را در آن محترم شمرده، بر اثر حرمت کعبه است، ولی گرچه کعبه یگانه قبله و مطاف جهانیان است و همه مسلمانان زندگی و مرگشان به سمت آن می باشد و آهنگ به سوی آن همان هجرت به سوی خداست، و نیز گرچه برای مکه ویژگی های فقهی و سیاسی ثابتی است که دیگر مکان ها و شهرها فاقد آن [هستند] و همچنین گرچه برای حج و مواقف آن، ابعاد خاص سیاسی عبادی مطرح است که دیگر عبادت ها این خصوصیات را ندارد، ولی همه این مزایا و ویژگی ها مرهون ولایت و امامت است. راز این نکته این است که هم رهبری های ملکوتی اعمال و نیات و ادعیه و مشاهده آیات بینات و پی بردن به اسرار معنوی حج و مانند آن در پرتو ولایت تکوینی امام معصوم (ع) است که حج او امام حج ها بوده، پیشاپیش اعمال امت به سوی بارگاه قبول الهی صعود می کند و آن گاه اعمال دیگران به دنبال آن صاعد می شود، و هم رهبری های سیاسی حج و مواقف آن و جهت دادن به اجتماع انبوه جهانیان بر محور بنایی پاک و آزاد و بهره برداری از افکار اقطار عالم و سیراب کردن تشنگان استقلال و نجات از استکبار جهانی، بالاصاله در پرتو امامت امام معصوم (ع) ، و بالنیابه در غیبت او در شعاع نایبان آن حضرت است. راز گردهمایی مردم هر منطقه در همه نیازهای شبانه روز به عنوان «نماز جماعت» و در همه هفته ها به نام «نماز جمعه» آن است که از اجتماع های کوچک موضعی، جماعت به اجتماع متوسطِ مقطعی جمعه برسد و از آنجا به اجتماع جهانی حج در محدوده حرم نائل شود تا با وحدت رهبری و اتحاد خط فکری، ارکان توحید، مستحکم شده و بنای شرک و استکبار، از جهان زدوده شود. شایان ذکر است که ولایت تکوینی معصومین (علیهم السلام) و هدایت اعمال و مشاهده همه رفتارهای

درونی و بیرونی امت، و گواهی به همه آنها در قیامت، مقامی واقعی است که نه نیازی به نصب اعتباری دارد و نه قابل غصب است، بلکه فیض خاص الهی است. (۱)

۵. پیوند شئون حج با ولایت

ولایت در همه مناسک حج حضور دارد. در اینجا شرحی از کیفیت ارتباط کعبه با ولایت و نحوه پیوند عرفات، مشعر، منا، زمزم، صفا و. . . با امام بیان می شود.

الف) همان طور که در قرآن سوگند به زمان حساس و تاریخی نظیر «عصر وحی و رسالت» آمده است: وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ ؛ «به عصر سوگند، که انسان ها همه در زیان اند» (عصر:۱و۲) ، سوگند به سرزمین های مهم و تاریخی نیز مطرح است؛ مانند آیه کریمه لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ * وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ ؛ «قسم به این شهر مقدس (مکه) ، شهری که تو در آن ساکنی» . (بلد:۱و۲)

خداوند به مکه ای سوگند یاد می کند که پیامبر اسلام (ص) در آن باشد وگرنه کعبه بدون رهبر آسمانی، سرزمینی معمولی و خانه ای عادی است که رفته رفته به صورت بتکده کامل درمی آید و مرکز بت پرستی می شود، تاجایی که «ابوغُبْشان» کلیددار کعبه، سرقفلی تولیت کعبه را در شب نشینی مستانه طایف، به دو مشک شراب می فروشد و سرپرستی کعبه بین مستان با بهای شراب سرمستان طایف، خرید و فروش می شود.

ب) فهم قیام سرور آزادگان جهان، در برابر استکبار و طغیانگری برای جوامع انسانی مشکل است شهادت امام حسین (ع) و یارانش در سرزمین کربلا و این قیام با پیام رسانی حضرت سجاد (ع) و زینب کبری (س) کامل می شود وقتی کاروان اسرای کربلا به شام رسید، و در مسجد جامع دمشق، مقر فرمانروایی اموی، مجلسی تشکیل شد.

۱- صهبای حج، صص۹۳ - ۹۸.

خون پاک شهدای کربلا، حکومت وقت را مجبور کرد که به حضرت سجاد (ع) اجازه سخنرانی بدهند. حضرت فرمودند: «أَنا ابنُ مَکهٔ وَ مِنی، أَنا ابنُ زَمزمَ وَ صفا» ؛ معنای این کلام نورانی آن است که فرزند راستین مکه کسی است که پاسدار روح قبله و مرزبان مطاف باشد. فرزند واقعی منا کسی است که برای حفظ ره آورد وحی، از جان دریغ نکند و با فداکاری و قربانی کردن، پیوند خود را با سرزمین قربانی محکم کند. مولود واقعی زمزم کسی است که با نثار خون خود نهال اسلام را، بارور می کند. فرزند راستین صفا کسی است که در حرم قلب او هیچ رجسی راه ندارد. این انسان کامل همان امام معصوم (ع) است که بدون او حرمتی برای حرم و مواقف نیست؛ زیرا بدون امام معصوم نه در عرفات، معرفتی است و نه در مشعر، شعوری؛ نه در منا ذبح عظیمی است و نه در زمزم نشانه حیاتی؛ نه در صفا علامت نزهت و صافی است و نه در رمی جمرات، رمی شیطان و رجم طاغوتی. در چنین حج و زیارتی، آیات الهی ظهور نمی کند. بدون امامت، هیچ یک از آن مواقف، «شعائر الله» نیست.

ج) قرآن کریم با صراحت اعلام می کند که هرکس قصد سوء، نسبت به کعبه داشته باشد و بخواهد با تخریب آن، دین را از میان بردارد و با ویران کردن کعبه، پرستش خدا را از بین ببرد، خداوند او را گرفتار عذاب دردناکی می کند. بر این اساس، حادثه عام الفیل که در آن سپاه ابرهه به عذاب الهی گرفتار شدند، اتفاقی منحصر به فرد یا تصادفی تاریخی نبود، بلکه سنت تغییرناپذیر الهی بود و این است حکم جاودانه الهی که مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ ؛ «هرکس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم بزند عذابی دردناک به او می چشانیم» . (حج: ۲۵) اما نباید از این نکته غفلت کرد که حرمت کعبه نیز در گرو حرمت ولایت است، و در حقیقت، با مقام ولایت و امامت پیوندی ناگسستنی دارد. (۱)

۱- صهبای حج، صص۹۸ - ۱۰۲.

۶. خانه خدا، کعبه گِل؛ ولایت، کعبه دل

کعبه حقیقی، ولایت است. جایگاه چنین کعبه ای در دل آدمی است. کسی که از این کعبه خبر ندارد و فقط دور کعبه گل طواف می کند، پوسته را گرفته و از مغز غافل شده است. حاجی، کسی است که بین «گِل» و «دل» جمع می کند و حقیقت کعبه را در «ولایت» جست وجو می کند.

امام باقر (ع) که مظهر علم خداوند و شکافنده علوم اولین و آخرین است با مشاهده طواف کنندگان کعبه فرمود:

اِنَّما اُمِرَ الناسُ اَنْ یَأتُوا هذِهِ الاَحْجارَ فَیَطُوفُوا ثُمَّ یَأْتُوا فَیَخْبِرُونا بِوِلایَتِهِمْ وَ یَعْرِضُوا علینا نَصْرَهُم. (۱)

مردم مأمور شده اند به سوی این خانه که از سنگ ها ساخته شده است، بیایند و بر آن طواف کنند. سپس نزد ما بیایند و ولایت و محبت خود و آمادگی شان را برای یاری ما به ما عرضه کنند.

این دو تعبیر که «امر به طواف بر گِرد این سنگ ها، مقدمه حضور نزد امام است» و «سنگ های کعبه سود و زیانی نمی رسانند» (۲)در کلام اهل بیت (علیهم السلام) بسیار آمده است تا زائران خانه خدا بدانند که روح این خانه اصل ولایت و رهبری است. بنابراین مردمی که از نقاط دور یا نزدیک به خانه خدا مشرف می شوند، به دو کار موظف هستند: یکی طواف دور آن سنگ هایی که «

لا تَضُرُّ وَ لا تَنْفَع » (۳)است، و دیگر اینکه با جان خویش، دور حرم ولای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) طواف کنند. خدای سبحان اعلان تکلیف نخست را بر عهده ابراهیم خلیل گذاشت و فرمود:

۱- کافی، ج۴، ص۵۴۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (حج:۲۷)

و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سوار بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

ابراهیم نیز از خداوند خواست که مردم را برای انجام دادن وظیفه دوم آماده کند.

فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ ؛ «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز» . (ابراهیم: ۳۷)

۷. اعلام ولایت درحج

حاجیان بایـد با اعلام برائت از مشـرکان، تأسـی به ولایت معصومین (علیهم السـلام) را نیز اعلام کنند. امام باقر (ع) می فرماید: «همانـا مردم امر شـده انـد که بر این سـنگ هـا طواف کننـد، سـپس نزد مـا آینـد تا ولایتشان را به ما اعلام کننـد» . (۱)در این روایت، باید موقعیت زمانی -مکانی را در نظر گرفت. حضـرت در خانه خدا و هنگام ادای فریضه حج این کلام را فرموده اند؛ یعنی در بهترین زمان و مکان. در اوایل حکومت بنی عباس، کسانی به نام آل علی، مسلمانان را به بیعت با امام (ع) دعوت می کردند. در چنین اوضاع اجتماعی، امام باقر (ع) از شـلوغی مسجدالحرام استفاده می کند و به این نکته نغز اشاره می کند. نکته ای که مغز اعمال حج و روح عبادت است. حضـرت می فرمایند که معرفت امام، شـناخت پیشوا و راهنما است، و اعلام دوستی با او و پیروی از او.

چه بسـا تبلیغـات عوام فریب طـاغوت های هر زمان و ظاهرپرستی مردم دور مانـده از عالِم ربانی و رهبر الهی، رفته رفته طواف گرد خانه سـنگی و حرکات بـدنی خاص را تمام هدف معرفی کند، و مردم را دلخوش کنند که عبادت کرده اند. درحالی که اعمال

۱- کافی، ج۴، ص۵۴۹.

بـدنی -حتی در نماز- نشانی ها، و رمزواره هایی از معارف و واقعیاتی چند است؛ مانند اظهار کوچکی در پیشگاه معبود، بیان عظمت آفریدگار، دوری از تکبر و خودبزرگ بینی، تهذیب نفس، اتحاد و پیوستگی مسلمین جهان، ایجاد اخوت و همکاری و مشکل گشایی از یکدیگر، اعانت به «بر و تقوی» ، دفع ظلم ظالم و در یک کلمه عبارت است از اِعلای کلمه توحید و توحید کلمه. حال جای این پرسش است که این معارف والا را چه کسی نیکو می داند؟ چه کسی درست می شناسد و صحیح می تواند معرفی کند؟ جز راهنمایی بصیر که رسول خدا، و حضرت علی و فرزندان معصومش (علیهم السلام) هستند. اینجاست که امام باقر (ع) حقیقت «اعلام ولایت» را بیان می فرماید و مسلمین حج گزار مأمور به آنند. همین اعلام ولایت در حج است که به عبادات اسلامی -به خصوص عباداتی که جنبه اجتماعی و سیاسی قوی تری دارد- جهت صحیح می بخشد. (۱)

۸. سیرت حیوانی منکران ولایت

پذیرش یا انکار ولایت معصومین (علیهم السلام) در سیرت انسان، نقش بسزایی دارد. سیرت کسی که ولایت معصومین (علیهم السلام) را می پذیرد با کسی که ولایت این بزرگواران را انکار می کند، متفاوت است. «سَدیر صیرفی» می گوید:

در سرزمین عرفات، در محضر امام صادق (ع) بودم. مشاهده مردمی که در حال نیایش و دعا بودند، مرا در این اندیشه فرو برد که آیا همه اینان گمراه و اهل عذاب اند؟ در این حال امام صادق (ع) فرمودند: «سدیرا! تأمل و دقت کن» . با تصرف آن حضرت، باطن بسیاری از آن جمعیت حج گزار را دیدم که، انسانی نبود. (۲)

۱- مشوق دیدار، محمد مهدی رکنی، صص۱۰۴ و ۱۰۵.

۲- مناقب آل ابی طالب، رشیدالدین محمد بن علی بن شهرآشوب، ج۴، صص۲۳۴ و ۲۳۵.

راز این مطلب این است که کسی که نص صریح پیامبر اکرم (ص) درباره جانشینی امام معصوم (ع) را از روی علم و عمد نادیده بگیرد و انکار کند و به ولایت آنان معتقد نباشد، حقیقت او حقیقت انسان نیست. آنان که از روی علم و عمد، احکامشان را از غیر اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) فراگرفته اند، گرچه ممکن است برای خدا و نیز با مال حلال به مکه بروند و مناسک حج و زیارت را هم به ظاهر انجام دهند، ولی چون به ولایت تکوینی و تشریعی عترت طاهرین ایمان ندارند، باطنشان حیوانی است. در نتیجه عبادات آنها پذیرفته نمی شود. نکته درخور توجه در اینجا این است که کسانی که اخلاقی را در حد ملکات فاضله یا رذیله تبیین می کردند، توان تحلیل مسئله تجسم و تجسد انسان به صورت ملکات نفسانی و حشر برخی انسان ها به صورت حیوان را نداشتند. آنان گرچه این گونه حقایق را از روی تعبد می پذیرفتند و نقل هم می کردند، ولی راهی علمی برای اثبات آن نمی یافتند. اما براساس مبانی حکمت متعالیه، به خوبی می توان مضمون این گونه روایات را از راه های علمی تحلیل و اثبات کرد که چگونه یک شخص به صورت انسان، اما به سیرت حیوان است؟ یعنی در عین حال که انسان بوده، حیوان شده است. از آن جهت که اعمال او فاقد سرّ است، قهراً انسانیت را هم از دست داده است؛ زیرا سرّ عبادات، تربیت کننده و انسان ساز است، و اگر کسی به سرّ عبادات راه نیافت سیرت او انسانی نخواهد بود» . (۱)

آری بدون آگاهی به مقام ولایت و پیروی از او و سرسپردن به این آستان، کار انسان به آنجا خواهد کشید که امام باقر (ع) ترسیم فرمود:

اَتَری هؤلاءِ الَّذینَ یُلَبُّون، وَ اللهِ لَاَصْواتُهُمْ اَبْغَضُ اِلَی اللهِ مِنْ اَصْواتِ الْحَمیر. (۲)

۱- صهبای حج، صص۳۳۹ - ۳۴۱.

۲- کافی، ج۴، ص۵۴۱.

آیا می بینید اینهایی را که تلبیه می گویند؟ به خدا صدای اینان نزد خداوند، ناپسندتر از صدای چهارپایان است.

مولوی دراین باره زیبا سروده است:

ابلهان تعظیمِ مسجد می کنند

در جفای اهل دل جد می کنند

مسجدی کآن اندرون اولیاست

سجده گاه جمله است، آنجا خداست

تا دل مرد خدا نآمد به درد

هیچ قومی را خدا رسوا نکرد (۱)

گفتنی است اینکه برخی از انسان ها سیرتی حیوانی دارند، ریشه قرآنی دارد؛ در قرآن کریم به این گونه اشاره شده است:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ (اعراف: ۱۷۹)

به یقین بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنها دل هایی دارند که با آن [اندیشه نمی کنند و] نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش هایی که با آن نمی شنوند. آنها همچون چهارپایان اند بلکه گمراه تر. اینان همان غافلان اند.

۹. پرهیز از تکریم زائران بی بهره از ولایت

کسانی که از گوهر ولایت بهره ای نبردند کرامتی هم ندارند. بنابراین طبیعی است که دیگران آنها را تکریم نکنند حتی اگر زائر بیت الله الحرام باشند. در حقیقت چنین زائرانی که به امامت و ولایت شناخت ندارند هرگز «وَفْد» و مهمان الهی نیستند، از چنین ضیافت معنوی محروم می شوند، از این رو نه زیارتشان ارج و حرمتی دارد

۱- مثنوی، مولوی، تصحیح: نیکلسون، دفتر دوم، بیت های ۳۱۰۳ و ۳۱۱۱ و۳۱۱۳.

و نه بر دیگران لازم است که پس از بازگشت آنان از حج، به دیدارشان بروند و از آنها بهره بگیرند؛ زیرا آن دستوری که می گوید: «

بادِرُوا بالسَّلامِ عَلی الحَاجِّ وَ المُعتَمِر و مُصافَحَتِهم مِن قَبلِ اَنْ تُخالِطَهُمُ الذُّنُوبُ » ؛ «هرچه زودتر به دیدار حاجی و مصافحه آنان بروید، پیش از آنکه به گناهی آلوده شوند» . (۱)و «

مَنْ عـانَقَ حاجاً بِغُبارِهِ کانَ کَأَنَّما اسْتَلَمَ الْحَجَرالاَسودَ » ؛ «هرکس با زائری که گرد و غبار سفر حج به همراه دارد، معانقه کند مانند آن است که حجرالاسود را استلام کرده است» (۲)، تکریم نکردن این گونه زائران مستحب است؛ زیرا زائری که امام معصوم (ع) را نمی شناسد و با جدا پنداشتن رهبری جامعه مسلمانان از حج و دیگر عبادات آن را امری عادی می داند، در حقیقت انسان را نشناخته و به حریم ارزشمند انسانیت قدم نگذاشته است. چنین زائری که با این نگاه به زیارت کعبه می رود با همان دید بازمی گردد، پس چگونه در مدار توحید طواف کرده و هرگونه شرک و طغیان را زدوده است، درحالی که واسطه فیض خدا را نشناخته و مهم ترین عامل تکامل انسانی را نادیده گرفته است. چنین انسانی از بهترین سرچشمه زلال و حیات بخش محروم شده و تشنه کام مانده است.

رسول اکرم (ص) می فرمایند: «

مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ میتَةً جاهِلیةً » (۳)؛ «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است» .

بنابراین اگر مرگ چنین انسانی، مرگ جاهلی باشد، زندگی و تمام سنن حیاتی او همانند جاهلیت سپری شده است؛ به طور قطع حج و زیارات او نیز شایستگی تکریم ندارند. (۴)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص۴۴۵ (امام سجاد (ع)) .

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص۴۴۶.

۳- مناقب، ج ۱، ص۲۴۶.

۴- صهبای حج، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۱۰. توسل به اهل بیت (علیهم السلام) یعنی توسل به واسطه های فیض

اهل بیت (علیهم السلام) واسطه های فیض هستند و محروم بودن از این واسطه ها، محروم بودن از فیض های ربانی است. به تعبیر امام خمینی (رحمه الله) :

طی سفر روحانی و سیر و سلوک معنوی را با پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان نمود. وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ ؛ «کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست» . (نور:۴۰) پس در سلوک این طریق روحانی، تمسک به مقام روحانیت ادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت - که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند - حتم و لازم است و اگر کسی با قدم انانیت خود، بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او اِلَی الشیطان و الهاویه است. . . بالجمله تمسک به اولیای نعم که خود راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده اند، از لوازم سیر الی الله است. چنان که در احادیث شریفه به آن، بسیار اشاره شده و احادیث فراوانی درباره بطلان عبادت بدون ولایت ائمه و اعتقاد به امامت آنان وارد شده است. در حدیثی از امام باقر (ع) آمده است که اگر کسی شب ها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر، حج به جا آورد و نشناسد ولایت ولی الله را تا موالات او کند و جمیع اعمالش به دلالت او باشد، برای او پیش خداوند ثوابی نیست و او اهل ایمان نمی باشد. (۱)

۱۱. ائمه معصومین (علیهم السلام) ، صراط مستقیم و نزدیک ترین راه رسیدن به خدا

اهل بیت (علیهم السلام) صراط مستقیم و نزدیک ترین راه رسیدن به خدا هستند. امام خمینی (رحمه الله) دراین باره می فرماید:

۱- آداب الصلاه، امام خمینی (رحمهالله) ، صص ۱۳۵ - ۱۳۷.

حقیقت صـراط، صورت باطن ولایت است، چنانچه در احادیث وارد شده است که «امیرالمؤمنین صراط است» (۱)و در حدیث دیگر است که «ماییم صراط مستقیم» (۲)و در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «

اَنتُمُ السَّبیلُ الاَعظَمُ وَ الصِّراطُ الاَقوَم » (۳)؛ «شمایید راه بزرگ و صراط استوار» . صراط مستقیم نزدیک ترین راه وصول الی الله است که آن راه رسول الله و اهل بیت اوست. (۴)

۱۲. ولایت، امانتی در دست ما

خداوند در قرآن کریم می فرماید: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها ؛ «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید» . (نساء: ۵۸) عـده ای معتقدنـد که منظور از «امانت» ، مطلق امانتِ خلقی، یعنی مال مردم، و خالقی، یعنی احکـام شـرعیه اسـت؛ و مقصـود از «رد امـانت الهی» این است که احکـام اسـلام را آن طـور که هست اجرا کننـد. گروه دیگر معتقدند که مراد از «امانت» ، امامت است. در روایت آمده است که مقصود از این آیه، ما -یعنی ائمه (علیهم السـلام) - هستیم که خداوند تعالی به ولایت رسول اکرم (ص) و ائمه (علیهم السلام) امر کرد ولایت و امامت را به اهلش رد کنید، یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیرالمؤمنین (ع) و آن حضـرت هم به ولی بعـد از خود واگـذار کنـد و همین طور ادامه یابد. (۵)به هر حال، امانت به حسب باطن، «حقیقت ولایت» و به حسب ظاهر، شریعت یا دین اسلام یا قرآن و یا نماز است. (۶)

۱- معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) ، ج۲، ص۳۲.

۲- معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) ، ج۲، ص۳۵.

۳- چهل حدیث، امام خمینی (رحمهالله) ، ص ۳۶۰.

۴- آداب الصلاه، ص۲۸۷.

۵- ولایت فقیه، امام خمینی (رحمهالله) ، ص۷۲.

۶- آداب الصلاه، ص۳۲۱.

۱۳. حج امام زمان (عج) و حکایت برخی دیدارها با آن حضرت

همان طور که از روایات استفاده می شود، هیچ گاه موسم حج بدون حضور امام زمان (عج) نخواهد بود. سرزمین حج، هنگام مناسک حـج آکنده از عطر امام عصـر (عج) است و حاجیان این افتخار بزرگ را دارند که هم نفس با آن حضـرت و در کنار ایشان حج می گذارند. گرچه حضورش را حس نکنند و شرف دیدارش را به دست نیاورند.

«وجود مبارک حضرت بقیهٔ الله» حجهٔ بن الحسن (عج) هر سال در مراسم حج و به ویژه در عرفات و منا حضور دارند. همچنین بسیاری از تربیت یافتگـان و شـاگردان خـاص آن حضـرت در میـان حـج گزاران هسـتند و به مـدد عنایت خاص حضـرتش از ملکوت افراد دیگر آگـاهی می یابنـد. اگرچه ممکن است مشـکلات برخی زائران، ناخودآگـاه به برکت امام زمان (عـج) حل شود، ولی چنین نیست که هر عمل خارق عادت و کرامتی که در ایام حج و در سرزمین منا و عرفات روی داد، به طور مستقیم به دست وجود مبـارک آن حضـرت انجام گیرد. ممکن است شخصـی که به اماکن آشـنا نیست یا سالمنـدی راه خیمه و چادر خود را گم کنـد یا در بین راه بـدون زاد و راحله بماند و ولیی از اولیای الهی که تربیت شده مکتب ولایت ولی عصـر (ارواحنا فداه) است، او را راهنمایی کند. پس این شـخص گرفتار، با واسطه خدمت آن حضرت رسیده است تشرف مستقیم و به محضر نورانی امـام زمان (ارواحنا فـداه) لیاقت و شایسـتگی های ویژه ای می طلبـد. ازاین رو اَوحَـدی از موحـدان توفیق می یابنـد که وجود مبارک آن حضرت را زیارت کند. البته عنایت ایشان شامل اولیا و صالحان و شهیدانی که تربیت کرده است، می شود و آنان به دستور آن حضرت، مشکلات دیگران را حل می کنند. (۱)حجی که بدون ولایت انجام گیرد، همانند نامه ای است که به مقصد نرسیده و برگشت می خورد؛ زیرا خدا آن را نپذیرفته است. یکی از نتایجی که از این مطلب به دست

۱- صهبای حج، صص۴۳۳ و ۴۴۴.

می آید، حضور صاحب الامر در حج است. اگر حج مشروط به ولایت است، پس ولی خدا باید در موسم حاضر باشد تا افرادی که لایق هستند خدمت ایشان تشرف یابند، و آنها که به او ایمان دارند، از ایشان بی بهره نمانند. (۱)

شخصی به نام «ابومحمد حسن بن وجناء» گوید:

پس از عمره چهارمین حج، از پنجاه و چهار حجی که بجا آوردم، زیر ناودان در حال سجده مشغول تضرع و دعا بودم که کسی مرا تکان داد و به من گفت: «ای حسن بن وجناء برخیز» . من لرزیدم، سپس ایستادم. زنی لاغر و چهره ای زد دیدم. به نظرم چهل ساله و یا بیشتر می آمد. جلوتر راه می رفت و من چیزی از او نمی پرسیدم تا اینکه به خانه حضرت خدیجه (س) در آمد. در آنجا اتاقی بود که در وسط آن، دیوار قرار داشت، با پله هایی چوبی که از آن بالا ـ می رفتند. آن زن بالا ـ رفت. صدایی به گوشم آمد که «حسن! بالا بیا!» . بالا رفتم و دمِ در ایستادم. اجازه خواستم و داخل شدم. چشمانم به جمال حضرت ولی عصر (عج) روشن شده بود. به من فرمود: «ای حسن! خیال کردی از چشم من پنهانی؟ ! به خدا قسم هیچ وقتی از حج تو نبود، مگر اینکه همراه تو بودم» و شروع کرد به شمردن آن اوقات برای من. پس با صورت بر زمین افتادم. سپس احساس کردم دستی بر سر من قرار گرفت و برخاستم. به من فرمود: «ای حسن! در مدینه ملازم خانه جعفربن محمد (ع) باش و فکر آب و غذا و لباس مباش» . سپس نوشته ای به من داد که در آن دعای فرج و صلوات بر آن حضرت بود و فرمود: «با این دعا مرا بخوان و این گونه بر من صلوات بفرست و جز به دوستان خاص من به کسی مده. همانا خداوند توفیقت خواهد داد» . (۲)

۱- اسرار عرفانی حج، محمدتقی فعالی، ص۲۳۷.

۲- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص۲۵۹.

و نیز محمد بن احمد انصاری نیز می گوید:

کنار مستجار بودم. گروهی از مردان، حدود سی نفر، نیز بودند. هیچ یک از آنان جز محمدبن قاسم علوی مخلص (شیعه) نبودند. درحالی که ما در این شرایط در روز ششم ذیحجه سال ۲۹۳ بودیم، جوانی از طواف بیرون آمد که دو جامه احرام بر تن داشت و کفش هایش در دستش بود. چون او را دیدیم از هیبت او همه ما بدون استثنا برخاستیم. او بر ما سلام کرد و میان ما نشست و ما اطراف او بودیم. سپس به راست و چپ نگاه کرد و گفت: «آیا می دانید امام صادق (ع) در دعای الحاح چه می گفت؟» گفتیم: «نه، چه می گفت؟» فرمود: می گفت: «

اللهم إنّی أسألک باسمک الذی به تقوم السماء و الارض. . . » . سپس برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او ما نیز برخاستیم تا آنکه برگشت. یادمان رفت که بپرسیم او کیست. تا فردا همان وقت که باز از طواف بیرون آمد و به طرف ما آمد. مثل دیروز برای او برخاستیم و در جای خود میان ما نشست. نگاهی به راست و چپ کرد و گفت: «آیا می دانید امیرالمؤمنین (ع) پس از نماز واجب چه می گفت؟» گفتیم: «نه، چه می گفت» . فرمود: «چنین می گفت: «

اِلَیکَ رُفِعَتِ الاَصواتُ وَ دُعِیَتِ الدَّعَواتُ وَ لَکَ عَنَتِ الوُجُوه. . .» . آن گاه پس از این دعا به راست و چپ نگریست گفت: «آیا می دانید امیرالمؤمنین در سجده شکر چه می گفت؟» گفتیم: «نه، چه می گفت؟» فرمود: «چنین می گفت: «

یا مَنْ لایزیدُهُ کَثْرَةُ العَطاءِ اِلا سَعَةً وَ عَطاءً. . . » و برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او ما نیز برخاستیم. فردا در همان وقت باز آمد. ما مثل گذشته برای آمدنش برخاستیم. میان ما نشست و نگاهی به راست و چپ افکند و فرمود: «امام زین العابدین (ع) در سجده اش در همین جا –و با دستش اشاره به حجر، زیر ناودان کرد و فرمود– می گفت: «

عُبَیدُکَ بِفِنائِکَ، مِسکینُکَ بفِنائِکَ، فَقیرُکَ بِفِنائِکَ، سائِلُکَ بِفِنائِکَ، یَسأَلُکَ ما لا یَقدِرُ علیهِ غَیرُکَ » . سپس به راست و چپ نگاه کرد و از میان ما

نگاهی به محمد بن قاسم افکند و گفت: «ای محمد بن قاسم! تو اگر خدا بخواهد بر خیر هستی» . محمد بن قاسم معتقد به ولایت بود. سپس برخاست و وارد طواف شد.

همه ما دعایی را که او خواند به خاطر سپردیم و فراموش کردیم که درباره او صحبت کنیم. سرانجام روزی ابوعلی محمودی گفت: «ای گروه! آیا او را می شناسید؟ او به خدا سوگند صاحب الزمان شماست» . گفتیم: «ای ابوعلی از کجا دانستی؟» گفت: «سال ها قبل، یک روز غروب عرفه همان مرد را دیدم که همان دعایی را که اکنون برای ما خوانده بود، می خواند. از مردمی که اطراف او بودند، پرسیدم: آیا این علوی را می شناسید؟ گفتند: آری، همه ساله با ما پیاده به حج می آید. گفتم: سبحان الله؛ به خدا سوگند، نشان پیاده روی را در او نمی بینیم. سپس او را در برابر خود گم کردم و نفهمیدم کجا رفت. غمگین و دل گرفته از فراق او به مزدلفه آمدم و آن شب را خوابیدم. در خواب رسول خدا (ص) را دیدم که فرمود: ای احمد! خواسته ات را دیدی؟ گفتم: او کیست سرور من؟ فرمود: آن را که دیشب دیدی، صاحب الزمان تو بود» .

ما چون این سخن را از ابوعلی محمودی شنیدیم او را سرزنش کردیم که چرا زودتر ما را آگاه نکرد! گفت: «تا زمانی که آقا کنار ما می آمد، این مسئله را فراموش کرده بودم» . (۱)

۱۴. تمسک به ولایت

الهی الهی به حق پیمبر

الهی الهی به ساقی کوثر الهی الهی به صدق خدیجه الهی الهی به زهرای اطهر

۱- دعائم الاسلام، نعمان بن محمد ابی حنیفه، ج۱، ص۲۹۴.

الهی الهی به سبطین احمد

الهی به شُبیر الهی به شُبر

الهی به عابد الهی به باقر

الهی به موسی الهی به جعفر

الهی الهی به شاه خراسان

خراسان چه باشد به آن شاه کشور

شنیدم که می گفت زاری غریبی

طواف رضا چون شد او را میسر

من اینجا غریب و تو شاه غریبان

به حال غریب خود از لطف بنگر

الهی به حق تقی و به علمش

الهی به حق نقی و به عسکر

الهی الهی به مهدی هادی

که او مؤمنان راست هادی و رهبر

که بر حال زار «بهایی» نظر کن

بحق امامان معصوم، یکسر (۱)

«شیخ بهایی»

زین رنج عظیم خلاصی جو

دستی به دعا بردار و بگو

یا رب یا رب به کریمی تو

به صفات کمال رحیمی تو

یا رب به نبی و وصی و بتول

یا رب به تقرب سبطین و رسول

یارب به عبادت زین عباد

به زهادت باقر علم و رشاد

یا رب یا رب به حق صادق

به حق موسی به حق ناطق

یا رب یا رب به رضا شه دین

آن ثامن از اهل یقین

یا رب به تقی و به مقاماتش

یا رب به نقی و به کراماتش

یا رب به حسن شه بحر و بر

به هدایت مهدی دین پرور

کاین بنده مجرم عاصی را

وین غرقه بحر معاصی را

از قید علایق جسمانی

از بند وساوس شیطانی

۱- کلیات دیوان شیخ بهایی، به اهتمام: سید جواد معصومی، به نقل از طوبای محبت، محمد اسماعیل دولابی، ص۱۷۹.

لطفی بنما و خلاصش کن

محرم به حریم خواصش کن

یا رب یا رب که «بهایی» را

این بیهده گرد هوایی را

که به لهو و لعب شده عمرش صرف

ناخوانده ز لوح وفا یک حرف

زین غم برهان که گرفتارست

در دست هوی و هوس زارست

در شغل زخارف دینی دون

مانده به هزار امل مفتون

رحمی بنما به دل زارش

بگشا به کرم گره از کارش

زین بیش مران ز در احسان

به سعادت ساحت قرب رسان (۱)

۱- کلیات دیوان شیخ بهایی، صص۱۷۹ - ۱۸۱.

فصل نهم: زمزم

اشاره

فصل نهم: زمزم (۱)

یکی از نشانه های خداوند و اعجاز الهی، چشمه زمزم است. چشمه ای که قرن هاست می جوشد و به جان و دل حاجیان، طراوت و شادابی می بخشد. پیامبران، اهل بیت (علیهم السلام) و اولیای الهی به آب زمزم توجه کرده اند. آب زمزم هم درمان جسم است و هم شفای جان. ازاین رو برکت و حرمت ویژه ای دارد.

۱. نام های زمزم

زمزم نام های مختلفی دارد؛ نظیر:

«رکضهٔ جبرئیل» به معنای قدمگاه جبرئیل؛

«حفیرهٔ عبدالمطلب» به معنای چاه عبدالمطلب؛

«مضنونه» به معنای نفیس؛

«شفاء سقم» به معنای شفای بیمار؛

«زمزم» به آن زمزم گویند، زیرا بعد از آنکه زیر پای اسماعیل آب جوشید،

۱- مستحب است بعد از فراغ از نماز طواف و پیش از سعی به نزد چاه زمزم رفته و مقداری آب بیاشامد و به سر و پشت و شکم خود بریزد. (منتخب مناسک حج، ص۱۹۲)

هاجر دور آن را با ریگ گرفت تا آب جمع شود. (زم یعنی جلو چیزی را گرفتن یا جمع کردن) (۱)

۲. داستان پیدایش زمزم

زمانی که ابراهیم (ع) ، اسماعیل (ع) ، را در مکه گذاشت، کودک تشنه بود. مادرش بر صفا ایستاد و گفت: «آیا در این وادی همدمی هست؟» پاسخی نشنید و هفت بار مسیر صفا و مروه را رفت و برگشت. جبرئیل نزد هاجر آمد و پرسید: «کیستی؟» گفت: «کنیز ابراهیم» . گفت: «به امید چه کسی شما را اینجا واگذاشته است؟» گفت: «هنگامی که خواست برود به او گفتم ای ابراهیم! ما را به که سپردی؟ گفت به خدای متعال» . جبرئیل گفت: «شما را به کسی سپرده است که شما را بس است» . در این هنگام کودک پای خود را به زمین زد و زمزم جوشید. حضرت هاجر از مروه به سوی کودک بازگشت. درحالی که آب جوشیده بود. خاک و ریگ اطراف آن جمع کرد تا آب جاری نشود و اگر آن را واگذاشته بود، جاری می شد. چون پرندگان آب را دیدند، برگِردِ آن جمع شدند. کاروانی از یمَن از آن منطقه عبور می کرد. چون کاروانیان پرندگان را دیدند، گفتند: «پرندگان جز پیرامون آب جمع نمی شوند» . نزد آنان آمدند. به آنان آب و غذا دادند و خداوند به این وسیله روزی ایشان را جاری ساخت. مردم از مکه عبور می کردند و از طعام به آنان می خوراندند و از آب سیرابشان می کردند. (۲)

۳. شهرت دیرینه آب زمزم و سنت دیرینه تبرک و استشفا جستن از آن

تبرک و استشفا جستن از آب زمزم، برای دردهای جسمی و روحی، از سنت های حسنه ای است که از دیرباز به آن توجه شده و تجربه شده است. از

۱- تهذیب الاحکام، محمد بن حسن، طوسی، ج۵، ص۱۴۵.

۲- بحارالانوار، ج۱۲، ص۱۰۶. (روایت از امام صادق (ع))

برخی روایات تاریخی استفاده می شود که به آثار و برکات زمزم، قبل از اسلام و در میان سایر ملل نیز توجه و عنایت شده است. فاکهی در «اخبار مکه» از مجاهد نقل می کند که گفت:

به سرزمین روم رفتیم. در آنجا راهبی بود که در شب ما را منزل داد. او از ما پرسید: آیا در میان شما کسی هست که از شهر مکه آمده باشد؟ در پاسخ گفتم: آری. گفت: آیا می دانی میان زمزم و حجر چقدر فاصله است؟ گفتم: نمی دانم، مگر اینکه از روی حدس و تخمین بگویم. گفت: اما من می دانم؛ آب زمزم از زیر حجر جاری است و اگر نزد من یک طشت از آن آب باشد، دوست تر دارم تا اینکه طشتی پر از طلا داشته باشم. (۱)

فاکهی همچنین از قول یکی از اسرای مسلمان که در سرزمین روم اسیر شده بود نقل می کند که گفت:

مرا نزد پادشاه بردند. او از من پرسید: از کدام شهری؟ پاسخ دادم: از شهر مکه هستم! گفت: آیا «هزمه جبریل» را می شناسی؟ گفتم: آری. پرسید: آیا «بره» را می شناسی؟ پاسخ دادم: آری. گفت: آیا نام دیگری برای آن به یاد داری؟ گفتم: آری، امروزه به «زمزم» مشهور است. این اسیر مسلمان می افزاید: آن گاه پادشاه از برکات زمزم سخن گفت و افزود: حال که چنین می گویی، ما در کتاب هایمان خوانده ایم که اگر کسی به مقدار سه کف از آن آب بر سر ریزد، هرگز خوار و ذلیل نگردد. (۲)

«دعوات راوندی» از ابن عباس چنین آورده است:

خداوند آب های خوش گوار را قبل از روز قیامت بالا می برد، مگر زمزم را. آب زمزم تب و سردرد را بهبود می بخشد و نگریستن به آن، چشم را شفاف

۱- اخبار مکه، محمد بن اسحاق فاکهی، ج۲، ص۴۵.

۲- اخبار مکه، محمد بن اسحاق فاکهی، ج، ص۳۹.

می کند و هرکس آن را به قصد بنوشد، خدایش شفا دهد و هرکس برای رفع تشنگی بنوشد، خدایش سیر گرداند. (۱)

همچنین فاکهی از قول ابوذر آورده است که گفت:

برای نخستین بار در کنار کعبه و زیر پرده بیت، خدمت پیامبر (ص) رسیدم و بر آن حضرت سلام کردم، آن حضرت پرسیدند: کیستی؟ گفتم: مردی از بنی غفار. آن گاه حضرت دست بر سر نهاد، فرمود: چندی است در اینجا هستی؟ گفتم: بیش از ده روز. پرسیدند: خوراك تو چیست؟ عرض کردم: به جز آب زمزم خوراکی نداشته ام و چنان که ملاحظه می کنید شکم من فربه شده است. پیامبر (ص) فرمود: آب زمزم، طعامی گوارا و شفای دردهاست. (۲)

فاکهی از قول حبیب آورده است که گفت:

به عطا گفتم: من از آب زمزم برمی دارم، به نظر تو چطور است؟ پاسخ داد: بله، مانعی ندارد. همانا پیامبر (ص) این آب را در شیشه می کرد و با آن آب که به عجوه (نوعی خرما) آمیخته بود، کام حسن و حسین (علیهم السلام) را می گشود و تبرك می جست. (۳)

یکی از نویسندگان در کتاب خود موسوم به «معجزات الشفاء بماء زمزم» به بیان مواردی پرداخته است که بیمارانی به برکت زمزم از بیماری های صعب العلاج شفا یافته اند و آن گاه این مطلب را تحلیل می کند و می افزاید:

نباید این گونه موارد را از دید علمی رد کرد؛ زیرا که خداوند که در داروها شفا قرار داده، همو قادر است در آب زمزم اثر شفابخش قرار دهد. نکته مهم دیگر آنکه بیمار نیز کم و بیش در شفا و درمان، بی تأثیر نیست و پزشکان

۱- فصلنامه میقات، ش ۳۱، ص۹۶، به نقل از: بحارالانوار، ج۶۶، ص ۴۵۱.

۲- اخبار مکه، ج۲، ص۲۹.

۳- اخبار مکه، ج۲، ص۵۱.

بدان معترف اند و بسیاری از آنها از نقش ایمان و اعتقاد و قدرت روحی و معنوی در بهبودی بیماران سخن گفته اند. حال با توجه به ویژگی زمزم و جوشش آن از فضل الهی که برای بندگان برگزیده خود پدید آورده است، این آب یکی از آیات و بینات الهی است و تأثیر معنوی آن را نمی توان انکار کرد، و آن گاه که زائر با ذکر خدا و اعتقاد و اعتماد به لطف او و با خلوص و ایمان و امید روحی به این اثربخشی، به زمزم روآورد و نام خدا را بر زبان جاری سازد و دعا کند و بنوشد، امید اجابت خواسته او بسیار مقرون به واقعیت است. (۱)

۴. نوشیدن آب زمزم و بخشش گناهان

اشاره

از آثار معنوی نوشیدن آب زمزم، تأثیرگذاری آن در آمرزیده شدن گناهان است. رسول خدا (ص) دراین باره می فرماید:

مَن طافَ بِالبَیتِ سَبعاً وَ صَلَّی خَلفَ المَقامِ رَکعَتینِ وَ شَرِبَ مِن ماءِ زَمزَم غُفِرَتْ ذُنُوبُه کُلُّها بالِغهً ما بَلَغتْ. (۲)

کسی که هفت بار طواف کعبه کند و دو رکعت پشت مقام، نماز بخواند و از آب زمزم بنوشد، تمام گن-اهان او -ه-ر مق-دار که باش-د- آمرزیده می شود.

سر این تأثیر شگرف آن است که نهر زمزم از نهرهای بهشتی است که در روی زمین جاری است. هرگاه آبی از بهشت به درون و بیرون آدمی ریخته شود، او را از هر جهت پاک خواهد کرد. ازاین رو آب زمزم، بهترین آب های روی زمین است. (۳)

۱- تبرک و استشفا به زمزم، محمدتقی رهبر، فصلنامه میقات، ش ۳۱، صص ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱.

۲- الدر المنثور، عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، ج۱، ص۲۹۳.

۳- اسرار عرفانی حج، ص۴۴۶.

نشستم در کنار چاه زمزم

بنوشیدم از آن سرچشمه نم نم

درونم روشن از نور خدا گشت

روانم شد رها از آتش غم (۱)

آب زمزم، درمان دردها

اشاره

آب زمزم برای کسی که آن را بنوشد، شفاست. دردهای او را درمان می کند، و امراض روحی، روانی و جسمی را علاج می کند. (۲)

رسول خدا (ص) می فرمایند: «

ماءُ زَمزَمَ شِفاءٌ لِما شُرِبَ لَه » (۳)؛ «آب زمزم، شفا است برای آنچه که برای آن نوشیده شد» .

امام صادق (ع) درباره آب زمزم می فرماید: «

زَمزَمُ شِفاءٌ مِن کُلِّ داءٍ » (۴)؛ «آب زمزم شفای همه دردهاست» .

آب زمزم، بیم ها و اندوه ها را از جان آدمی می زداید، همان گونه که رسول خدا (ص) فرموده اند: «

ماءُ زَمزَمَ شِفاءٌ مِن کُلِّ داءٍ وَ سُقمٍ وَ اَمانٌ مِن کُلِّ خَوفٍ وَ حُزنٍ » (۵)؛ «آب زمزم، هر دردی را شفا می دهد و از هر بیم و اندوهی ایمن می دارد» .

نکته: تحلیلی از شفابخشی زمزم

«ابن قیم جوزی» شفابخشی زمزم را این گونه تحلیل می کند:

توحید، کامل نمی شود مگر با مباشرت اسبابی که خداوند آنها را مقتضی برای مسببات آن –با همان قدر و منزلت– قرار داده است و تعطیل این اسباب، مخل توکل است؛ همان طور که در اراده و حکمت خلل آفرین است

۱– اسرار عرفانی حج، ص۴۴۶.

۲- اسرار عرفانی حج، ص۴۴۶.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۲۰۸.
۴- المحاسن، احمد بن محمد خالد البرقی، ج۲، ص۳۹۹.
۵- مستدرک الوسائل، ج۹، ص۳۴۷.

و شاید برخی تصور کنند که در پی اسباب و عوامل نرفتن، بر قدرت توکل می افزاید، درحالی که چنین نیست و ترک اسباب از روی عجز، منافی توکل است. . .

برخی داروهاست که دردها را درمان می کند، ولی عقل بزرگان اطبا به آنها نرسیده و دانش آنها و تجربه ایشان ومعیارهای آنان بدان دست نیافته است. اینها عبارتند از: داروهای قلبی، روانی، قوت قلب، اعتماد بر خدا، توکل بر او، تضرع به آستانه حق، التماس و التجا به محضر او، دعا، توبه و استغفار، صدقه و کمک به دردمندان و گرفتاران و. . . داروهایی هستند که امت ها با وجود اختلاف در دین و ملت، آنها را تجربه کرده اند و اثر آن را در بهبودی از بیماری ها دیده اند، درحالی که دانش و تجربه و مقیاس های داناترین پزشکان به آن دسترسی ندارد. این داروهای معنوی کاری از پیش می برد که از داروهای طبیعی ساخته نیست و داروهای طبیعی در برابر آنها مانند داروهای سنتی در نظر اطباست. چیزی که هست در نظام علت ها، علل و اسباب، متنوع اند که باید شناخته شوند. هنگامی که قلب با آفریدگار جهان رابطه برقرار می کند، آفریدگاری که خالق داروها و مدبر طبیعت و هدایتگر آن در جهت اراده و خواسته خود است، همان آفریدگار را داروهای دیگری است که دل های مهجور و بریده از حق، بدان دسترسی ندارند. از نظر علمی به اثبات رسیده که هرگاه روح ها نیرومند گردند و نفس و طبع قوی باشند می توانند با درد مقابله کنند و بر آن پیروز آیند. حال چگونه می توان انکار کرد که نفس و طبع، توانمند باشند و با تقرب به خداوند و انس با او و محبت او و لذت ذکرش شادمان گردند و با تمام قوا به او روآورند و با تمرکز از او یاری جویند و بر او توکل کنند و این سرمایه های معنوی، کارآیی بیشتری از داروهای طبیعی نداشته باشند، به گونه ای که درد را به

کلی برطرف سازند؟ ! این حقیقت را کسی جز مردم جاهل و محجوب از نور حقیقت و تیره دل و دورافتاده از خداوند و حقیقت انسانیت، منکر نمی شوند. . .

اما درباره آب زمزم باید گفت: موارد بسیاری است که دانش پزشکی حیرت زده و درمانده است و گاه ناامید از درک رمز و راز آن؛ مواردی که شفای بیمار جز با آب زمزم نبوده است. (۱)

آیت الله جوادی آملی درباره زمزم می نویسد:

درباره زمزم، نکات زیر گفتنی است:

الف) کلمه زمزم در ادبیات پارسی، چون تازی، در قداست شهرتی بسزا دارد. نمونه هایی از سروده های شاعران پارسی گو درباره زمزم چنین است:

از برکت تو دولت تو گشت پدیدار

از پای سماعیل پدید آمده زمزم (۲)کعبهٔ ما طرف خم، زمزم ما دُرد خام مُصحف ما خط جام، سُبحهٔ ما نام صبح (۳)ب) شاه سلیمان عثمانی اطراف چاه زمزم، دیواری به ارتفاع یک متر و نیم از سنگ معروف رُخام بنا کرد و در کنار آن حوضی قرار داد که خادمان حرم، آن حوض را از آب زمزم برای زائران پر می کردند و اگر یکی از خواص آب می خواست، از خود چاه استفاده می شد. ج) استبعاد برخی از ناباوران و حُسن ظن برخی از علاقه مندان باعث شد تا درباره آب زمزم، نقاط منفی و نکات مثبت رایج شود، ولی نه در امکان عقلی آن تردید است و نه در قداست اجمالی آن.

د) فضیلت آب زمزم از یک سو و اعتقاد ویژه مردم در برکت آن از سوی دیگر، زمینه جرأت برخی از خادمان مساجد مصر را فراهم کرد تا چنین ادعا کنند که

۱- تبرک و استشفا به زمزم، محمدتقی رهبر، فصلنامه میقات، ش ۳۱، صص ۱۰۰ - ۱۰۲.

۲- فرخی.

۳- خاقانی.

چشـمه آبی که در مسـجد اوست، منفذی به چاه زمزم دارد، چنان که درباره چشمه مسجد حنفی در قاهره چنین شهرتی وجود دارد. برای آن ادعـا، نیرنـگ بـدتر از اصـل افسانه می سازنـد و آن اینکه، مردی از مصـر برای انجام حـج به مکه رفت و طاس دست او به چـاه زمزم افتاد، وقتی به قاهره بازگشت، آن ظرف را در چشـمه مزبور که خادم یادشـده ادعا می کرد، یافت. ازاین رو مردم بسیاری بدان تبرک جسته از آب آن شفا می طلبند.

ه) برخی از زائران کعبه، پارچه بزرگی را در چشـمه زمزم فرو می برند و آن گاه آن را در صحن حرم پهن می کنند تا خشک شود و در حفظ آن می کوشند و وصیت می کنند تا ایشان را در آن پارچه کفن کنند.

و) اعتقاد برخی به قداست چاه زمزم و اینکه اگر کسـی در آن دفن شود برکت اخروی بهره او خواهد شد باعث شد تا یکی از هندی ها در سال ۱۳۶۶ هجری، از غفلت خادمان حرم بهره گیرد و خود را در چاه زمزم اندازد. با کمک غواصان جده، بعد از رنـج شدیـد، جثه او را یافتنـد و درآوردنـد و مقدار زیادی از آب چاه را بیرون کشـیدند تا از جهت بهداشتی سالم شود. اینکه سرنوشت آن مرد، به رحمت خدا ختم شد یا به نقمت او، معلوم نیست.

ز) اعراب برای زمزم، قـداست ویژه ای قائل بوده انـد و آن را همتای سایر ارکان حج می دانسـتند و در مراسم سوگند، زمزم را قبل از مقام ابراهیم یاد می کردند و چنین می گفتند: سوگند به کعبه و زمزم و مقام، من آن کار را نکردم.

ح) تکریم بعضـی از چشـمه ها، چاه ها و آب ها اختصاصـی به مسـلمانان ندارد؛ زیرا هندی ها اعتقاد فراوانی درباره نهر کج و دریاچه مادن داشته، ترسایان درباره آب اردن که در بیست کیلومتری شرق بیت المقدس واقع است اعتقاد ویژه ای دارند و آن را نهر شـریعت می نامنـد و زائران آنـان به آنجا می رونـد، با اسـتحمام در آن تبرک می جوینـد و مقـداری از آن آب را برای دیگران هدیه می برند. عقیده مسیحیان روسی و قبطی

دراین باره بیش از مسیحی های دیگر است. (۱)

پروفسور «آنه ماری اشمیل» نیز دراین باره می نویسد:

چشمه ها و حوضچه های مقدس متعددی در سرتاسر عالم اسلام وجود دارند. در منابع اسلامی آمده است که چاه زمزم در نزدیکی خانه کعبه هنگامی جوشیدن گرفت که هاجر همسر حضرت ابراهیم (ع) به همراه فرزند خردسال خویش اسماعیل (ع) در آن مکان، تشنه واگذاشته بود. این چاه، چهل و دو متر عمق دارد و طعم آن کمی شور است. اکثر حاجیان در ظرف های مخصوص، قدری از آب زمزم را به خانه می برند تا اقوام و دوستان خویش را از برکت آن منتفع سازند، بعضی نیز کفن آینده خود را در آب زمزم خیس می کنند، به امید آنکه تبرک و تیمن آن آب در قبر شامل حال آنان شود. بنابر افسانه های مردمی، در خلال ماه محرم، آب چاه زمزم تمام چشمه ساران جهان را پر می کند؛ و در استانبول نیز گفته می شود که در ساختن گنبد مسجد ایاصوفیه، مقداری از آب زمزم را مصرف کرده اند و الا این گنبد تاکنون فروریخته بود. (۲)

همی بر جهان فضل است فرزندان آدم را

چو بر هر چشمه ای، حیوان بر هر چاه، زمزم را (۳)تا چنان کعبه، نقش دیده جان دیده اند دیده را از شوقِ کعبه، زمزم افشان دیده اند (۴)ای کعبه جهان گرد، ای زمزم رسن ور زرین رسن نمایی و چون زمزم آبی از بر (۵)بحر ارنه غوطه خوردی در بحر کف خسرو کی عذب (۶)و صاف بودی چون زمزم مطهر

۱- صهبای حج، صص۲۸۵ - ۲۸۷.

۲- رمزگشایی از آیات الهی، صص۶۱ و ۶۲.

۳- گلچین شعر حج، ص۱۲. (فرخی سیستانی)

۴- گلچین شعر حج، ص۵۴. (خاقانی)

۵- گلچین شعر حج، ص۶۸. (خاقانی)

۶- گوارا.

او کعبه علوم و کف و کِلکش (۱)و مجلسش

بودند زمزم و حجر الاسود و مقام (۲)

از ما سلام بادا بر رکن و بر حطیم

ای شوق ما به زمزم و آن منزل وفا (۳)

اگر دریا شود آتش بنوشیم

وگر زخمی رسد، مرهم بسازم

به پیش کعبه رویش بمیریم

بدان چاه و بدان زمزم بسازیم (۴)

کی بوَد یا رب که رو در یثرب و بطحا کنم

گه به مکه منزل و گه در مدینه جا کنم

بر کنار زمزم از دل برکشم یک زمزمه

کز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم (۵)

زمزم از اشک اولیاست، شوری او بدین گواست

بر در حق بریز اشک تا ببری نظارتی (۶)

ما را ز خاک کعبهٔ عشق آفریده اند

طفل سرشک ما خَلَف الصدق زمزم است (۷)

می رسم محترم ز طوف حرم

پاک چو کعبه، صاف چون زمزم (۸)

صفای کعبه و پاکی زمزم ارخواهی

مقیم باش دلا اندرین خجسته مقام (۹)

از زمزم عشق آن یار آب ار نزند بر دل

ترسم که جگر سوز شود از شعله حرمان ها (۱۰)

از زمزم چاه زنخدان جام گیری

از روزن دل تافت مهتاب محبت

کز وعده دیدار جانان کام گیری (۱۱)

روشن روان گشتی به نور عشق و ایمان

۱- قلم.
۲- گلچین شعر حج، ص۶۹. (خاقانی)
۳- گلچین شعر حج، ص ۱۰۴. (خاقانی)
۴- گلچین شعر حج، ص۱۲۴. (مولوی)
۵- گلچین شعر حج، ص۱۷۷. (جامی)
۶- گلچین شعر حج، ص۲۰۲. (فیض کاشانی)
۷- گلچین شعر حج، ص۲۰۴. (ناظم هروی)
۸- گلچین شعر حج، ص۲۱۵. (همای شیرازی)
۹- گلچین شعر حج، ص۲۲۲. (همای شیرازی)
۱۰- گلچین شعر حج، ص۲۴۷. (الهی قمشه ای)
۱۱- گلچین شعر حج، صص۲۵۱ و ۲۵۲. (الهی قمشه ای)

فصل دهم: سعی

اشاره

فصل دهم: سعی (۱)

پای مروت به سوی مروه نِه

چهره صَفوت به صفا جلوه ده (۲)

۱. سعی، از شعائر الهی

یکی از خواسته های خداوند از مسلمانان، «تعظیم و بزرگداشت شعائر الهی» است. خداوند، بزرگداشت شعائر الهی را نشانه تقوای قلبی دانسته است و می فرماید: ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ ؛ این است (مناسک حج) «و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست» . (حج: ۳۲)

استاد شهید مرتضی مطهری درباره شعائر الهی می گوید:

یکی از دستورها و مقررات اسلامی که شامل همه مسلمانان است، مسئله لزوم تعظیم شعائر اسلامی، یعنی بزرگ شمردن شعارهای اسلامی است. اسلام، یک

۱- واجب است بعد از به جا آوردن نماز طواف، بین صفا و مروه - که دو کوه معروف اند - سعی کند. مراد از سعی، آن است که از کوه صفا برود به مروه و از مروه برگردد صفا. واجب است سعی بین صفا و مروه هفت مرتبه باشد که به هر مرتبه شوط گویند. واجب است اول از صفا شروع کند و باید در دور هفتم به مروه ختم شود. (منتخب مناسک حج، مطابق با فتاوای حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (رحمهالله) - با حواشی مراجع معظم تقلید، ص۱۸۶.

۲- مثنوی هفت اورنگ، ج۱، ص۵۱۴.

دین اجتماعی است. اسلام، هم دین است و هم دنیا؛ هم آخرت است و هم زندگی؛ هم مقررات معنوی و الهی و روحی دارد و هم مقررات اجتماعی. در جمیع شئون زندگی بشر مقررات دارد و ایدئولوژی اسلام همه چیز دارد. قانون اقتصادی دارد. قانون سیاست دارد. قانون اجتماعی دارد. فرهنگ دارد. اخلاق دارد. خداشناسی دارد. اسلام به حکم اینکه یک دین اجتماعی است به این مسئله قانع نیست که من و شما مسلمان باشیم برای خودمان. من خودم که زندگی می کنم، شخصاً یک آدم مسلمان هستم. یعنی معتقدات من معتقدات اسلامی است و به مقررات اسلامی عمل می کنم. عبادت اسلامی را، نماز و روزه را در موقع خودش به جا می آورم. قوانین به اصطلاح خانوادگی، ازدواج و طلاقم براساس موازین اسلام است. قوانین تجاری من براساس موازین اسلام است. قوانین اخلاقی من براساس اسلام است. پس مسلمانم؟ نَه، اسلام، گذشته از این مسائل، به حکم اینکه محتوای اجتماعی دارد و می خواهد همیشه به صورت یک واحد اجتماعی زندگی کند. از این نوع دستورها هم دارد؛ یعنی یک سلسله شعائر هم دارد. شعائری که یک مسلمان باید با آنها زندگی کند، یعنی باید زندگی خودش را با این شعائر توأم کند و همیشه با این شعائر اعلام کند من مسلمانم، نَه به زبان بگوید من مسلمانم. شما اگر در یک کشور خارجی حرکت کنید و روی اتومبیل خودتان پرچم سه رنگ زده اید، به زبان نمی گویید من ایرانی هستم، ولی با عملتان می خواهید به همه اعلام کنید من ایرانی ام، من وابسته به ایرانم. همان پرچم را که شما نصب می کنید، وابستگی خودتان را به ایران اعلام می کنید. ما علاوه بر همه مقررات و دستورهایی که داریم باید تهذیب نفس کنیم، باید خداشناس باشیم، باید نماز بخوانیم و روزه بگیریم، باید حج کنیم، باید ربا نخوریم، باید شراب نخوریم، باید دروغ نگوییم و راست بگوییم، باید امین

باشیم، و. . . علاوه بر همه این دستورها، ما باید وقتی که زندگی می کنیم یک نوع برداشت های دیگری هم در زندگی داشته باشیم که در آن برداشت ها عملاً داریم می گوییم من مسلمانم. این برداشت ها در لباس باید ظاهر باشد، در قیافه باید ظاهر باشد، در مجالس ما باید ظاهر باشد، در شروع ما به کارها باید ظاهر باشد در نام گذاری های ما برای بچه های خود باید ظاهر باشد. در استیل ساختمان های ما و در شهر ما باید ظاهر باشد. در حج و در سعی میان صفا و مروه -که این صفا و مروه از شعائر الهی است -باید ظاهر باشد و در همه شئون زندگی ما باید ظاهر باشد. یعنی خانه ما باید بگوید من خانه یک مسلمانم. در پوشیدن ما لااقل یک نشانه باید وجود داشته باشد که بگوید به این نشانه من مسلمانم. جمیع حرکات و سکنات ما باید اعلام کند. ما اگر این شعائر را حفظ کنیم می توانیم روح اسلامی خودمان را در شعائر اسلامی و روح ملی خودمان را در شعائر ملی حفظ کنیم و اِلا ـ اگر شعارهای خودمان را از دست بدهیم، مخصوصاً اگر شعارهای دیگران و رنگ دیگران را بگیریم -که در شعار هر قومی رنگ آن قوم است- بگوییم ما مسلمانیم، ما ایرانی هستیم اما شعار فرنگی ها را بگیریم. معنایش این است که بنده یک لقمه آماده ای هستم برای حلق فرنگی ها، که ما را ببلعند و هضم کنند. من مثال های ساده نسبتاً کوچکی عرض می کنم، ولی کوچک نیست؛ از نظر معنا بزرگ است، از نظر ظاهر کوچک است. ما موحدیم. خدا پرستیم. خداپرستی یک حقیقت است. خداپرستی شعار نیست، حقیقت است. خداشناسی حقیقت است. ما خدا را می شناسیم، به خدا ایمان داریم، و در عمل هم تکیه مان به خداست و خدا را پرستش می کنیم. اما این توحید، یک شعارهایی هم دارد؛ یعنی یک مسائلی هم در اسلام وجود دارد که شعار توحید است، و ما با این شعارها و شعائر می خواهیم عملاً اعلام بکنیم من موحدم، من خداپرستم، من

خداشـناسم. نبوت به نوبه خودش حقیقتی است. نبوت یعنی من جمیع پیغمبران خـدا تا وجود مقدس خاتم الانبیاء را اذعان و به همه اعتراف دارم و به وجود مقـدس محمـد (ص) به عنوان آخرینِ پیـامبران و به قرآن به عنوان آخرین کتـاب آسـمانی ایمـان دارم. این یـک حقیقتی است، ولی یـک شـعارهایی هم دارد که بـا آن شـعارها اعلاـم می کنیم که مـا به نبوت ایمـان و اعتقاد داریم. امامت و ولایت هم همین جور است. ما به امامت اعتقاد داریم. ما شـیعه هستیم و یک چیزهایی هم شـعار تشیع است. به هر حال شعائر الهی همواره مورد تأکید اسلام است و ما نشانه مسلمان بودن و شیعه بودن خود را باید در بزرگداشت این شعائر الهی بیابیم. (۱)

ابن عربی نیز درباره چیستی شعائر الهی و لزوم بزرگداشت آن از نگاه عرفانی آن، می نویسد:

شعائر خدا، همان نشانه های او هسـتند و نشانه های او نیز راه های رسـیدن به پروردگار. هر شـعیره ای (۲)از این شعائر، دلیل و راهنمایی به سوی خدا هسـتند. اما شـعائر، گاهی دقیق و لطیف هسـتند، به گونه ای که گاهی تنها اهل نظر و دقت آن را درمی یابنـد، و در نتیجه بر دیگران برتری می یابنـد. بنـابراین هرگاه چیزی را دیـدی که در حقیقت شـعیره است، اما تو نسبت به آن باخبر نشـدی و از شـعیره بودنش آگاه نشدی، پس بدان که این شـعیره - در واقع - تو را مخاطب خویش قرار نداده و برای تو وضع نشـده است، بلکه برای آن صـاحب نظری و اهـل دلی وضع شـده است که قـادر به ادراک و فهم آن است و اما برای تو، شعیره ای دیگر، غیر از این شـعیره خواهد بود. بنابراین و با توجه به گستردگی شعائر در هستی - در نگاه عرفانی آن - پس در جهان، هیچ

۱- پانزده گفتار، شهید مطهری، صص۱۷۴ و ۱۷۸ - ۱۸۱.

۲- مفرد شعائر.

چیزی وجود نـدارد که شـعائر الهی باشـد؛ زیرا هسـتی نشـانه خـدا و دلیـل بر پروردگـار است و چون موجوداتِ هستی، از این حدیث که نشانه خدا بوده و دلیل وجود او هستند، شرف یافتند، پس تعظیم آنها نیز لازم است. پس تعظیم این شعائر، گونه ای از علمِ به خـداست که آن، از تقوای قلبی حکـایت می کنـد. پس همه نشـانه هـای خداونـد در هستی، از آنجا که شـعائر الهی هسـتند، سـزاوار بزرگـداشت و تعظیم هسـتند؛ زیرا دلیل (جهان) ، در اثر شـرافت مدلول (خداوند) ، شـرف می یابد و عالَم نیز دلیـل وجود خـداست، پس همه عالَم شـریف است، پس چیزی را کوچک مشـمار و نسـبت به چیزی اهانت مکن که خـداوند آنچه را که براسـاس قـدرت خویش آفریـد، تحقیر نمی کنـد. پس در هستی، چیز حقیری وجود نـدارد. پس -از نگاه عرفانی- همه هستی از شـعائر الهی است، بنابراین قلب پرهیزکار، چیزی از این هستی را تحقیر نمی کند و کوچک نمی شمارد و شعائر، شعائر نیست، مگر برای کسی که نسبت به آن آگاهی یابد، و کسی که از آن آگاهی نیابد -و اکثر مردم این چنین هستند- آن را گرامی نخواهد داشت. نتیجه آنکه شعائر را گرامی نخواهد داشت مگر کسی که در جمیع حالات، قصدِ آن را کند و متوجه آن باشـد و به همین دلیل است که خدوند آیه شـعائر را در حج آورد؛ زیرا در حج، همواره مناسـکی روی می دهد که نیاز به قصـد و نیت و آگاهی دارد، و به هنگام قصد و آگاهی است که انسان، شـعائر را درمی یابد. بنابراین هر چیزی که خداوند آن را در جهان پدید آورد، در وجود خود به حقیقتی الهی اسـتناد دارد. پس هر که آن را حقیر و سبک بشمارد، در حقیقت خالق آن را حقیر شـمرده و به او اهـانت کرده است؛ زیرا عالَم هستی، صـنعتِ خـدای حکیم است و خداونـد آن را براساس حکمت پدید آورده است، پس هر که نسبت به حکمت اشیاء نابینا شود، در حقیقت نسبت به آن جاهل و نادان شده است

و کسی که نسبت به حکمت چیزی جاهل شود، در واقع نسبت به حکیمی که این حکمت را در اشیاء نهاده است، جاهل شده است و چیزی زشت تر از نادانی نیست و هیچ گاه آدم نادانی نیز تقوای قلبی نخواهد داشت. فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ شعائر اگرچه فی نفسه به دلیل آنکه بر خدا دلالت می کنند، بزرگ هستند و نیز به دلیل آنکه خداوند دستور به تعظیم و بزرگداشت آنها داده است، عظیم و بزرگ هستند، اما آنکه آنها را به وجود آورده است بزرگ تر از آنهاست؛ بنابراین بزرگداشت ما در برابر خدا باید بسی بیشتر و بالاتر از بزرگداشت ما در برابر شعائر الهی باشد. (۱)

امین الاسلام طبرسی نیز در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفه: مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ می نویسد:

منظور این آیه شریفه این است که هرکس دین خدا و مقررات او را گرامی و بزرگ دارد، این نشانه تقوای قلبی و پرواپیشگی اوست، زیرا اصل پروا و تقوی و احساس مسئولیت در برابر خدا حقیقتی است که از اعماق دل و کانون جان و کران تا کران قلب برمی خیزد و انسان را در گذر زندگی به گونه ای جهت می دهد که اعضا، اندام ها، حرکات، سکنات، نفی، اثبات، گفتار، عملکرد، نوشتار خود را خداپسندانه سازد و مقررات خدا را گرامی دارد و از دیدگاه برخی دیگر منظور، پاکی نیت و خلوص در کار است که انسان خالصانه و بدون هیچ شرک و ریایی، حج و دیگر کارهای عبادی را برای خدا انجام دهد و این کار، کاری بزرگ و از نشانه های روشن تقوای قلب است. (۲)

حق امر این بود در نزد خِرَد

و آن که تعظیم شعارالله کند

۱- رحمه من الرحمان فی تفسیر و اشارات القرآن، ابن عربی، ج۳، صص۱۶۷ و ۱۶۸.

۲- تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبری، ج ۹، ص۲۷۹.

پس خو آن باشد به تقوای قلب

که بوَد پاکیزه از نقص و عیوب

یا مزکّی از فساد اعتقاد

یا مبری از ضلال و ارتداد (۱)

صفا و مروه از نگاه قرآن کریم از شعائر الهی است و تعظیم و تکریم آن واجب است. خداوند دراین باره می فرماید: إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ ؛ «همانا صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خدا است» . (بقره: ۱۵۸) صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که به فاصله تقریباً ۴۲۰ متر در مقابل یکدیگر قرار دارند. شعائر، جمع شعیره و به معنی علامت است. شعائر الله علامت هایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطره ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می کند. خداوند، دو کوه صفا و مروه را از شعائر الهی قرار داده است؛ زیرا حضور در آن مکان و سعی میان این دو کوه، ده ها اثر تربیتی و اخلاقی دارد. درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی انسان های بزرگ، آدمی را به سوی آنها سوق می دهد، ولی راه صحیح تر و عمیق تری نیز وجود دارد و آن مشاهده صحنه هایی است که انسان های بزرگ در آنجا به مبارزه برخاسته اند و وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است. در واقع، این تاریخ، زنده است، نه مانند کتاب های تاریخ که خاموش است. در این گونه مراکز انسان با برداشتن فاصله های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می کند و گویا همه چیز را با چشم خود می بیند. اثر تربیتی این موضوع هزگر قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی به مطالعه کتب و مانند اینها نیست. از طرفی می دانیم در میان پیامبران بزرگ، کمتر کسی همانند ابراهیم (ع) در صحنه های گوناگون مبارزه در برابر آزمایش های سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می فرماید: إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ ؛ «این مسلماً همان امتحان آشکار است» . (صافات: ۱۰۶) همین مجاهده ها و مبارزه ها و آزمایش های سخت و سنگین بود که

۱- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن، صفی علیشاه، ج۶، ص۲۷۸۵.

ابراهیم را آن چنـان پرورش داد که تاج افتخار «امامت» بر سـر او نهاده شـد. مراسم حـج در حقیقت یک دوره کامل از صـحنه های مبارزه های ابراهیم (ع) و منزلگاه های توحیـد و بندگی را در خاطره ها مجسم می سازد. حال اگر مسـلمانان هنگام انجام دادن این مناسک به شـعائر آن و اسـرار آن توجه کنند و در جنبه های مختلف آن بیندیشـند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسـی، پیامبر شناسـی و انسان شناسی را پشت سر گذاشته اند. با توجه به این مطالب و برخی از حکمت های نام گذاری صفا و مروه به «شعائر الهی» آشکار شد.

بـا اینکه ابراهیم (ع) به سن پیری رسـیده بود، فرزنـدی نـداشت. از خـدا درخواست اولاـد نمود، در همـان سن پیری از کنیزش هاجر، فرزندی به او عطا شد که نام وی را «اسـماعیل» گذارد. همسـر اول او، «ساره» ، نتوانست تحمل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان وادی بی آب و علفی بود ببرد و در آنجـا سـکنی دهـد. ابراهیم فرمـان خـدا را امتثـال کرد و آنهـا را به سـرزمین مکه برد، همین که خواست تنهـا از آنجا برگردد، همسـرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کنند؟ اشک های سوزان او که بـا اشـک کودک شـیرخوار آمیخته شـد، قلب ابراهیم را تکـان داد. دست به دعـا برداشت و گفت: «خداونـدا! من به خاطر فرمان تو همسر و کودکم را در بیابان سوزان تنها می گذارم تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد» .

این را گفت و در میـان انـدوه و عشـقی عمیق بـا آنان وداع کرد. طولی نکشـید که غـذا و آبِ ذخیره مادر تمام شـد و شـیر در پسـتان او خشـکید. بی تـابی کودک شـیرخوار و نگـاه تضـرع آمیز او مـادر را آن چنـان مضـطرب سـاخت که تشـنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب، به تلاش و کوشـش برخاست. نخست به کنار کوه «صفا» آمد، اثری از آب در آنجا ندیـد، سـرابی از طرف کوه «مروه» نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شـتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود. از آنجا همین برق را بر کوه صفا

دید و به سوی آن بازگشت. هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد و در آخرین لحظات که طفل شیرخوار شاید آخرین دقایق عمرش را سپری می کرد، از نزدیک پای او چشمه زمزم جوشید! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی، نجات یافتند. از آنجا که آب، رمز حیات است، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد. امروز در کنار خانه خدا حریمی برای «هاجر» و فرزندش «اسماعیل» باز شده است به نام «حجر اسماعیل» که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالَم به آنجا می آیند و موظفند در طواف خانه خدا، آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است، همچون قسمتی از کعبه قرار دهند. باری صفا و مروه [و سعی میان آن] از شعائر الهی است؛ زیرا به ما می آموزد که برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین آن، همه، حتی کودک شیرخوار نیز تا پایان جان بایستد.

هاجر، مادر اسماعیل، در جایی که آبی به چشم نمی خورد، تلاش کرد و خدا هم از راهی که تصور نمی کرد او را سیراب نمود. این نشان می دهد که توکل بر خدا به همراه سعی و تلاش همواره ثمربخش است. صفا و مروه از شعائر الهی است و به همین دلیل خداوند بر هر فردی از زائران خانه اش واجب کرد با لباس و وضع مخصوص و عاری از هرگونه امتیاز و تشخص، هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره ها، میان این دو کوه را بپیمایند. کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند در معابر عمومی، حتی قدم بردارند، و ممکن نبود در خیابان ها به سرعت راه بروند، در آنجا باید برای امتثال فرمان خدا، گاهی آهسته و زمانی «هروله کنان» پیش روند. بنابر روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستورهایش برای بیدار کردن متکبران است» . (۱)

۱- تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، ج۱، صص۵۳۸ -۵۴۳.

علامه طباطبایی درباره شعائر بودن «مروه و صفا» می فرماید:

خداوند در آیه شریفه إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ می فرماید که صفا و مروه از نشانه های خدایند که از مشاهده آنها انسان به یاد او می افتد و اینکه در اینجا فقط این دو را از نشانه های خود معرفی فرمود، با اینکه تمام موجودات این جهان، نشانه هایی از وجود مقدس اویند، برای این است که منظور، علامت تکوینی نیست، بلکه مقصود، شعائر مذهبی تشریعی است؛ زیرا خداوند، صفا و مروه را محل عبادت خود قرار داده است و به این وسیله مردم از مشاهده آنها به یاد او می افتند. (۱)

آیت الله جوادی آملی نیز دراین باره می گویند:

سعی بین صفا و مروه از سعی هاجر (س) بین این دو کوه الگو گرفته است که برای فرزند خود، اسماعیل (ع) در طلب آب بود. در این آیه عاقبت صبر و تسلیم و طاعت بیان شده است و لحظات سختی یادآوری می شود که در راه طاعت خداوند و پیروی از ابراهیم (ع) بر هاجر گذشت. خدای سبحان آل ابراهیم را این گونه گرامی داشت که رفت و آمد هاجر بین صفا و مروه را تا روز قیامت، از شعائر خود قرار داد. سبب اصلی این علامت الهی، صبر است و حضرت هاجر جز با صبر، به این مقام نائل نشد. بر این اساس، ذکر سعی بین صفا و مروه که از آثار هاجر و اسماعیل است، یادآور ابتلا و حسن عاقبت آن دو بزرگوار است، از این رو خداوند سبحان تشریعاً دو کوه صفا و مروه را همچون کعبه، صحرای عرفات و مانند آن، جزو شعائر و علائم عبادی معرفی کرد تا نشانه عبادت خدا باشند. بعضی را مانند پیرامون مکه، «مطاف» ؛ برخی را مانند فاصله بین صفا و مروه، «سعی» ؛ بعضی را مانند عرفات و مشعر، «موقف» ؛ و برخی را مانند منا، «مَبیت» و «مَذبح» و

۱- تفسیر المیزان، ج۱، ص۵۴۴.

«مَنحر» قرار داد. این امور، شعائر و علائم قراردادی تشریعی است که خداوند آنها را نشان عبادت قرار داده است وگرنه همه موجودات، آیات و نشانه های تکوینی پروردگار است و در سراسر جهان آفرینش، چیزی نیست جز اینکه شعیره الله و شعائر الهی، علامت تکوینی آفرینش است. به هرحال، شعائر الهی، یعنی آنچه را خداوند، علامت عبادت قرار داده است، باید گرامی داشت؛ چنان که خطاب به مؤمنان می فرماید که هرچه را علامت الهی است، احلال، رها و باز نکنید و شکستن حرمتش را روا مدارید، بلکه آن را محترم شمارید، هرچند این علامت، قلاده ای باشد که به نشان قربانی بودن، بر گردن گوسفند یا شتری می آویزند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لاَ الْهَدْیَ وَ لاَ الْقَلائِدَ وَ لاَ آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً (مائده: ۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، و حدود الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانی های بی نشان و نشاندار را و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند.

گرامی داشتن شعائر و علامت های الهی و عظیم شمردن و بزرگداشت آن، نشانه برخورداری تعظیم کننده از تقوای قلب است و تعظیم شعائر که از تقوای قلب، نشأت می گیرد، فضیلتی است دینی و به شعائر اختصاص ندارد، هرچند قسمت مهم آن درباره حج و عمره وارد شده است. هرچه به نام خدا و نشان اوست از شعائر الهی محسوب می شود و همه عبادات و مراکز عبادی مانند مساجد و مشاهد مشرفه پیامبران و اولیای معصوم (علیهم السلام) چنین است. (۱)

۱- تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، ج۸، صص ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰ و ۳۸.

۲. سعی، یعنی اخلاص ورزیدن و شتاب در اجابت دعوت خدا و رسیدن به آفریدگار

خداوند فرمود: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ ؛ «پس در نیکی ها بر یکدیگر سبقت جویید» . (مائده:۴۸) همچنین می فرماید: وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ؛ «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان» . (آل عمران: ۱۳۳)

در این دو آیه شریفه، هم سخن از سعی در انجام دادن کارهای نیک است؛ زیرا بدون سعی، سبقت و شتاب، معنی ندارد و هم سخن از پیشی گرفتن در کارهای شایسته؛ چنانچه می فرماید: فَاسْتَبِقُوا و سارِعُوا . سعی بین صفا و مروه، تمرینی است برای عملی نمودن مفهوم این دو آیه شریفه در زندگی؛ یعنی تمرین تلاش در زندگی و تمرین سعی همراه با پیشی گرفتن از دیگران.

باری آنکه در سر هوای یافتن محبوب و گسستن همه دلبستگی های مادی را دارد، در این راه سعی می کند، و در این سعی شتاب می ورزد. در این سعی خود توجه دارد که پروردگار تنها سعی ای را می پذیرد که برای او و از سر اخلاص باشد.

امام خمینی (رحمه الله) می فرماید:

در سعی بین صفا و مروه با صدق و صفا، سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او همه یافته های دنیوی گسسته شود و همه شک ها و تردیدها فرو ریزد و همه خوف و رجاهای حیوانی، زایل شود و همه دلبستگی های مادی، گسسته شود و آزادگی ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت که بندگان خدا را به اسارت و اطاعت کشند، در هم می ریزد. (۱)

باری اسلام، حتی اگر اسلام ابراهیم و اسماعیل باشد، بدون سعی نیست؛ آن هم سعی خالصانه، و همراه با شتاب در اجابت دعوت خدا زمانی که هاجر با فرزند خردسالش در بیابان ماندند و ابراهیم آنها را رها کرد، اسلام او پذیرفته می شود و عظمت اسلام او زمانی

۱- صحیفه حج، مجموعه سخنان و پیام های امام خمینی (رحمهالله) ، ج ۱، ص ۱۸۵.

بیشتر به چشم می آید که با کسانی که در اوج رفاه، زندگی خود را با گلایه، سپری می کنند، مقایسه شود. هاجر با وجود این اسلام و تسلیمی که دارد، برای رسیدن به امر حق با اینکه در منطقه ای قرار می گیرد که حتی احتمال یافتن آب و آمدن باران هم نمی رود، برای رسیدن به آب سعی می کند و هرگز از هدفش رو برنمی گرداند. مهم تر اینکه در این سعی اش هرگز جفا نمی کند و از مروت هم خارج نمی شود و خداوند را فراموش نمی کند. هاجر برای رسیدن به هدف، به هر کاری دست نمی زند و از سنت و حدود الهی تجاوز نمی کند. سعی او در اجابت دعوت پروردگار و رسیدن به وصال آفریدگار است.

آنچه در سعی مهم است این است:

آیا من در این حرکت و رفت و برگشت، واثق هستم؟

آیا برای امر حق و انجام دادن تکلیفی که به عهده من گذاشتند، ساعی هستم؟

آیا در سعیم بین صفا و مروه شتاب دارم؟ هروله دارم یا نه؟

این مهم است که ما محاسبه کنیم و به این نکته برسیم که ما در امور خودمان چقدر ساعی هستیم؟

در امری که به اسلام ما، به دین ما و به ملت ما مربوط است، سعی و کوشش داریم؟

آیا در سعی مان مخلص هستیم؟

آیا اخلاص داریم و در سعی خود از سنت بیرون نمی رویم؟

اینها نکته های دقیقی است که باید به آنها توجه شود. (۱)

۳. سعی، یعنی توجه به سبب در کنار توجه به مسبب

حضرت علی (ع) می فرمایند: «

اِقتَضَت حِكمَتُه البالِغَهُ اَن يَجرىَ الاَشياءَ بِاَسبابِها » ؛ «حکمت رسای او اقتضا کرد که اشیاء و امور را براساس اسباب آن جاری سازد» . (۲)این

۱- حقیقت حج، علی صفایی حائری، صص۱۵- ۱۸.

۲- بحارالانوار، ج۳۶، ص۱۹۴.

سنت فراگیر بر هستی، حاکم است، و هیچ پیامبر و امامی از این قاعده مستثنا نیست، و آنها نیز پیرو این قانون بوده اند و مسبب را از راه اسباب می جستند. در حقیقت سبب، همان دستان ناپیدای پروردگار در جهان هستی است و خداوند آنها را مسیرهای درست برای رسیدن به مسبب ها معرفی کرده است. خداوند دوست دارد که بندگانش برای اسباب نیز حرمت قائل شوند و این گونه بود که هاجر در عین دلبستگی و توکل به مسبب الاسباب، او را از راه سعی جویا شد.

گویند یکی از صالحان از غایت زهد، از خلق، کناره گرفت، و بر سر کوهی مقیم شد. عهدی با خود کرد که رزق او بی واسطه بدو رسد. مدت هفت روز برآمد و از طعام هیچ نیافت. اضطرار به کمال خود رسید. در این حال در مناجات با پروردگار گفت: «خدایا! کریما! اگر عمرم باقی است آن رزق که در ازل به نام من قسمت کرده ای به من برسان و اگر عمرم به آخر رسیده، مرا به حضرتت برسان!» پس از لحظاتی به گوش هوش شنید که او را گفتند: «ای بنده ما! تقدیر چنان رفته است که به واسطه و سبب، رزق به تو رسد. برخیز و به میان شهر رو تا رزق را با واسطه به تو برسانیم» . مرد صالح چون به میان شهر رسید، حاضران بدو تبرک نمودند و طعام هایی نیکو به نزد او آوردند. چون شب هنگام به خواب رفت، در عالَم خواب دید که به گوشش چنین خواندند: «ای بنده ما! بدان سبب که می خواهی زاهد باشی، در دنیا حکمت ما باطل خواهی کرد. نمی دانی که منزلت و قربت آن جماعت که رزق ایشان به واسطه بندگان بدیشان رسد، زیادتر از آن جماعتی است که ارزاق ایشان بی واسطه به آنها می رسد» . (۱)

خواجه عبدالله انصاری دراین باره سخن می گوید: «دستی می جنبان تا کاهل نشوی، روزی از خدا می دان، تا غافل نشوی» . (۲)

۱- عوارف المعارف، شهاب الدین سهروردی، ص۸۳.

۲- رسائل جامع، خواجه عبدالله انصاری هروی، ص۳۸.

«بزرگی گفته است که حرفه ای داشتم که از آن راضی بودم. در ترک این حرفه تردید داشتم و در صدد بودم آن را وانهم و با توکل بر خدا روزی خویش بجویم. روزی در گوش خود نجوایی شنیدم که گفت: «من رزق را از طریق بندگانم به تو می رسانم و بی حرفه و تنها با توکل، منتظر رزق مباش» . (۱)

باری هاجر، مادر اسماعیل، مادر پیامبر خدا و همسر پیامبر خداست. همچنین زنی که خداوند به او توجه کرده است؛ بنابراین می توانست به خدا توکل کند و با دعا کردن از خدا آب طلب کند، اما او دعا و توکل را جانشین سعی نکرد، و بارها با رفت و برگشت بین دو کوه سعی نمود تا سرانجام چشمه ای گوارا به پاداش سعی او از دل کویر جوشید و طعم شیرین «سعی» را به کامش چشانید.

هاجر (س) به فرمان او، دست روی دست نمی گذارد، با توکل و پیروی از عقلی که هدیه اوست در جست وجوی آب سعی می کند. اگر توکل و عشق و ایمانش نبود، اگر تنها عقل و حسابگری بود، در این بیابان تنها می ماند، اما بی شک، ایمان و توکل داشت که آب را خواهد یافت. شاید اگر دعا می کرد، همچون مریم (س) مائده و آبی از بهشت برایش می رسید، اما چنین نکرد؛ زیرا به مقامی بالا و درکی عمیق رسیده بود. در عین احساس فقر مطلق در برابر حضرت احدیت، حتی از او هم چیزی نخواست، و مصلحت خویش را به او واگذارد. با این باور که او، بهتر مصلحت بنده اش را می داند. در واقع هاجر به خود و فرزندش نمی اندیشد، بلکه به انسان هایی می اندیشد که باید از چنین آبی سیراب شوند. او به زمزم می اندیشید که نشانه لطف الهی به او و فرزندش و هدیه ای برای بشریت است. (۲)

به تعبیر استاد صفایی حائری:

۱- عوارف المعارف، ص۸۴.

۲- تأملی در معنای مناسک حج، محمدتقی تقی زاده، صص۱۱۴ و ۱۱۵.

بعد از طواف و تسلیم و نماز در مقام و جای پای ابراهیم و ایستادگی و استواری در مسئولیت، نوبت سعی است. در حج، سه نمونه از سلوک داریم: اسلام ابراهیم و اسلام هاجر و اسلام اسماعیل؛ که اینها مظهری از مظاهر اسلامند و مظهری از تسلیم در برابر حقند و با تمامی این مراحل اسلام و با این سلوکی که دارند، و با تسلیمی که دارند، ساعی هستند و تازه سعیشان در اسلامشان بیشتر شده است، و چه بسا ما در مرحله ای، این اسلام و این وثوق به فضل حق را نداشته باشیم و تنها در مظان آب است که دنبال آب می گردیم، اما در آن سنگ ها در جست وجوی آب نیستیم، ولی هاجر در آن کوهستان به خاطر وثوقش به فضل حق، به دنبال آب رفت و سعی کرد و به نتیجه رسید. این ابراهیم و هاجر و اسماعیل هستند که بر خدا تکیه زده اند و واثق به امر حق و مطمئن به عنایات او هستند، اما در عین حال، ساعی نیز می باشند و توکل و وثوق آنها حجاب و مانع سعی آنها نشده است. این چنین نیست که هاجر ناامیدانه بگوید: حالا که در وسط این بیابان مرا گذاشته اند، بیفتم و بمیرم، بلکه امر حق را به جا می آورم، واثق به فضل حق هستم، سعی هم می کنم و وقتی که تو سعیت را نمودی، از همانجا که امیدی نداری، خداوند، چشمه ها را جاری می کند و زمزم را بیرون می آورد. (۱)

بی گمان هاجر به اثبات رساند که می توان با گوهر «امید» و پای «سعی» در دل کویر، چشمه جوشان را تسلیم اراده خویش کند.

۴. ادب سعی: توکل بر خدا

سعی با همه اعجاز و گره گشایی هایش بدون عنایت و خواست حق، نتیجه ای ندارد و به همین دلیل است که عارفان بیداردل و نازک اندیش، ادب «سعی» را از یاد نمی برند،

۱- حقیقت حج، صص ۳۰ و ۳۱.

و در عین سعی، توکلی ژرف نیز به پروردگار خویش دارند. جمع کردن بین «سعی» و «توکل» به گونه ای که نه «توکل» مانع از «سعی» شود و نه «سعی» حجاب توکل شود تنها از عهده اندکی از بندگان خدا ساخته است.

به تعبیر امام محمد غزالی:

بدان که تنها توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه وی بزرگ، ولیکن علم وی در نفس خویش باریک و مشکل است و عمل وی دشوار است. نکته این است که هر که هیچ چیز را جز حق تعالی در کارها مؤثر بیند، در توحید وی نقصان است [و از آن سو نیز] اگر جمله اسباب نیز از میان برگیرد، در شریعت طعن کرده است و اگر برای اسباب نیز مسببی نبیند، با عقل خویش مکابره (۱)کرده باشد و چون ببیند که به چیزی از اسباب توکل کند، در توحید نقصان افتد. پس شرح توکل، چنان که عقل و توحید و شرع درهم بگوید و میان همه جمع کند، علمی غامض است، و هرکسی بدان مرتبه دست نیابد. (۲)

بنابراین به نظر غزالی، تلفیق توحید (خدا را در جهان هستی، یگانه علت و سببْ شمردن) با شرع پیغمبر (ص) و جست وجوی فعالانه اسباب، برای رسیدن به مقصودی که از جانب پیغمبر (ص) توصیه شده است، یکی از باریک ترین مسائل اندیشه و عمل است. تنها آنان که نور حق بر جانشان تابیده، بر حقیقت آن آگاهند. همین مسئله غامض را از زبان سهل تُستری می شنویم: «هرکه طعن کند در کسب، در سنت، طعن کرده و هر که در توکل، طعن کند، در ایمان طعن کرده است» . (۳)

هاجر الگویی بزرگ برای همه انسان های خداجو است. او بین «سعی» و «توکل»

۱- خلاف و دشمنی کردن

۲- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، ج۲، ص ۹۲۰.

۳- عرفان مولوی، عبدالحکیم خلیفه، ص۹۳.

سعی کرد و در عین سعی، توکلی عمیق بر خداوند خود داشت و به این نکته آگاه بود که سعی او آن گاه به بار خواهد نشست که معبود اراده کند؛ ازاین رو چشمی به سعی داشت و چشمی به عنایت پروردگار.

این صحنه اعجاب انگیز، از آن زن با ایمان که نمونه ای از تربیت آسمانی خاندان ابراهیم (ع) است و مظهر عالی توحید و توکل است، چنان در پیشگاه حضرت حق، تحسین شد که عمل وی به صورت یکی از ارکان حج در آمد، و تا روز قیامت، یک وظیفه برای زوار خانه خدا گردید و او به همه مسلمانان درس توحید، صبر، تسلیم و توکل داد و به آنها آموخت که هنگام نبودن اسباب طبیعی، هرگز خود را نبازند و به کابوس وحشتناک یأس و حرمان مبتلاـ نشوند، بلکه باید در فشار حوادث، با قوت ایمان در مسیر امید به حضرت حق «سعی» کنند و توکل را از یاد نبرند. ازاین رو ممکن است، بار اول و دوم و حتی در دفعات متعدد، در راه خداجویی و حقیقت طلبی، قدم بردارند و فریاد «

هَل بِالوادی مِن اَنیس » (۱)از دل برکشند، و جوابی نشنوند، اما نباید مأیوس شوند. اینجاست که شیطان به سراغ گوهر ایمان انسان می آید و در تضعیف نیروی توکل و اخلاص آدمی می کوشد. باید از شیطان پرهیز کرد و به خدا پناه برد تا نتواند سرمایه سعادت انسان را به یغما برد. باید با توکل و استمداد از حول و قوه الهی، آن قدر در مسیر ایمان و عمل ثابت ماند و بین دو کوه خوف و رجا «سعی» کرد، تا زمانی که خدا مصلحت داند و آب حیات و سعادت را، از میان صخره های سخت و صُلب بجوشاند و شادی و طراوت را به زندگی انسان عطا فرماید. (۲)

به تعبیر دکتر علی شریعتی:

به هاجر فرمان می رسد که «بچه کوچکت از بین النهرینِ آباد به درون یک گودی که در آن گیاه نمی روید و قطره ای باران نمی ریزد و یک

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۴۷۰.

۲- حج برنامه تکامل، سید محمد ضیاءآبادی، صص۱۲۲ و ۱۲۳.

جویبار رد نمی شود و محل سکونت هیچ انسانی نیست، ببر و آنجا بگذار» و او بر خلاف همه موازین علمی و مادی برای شرایط زیست انسان، بچه اش را آنجا می گذارد، یعنی مظهر توکل مطلق؛ هیچ چیز دیگری نیست. بنابراین اینکه به ابراهیم فرمان می رسد که «هاجر را ببر و بچه ات را در این وادی غیر ذی ذرع بگذار» و او همین کار را می کند و هاجر هم می پذیرد و بچه اش را می گذارد، درحالی که نه آب است و نه غذا و نه آدم، یعنی تن به مرگ دادن؛ با اعتقاد به اینکه زندگی هست. این توکل مطلق است. اما در زندگی هاجر می بینیم که هاجر طبق توکل مطلق که بلند می شود و این فرمان را قبول می کند و بدون تکیه به هیچ یک از عوامل اقتصادی، مادی و طبیعی و جغرافیایی، بچه اش را می گذارد، نمی نشیند که خدا مائده ای از آسمان برایش بفرستد و بلافاصله برمی خیزد و در بین این دو کوه می کوشد تا آب بیاورد. طواف مظهر توکل مطلق به یک نقطه هستی است و سعی، دویدن و کوشیدن، یعنی تلاش برای زندگی مادی، براساس قوانین حاکم بر طبیعت. با توکل مطلق، مطلقاً باید کوشش کرد. این زبان تازه ای است که اسلام آورده. زبان تازه ای است که از دو چیزی که همیشه با هم متضاد بوده، مونتاژ کرده. این حرکت «سعی» بین صفا و مروه، رفتن و کوشیدن است، اما با این تلاش که می کند - معذلک - براساس توکلش آب به دست می آورد و می بینیم که زمزم را در مروه یا صفا پیدا نکرده و بعد از کوشش که کرد و همه کوشش هایش را که کرد، برگشت و دید که کوشش هایش به نتیجه رسیده و آب به دست آمده، اما نه به کوشش، بلکه به توکلش، اما پس از کوشش. (۱)

۱- میعاد با ابراهیم، صص۴۱۳ و ۴۱۴.

آری:

گر رسد جز به خدا آب مَعین (۱)

چاه ناکنده بجوشد از زمین (۲)

۵. «سعی» ، یعنی توجه به دنیا در کنار آخرت گرایی

اسلام، هم دین آخرت است و هم دین دنیا، و از پیروانش نیز خواسته است که نَه آخرت گرایی، آنها را از طلب دنیا باز دارد، و نَه دنیاطلبی آنان را از آخرت، غافل کند. «سعی» هاجر به همراه توکلش، نمادی از پیوند دنیا و آخرت و نهاد خداخواهی به همراه تلاش برای سامان بخشیدن به دنیاست. «این بینش اسلامی ابراهیم که در اینجا می خواهد نمونه ای از توکل مطلق و عاشقانه انسان را در برابر اراده خدا نشان دهد نیز، می خواهد بینش دیگری را نشان دهد به بینشی که کوشش در زمین و در زندگی مادی برای به دست آوردن قدرت، رفاه، ثروت، نعمت مادی را وظیفه انسان می داند و نشان می دهد که با عشق و توکل، منافات ندارد. ازاین رو هاجری که می پذیرد بچه اش را وسط این گودی بگذارد، هاجری که مظهر توکل عاشقانه به خداوند است، منتظر نمی نشیند تا مائده زمینی و آسمانی از طرف خداوند برسد، بلکه به جست وجوی آب می رود تا بقای خود و فرزندش را تضمین کند، یعنی به دنیای خویش سامان بخشد» . (۳)

۶. سعی، تمرین، تلاش و مسئولیت پذیری

خداوند از آدمیان می خواهد که در زندگی مسئولیت پذیر باشند و زندگی را به صحنه ای از تلاش تبدیل نمایند و دنیا را از وجود تمام عناصر و گروه های طغیانگر، کافر و مستکبر، پاک و منزه گرداند. (۴)

۱- گوارا.

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۵.

۳- میعاد با ابراهیم، ص۴۴۴.

۴- تحلیلی از مناسک حج، علی شریعتی، صص ۸۷ - ۸۴.

۷. سعی، تردد بین خوف و رجا

سعی میان صـفا و مروه را به تردد بین خوف و رجا تأویل کرده انـد. از این رهگـذر، بنـده راستین خداونـد هم خوف از دوزخ دارد و هم امیـد به بهشت. چنین انسـانی نَه یکسـره در امیـد است تـا در دام غرور و خودبینی گرفتار شود و نه یکسـره غرق در خوف و هراس است تا از رحمت خـدا ناامیـد شود و انگیزه سـعی و تلاش در او از بین برود. اعتدال آن است که خوف و رجا باهم باشد؛ یعنی بنده معتدل به همان اندازه که از خدا خوف دارد، به همان میزان نیز به او امیدوار است.

امام سجّاد (ع) در بیان نورانی خویش به شبلی فرمود:

اَسَـعَیت بَینَ الصَّفـا وَ المَروَهِ وَ مَشَـیتَ وَ تَرَدَّدتَ بَینَهمـا؟ قـالَ: نَعَم. قـال لَه: نَوَیْتَ أَنَّکَ بَینَ الرَّجـاءِ وَ الْخَوفِ؟ قـالَ: لاـ قالَ: فَما سَعَیْتَ وَ لا مَشَیْتَ وَ لا تَرَدَّدْتَ بَینَ الصَّفا وَ الْمَروَه. (۱)

آیا میان صـفا و مروه، سعی کردی و بین آن دو گام برداشتی؟ گفت: آری. پرسید: آیا توجه داشتی که میان بیم و امید هستی؟ گفت: نه. پس، نه سعی کرده ای، نه راه رفته ای و نه میان صفا و مروه رفت و آمد کرده ای.

خدای سبحان، کسانی را که از پایان کار خود هراسان و به لطف حق امیدوارند، این چنین می ستاید:

أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ یَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ (زمر: ۹)

[آیا چنین کسـی باارزش است] یا کسـی که در ساعات شب به عبادت مشـغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت

۱- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

پروردگارش امیدوار است؟ بگو، آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند، یکسان اند؟

عزالدین محمود کاشانی می نویسد:

و خوف و رجا به مثابت دو قدمند. سالکان طریق را که بدان، قطع منازل و مراحل کنند، گاهی به قدم خوف، از مهالك وقوف و سکون فترت می گذرند، و گاهی به قدم رجا از ورطات (۱)مصباح الهدایه و مفتاح اللغایه، عزالدین محمود بن علی کاشانی، ص۳۹۵.

(۲)یأس و قنوط، راه بدر می برند. (۳)

حاتم اصم نیز گفته است:

سزاوار است که انسان، فریفتهٔ وضع خوب و مکان نیک و شایسته ای نشود؛ زیرا مکانی برتر و صالح تر از بهشت نیست. بهشتی که آدم در آن دچار آن چیزی شده که دید [و از آن به بیرون رانده شد] و نباید آدمی به فراوانی عبادت فریفته گردد، چون هیچ عبادتی بیشتر از عبادت ابلیس نبود، و او دید آنچه را که دید و سزاوار نیست که به زیادی دانش فریفته گردد؛ چراکه هیچ دانشی بیشتر از دانش بلعم بن باعورا نیست؛ او اسم اعظم را نیک می دانست و او نیز دچار آن چیزی شده که شد و شایسته نیست که با دیدن افراد نیك، مغرور شود؛ چرا که هیچ کس صالح تر از حضرت مصطفی (ص) نبود، با این حال، نزدیکان و دشمنانش از دیدار او طرفی نبستند، و نتیجه ای به حالشان نداشت. پس بپرهیز! بپرهیز! که کار بسی دشوار است و خداوند بسی بینا است. (۴)

همچنین سعی میان صفا و مروه، تردد میان دو کفه میزان در عرصه قیامت است. صفا تمثل کفه حسنات و مروه تمثل کفه سیئات است. تردد به این معنا که انسان نمی داند در قیامت چه عاقبتی در انتظار اوست و کدام کفه

۱- دره ناهموار، هر امر دشواری که رهایی از آن سخت باشد (فرهنگ ابجدی، ص۹۸

۲-

۳- مصباح الهدایه و مفتاح اللغایه، عزالدین محمود بن علی کاشانی، ص۳۹۵.

۴- مصباح الهدایه و مفتاح اللغایه، عزالدین محمود بن علی کاشانی، ص۳۸۹.

برای او ترجیح پیدا می کند. در واقع سعی میان صفا و مروه، تردد میان مغفرت و عذاب است. (۱)

رشیدالدین میبدی می نویسد:

چون سعی کند، قصد وی به قومی بیچارگان ماند که به درگاه ملوک شوند، نیازی را و حاجتی را که دارند و گرد سرای مَلِک می گردند و اندر درِ سرای، تردد می کنند و کسی را می جویند که از بهر ایشان شفاعت کند و امید می دارند که مگر ناگاه خود چشم مَلِک بر ایشان افتد و ببخشاید و کار ایشان یکسره شود. (۲)

در تفسیر بیان السعادهٔ آمده است:

سعی، کنایه از لزوم تردد و رفت و آمد انسان در حالت اضطراب بین صفای نفس انسانی و مروه نفس حیوانی است. زیرا انسان به وسیله تردد بین آن دو و گذراندن حاجت و نیاز آن دو قوه، در این بنیان باقی می ماند و با این بقاء، کامل می شود در ذرات و صفات و پیروی از خدا و با این کامل شدن استحقاق حضور در نزد رحمان و دوستی و امامت را پیدا می کند. پس چنانچه صفا و مروه و سعی بین آن دو از مناسک حج است، صفا و مروه نفسانی و تردد مضطربانه بین آن دو نیز به جهت اصلاحی حال آن دو و برآوردن حاجت آنان است. (۳)

۸. «سعی» و تلاش برای رسیدن به کمال و تهذیب نفس و تصفیه جان

بدون سعی و تلاش نمی توان نفس را تهذیب کرد و جان را تصفیه نمود. سعی بین صفا و مروه این حقیقت را به یاد می آورد که تا سعی و تلاش نباشد، نمی توان جانی

۱- محجه البیضاء، ملامحسن فیض کاشانی، ج۲، ص۲۰۳.

۲- تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، رشیدالدین میبدی، ج۲، ص۲۲۶.

۳- تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، سلطان محمد گنابادی، ج۲، ص۳۱۰.

مهـذب داشت. سعی، انسـان را در آسـتانه رهـایی قرار می دهـد؛ گسسـتن زنجیرها، عقـده ها و حجاب هایی که باعث رهایی آدمی می شود. صـفا از انسان، مصـطفی می سازد. سعی با ماندن، رکود و خمودی مناسبتی ندارد. انسان آمده است تا برود نه اینکه بماند، پس باید عزم رفتن، قصد رهایی و آهنگ پالودن غبارها کند. سالک در سـعی خویش، فریاد هاجر را می شـنود و به دنبال «انیس» و «جلیس» می گردد. اسـماعیلِ وجودِ آدمی، تشنه است؟ باید با هجرت خویش، از منیت تا خدا، آن را سیراب کرد. در سـعی می توان بیم و امیـد، ظاهر و باطن، جمال و جلال، دنیا و آخرت را تجربه کرد. از صـفا بایـد صـفای درون و از مروه، مروت آموخت. بایـد بـا حـالت خشوع، تکبیر و مناجات، مسـیر مَسـعی را پیمود. داسـتان هاجر و اسـماعیل یعنی حکایت سراب و آب. این داسـتان همیشـگی زنـدگی است. از سـراب ها باید گریخت و به زلال عشق و معرفت روی آورد. در سـعی، انسان خـدا را با تمامی عظمتش احساس می کند، کودک تشـنه درون با آه و ناله از خدا رحمت می طلبد و از خدا می خواهد شیرینی گناه را از او بسـتاند و حلاوت بندگی به جای آن بنشاند. سـعی یعنی بریدن از زمین تا آسـمان، یعنی پرواز از خاک تا افلاـک؛ یعنی دوری از زمیـن و نزدیکی به خـدا، یعنی رهـایی از حیرت و نیـل به معرفت، یعنی ارتحـال از تن به سـوی روح و دویدن در پی آواز حقیقت. (۱)

شیخ روزبهان بقلی در تفسیر «عرایس البیان» دراین باره می نویسد:

صفا و مروه به صفای اشراق شمس عزت، متلبس اند. با صعود بدان ها، هرکس می تواند نور جامه توانایی را در حال استغراق در نور مشاهده، نظاره کند و با نظر به آن دو، از کدورت بشـری تقدس یابد و اخلاق نیکو به نعت صـفای معرفت در وجودش ظاهر گردد. نیز کوه صفا صعودگاه عارفان برای تصفیه روح به نور معرفت برای طلب مشاهده است و کوه مروه مدارج

۱- اسرار عرفانی حج، صص۴۳۸ و ۴۳۹.

زاهدان برای تزکیه درون با سرشک ندامت. برای سعی در طلب معامله آخرت و طمع جزا و ثواب است.

شیخ ابوعبدالرحمان سلمی (رحمه الله علیه) می گوید:

از منصور بن عبدالله شنیدم که او نیز از ابالقاسم و او نیز از اباجعفر و او نیز از علی بن موسی الرضا (ع) و او نیز از قول پدرش از [حضرت] جعفر [صادق (ع)] نقل می کند که: «صفا، روح است به دلیل صفای از پستی مخالفت ها، و مروه، نفس است به دلیل استعمال بنده در قیام به خدمت مولای خود» .

همچنین گفته اند که چیزی از شعائر حج، بر آن کسی که با صعود به صفا، درون خود را برای خداوند پاک نسازد و به صفات او تخلق نیابد، آشکار نمی گردد و صفا موضع ارتباط با حق است. هرکس در این موضع ارتباط، تجرد نیابد، بر تضییع وقت و سعی اش در حج، یقین داشته باشد. (۱)

بر وجود قلب، اشارت آن صفاست

نفس را هم «مروه» گر دانی بجاست

از «شعائر» یعنی از اعلام دین

وز مناسک های قلبی کالیقین

یا توکل یا که اخلاص و رضا

رفته رفته تا شود حاصل فنا

و آن شعارالله بوَد بهر بدن

چون صلات و صوم از طاعات تن

حج بیت آمد وصول مستدام

بر مقام وحدت ذاتی تمام

یعنی اندر ذات حق فانی شدن

رَستن از امکان و ربانی شدن

عُمره یعنی در زیارت گشت مات

حضرت او را به توحید صفات

و اندر انوار جمال و هم جلال

فانی آمد سالک اندر اشتغال

پس حَرَج نَبوَد مر او را کز خضوع

سوی قلب و نفس فرماید رجوع

۱- تفسیر عرایس البیان، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، صص۱۱۳ و ۱۱۴.

در تردد بین آن دو آید او

نز ره تلوین که آن نبوَد نکو

گر به تلوین اند، آن باشد جُناح

نیست نزد اهلِ ره، فوز و فلاح

ور ز تمکین است کان بعد از فناست

از جُناح و ذنب، بالکلی جداست

ریخت از وی زان تردد هرچه بود

از گناه و جُرم و نقصان وجود

پس خدا شاکر شود زو از کَرَم

یعنی از شکرش فزاید بر نِعَم

باشد او دانا به افعال عباد

اجر عامل را کند هر دم زیاد

شکر حق چون کرد سالک در فنا

حق تصرف داد او را در بقا (۱)

ابن عربی نیز در تحلیل عرفانی خویش درباره سعی بین صفا و مروه، به دو بتِ «اساف» و «نائله» که در زمان جاهلیت بر بالای دو کوه «صفا» و «مروه» نصب شده بود، اشاره می کند. از دل این دو بت و با توجه به اسم آنها، نقبی به عالم معنا می زند و در نگاهی عرفانی دراین باره می گوید: بر صفا [بت] اِساف و بر مروه [بت] نائله نصب شده بود و شخص سعی کننده نباید از این قضیه غافل باشد. پس آن گاه که از صفا بالا می رود، با یادآوری اساف، به اَسَف خوردن افتد از آنچه از حقوق الهی، تضییع کرده است و به دلیل همین حزن و اسف، بعد از بالا رفتن از صفا، رو به کعبه کند و دعا و ذکر گوید تا این دعا و ذکر، او را به آنچه که از حقوق الهی ضایع کرده است، متذکر شود و اما آن گاه که به مروه رسید به اجر و پاداش اسف و حزنی که در صفا داشته است، نائل می گردد و او این حالات را در همه سعی های هفتگانه حفظ کند. دیگر آنکه در سعی بین صفا و مروه، جمعِ بین سه حالت اتفاق می افتد و آن سه حالت: ترقی (بالا رفتن از کوه) ، انحدار (پایین آمدن از کوه) و استواء (راه

رفتن بین دو کوه) در اینجا حالت

۱- شرح جامع عرفانی و منظوم قرآن، صفی علیشاه، صص۳۸۷ و ۳۸۸.

چهارمی وجود ندارد. پس شخص ساعی در این سه حالت به درجه کمال در عبادت می رسد. پس انحدار او به سوی خداست و ترقی و صعود او بـه سـوی خـداست و اسـتوای او نیز بـا خـداست. پس او در این هنگـام، در تمـامی احـوال، بـا خـدا و برای خـداست. پس هرکه «سـعی» کند، و حقیقت این دو سـنگ - صـفا و مروه را - که عبادت است - از خشـیت و حیات و علم به خدا و پایداری در مقام خویش دریابد، پس سـعی او حقیقی خواهد بود و سعی چنین کسی، نتیجه بخش خواهد بود. [و بایسته نیست که او کمتر از سنگی باشد که براساس آیات قرآن و آموزه های دینی، خشیت و حیات و علم به خدا و پایداری در مقام خویش دارند] پس چنین کسـی که به حقایق یاد شده، دست یافت، از مسـعی برمی گردد، درحالی که دارای قلبی زنده است، و از خشیت پروردگار برخوردار است و به قدر خداوند و به آنچه برای خداست آگاه شده است. (۱)

۹. سعی و نیل به محبوب، صفا و مروت

امام خمینی (رحمه الله) می فرماید:

در سعی بین صفا و مروه، با صدق و صفا، سعی در یافتن محبوب کنید که با یافتن او، همه بافته های دنیوی گسسته شود و همه شک ها و تردیـدها فرومی ریزد. در سـعی بین صـفا و مروه، سـعی در یافتن محبوب کنیـد که با یافتن او همه دل بسـتگی های مادی، گسسته شود و آزادگی ها شکفته گردد و قید و بند شیطان و طاغوت در هم ریزد. (۲)

به تعبیر مقام معظم رهبری: «میان صفا و مروه، سعی ابدی مؤمن از منشأ صفا را

۱- الفتوحات المکیهٔ، ابن عربی، ج ۱، ص ۸۴۴.

۲- صحیفه حج، ج ۱، ص ۱۸۵ (امام خمینی (رحمهالله)) .

مجسم سازید» . (۱)

سعی زائر آن گـاه که رو به جـانب صـفا دارد این است که خود را تصـفیه کنـد و از صـفای الهی بهره منـد شود. زمـانی که به سوی مروه می رود، سـعی در کسب مروت و مردانگی به دست آورد؛ زیرا «مروه» رمز مروت و مردانگی و «صـفا» نشان تصفیه و تهذیب روح است. گرچه در اصلِ این تردد، هاجر (س) برای رسیدن به آب، هفت بار از کوه صفا به مروه و از مروه به صفا آمد و ذکر «

هَل بِالوادی مِن اَنیس » بر لب داشت تـا آبی برای نوزادش بیابـد، تا آنکه بر اثر دعای حضـرت ابراهیم (ص) هنگام اسکان و ترک همسر و فرزندش در این سرزمین، رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی

. . . (ابراهیـم: ۳۷) و نیز سوز و نیایش مادرانه هاجر، از زیر پای مبارک حضـرت اسـماعیل چشـمه زمزم جوشـید، ولی سـر این کـار، آن است که انسـان به صـفا برسـد و مروت و مردانگی بیایـد. جوانمرد، هرگز ذلت را نمی پـذیرد سـرور آزادگـان، امـام حسـین (ع) می فرمایـد: «نه چـون بنـدگان می گریزم و نه دست تسـلیم و ذلت به کسـی خـواهم داد، بلکه در میـدان مبـارزه و مردانگی، شجاعانه خواهم ایستاد» . (۲)سعی راستین رسیدن به عزت، مروت و مردانگی است. (۳)

۱۰. آغاز سعی از صفا و حکمت آن

براساس روایات و فتاوای علما، آغاز سـعی، باید از صـفا باشد و اگر سـعی خود را از مروه شـروع کند، باید آن را اعاده نماید. (۴)

ابن عربی دراین باره می نویسد:

سعی باید از «صفا» آغاز شود. چون خداوند در آیه شریفه إِنَّ الصَّفا وَ

۱- صحیفه حج، ج۲، ص۶۳ (مقام معظم رهبری) .

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۱۹۱.

۳- صهبای حج، ص۴۰۲.

۴- منتخب مناسک حج، ص۱۸۶.

الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ ، نخست، نـام صـفا را آورد و رسول خـدا (ص) نیز در حجـهٔ الوداع نیز فرمود: «من سـعی خود را از صـفا آغاز می کنم؛ چون خداوند در آیه شـریفه از صفا آغاز کرد» ، پس بنده خدا باید آنچه را که خدا مقدم داست، مقدم بدارد و آنچه را که خدا مؤخر داشت، مؤخر بدارد. همانا که از اسامی خدا، «

المقدم » و «

المؤخر » است. پس اگر تو آنچه را که خـدا مقدم داشت، مؤخر نمایی و آنچه را که مؤخر داشت، مقدم نمایی، این کار تو در حقیقت، نزاعی خفیف و پنهـانی با خداونـد است که حرمان و محرومیت تو را در پی دارد. پس در مشاعر الهی همان گونه که برای شـما بیان شـد، عمل نماییـد، و پا را از آن، فراتر ننهید و رسول خدا (ص) این دسـتورِ رعایت ترتیب در سـعی را به سـبب تعلیم ما و رعایت ادب الهی فرمود، و اگر شروع سعی از مروه جایز بود، آن حضرت چنین دستور نمی دادند. پس هر که سعی خود را از صفا شروع نکند، از فواید نهفته در شروع سعی از صفا محروم می شود و همانا که رسول خدا (ص) فرمود: «مناسک خود را از من فراگیرید و مقدم داشتن صفا در سعی از مناسک است» . (۱)

۱۱. از سعی بین صفا و مروه تا سعی در همه عمر

آنجا که تنها هفت بار «سـعی» ، آن همه دسـتاورد به همراه دارد، دسـتاوردهای «سـعی» در همه عمر، اعجاب آور خواهـد بود. هفت بار سـعی بین صـفا و مروه، تنها، مشق و تمرینی است به منظور آماده شـدن برای سـعی در همه عمر. تلاش و تکاپوی در حـج نیز به تمرین برای تلاش در زنـد گی است. از آنجا که حاجی برای رفتن به حـج آماده می شود، در حال حرکت است. تا هنگام باز گشت از اعمال حج علاوه بر

۱- رحمه من الرحمان، ج ۱، ص ۲۳۱.

عبادی بودنشان، عمل های نمادین نیز هستند؛ یعنی نماد سعی و حرکت و آموزش سعی و حرکت در همه عمر و برای همیشه. (۱)

۱۲. حکمت هفت گانه بودن سعی

در مناسک حج، چند بار عدد هفت به کار رفته است: طواف هفت گانه، رمی هفت گانه و سعی هفت گانه. دستور شرع به انجام دادن این اعمال با این تعداد، همانند دیگر دستورهای خداوند حکمتی دارد: هفت، عددی متبرک است. عدد هفت در فرهنگ و تعالیم اسلامی، معانی نمادین ارزشمندی دارد؛ مثل طبقات آسمان ها و زمین. (۲)عدد هفت که نشانه روز هفتم و روز پس از خلقت عالم (به مدت شش روز) است. یادآور استوای خداوند تبارک و تعالی بر عرش است. (۳)عدد هفت، عدد برکت است. (۴)علاوه بر آن، رمی شیطان با «هفت» سنگ و همچنین طواف های هفت گانه، حاکی از ارزش این عدد است. حکمای اسلام عقیده دارند که این عدد، به هفت عضو باطنی و همچنین به هفت اندام و همین طور به مجموعه حواس پنج گانه به اضافه روح حیوانی و خیال، اشاره دارد. در مکتوبات سهروردی، عدد هفت، یادآور هفت فلک و هفت رونده (سیارات) و نیز تحت عنوان هفت پیر گوشه نشین است. بارزترین مصداق عدد هفت در خصوص کعبه را در تعداد طواف و همچنین در مراکز هفت گانه آن می توان مشاهده کرد؛ به این ترتیب که هرکدام از وجوه شش گانه کعبه را مرکزی است که به اضافه مرکز کعبه، هفت مرکز می شود. (۵)

۱- میعاد با ابراهیم، ص۱۰۳.

۲- بنی اسرائیل: ۴۴؛ حجر: ۸۷.

۳- یونس: ۳.

۴- بقره: ۳۶۱.

۵- تأملی در معنای مناسک حج، صص۱۱۶ و ۱۱۷.

آیت الله جوادی آملی دراین باره می نویسد:

هر اسمی از اسمای حسنای الهی به تنهایی ظهوری خاص دارد و با تناکح اسمای دیگر، واجد اثری مخصوص می شود. عدد، رقم و بالاخره کمیتِ تجلی شده در رکعات نماز، تلبیه احرام، اشواط طواف و سعی و رمی جمرات، هر یک می تواند مظهر تناکح اسمای الهی باشد که با هندسه ای مخصوص، اثربخش است. اعداد و ارقامی که در متون دینی برای آنها شواهدی ویژه و علائمی مخصوص است، حتماً راز و رمزی دارد که برای همگان آشکار نیست. (۱)

به تعبیر دکتر علی شریعتی:

باز در اینجا چه عددی را می بینیم؟ هفت را؛ همان عددی را که در «طواف» دیدیم و همان عددی را که در «سعی» دیدیم. عدد هفت دو معنی دارد: یکی، عددی است که آفرینش جهان را به ذهن ما می آورد، که طواف ما، سعی ما و حمله ما با آن اتصال پیدا می کند، یعنی عمل ما با آفرینش جهان اتصال پیدا می کند، و انسان با خلقت، اتصال پیدا می کند. دوم، عدد هفت، تنها عددی است که در تاریخ بشر و در فرهنگ بشری به معنای کثرت است، به معنای بی نهایت است؛ اصلاً کتابی به نام «عدد هفت» هست و می بینیم که در ادبیات ما، در ضرب المثل های ما و در سنت های ما، عدد هفت خیلی تکرار می شود. در این معنای دوم عدد هفت، ما بی نهایت طواف می کنیم؛ یعنی همواره در طواف دور این شمع جهانی هستیم و «سعی» که می کنیم، یعنی همواره در حال کوشش هستیم و بعد این سه بت بزرگ را هفت بار می زنیم، یعنی همواره و غیرقابل توقف، این حمله ما تا مرگ علیه این سه مظهر ادامه دارد. (۲)

۱- عرفان عمره، عبدالله جوادی آملی، ص۹۳.

۲- میعاد با ابراهیم، ص۴۴۸.

به هر حـال عـدد هفت، در اکثر اعتقـادات دینی، عـدد مهمی است. عـدد هفت همچنین نزد سامیان (از روزگار حساب نجومی بابل، که مفهوم هفت سپهر را مدیون آن هستیم) و ایرانیان، مقدس بوده است. علوم و روان شناسـی اسـلامی، افکار و اندیشـه هـای زیـادی را از این دو منبع وام گرفته انـد و خود نیز چیزهایی بر آن افزوده انـد. هفت گام یا وادی طریقت نیز در خصوص بیشتر تفکرات عرفانی در سرتاسـر جهان یکسان هسـتند. در ایران نیز این رسم منحصر به فرد وجود دارد که هنگام تحویل سال نو، سـفره هفت سین می چینند. قرآن دارای هفت بطن یا معنای درونی است و برای تلاوت آن نیز هفت صورت شـرعی (علم تجوید) وجود دارد؛ رکعات نماز نیز هرکدام از هفت جزء تشکیل شده اند. (۱)

۱۳. هروله و شکستن تکبر و رویش فروتنی

اشاره

۱۳. هروله (۲)و شکستن تکبر و رویش فروتنی

خرامـان راه رفتن، به طـور معمول به نشـانه تکـبر است. برای شکسـتن تکـبر، بایـد چگونگی راه رفتن نیز توجه شود. هروله در سعی، از عوامل نابودی تکبر در انسان است. باری، تکبر، تنها با خواست آدمی از بین نمی رود، بلکه بایـد اعمالی را انجام داد که مـوجب فروتنی و تواضع می شونـد. هروله یکی از این اعمـال است که نقش فراوانی در زدودن زنگـار تکـبر از دل و جـان آدمی دارد.

خداوند می فرماید:

وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً (اسراء:۳۷)

۱- رمزگشایی از آیات الهی، آزماری شیمل، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، صص۲۱۳ و ۲۱۴.

۲- مسـتحب است پیـاده سـعی نمایـد و از صـفا تـا به منـاره، میانه راه رود و از آنجا تا جایی که محل بازار عطاران است، مانند شتر، تنـد رود (هروله کنـد) و اگر سوار باشـد، این حـد را فی الجمله تنـد نمایـد و از آنجـا تـا به مروه نیز میـانه رود و در وقت برگشتن نیز به همان ترتیب مراجعت نماید. (منتخب مناسک حج، ص۱۹۵)

و روی زمین باتکبر راه مرو تو نمی توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد. (۱)

عمرو بن شیبه می گوید:

من بین صفا و مروه، مردی را دیدم که سوار بر اسبی شده است و اطراف او را غلامانی گرفته اند و مردم را کنار می زنند تا او سعی بین صفا و مروه را انجام دهد. مدت ها از این واقعه گذشت و من به شهر بغداد رفتم. در یکی از روزهای اقامتم در بغداد، بر روی پل معروف شهر، راه می رفتم که مردی را دیدم که لباس های مندرس پوشیده و پابرهنه است و موهای آشفته و بلندی دارد. به او نگاه کردم و در صورت او خیره شدم. او به من گفت: چرا به من نگاه می کنی؟ گفتم: تو را شبیه مردی دیدم که در مکه بین صفا و مروه او را دیدم که با تفاخر و سوار بر مرکب حرکت می کرد و. . . . آن شخص ژولیده گفت: من همان مردی هستم که در مکه او را دیده ای! گفتم: چرا به این وضع درآمدی؟ گفت: در آنجا که همه مردم در برابر خدا متواضع هستند (در مسعی) ، من تکبر ورزیدم و تفاخر کردم. در اینجا که مردم رفعت مقام دارند و هرکس برای خود شخصیت و شغل و زندگی آبرومندی دارد، خداوند مرا ذلیل کرد و بر زمین زد. (۲)

«یکی از صاحب منصبان شاه عباس، در سالی، سفر مکه نمود و در سعی، هروله [را] که مستحب بود به عمل نیاورد. چون به اصفهان بازگشت، کیفیت هروله کردن او به شاه عباس رسید. او را احضار نموده و گفت: در کار خانه خدایی تأنف (۳)و استنکاف و استکبار می ورزی و هروله نمی کنی؟ پس امر کرد که تَبرزین (۴)بر دوشش گذاشتند و

۱- حج، شهید مطهری، ص۶۹.

۲- محجه البیضاء، ج۶، ص۲۲۸.

۳- عار و ننگ.

۴- نوعی تبر که درویشان به دست می گیرند.

حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت، در میدان شاه اصفهان هروله نماید. پس آن شخص ناچار شد به آن حالت هروله نموده [باقیمانده عمل حج را در اصفهان به عمل آورد]، از هر طرف صدای تقبل الله به آسمان بلند شد» . (۱)

معلوم می شود که این حاجی بیچاره، مثل بعضی معاصرین ما، به حساب خود، پیروی عقل کرده و تصور نموده است که هروله چه معنایی دارد و با عقل درست نمی آید و ملاحظه این را نمی کند که کدامیک از فروعات و مسائل شرعیه، با عقل قاصر، مطابقت دارد؛ مگر راهنمایی، نشان از معنای آن دهد. به جهت اینکه مصالح و مفاسد دستورات دین از عقل بشر پوشیده است و از اسرار آن اشخاصی آگاهند که وجود ایشان، با علوم و انوار الهیه عجین شده است و عقل بعد از اثبات اصول دین، به تصدیق دستورات دینی حکم می کند. (۲)

در کوی ما شکسته دلی می خرند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است مکه، سرزمین فروتنی به تضرع و استغاثه است. پس کبر و خودبینی در این وادی جایی ندارد. کسانی که کبر می ورزند، به زودی به پیامد آن گرفتار می شوند. وقتی ابراهیم ادهم هنگام طواف، یکی از توانگران مشهور را دید که بر اسبی نشسته بود و طواف می کرد حالتِ آن توانگر، موجب کراهت ابراهیم گردید. زمانی که حاجیان از مکه بازگشتند، آن مرد از قافله در بادیه (۳)جاماند، اسب او را، دزدیدند و او را برهنه کردند. بیچاره و برهنه در بادیه می رفت که ابراهیم ادهم به وی رسید و او را در این حالت دید؛ گفت: هر که بی ادبی کند و تفاخر نماید و در چنان جایگاهی، که همه پیاده روند،

۱- فصلنامه میقات، ش ۵۱، بهار ۱۳۸۴، صص۳۴ و ۳۵. به نقل از: مصباح الحرمین، مولی عبدالجبار بن زین العابدین اشکویی، ص ۳۲۰.

۲- فصلنامه میقات، ش ۵۱، بهار ۱۳۸۴، ص۳۵.

۳- صحرا.

سوار باشد، او را در بیابان، پیاده کنند. (۱)

سعی صفا و مروه مشتاقانه کردی

با هروله ذکر و دعا مستانه کردی

جدی ز شوق روی صاحبخانه کردی

با دوست دست افشان به عالَم پای کوبان (۲)

نکته: هروله خدا به سوی بنده خویش

اگر هروله -در نگاه عرفانی- به معنای شتاب در اجابت دعوت خداست، براساس آموزه های دینی اگر بنده یک قدم به سوی خدایش بردارد، خداوند، ده قدم به سوی او برمی دارد؛ به عبارت دیگر، روی آوردن خداوند به بنده خویش، بیش از روی آوردن بنده به خدای خویش است. به تعبیر زیبای حکیم نظامی گنجه ای:

شیفتهٔ شیفتهٔ خویش بود

رغبتی از من، صد از او بیش بود

ابن عربی دراین باره می نویسد: اما سعی و هروله درباره بنده به جهت افتقار و نیازش به آفریدگار، معلوم است. اما هروله در سعی که منسوب به خداست، صفتی است که در شدت طلب، بیش از طلب سعی کننده است. این دلالت دارد که طلب در مرتبهٔ الهی، شدیدتر است، به جهت عدم تعطیل شدن اسماء الهی. توضیح آنکه: حق تعالی در تجلی خویش می گوید:

آیا توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم؟ که در اینجا با اسم «

التواب » به طلب و جست وجوی بنده اش برخاست و نیز وقتی می گوید: آیا درخواست کننده ای هست که حاجتش را برآورم؟ که در اینجا با اسم «

المجیب » به بنده اش رو نموده است. همچنین آن گاه که می گوید: آیا آمرزش خواهی هست که وی را بیامرزم؟ با اسم «

الغفور » به بنده خویش تجلی کرده است.

۱- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۲- گلچین شعر حج، سعید سمنانیان و الهه منفرد، ص۲۵۳.

زیرا اگر در جهان هستی، کسی نباشد که درخواست این اسم را کند، حکم آن اسم، معطل و بیهوده خواهد بود. از این رو سعی او تعالی، هروله است و طلبش شدیدتر است؛ زیرا نقص در شأن او نیست، درحالی که بنده، تمامش نقص و ضعف است. بنابراین او را به سبب ضعفش، شدت سرعت سعی -آن گونه که در خداوند است - نمی باشد، چون نیازمند یاری کننده ای دارد که او را یاری کند. (۱)

۱- الفتوحات المکیه، ج۱، ص۸۹۶.

فصل یازدهم: حلق و تقصیر

اشاره

حلق و تقصیر، یکی از واجبات حج است و حاجی، چون در مناسک حج به «حلق و تقصیر» ۱رسید، باید موی سر را بتراشد و یا قدری از ناخن و یا موی سر و صورت را کوتاه کند. این عمل نمادی از این است که حاجی باید گستره نگاه خود را فراتر از ظواهر قرار دهد و در زندگی خویش معنویت محور شود. حلق و تقصیر به حاجی می آموزد که از توجه به ظاهر خویش بکاهد، تا دریچه هایی از جلوه های معنوی، به روی تو گشوده شود. حلق و تقصیر، آموزه های درخور توجهی برای حاجی دارد. برخی از این آموزه ها را در اینجا مرور می کنیم:

۱. حلق و وانهادن کامل جاذبه های مادی

عمل دیگری که بر حاجی در منا واجب است، تراشیدن موی سر یا حلق است. حاجی که از آغاز احرام جامه فاخر، عطر، زر و زیور و کفش و کلاه را که مایه تعین و تشخص او بود، کنار نهاده است، هنوز یک چیز دارد که به او زیبایی و امتیاز می بخشد و آن زلفی است که بدان می نازد و نصف زیبایی خود را به آن مدیون است. اینک در

منا خداوند، تیشه دیگری به دست او می دهد تا ضربه دیگری بر بنای خودپرستی وارد آورد و از دام آخرین جاذبه های مادی رها گردد.

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم

که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن (۱)«آیا نمی توان گفت مقصود از این اعمال این است که ما برای قطع تعلق به دنیا و امتیازات و شئون آن تمرینی کرده باشیم؟ آیا همین زلف و زینت و سلاح و تاج و دیهیم نیست که ما را هم از خدا و هم از بندگان خدا جدا کرده و به خود مشغول داشته است؟ ما گرفتاران دام خویشتنیم و خداوند می خواهد در نماز بزرگ حج، بندهای این دام را یک به یک ببرد و بگسلد تا آزاد شویم و بتوانیم برای ادای نماز بزرگ حج، حضور قلب پیدا کنیم» . (۲)«حاجی، پس از آنکه سعی خویش را انجام داد، همانند انسانی است که به دیار معشوق بازگشته، نورانی شده و از تمامی گناهان، پاک و مبرا شده است. او به میهمانی خدا رفته و با کوله باری از خوبی ها، نیکی ها و زیبایی ها بازگشته است. او تولدی دوباره یافته و حیاتی مجدد پیدا کرد و اینک انسانی دیگر شده است. خداوند می خواهد این تغییر و تحول را با علامتی در بدن او نشان دهد از این رو امر کرده است که بخشی از اجزاء بدن خویش را جدا کند. مو نشانه زیبایی است. خدا خواسته است انسان از زیبایی ظاهری بکاهد و سیرتی زیبا بیابد، درونش نورانی شود و از نعمت های الهی بهره مند گردد. خدا خواسته که انسان جمال خویش را به پای جمال او قربانی کند. از درون خود روزنه ای به سوی نور معرفت پیدا کند، در پایان این راه و در آخرین مرحله این هجرت طولانی، به نشانه بازگشت به زندگی نورانی، دستی به سر و روی خویش کشد و اوج خشوع و تواضع را در ظاهر خود هم نشان دهد» . (۳)

۱- حافظ.

۲- حج نماز بزرگ، صص ۷۱ و ۷۲.

۳- اسرار عرفانی حج، ص ۴۴۹.

۲. تقصیر یا اجازه بازگشت به زندگی عادی اما همراه با رنگ الهی

سعی که تمام می شود، تنها تقصیر باقی می ماند که پس از تقیصر، عمره تمتع هم به پایان می رسد. در این هنگام حاجی، اجازه تقصیر و بازگشت به زندگی عادی را می یابد. اما با کوله باری از معرفت به میان خلق برمی گردد. حاجی نباید به غفلت و فراموشی گرفتار شود و این زندگی را در ادامهٔ زندگی قبل از «مُحرم شدن» بداند. نباید این آزادی را چون آزادی پنداشت که امام هفتم (ع) آن را به بُشر حافی نسبت داد. گویند هنگامی که امام (ع) صدای بزم بُشر را شنید از کنیز او پرسید: اینجا خانه «آزاد» است یا «بنده» ؟ عرض کرد: خانه «آزاد» است. امام (ع) فرمود: معلوم است! بُشر پس از بازگشت کنیز، در جریان این گفت وگو قرار گرفت و سراسیمه و پابرهنه به دنبال امام (ع) دوید و به دست مبارک وی توبه کرد و شد «بُشر حافی» و تا زنده بود، کفش به پا نکرد. ازاین رو به «حافی» (پابرهنه) معروف شد.

مقصود امام (ع) آزادی از «بندگی خدا» بود که کنیز این کنایه لطیف را درنیافت. ولی بُشر به فراست آن را درک کرد و رستگار شد. (۱)

۳. تقصیر یعنی همواره خود را مقصر بدان

نازک اندیشان نکته سنج با توجه به آموزه های دینی، سخنی لطیف و عرفانی درباره تقصیر گفته اند و آن اینکه، تقصیر یعنی آنکه شخص، با همه سعی و تلاش که درباره اطاعت خدا دارد و با همه عبادتی که به جا آورده است، باز خود را مقصر بداند و گمان نکند که از همه کاستی ها پاکیزه است. کمترین ثمره چنین نگرشی، ایمن ماندن از عجب و خودبینی خواهد بود.

در دعا می خوانیم: «

اللَّهُمَّ لا تَجعَلنی مِنَ المُعَارِینَ وَ لا تُخرِجْنی عَنِ التَّقصیرِ » (۲)؛ «بارالها!

۱- تأملی بر مناسک حج، صص۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- اصول کافی، ج۴، ص۲۲۴.

مرا از عاریه گیران ایمان قرار مده! و مرا از حد تقصیر بیرون نبر» . حد تقصیر این است که انسان با تمام سعی و کوشش، خود را مقصر بداند و خیال نکند که تکلیفش را تمام انجام داده است با چنین تقصیری انسان از حال احرام خارج می شود. (۱)

امام باقر (ع) به جابر گفت: «

لا أخْرَجَکَ اللهُ مِنَ النَّقْصِ وَ [لا] التَّقْصِیرِ » (۲)؛ «خدا تو را از کاستی و تقصیر، بیرون نبرد» .

فضل بن یونس از ابوالحسن (ع) می گوید:

ایشان فرمودند: «بسیار بگو که: بارخدایا مرا از عاریه گیران (ایمان) قرار مده و از مقصرشناسان خود بیرون میار. گوید: گفتم: عاریه گیران ایمان را دانستم، آن مردی است که دین را به عاریه داد و سپس از آن بیرون می رود و آن را واگذارد؛ معنی اینکه مرا از حد تقصیر بیرون مبر و از مقصرشناسان خود خارج مکن چیست؟ فرمود: هرکاری را که برای خدای عزوجل کنی، خود را در انجام آن، مقصر دان؛ زیرا همه مردم در کردار میان خودشان و خدا مقصرند جز کسی که خدای عزوجل او را نگه دارد. (۳)

امام کاظم (ع) به یکی از فرزندانش فرمود:

یا بُنَیَّ! علیکَ بِالجِدِّ، لا تُخرِجَنَّ نَفسَکَ مِن حَدِّ التَّقصیرِ فی عِبادَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ طاعَتِه، فَإنَّ اللهَ لا یُعبَدُ حَقَّ عِبادَته. (۴)

پسرم، بر تو باد به کوشش کردن، مبادا خود را در عبادت و طاعت خدا بی تقصیر دانی؛ زیرا خداوند چنانچه شایسته اوست، پرستش نشود.

در حکایت است که مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و سپس یک

۱- حقیقت حج، صص۱۸ و ۱۹.

۲- اصول کافی، ج۴، ص۲۲۲.

۳- اصول کافی، ج۴، ص۲۲۴.

۴- اصول کافی، ج۴، ص۲۲۲.

قربانی تقـدیم داشت و از او پـذیرفته نشد. با خود گفت: این نالایقی را از خود داری و گناه جز از تو نیست. خداوند تبارک و تعالی به او وحی کرد که: این نکوهشی که از خود کردی بهتر از پرستش چهل ساله بود. (۱)

از [امام] جعفر صادق [(ع)] پرسیدند:

کـدام معصیت است که بنده را به حق، نزدیک گرداند و کدام طاعت است که بنده را از حق دور گرداند؟ فرمود: «هر طاعتی که اولش اَمن بوَد و آخرش عُجب، آن طاعت، بنـده را از حق - جل جلاله - دور گردانـد، و هر آن معصـیتی که اولش خوف بوَد و آخرش عـذر، آن معصـیت، بنـده را به حق، نزدیک گردانـد. مطیع با عُجب، عاصـی است و عاصـی با عـذر، مطیع است. ابلیس به طاعت خود مُعجب گشت، گفت: طاعت کردم. نـدا آمـد که لعنت کردم. چون آمدم زلت (۲)کرد، گفت: بارخدایا، بد کردم. ندا آمد که عفو کردم. به جهانیان نمودند که معصیتِ با عذر، به از اطاعت با عجب. (۳)

باز گو کاین همه مغروری چیست

وز ره اهل خِرد، دوری چیست

گر غرور تو به کاخ است و سرای

خوشی منزل و آرایش جای

بین که آدم ز چنان حور آباد

به یکی وسوسه چون دور افتاد

ور غرور تو به علم است و کمال

یا به گنج زر و بسیاری مال

خیز و مُصحف بگشا وز قرآن

قصه بلعم و قارون برخوان

ور غرور تو به اصل است و نسب

شرف جد و کرم ورزی اَب

بشنو افسانه نوح و پسرش

که چو طوفان غم آمد به سرش

ور به طاعت وری و تقدیس است

مایه عبرت تو ابلیس است

۱- اصول کافی، ج۴، ص ۲۲۲.

۲- لغزش.

۳- روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، ص۲۶۴.

ور به دیدار نکوکاران است

که نظرگاه وفاداران است

هر که را روی به بهبود نداشت

دیدن روی نبی سودی نداشت

پای همت بکش از دام غرور

می غفلت مخور از جام غرور

نیست کاری ز خدا ترسی بِه

جهد کن داد خدا ترسی دِه

هر که در کشتی این ترس نشست

ترسِ کس، کشتی او را نشکست

(۱)

۱- هفت اورنگ، ج۱، ص۶۱۹.

فصل دوازدهم: وقوف در عرفات

اشاره

فصل دوازدهم: وقوف در عرفات (۱)

روان گشتم از آنجا بر عرفات

که فردا بگذرد با طاعت اوقات

رسیدم چاشتگاهی بر عرفات

بخود بالیدم و کردم مباهات

به من چون شد میسر این سعادت

به قدر حال خود کردم عبادت

از این یک مشت خاک بی بضاعت

نیاید لایق درگاه طاعت

ولی ابرام (۲)بر درگاه یزدان

تزلزل افکند بر کوه یزدان (۳)

تا نشود در عرفاتت وقوف

کی شود از راه نجاتت وقوف

(۴)

۱. مفهوم شناسی عرفات

عرفات، منطقه وسیعی در شرق مکه - اندکی متمایل به جنوب - میان راه طایف و

۱- وقوف در عرفات - که محلی معروف و محدود به حدود معروفه است - با قصد قربت - مثل سایر عبادات - واجب است.

احتیاط واجب آن است که بعد از پایان روز نهم تا غروب شرعی - که وقت نماز مغرب است - در عرفات باشد و تأخیر جایز نیست؛ یعنی اینکه عصر بیاید و توقف کند. مراد از وقوف، بودن در آن مکان است، چه سواره و چه پیاده؛ نشسته یا خوابیده یا در حال راه رفتن، به هر حال که باشد کافی است. منتخب مناسک حج، مطابق با فتاوای امام خمینی (رحمهالله) ، با حواشی مراجع معظم تقلید، صص۲۱۲ و ۲۱۳.

۲- ابرام: اصرار.

۳- سفرنامه منظوم حج از بانوی اصفهانی (دوره صفوی) ، به کوشش رسول جعفریان، ص۷۷.

۴- هفت اورنگ، ج۱، ص۵۱۵.

مکه است که مساحت آن حـدود ۱۸ کیلومتر مربع است. این منطقه بـا کوه هـایی که به شـکل نیم دایره در اطرافش قرار دارد، مشخص شده است.

حجاج بیت الله الحرام در روز عرفه (نهم ذی حجه) از ظهر تا مغرب شـرعی، در این منطقه حاضـر می شونـد که این حضور در اصطلاح فقهی، «وقوف» نامیده می شود.

حضور در عرفات به گونه ای اهمیت دارد که درباره آن گفته اند: «

اَلْحجُّ عرفَهٌ » . (۱)

این وقوف، یکی از ارکان حـج تمتع است و بدون آن، حج محقق نمی شود. البته این تأکید، قدری هم به دلیل پرهیز قریش از وقوف در عرفات بود؛ زیرا آنان خود را طایفه برگزیده می دانسـتند و به اصـطلاح «اهل حُمس» و اهل حرم معرفی می کردند؛ ازاین رو خود را از وقوف در عرفات بی نیاز می دیدنـد. رسول خدا (ص) رفتار آنان را نادرست دانست و در حجهٔ الوداع، در عرفات وقوف کرد. درباره نام گذاری این منطقه به عرفات، چهار نکته گفته اند:

- وقتی جبرئیل مراسم حج را به آدم (ع) - یا به ابراهیم خلیل (ع) - آموزش داد، در پایان به او گفت: «عرَفتَ؟ آیا شناختی؟»

- آدم و حوا، در این منطقه با یکدیگر آشنا شدند (تعارفا) .

- مردم در آنجـا به گناهـان خود اعتراف می کننـد. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شـده است که درباره نامگـذاری عرفات فرمودند:

جبرئیـل در ظهر عرفه از ابراهیم پرسـید: «ای ابراهیم، به گناهـان خود اعتراف کن و اعمالت را بشـناس» . عرفات به دلیل سـخن جبرئیل که گفت: «إعترف» ، عرفات نامیده شد.

- برخی هم عرفه را به معنای کوه گرفته اند. در شـمال شرقی عرفات «جبل الرحمهٔ» قرار دارد. این کوه، از کوه هایی که منطقه را در برگرفته اند، مستقل است. در قرن ششم

۱- عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور الاحسائی، ج۲، ص۹۳.

هجری، «جمال الدین اصفهانی» وزیر موصل و شام، از پایین تا بالای کوه را پله ساخت تا بالا رفتن از آن آسان شود. البته در فقه شیعه، هنگام وقوف - از ظهر شرعی تا مغرب شرعی روز نهم ذی الحجهٔ - بالا رفتن از کوه عرفه کراهت دارد.

روایت شده است که رسول خدا (ص) خطبه حجهٔ الوداع را بالای این کوه ایراد کردند. این خطبه اهمیت بسیاری دارد. در اینجا به برخی از نکته های آن اشاره می شود:

الف) رعایت حرمت مال و جان یکدیگر لازم است.

ب) رعایت حرمت ماه های حرام لازم است، باید تغییراتی که در ماه های سال برای جابجایی ماه های حرام انجام می شود، از بین برود.

ج) امانت مردم باید در نزد هرکسی که هست، برگردانده شود.

د) ربا و طلب های ربوی باید از بین برود.

ه) باید از حقوق مربوط به خون هایی که در جاهلیت ریخته شده است، صرف نظر شود.

و) رعایت حقوق متقابل همسران، به ویژه رعایت حقوق زنان لازم است. (۱)

۲. عرفات سرزمین معرفت

«عرفات، یعنی شناسایی ها: شناسایی خدا، خود و حق که نتیجه آن، درک یکدیگر است. حج گزاران، همه آرایش ها و پیرایه ها را کنار گذاشته اند تا خود، آفریننده خود و حقوق همدیگر را بشناسند. دعای عرفه حضرت سیدالشهدا (ع) بیان کاملی از صفات خداوند است. دعایی که در آن آدمی به شناخت عمیقی از پروردگار می رسد.

قرن هاست که خداپرستان، از علاقه های خود می گذرند و با تحمل خرج ها و زحمت ها، در آن بیابان خشک، جمع می شوند. این قدرت ایمان و جاذبه حق است که

۱- آثار اسلامی مکه و مدینه، رسول جعفریان، صص۱۲۹ - ۱۳۱.

آنـان را بـه آنجا می کشانـد. بایـد از ایـن فرصـت برای شـناختن یکـدیگر اسـتفاده کنیم. آیـا سـزاوار نیست برای چنین فکر و اجتمـاعی جشن بگیریم؛ خـدا را یاد کنیم و چنین روزی را عیـد بنامیم؟ به راستی برای انسان عیـدی، مهم تر ازاین روز نیست؛ زیرا فطرت انسانی همراه با شناخت در اجتماع ظاهر می شود و بر همه شئون حیات انسانی اثر می گذارد» . (۱)

«اگر انسـان به حـال خود رهـا شود، ماننـد بچه ای است که تـا چشـمش به اسـباب بازی های رنگارنگ می افتـد و ذائقه اش با خوردنی های ترش و شـیرین آشـنا می شود، خود را می بازد، هرچه دارد زمین می گذارد و با حرص و ولعی فراوان به سـمت آن اسـباب بـازی هـا و خوردنی هـا می دود. انسان با دیـدن کالاهای خوش آب و رنگ دنیا و کامیابی موقت از شـهوات، آن چنـان از خود بی خود می شود که موقعیت انسـانی خود را از یـاد می برد و از کمالاـت عالی، که بایـد در عالم ویژه انسانی به دست آورد، به طور کامل غافل می شود.

آری تـا انسـان خود را در میـان کالاهـای پرزرق و برق دنیا می بینـد و به خانه های پرنقش و نگار، فرش های عالی، پرده های زیبا، غذاهای رنگارنگ و دلربایی های اهل و عیال و خویشان و دوستان مشغول است، نمی تواند به این سادگی با خدا خلوت کند و با آن «محبوب اصلی» راز و نیاز کند؛ مجلس معارفه ای بین خود و خدا تشکیل دهد و بر درجه معرفت و محبتش نسبت به خدا بیفزاید؛ در نتیجه نمی تواند کمال حقیقی و سعادت انسانی خود را به دست آورد.

ازاین رو خداوند مهربان برای نجات دادن انسان از گرداب هولناک «حبّ دنیا» و رهانیدن او از لجن زار شهوات و هوای نفس – به قیـد وجوب و الزام – او را از خـانه و کاشـانه اش بیرون می آورد و از تمام تجملات دنیایی، حتی لباس، کفش و کلاهش جدا می سازد و در سرزمینی دور افتاده، از تمام ظواهر فریبنده مادی، جدایش می کند؛ در

۱– درس های قرآنی، سید محمود طالقانی، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

آنجـا نه کاخ و قصـری می بینـد و نه پرده و فرشـی؛ نه لباس زیبایی دارد و نه آرایش چهره ای. در آن سـرزمین جز یک خیمه ساده و بی آلایش و خاک و سـنگ بیابان خشک حجاز چیزی نمی بیند. از همه جا و همه کس جدا می شود و خیمه در دامن «جبل الرحمه» و «دارالضـیافه» حضـرت حق می زند و بر خاک بیابان می نشیند. با کسی حسابی ندارد جز خدا؛ در عالم، پناه و آشـنایی نـدارد جز خدا؛ مانند مرده ای می شود که از همه چیز زندگی جدا شده و با یک کفن، به رحمت خدا پیوسـته است. آری در این موقع است و با این شـرایط است که می تواند با خدا خلوت کند و به شـناسایی خود و خدا بپردازد. در این هنگام خود را عاجز، بیچاره و فقیر می یابـد و خـدا را با علم، قدرت، قیمومیت و قهاریت همراه با لطف، کرم و رحمت بی منتهی می شناسد» . (۱)

«برای این وقوف – وقوف در عرفـات – معـانی بلنـد و قابل تأملی، می توان بیان کرد. وقوف، از سویی با «واقف» شـدن و آگاه شـدن ارتباط دارد؛ آگاه شدن از طریق وقوف (ماندن) در بیابان عرفات؛ آگاه شدن از اصول بنیادین اسـلام که سرسلسـله آنها توحیـد است؛ آگـاه شـدن از جایگـاه خویش در هستی؛ شـناخت ارتباط انسان با خالق هستی، با هـدف زنـدگی، و با راه های رسیدن به این هدف؛ آگاه شدن از گناه خویش و اعتراف به آنها و از سوی دیگر طلب بخشش الهی، از کلمه وقوف، درنگ، تأمّل و ماندن استفاده می شود؛ بدون هیچ عملی!

وقوف، یعنی مانـدن در یـک محـدوده جغرافیـایی خاص برای زمانی معین، با نیت قرب به خداونـد تبارک و تعالی. چه چیزی موجب این نزدیکی می شود؟ «نیت» فرد و فرصتی که طی این وقوف و مانـدن برای تفکّر و انـدیشه به دست می آیـد، موجب قرب الهی می شود؛ زیرا هرگـاه انسـان در مکـان و فضـایی بمانـد، بـدون اینکه لازم باشـد عملی انجام دهـد، به طور طبیعی به اندیشه فرو می رود.

۱- حج برنامه تکامل، صص۱۲۶- ۱۲۸.

وقوف، با عرفان و معرفت (که برگرفته و هم ریشه با عرفات هستند) ارتباط ناگسستنی دارد. در عرفات بمان تا عارف شوی؛ به چه چیز؟ بـه خـدایت، به راهت، به باورهـایت و به اینکه برای به دست آوردن بخشـش الهی بایـد تـوبه کنی و از او بخـواهی؛ همچون پدرت آدم (ع) که پس از توبه و اعتراف به خطای خویش، مشمول رحمت و بخشش الهی گردید.

معرفت به گناه و اعتراف به آن برای بخشش و رحمت الهی، اصلی اساسی است.

هنگـام وقوف در عرفـات، سـعادت همراهی بـا امـام زمـان نصـیب انسان می شود؛ زیرا او نیز بی شک، در آن زمان، خود را به عرفات می رساند.

باید توجه کرد که این «وقوف» ، با سکونت و آرامش خانه و شهر تفاوت بسیاری دارد. به صورت ظاهر، هر دو «ماندن» است، امـا یکی مانـدن جسم است و (شایـد) به همراه آرامش روح، و این یکی، مانـدن جسم است، ولی با پروازکردن روح. آگاهی برای عروج روح و رسیدن به قرب الهی. جسم از درگیری هـای دنیـای مادی آسوده است تا روح فرصت انـدیشه بیایـد، طلب عفو کند و شایستگی بندگی بیابد.

وقوف در عرفات سـکون نیست، بی خیالی نیست، بلکه نگرانی است، آغاز حرکت و پرواز است؛ دلهره و اضطراب برای اینکه چه اتفاقی خواهـد افتاد و مرحله بعـد چیست؟ چه زمانی باید حرکت کرد؟ هنگام وقوف، زیر باران رحمت الهی تا چه میزان و چگـونه مشـمول غفران و رحمت می شـویم؟ البته شـرمنده و آزرمگین، از این همه مهربـانی و لطف پروردگـار. این دعوت به بیابان، صفا و لذتی دارد که نمی توان آن را توصیف کرد.

در سلسـله مراتب مناسک حج، وقوف در عرفات، نقش اساسی ایفا می کند. در عرفات باید برای ورود به حرم الهی صلاحیت داشت. قرار است حاجی با گـذرکردن از مراحلی به «خانه» برسـد؛ به خانه ای پاک. بنابراین باید پاک شود تا شایسـتگی ورود بیابد. این پاکی با توبه، انابه و به دست آوردن بخشش الهی در عرفات، ممکن می گردد. . . در

عرفات، تکرار سخن معرفت یافتگان حقیقی و درک آنها، موجب معرفت می شود. چه کسی عارف تر از حسین بن علی (ع) است؟ زمزمه دعای عرفه اش، انسان را به هویت خود و به رابطه خود با خدایش آگاه می کند. انسان با این دعا خداوند، خالق و محبوب خود و صفاتش را می شناسد؛ نسبت به دنیا و آخرت معرفت پیدا می کند؛ با شناخت صفات و کمالات الهی و پیامبران خدا، پرورش و اصلاح خویش آغاز می شود و راه توبه و بازگشت هموار می گردد» . (۱)

به تعبیر امام خمینی (رحمهالله) : «با حال شعور و عرفان به مشعرالحرام و عرفات روید و در هر موقف به اطمینان قلب بر وعده های حق و حکومت مستضعفان بیفزایید، و با سکوت و سکون، تفکر در آیات حق کنید» . (۲)

همچنین مقام معظم رهبری نیز می فرمایند: «در عرفات، معرفت به حقارت خویش و عزت حق تعالی را بیاموزید» . (۳)

شکوه میرزادگی می نویسد:

وقتی فلسفه اجتماعی را با فلسفه مذهبی بیامیزیم، نتیجه آن است که در عرفات می توان حق را شناخت؛ حق را با همه حقانیت و حقیقتی که در آن می توان یافت. . . و در همین جا است که می توان حق و حقانیتی پیدا کرد. فکر می کنم چه خوب است که دوباره در احرام هستم، در این چند متر پارچه ساده نخی و دور از همه اندیشه هایی که یک عمر گرفتارشان بوده ام، و چه خوب است که می روم تا در یک صحرا بدون آلودگی های ماشین و صنعت، با خویشتن خویش تنها باشم. (۴)

۱- تأملی در معنای مناسک حج، محمد نقی زاده، صص ۱۲۲ - ۱۲۵.

۲- صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (رحمهالله)) ، ج۱، ص۱۸۵.

۳- صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های مقام معظم رهبری) ، ج۲، ص۱۶۳.

۴- حج در ادب فارسی، به نقل از: خلیل الله یزدانی، ص۱۸۲.

۳. مروری بر اسرار وقوف در عرفه از زبان آیت الله جوادی آملی

الف) وقوف در عرفات برای آن است که انسان به معارف و علوم دینی واقف شود و از اسرار الهی نظام آفرینش باخبر گردد. بداند که خداوند به همه نیازهای او واقف و بر رفع همه آنها تواناست. خود را به خدا بسپارد و فقط او را اطاعت کند، طاعت او سرمایه و وسیله هر بی نیازی است «وطاعته غِنی» . ازاین رو امام سجاد (ع) به سائلی که در روز عرفه گدایی می کرد، فرمودند: «وای بر تو! آیا در چنین روزی، دست نیاز به سوی غیر خدا دراز می کنی؟ ! در چنین روزی برای کودکان در رحم امید سعادت می رود» . (۱)

کسی که در اینجا از غیرخدا طلب کند زیان کرده است.

امام سجاد (ع) کسانی را که در چنین زمان و مکانی دست نیاز به سوی دیگران دراز می کنند، بدترین انسان ها معرفی فرمود.

ب) حاجی باید توجه کند که خدای سبحان به نهان و آشکار قلب او، حتی آنچه برای خود او روشن نیست و به طور ناخودآگاه بر روح او اثر می گذارد، آگاه است؛ یعنی سرزمین عرفات، محل ادراک و شهود است: وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى ؛ «و اگر سخن آشکارا بگویی، او اسرار - و حتی پنهان تر از آن - را می داند» . (طه: ۷)

انسان اگر بداند که قلبش در مشهد و محضر حق است، همان طورکه خود را به گناهان جوارحی آلوده نمی کند، گناه جوانحی نیز انجام نمی دهد، و قلبش را از خاطرات آلوده تنزیه می کند.

امام سجاد (ع) می فرمایند:

عصر روز عرفه و ظهر دهم که حاجیان در منا حضور دارند، خدای سبحان بر ملائکه افتخار می کند و می فرماید: «اینان بندگان من هستند که از راه های دور و نزدیک با مشکلات بسیار به اینجا آمده و بسیاری از لذت ها را بر خود

۱- وسایل الشیعه، ج۱۳، ص۵۵۵.

حرام کرده و بر شن هـای بیابان های عرفات و منا خوابیـده انـد و این چنین با چهره های غبارآلود در پیشگاه من اظهار عجز و ذلّت می کنند. اینک به شـما اجازه دادم تا سرایر آنان را ببینید.» آن گاه ملائکه حق به اذن خداوند بر دل ها و اسرار نهان آنها آگاه می شوند. (۱)

گرچه فرشتگان تا حدودی از غیب باخبر هستند و نسبت به بسیاری از مسائل ماورای طبیعت آگاهند، اما پرده پوشی، رحمت و لطف حق اجازه نمی دهد که حتی آنان نیز بسیاری از اسرار ما را بفهمند؛ با اینکه آنها مأمور ثبت اعمال و خاطرات ما هستند. اما برابر این حـدیث، در روز عرفه و عید قربان، ملائکه به اذن خداوند به نهان دل های زائران نظر می کنند و می بینند که قلب عـده ای، بسـیار سـیاه است. . . و در مقابل، فرشـتگان گروه دیگری را می بینند که دل هایشان بسـیار نورانی است. خداوند در معرفی این گروه می فرماید:

اینـان مطیع خداونـد و پیـامبر او هسـتند. پیامبر را امین وحی می داننـد و معتقدنـد که او از نزد خود هیـچ نگفته است و در همه مسایل و احکام الهی، که از آن جمله امامت و رهبری است، سخنان و اقدام های او، مخالف وحی خداوند نبوده است.

ج) شایسته اسـت در روز عرفه، حـاجی از «جبـل الرحمـۀ» که در سـرزمین عرفـات واقع است بالاـ برود و دعـایی را که سالاـر شهیدان حسـین بن علی (ع) در جانب چپ آن کوه، رو به کعبه ایسـتاد و خواند، بخواند. امام سجاد (ع) فرمود: «راز بالای کوه رحمت رفتن این است که انسـان بدانـد خداونـد نسبت به هر زن و مرد مسـلمان، مهربـان است و متولی هر زن و مرد مسـلمان است» (۲)؛ اگرچه خدای سـبحان نسبت به همگان ولایت تکوینی دارد و او ولی همه است؛ هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ ؛ «در آنجا ثابت شد که ولایت از آن خداوند

۱- مستدرک الوسایل، محدث نوری، ج ۱۰، ص ۴۱.

۲- مستدرک الوسایل، محدث نوری، ج ۱۰، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

بر حق است» . (کهف: ۴۴) و اگرچه رحمت عام خدا فراگیر و شامل همه موجودات است: رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ ؛ «رحمتم همه چیز را فرا گرفته» (اعراف: ۱۵۶) و کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ ؛ «پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده» (انعام: ۵۴) ، لیکن رحمت خاص او ویژه پرهیزکاران است: رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ (اعراف: ۱۵۶)

آنچه از مجموع دو آیه اخیر استفاده می شود این است که خداوند بر خودش لازم کرده است که رحمت خاص را به پرهیزکاران عطا کند.

بالا رفتن از جبل الرحمهٔ، باید انسان را به این راز آگاه کند که خداوند نسبت به مرد و زن «مؤمن» رحمت خاص و ولایت مخصوص دارد. نیل حج گزاران به چنین معرفتی، در نحوه نگرش و ارتباط آنان با سایر افراد و جوامع تأثیرگزار خواهد بود.

د) «نَمره» بخشی از سرزمین عرفات است. مسجدی نیز به این نام در آنجا قرار دارد. امام سجاد (ع) در بیان راز این محدوده فرمود:

معنای حضور در «نمره» این است که خدایا! من به چیزی امر نمی کنم؛ مگر اینکه بیشتر خود مؤتمر باشم و از چیزی بر حذر نمی دارم مگر اینکه خود پیشتر پرهیز کرده باشم. (۱)

در توضیح این روایت باید بگوییم که هر مسلمانی، مکلف به امر به معروف و نهی از منکر است. ظاهر این حکم و بُعد فقهی اش آن است که کسی که عالِم به حکم شرعی است، باید شخصی را که عاملاً عامداً آن حکم را رعایت نمی کند، از باب امر به معروف و نهی از منکر راهنمایی کند. البته امر به معروف و نهی از منکر غیر از تعلیم، موعظه و ارشاد است، اگرچه ممکن است در بعضی موارد از مصادیق آنها باشد؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، حتی اگر به نرمی بیان شود، جنبه ولایت و آمریت دارد.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۱۷۰.

در وجوب امر به معروف و نهی از منکر، عـدالت و طهـارت نفس آمر و ناهی، از شـرایط آن نیست، بلکه علم و آگاهی فرد از آن معروف یا منکر و احتمال تأثیر جزو شرایط آن است. اما باطن آن براساس رازی که درباره «نمره» بیان شد، به عدالت برمی گردد؛ یعنی آمر به معروف، باید خود مؤتمر به آن باشد و ناهی از منکر نیز، منزجر از آن باشد.

ه) وادی «نمره» نام منطقه ای وسیع در سرزمین عرفات است که تقریباً در سمت مماس عرفات با حرم است. امام سجاد (ع) می فرمایند: «هنگام ورود به این منطقه باید آگاه باشید که این سـرزمین، سرزمین شهادت، معرفت و عرفان است» (۱)؛ یعنی همان گونه که خدا و ملائکه شاهدند، این سرزمین وسیع نیز، شاهد اعمال زائران خانه خداست و به طور کامل آگاه است که حاجی با چه نیتی آمده است و با چه انگیزه ای برمی گردد و به آن شهادت می دهد» . (۲)

۴. عرفات، سرزمین وانهادن امتیازجویی ها و امتیازخواهی ها

زمانی که جمعیت حاجیان، در شـطهایی گسترده، خروشان و جاری، در عرفات به دریایی تبـدیل می شونـد و همه با هم پیوند می خورنـد، زمینه هرگونه خودبینی و امتیازطلبی از میان می رود؛ زیرا در این دریای گسترده، تنها یک چیز دیـده می شود که آن «انسان» است. در این دریای «انسان» ، کسـی نمی توانـد «خود» را ببیند، و برای خود امتیازی قائل شود. چنانچه در دریا نیز، هیچ قطره ای را مجال این نیست که در برابر دریا امتیاز ویژه ای داشـته باشد؛ زیرا اگر دریا امتیازی دارد، این امتیاز، از آنِ همه قطره هاست.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۴۱.

۲- ر. ک: صهبای حج، صص ۴۱۳ - ۴۲۰.

در قرآن کریم آمده است:

فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ * ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (بقره: ۱۹۸ و ۱۹۹)

هنگامی که از عرفات، کوچ کردید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید، او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعاً شما پیش از این از گمراهان بودید. سپس، از همان جا که مردم کوچ می کنند، کوچ کنید و از خداوند آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده مهربان است.

در این دو آیه سه بار واژه «افاضه» ذکر شده است:

یک بار در فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ .

دو بار در ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ . کلمه «فیضان» مصدر و ریشه است؛ به معنای سرازیر شدن آب و سیل بسیار. برای مثال، خداوند می فرماید: «مانند سیل و آب بسیار از عرفات به حرکت درآمدید» ، گویی با اجتماع حاجیان در عرفات و از میان رفتن امتیازات و جدایی ها، همه آنها به صورت یک جریان درمی آیند؛ زیرا فطرت بشر؛ فطرت حق پرستی است. آنچه انسان ها را از هم جدا می کند، محیط ویژگی های شخصی است، ازاین رو با کنار رفتن تفاوت ها، وحدتی به دست می آید که حاصل یک فکر، یک هدف و یک قدرت است: فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ .

امتیازجویی، از آثار محیطهای منحط بشری است؛ ازاین رو ویژگی برخی از مردم شده است. گاهی در عرفات نیز، عرصه ظهور توحید فکری و عملی است، می توان چنین ویژگی هایی را مشاهده کرد. همان طور که در کتاب های تاریخی آمده است، قریش خود را طبقه ممتاز می دانست و همراه مردم به سوی مشعرالحرام نمی رفت. ازاین رو دراین آیه شریفه، به همراهی و هماهنگی با مردم حکم شده است: ثُمَّ أَفِیضُوا

مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ . (۱)

شیخ محمود شلتوت در این باره می نویسد:

وقوف در عرفات، از مهم ترین مناسک حج است. تا آنجا که از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمودند: «حج یعنی وقوف در عرفات» ؛ زیرا حضور در عرفات، از روی خشوع و صداقت است و انسان در آنجا منزلت، قدرت و موقعیت خود را فراموش می کند، به همه مظاهر مادی پشت می کند و از امتیازجویی فاصله می گیرد. (۲). . . وقوف در عرفات به معنای کنار نهادن نام و نشان، همراه با قلبی خاشع، دستانی برافراشته و پر از امید، زبانی دعاگو و آرزویی صادقانه برای کسب مغفرت خداوند رحمان و رحیم است. (۳)

عارف بزرگ «ابوالقاسم قشیری» می گوید:

آیه شریفه به این مطلب اشاره دارد که خود را به امتیازاتی چون شکل ظاهر، لباس و صبغه (رنگ) نشناس! همانند یکی از مردم باش. هرگاه به گمان، کرداری مرتکب شدی، یا با تو، یا بر تو، یا از تو عملی سر زد، بر خدای عزوجل، استغفار کن و ایمان خود را تجدید نما؛ زیرا شرک خفی با قلب تو درآمیخته است. (۴)

۵. عرفات، سرزمین اشک

اشک نشانه فروتنی و بی کسی انسان است؛ پشیمانی او را، نسبت به گناهان و لغزش ها نشان می دهد، حالت زاری و درماندگی در برابر پروردگار، دریای رحمت او

۱- درس هایی قرآنی، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲- اسلام آیین زندگی، شیخ محمود شلتوت، ص۱۹۴.

۳- اسلام آیین زندگی، شیخ محمود شلتوت، ص۲۰۲.

۴- به نقل از: تفسیر عرایس البیان فی حقایق القرآن، ج۱، ص۱۳۶.

را خروشان می کند و بنده را از بیچارگی و افسردگی نجات می دهد. گاهی آه کشیدن، تنها راه نجات است. چه بسیار گره هایی که تنها به دست «آه و زاری» باز می شوند؛ و چه درهای بسته ای که فقط، با کلید «اشک» گشوده می شوند.

اگر در عمر، آهی برکشیدی

یقین امروز کاندر ظلّ (۱)آنی

وگر با آه راهی نیز رفتی

شهنشاهی و شمع ره رُوانی (۲)

سمعانی می نویسد: إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ؛ «به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود» . (توبه:۱۱۴) در خبر است که حق - جلّ جلاله - سه نام از نام های خود به ابراهیم فرستاد: یکی از آنها «آه» بود، که بر دوام ابراهیم می گفتی «آه» . و اوّاهش نام دادند. اگر تندرستان و اهل سلامت را نود و نه نام بباید، اهل بلا را یک نام بباید. نود و نه نام همه بر زبان برآید، اما «آه» از میان جان برآید، که زبان و کام را به آه راه نیست. (۳)

«آری خدای مهربان، به روی بندگانش درهای بسیاری گشوده و وسایل گوناگون در اختیارشان گذاشته است. یکی، در عمل است. جمعیتی که از این در وارد می شوند، وسایل و اسباب کار، به تقدیر پروردگار، برای آنها فراهم است. بدن سالم، بنیه کار، قدرت مالی، آبرو و اعتبار دارند. با همین وسایل خدادادی به عمل و کار می پردازند و توفیق الهی هم شامل حالشان می شود. انواع و اقسام عبادات مالی و بدنی انجام می دهند؛ روزه ها و نمازهای مستحبّی به جا می آورند، حج و عمره به جا می آورند، انفاق های گوناگون خداپسندانه انجام می دهند، مؤسسات خیریه تأسیس می کنند؛ به خدمات ارزنده و عامّ المنفعه و سایر اعمال عبادی موفق می شوند؛ و خلاصه از راه

۱- سایه.

۲- کلیات شمس تبریزی، ص۸۰۸.

۳- روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتّاح، شهاب الدین احمد سمعانی، ص۶۲۹.

عمل، وارد بهشت خدا می شوند. جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ (واقعه: ۲۴)

راه دیگر راه راز و نیاز است. راه گدایی اشک است. این راه نیز، افراد خودش را دارد. زاری و گدایی کردن هم راه و رسم مخصوصی دارد، و از عهده همه کس بر نمی آید. همچنان که اهل عمل بودن، کار هرکسی نیست و ابزار خودش را می خواهد، گدایی کردن از خدا هم، کار هرکسی نیست، دلی زنده، چشمی گریان و قلبی سوزان می خواهد.

آدمی در سرزمین عرفات، به خود می آید و اندکی می اندیشد که جمعی از بندگان خدا، راستی موفق هستند و آثار موفقیت در تمامی جنبه های زندگی آنها پیداست. مشاغل دنیایی شان کم، همّ خدا و آخرت بر قلبشان غالب، و راه های عبادت، بندگی و راه های تأمین حیات اخروی به رویشان باز است. بعد از اینکه به خود نگاه می کند، تأسف می خورد که محرومیت ها و کاستی هایی در این وادی دارد. آثار بی توفیقی در تمام زندگیش نمایان می شود. مشاغل دنیایی و گرفتاری های زندگی مانند تارهای عنکبوت بر اطراف جسم و روحش تنیده است. فراغت قلبی - این نعمت بزرگ خدا - از دستش رفته و همّ و غمّ دنیا بر وجودش چیره شده است. وقتی این گونه می اندیشد، و فاصله زیادی بین خود و بندگان اهل عمل می بیند، تکان می خورد، و طوفانی از غصه فضای جانش را فرا می گیرد. فقر و بیچارگی خود را درک می کند، و با بی تابی و شوقی تمام می خواهد خود را از این گرداب هولناک نجات دهد. احساس می کند که تمام راه ها به روی او بسته شده است. دوران جوانی، با اعمال زشت، تباه شد و آلودگی گناهان فضای قلبش را تیره کرد. عبادت هایش ناقص و معیوب است. نه روزه ای کامل، نه حجی قابل، نه نمازی بی عیب و نه خمس و زکاتی بی نقص! مرگ هم که بی خبر می رسد. خدایا چه کنم؟ به کجا پناه برم؟ آیا راهی هست که به آن روی بیاورم؟ آیا ریسمانی هست که به آن چنگ بزنم و خود را از این جهنم سوزان نجات بدهم.

در این هنگام نسیم رحمت می وزد و نوای لطف و عنایت به گوش می رسد که: بله!

ای بنـده بینوای من، راه دیگری هست؛ راه اشـک و نـاله. سـر بر آسـتان الهی بگـذار و صورت بر خـاک بنه و با دلی سوزان و چشمی گریان، آهی از جان بکش و بگو: یا کریمَ العفو، یا حسن التجاوز، یا قدیم الاحسان.

جمعی در خانه سلطان مهربان کار می کنند و مزد می گیرند؛ مسـکین بینوایی از راه می رسد، سـر به دیوار خانه می گذارد و نـاله می کنـد که من اگرچه لیـاقت خـدمت به تو را نداشـتم، ولی بـا چشـمی گریان و دلی سوزان به تو پناه می آورم. چه بسـا سلطان کریم، به این گدای مسکین، عطیه ای بدهد که بالاتر از عطیه خدمت کاران آستانش باشد» . (۱)

می بباید تاب و آبی توبه را

شرط شد برق و سحابی توبه را

آتش و آبی بباید میوه را

واجب آید ابر و برق این شیوه را

تا نباشد برق دل و ابر دو چشم

کی نشیند آتش تهدید و خشم؟

کی بروید سبزه ذوق وصال

کی بجوشد چشم ها ز آب زلال؟

کی گلستان راز گوید با چمن

کی بنفشه عهد بندد با سمن؟

کی چناری کف گشاید در دعا

کی درختی سرفشاند در هوا؟

کی شکوفه آستین پرنثار

برفشاند گیرد ایام بهار؟

کی فروزد لاله رُخ همچو خون

کی گل از کیسه بر آرد زر برون؟

کی بیاید بلبل و گُل بو کند

کی چو طالب فاخته کوکو کند؟ (۲)

هر کجا آب روان، سبزه بود

هر کجا اشکی دوان، رحمت شود

باش چون دولاب، نالان، چشم تر

تا زصحن جانت بر روید خُضر (۳)

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل ما را جانب زاری کند

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۳۲ - ۱۳۴.
۲- مثنوی معنوی، مولوی، تصحیح: نیکلسون، دفتر دوم، ابیات ۱۶۵۳ - ۱۶۶۱.
۳- سبزه زار.

ای خُنک چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دل که آن بریان اوست

آخر هر گریه آخر خنده ای است

مرد آخر بین مبارک بنده ای است (۱)

زاری و گریه، قوی سرمایه ای است

رحمت کلی، قوی تر دایه ای است

دایه و مادر، بهانه جو بوَد

تا که کی آن طفل او گریان شود

طفل حاجات شما را آفرید

تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: «اُدعُوالله» ، بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهرهاش (۲)

تا نگرید ابر، کی خندد چمن؟

تا نگرید طفل، کی جوشد لبن؟

طفل یک روزه همی داند طریق

که بگریم تا رسد دایه شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان

کم دهد بی گریه شیر، او رایگان؟

گفت: «فَلیبکُوا کثیراً» گوش دار

تا بریزد شیر فضل کردگار (۳)

۶. عرفات، سرزمین دعا

الف) اهمیت دعا

«انسان و خداوند با هم ارتباطی دو سویه دارند. خداوند از راه وحی، الهام، اشراق و افاضات دیگر با انسان رابطه برقرار می کند؛ انسان نیز؛ از راه نیایش و دعا، به او، نزدیک می شود. دعا نتیجه وجه رحمانیت خداوند است و تنها از این وجه است که بنده می تواند به او تقرب جوید، وگرنه میان خالق و مخلوق، هیچ گونه سنخیتی نیست که بنده به او نزدیک شود. وجه فاطریت، خالقیت، قهاریت و دیگر وجوه جلالیه خداوندی، امکان قرب به ساحت اقدس او را نمی دهد. فقط از وجه رحمانیت است که خداوند عروهٔ الوثقای نیایش و دعا را به دست بشر می سپارد تا به آن متصل شود و به بارگاه

۱- مثنوی، دفتر اول، ابیات ۸۱۶ - ۸۲۱.

۲- مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۱ - ۱۹۵۴.

۳- مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۴ - ۱۳۷.

قدس او راه یابد» . (۱)

ای اخی! دست از دعا کردن مدار

با اجابت یا رد اویت چه کار؟ (۲)

دیده را نادیده خود انگاشتم

باز زنبیل دعا برداشتم (۳)

این دعا تو امر کردی ز ابتدا

ور نه خاکی را چه زهره این بُدی

چون دعامان امر کردی ای عجاب

این دعای خویش را کن مستجاب (۴)

هم ز اول تو دهی میل دعا

تو دهی آخر دعاها را جزا (۵)

این دعا هم بخشش و تعلیم توست

گر نه در گُلخن، گلستان از چه رُست (۶)

هم دعا از من روان کردی چو آب

هم نباتش بخش و دارش مستجاب

هم تو بودی اول آرنده دعا

هم تو باش آخر، اجابت را رجا (۷)

«نقش دعا و نیایش، در رسیدن به رحمت بیکران الهی، با بیان امام صادق (ع) به خوبی روشن می شود. ایشان می فرمایند: « الدُّعاءُ کَهفُ الِاجابهِ کَما اَنَّ السَّحابَ کَهفُ المَطرِ » (۸)؛ «دعا قرارگاه اجابت است همان گونه که ابر، قرارگاه باران است» .

بنابراین اگر کسی با حسن ظنّ دعا کند و خالصانه از او بخواهد خدا هم اجابت می کند. دعا در پیروزی انبیای بزرگ: نقش بسزایی ایفا کرده است؛ زیرا عملیات، «جسم» پیروزی است و دعا و نیایش «روح» آن. امام علی بن موسی الرضا (ع) همواره به اطرافیان خویش می فرمود: «

علیکُم بِسِلاحِ الاَنبیاءِ » ؛ «بر شما باد به سلاح پیامبران!» و در پاسخ به

۱- میناگر عشق، کریم زمانی، ص۶۹۱.

۲- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۴۴.

۳- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۸.

۴- مثنوی، دفتر ششم، بیت های ۲۳۱۹ و ۲۳۲۰.

۵- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۰.

۶- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۹.

۷- مثنوی، دفتر پنجم، بیت های ۴۱۶۲ و ۴۱۶۳.

۸- عده الداعی، ص۴۰.

اینکه سلاح آنان چه بود؟ می فرمود: دعا. (۱)

دعا، تنها چیزی است که خداونـد آن را به انسان تملیک کرده است. انسان جز دعا و تضـرع در پیشـگاه خداوند، مالک چیزی نیست، «

یا سریع الرضا اغفر لمن لا یملک الّا الدعاء » . ازاین رو در برابر دشمن درون، سلاحی جز ناله ندارد: «

وسـلاحه البکاء » دشـمن بیرون را می توان با سلاح سبک و سنگین از پا درآورد، ولی با شیطان و دشمن سرسخت درون، تنها با سـلاح اشک می توان مقاومت کرد. بنابراین کسـی که اهل ناله و اشک نیست، مسـلح نیست و اگر کسی مسلح نباشد پیروز نمی شود؛ زیرا انسان تا زمانی که خود را می بینـد، خدا را نمی بیند و اظهار عجز نمی کند؛ هنگامی که ناله نمی کند، در نبرد با دشمن درون و بیرون شکست می خورد» . (۲)

علامه طباطبایی (رحمهالله) در تفسیر شـریف المیزان ذیل آیه شریفه وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ ؛ «و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال می کنند [بگو] من نزدیکم، دعـای دعاکننـده را به هنگامی که مرا می خوانـد پاسـخ می گویم، پس بایـد دعوت مرا بپذیرنـد و به من ایمان بیاورنـد، تا راه یابند» . (بقره: ۱۸۶) می فرماید:

این آیه موضوع دعا را با شـیواترین بیان و دقیق ترین اسلوب و زیباترین شکلی مطرح کرده است. در این آیه، اولاً اساس سخن بر گویندگی ذات اقدس الهی، به صورت متکلم وحده، گذارده شده است، نه [ضـمیر] غیبت و مانند آن، و این امر، خود نشان دهنـده کمـال عنایت به این موضوع است. ثانیاً به جای اینکه مثلاً گفته شود: «اِذا سألک الناس» فرمود: اِذا سألک عبادی، یعنی به جای عبارت «الناس» ، واژه «عبادی» را به کار برده که این خود از عنایت بیشتری حکایت دارد. ثالثاً واسطه در جواب حذف شده و بدون

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲- صهبای حج، ص ۴۲۱.

واسطه آمـده است: «انّی قریبٌ» و نفرموده: «فَقُل اِنّی قریب» یا «اِنّه قریب» رابعاً این جمله با حرف «اِنّ» مورد تأکیـد قرار گرفته است. خامساً قرب خـدا با صـفت «قریبٌ» وصف شـده نه با فعلی که دلالت بر قرب داشـته باشـد و در حقیقت بـدین ترتیب بر ثبوت و دوام قرب تأکیـد شـده است. سادساً اجابت با فعل مضارع «اُجیب» ذکر شـده تا برتجـدد و اسـتمرار اجابت دلالت کند. سابعـاً اجابت دعا با جمله شـرطی «اذا دعانِ» مقیـد شـده است، یعنی چنان چه مرا بخوانـد، و این قیـد، مطلب زایـدی بر عبارت «دعوهٔ الـداع» نـدارد، بلکه عین همان است و فایـده چنین قیدی این است که اجابت دعا، مقید و مشـروط به هیچ قید و شـرطی نیست، چنان که در آیه شـریفه اُدْعُونِی أَسْـتَجِبْ لَکُمْ) (غافر: ۶۰) آمـده است. این هفت نکته در آیه یاد شـده، گواه بر شدت عنـایت خداونـد به امر دعـا، تأثیر آن، سـرعت و قاطعیت اجابت آن است و از خصوصـیات این آیه شـریفه این است که با همه ایجازی که دارد، هفت مرتبه یاد خدای سـبحان به گونه ضـمیر متکلم در آن تکرار شده است و این تنها آیه ای است در قرآن که از چنین مزیتی برخوردار است. (۱)

علامه طباطبایی (رحمهالله) همچنین دراین باره می افزاید:

مقتضای اینکه خداونـد، تنها مالک حقیقی در جهان آفرینش است، و بندگان از پیش خود مالک هیچ چیز نیسـتند، و مقتضای چنین ملکی که هرگونه تصـرفی را بدون هیچ مانعی تجویز می کند این است که هر دعایی را که بنده بکند اجابت نماید و هر حاجتی را که از او بخواهـد برآورد؛ زیرا ملک او عام است و تسـلط و احاطه اش مقیـد به هیچ قید و شـرطی نیست. . . (۲)و از این بیان روشن می شود که آیه شریفه علاوه بر اینکه موضوع اجابت دعا را بیان

۱- تفسیر المیزان، ج۲، صص۳۹ و ۴۰.

۲- تفسیر المیزان، ج۲، ص ۴۱.

کرده، به علل آن نیز اشاره نموده است، مثلاً علت نزدیکی خـدا به ایشان این است که بندگان او هسـتند و همه چیزشان قائم به اوست و چون به ایشان نزدیک است، دعاهایشان را مسـتجاب می کنـد و چون اجابت را قیـد و شـرطی نیست هر دعایی کنند، آن را مسـتجاب خواهـد کرد، تنها شـرط اجابت این است که دعاکننـده خـدا را بخواند و این قید دلالت دارد بر اینکه صاحب دعـا بایـد حقیقتـاً بخواهـد و البته از خـدا بخواهـد. بنابراین منظور از جمله أُجِیبُ دَعْوَهَ الـدَّاعِ إِذا دَعانِ این است که دعاکننـده حقیقتـاً در مقـام دعا برآیـد و برحسب علم فطری و غریزی خودش خواسـتار شود و زبانش با دلش همراه و همگام باشـد؛ چه، دعا و سؤال حقیقی را دل می کنـد و زبان فطرت می گوید، نه زبانی که هرطور آن را بچرخانی می چرخد، خواه راست باشـد خواه دروغ، جدی باشد یا شوخی، حقیقت باشد یا مجاز. (۱)

ب) دعا در سرزمین عرفات

گاهی شرط استجابت دعا، حضور در مکانی ویژه و مقدس است. سرزمین عرفات، یکی از آن مکان های ویژه و مقدس است. خداونـد در این مکان، بـدون بهانه، دعا را مسـتجاب می کند، و آن گونه که دعا در مکان های دیگر به سـختی مسـتجاب می شـد، در اینجـا به راحتی، مستجاب می شود. در حقیقت حضور در عرفـات و درک عرفه، فرصـتی طلاـیی برای دعـا کردن و خواستن است، بنابراین باید از این فرصت استفاده کرد، و به دعاها، رنگ استجابت بخشید.

به تعبیر آیت الله جوادی آملی:

روز عرفه روز دعـا و نیـایش است و اگرچه روزه آن روز مسـتحب است، لیکن اگر روزه گرفتن آن روز موجب ضـعف شود، آن گونه که انسان نتواند

۱- تفسیر المیزان، ج۲، ص۴۲.

دعاهای این روز را بخواند، خواندن دعا بر روزه گرفتن مقدم است (۱). . . گرچه همه حالات زندگی برای نیایش مناسب است، ولی دوران پربار حج و حضور در مواقف آن، شکوه بیشتری برای دعا و تأثیر فراوان تری برای نیایش به درگاه پروردگار جهان دارد و چون دعا از ضمیر صاف، مورد قبول است و احرام و آهنگ کعبه آزاد و پاک، در تصفیه ضمیر، تأثیر بسزایی دارد، نیایش در حج و دعا در مواقف آن، بهترین اثرها را به همراه خواهد داشت. ازاین رو برای هر برنامه از مناسک حج، دستور ویژه ای در مورد نیایش داده شده است و عمده آن دعای عرفه در صحرای عرفات و همراه توده مردم گردآمده از سراسر جهان و عشاق مشعر و مشتاقان کوی مناست. (۲)

به خود بیاییم و خوب بیندیشیم، جایگاه دعا با کمال رفعت و جلالتش؛ روز عرفه با موقعیت خاص و ممتازش و عرفات با تمام شرافت و کرامتش، باید استفاده کرد. راستی که چه فرصت حسّاس و گرانمایه ای برای حجاج فراهم شده است. اندکی غفلت که موجب از دست رفتن این فرصت گرانبها شود، ندامت و حسرتی به دنبال دارد که جز خدا کسی نمی داند. پیش از شروع به دعا، باید لحظاتی سر به گریبان فرو برد و اندیشید. اینجا صحرای عرفات است. نمونه ای از صحرای محشر و رستاخیر عظیم است. چه هنگامه عجیبی برپاست. بیش از یک میلیون جمعیت، از ملل مختلف عالم، در این بیابان جمع شده اند و با سرهایی برهنه و بدن هایی کفن پوش روی خاک های گرم این صحرای سوزان دست به دعا برداشته اند.

عرفات، موقف حساسی است. باید بیدار و هوشیار بود، که این روز، روز عطیه و احسان است و بنای رب العالمین بر بخشش و انعام است. باید از کسالت پرهیز کرد

۱- صهبای حج، ص ۴۲۰.

۲- صهبای حج، صص ۴۲۱ و ۴۲۲.

باید مواظب بود که وقت بسیار عزیز و پرارج خود را با تماشای دیگران و صحبت های بیهوده با دیگران ضایع و تباه نشود؛ که این توفیق، همیشه و آسان شامل هرکسی نمی شود. چه بسا بعد از ۳۰ سال، ۴۰ سال و یا ۷۰ سال، اولین بار است که یک نفر در عرفات حاضر می شود و شاید هم دیگر تا آخر عمر چنین فرصتی به دست نیاید؛ یعنی در تمام عمر، تنها یک نیم روز چنین توفیقی حاصل شود.

این نیم روز می گذرد و آفتاب روز عرفه، دامن خود را از صحرای عرفات و اهل عرفات برمی چیند و هنگام کوچ کردن فرا می رسد.

خدایا عنایتی فرما که در همین مدت کم، فضل عظیمت نصیب میهمانانت شود و با معرفت و قلبی مطهر و تائب، از موقف حرکت کنند.

پروردگارا! این بقعه، همان بقعه ای است که حضرت آدم ابوالبشر (ع) اینجا به تقصیر خود اعتراف کرد و عفو و مغفرتت شامل حال او شد؛ به همین دلیل هم آن را عرفات نامیدند. این مکان، همان مکانی است که ابراهیم خلیل (ع) آنجا اظهار تذلّل به درگاهت کرد و مشمول عنایت خاصه ات گشت. تمام انبیا و پیامبران، اینجا به خاک بندگی نشسته اند و تو را به دعا خوانده اند.

خدایا! اینجا مکانی است که حسین عزیزت (ع) در میان آفتاب سوزان با سر برهنه به درگاهت ایستاد و مانند مسکینی دست های مقدسش را به سوی تو دراز کرد و قطرات اشک از چشمان مبارکش بر رخسارش ریخت و با قلبی پر از سوز و گداز و پر از محبتت، با تو سخن گفت و دعا و مناجات شورانگیزش، انقلابی عجیب در دل ها افکند و روحانیتی غریب به صحرای عرفات بخشید. آفتاب روز عرفه در میان ناله و اشک سیدالشهدا غروب کرد.

خدایا به حرمت آن عزیز به ما بیچارگان ترحم فرما!

میزبان کریم، در این روز، سفره کرم خود را گسترده است. بندگان فقیر با ذلّ عبودیت، از همه جا و همه کس دل بریده، خیمه به درگاهش زده، در آستان قدسش

برخاک نشسته اند. گردن ها به سوی او کشیده و چشم ها به دست مرحمتش دوخته اند. دل ها لرزان است و دیده ها گریان. آیا ممکن است دریای موّاج کرم و فضل ربوبی، از افاضه و بخشش، در چنین روزی و این چنین جایی دریغ کند؟ ! «

حاشا و کلاّ، ما هکذا الظنُّ بِکَ وَ لَا المَعروفُ مِن فَضلِكَ. . .» . (۱)

از عارفی پرسیدند: «بدین درگه آمده ای، چه آورده ای؟» گفت: «گدایی که بر در خانه سلطان آید، از او نمی پرسند چه آورده ای؟ بلکه می گویند: چه می خواهی» ؟ (۲)

حکایت

یکی از عرفا پادشاه ستمگری را دید که در عرفات پای برهنه روی سنگریزه های گرم ایستاده بود و دست به دعا برداشته و می گفت: «بار خدایا! تو، تویی و من، منم. کار من آن است که هر زمان گناهی کردم، به سوی تو بیایم و اکنون غرق گناهم، و کار تو آن است که غفارالذنوبی؛ بر من رحمت کن و مرا ببخش!»

آن عارف گفت: «بنگرید که جبّار زمین، در برابر جبار آسمان چگونه راز و نیاز و اظهار کوچکی می کند» . (۳)

حکایت

«روزبهان بقلی شیرازی» در عرفات ایستاده بود. وقت دعا، خلق دست به دعا برداشته بودند و دعا می کردند و حاجت می طلبیدند؛ جوانی را دید که خاموش بود. شخصی پیش او رفت و گفت: ای جوان! زمان اجابت دعاهاست، مکانی مکرّم است و زمانی معظّم. چرا دعایی نمی کنی و حاجتی نمی طلبی و دستی بر نمی داری؟

گفت: ای عزیز! چه کنم، که زبانم به غیبت و دستم به معصیت آلوده است. دست و

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۳۶- ۱۳۸.

۲- حج برنامه تکامل، ص ۱۴۱.

۳- داستان ها و حکایت های حج، ص ۱۲۶؛ به نقل از: کشکول ناصری، ص ۱۰۰.

زبانی نـدارم که شایسته دعـا باشـد تـا حـاجتی طلبم و دعـایی کنم. مرا روی خواسـتن و طلب کردن و گفتن نیست. اگر تو را هست، تو بگو و بخواه. (۱)

ج) دعای عرفه در عرفات

«ای حسین! تو در این دشت چه خواندی که هنوز، سنگ های «جبل الرحمه» از گریه تو نالانند؟

عشق را هم ز تو باید آموخت

و مناجات و صمیمیت را و عبودیت را

و خدا را هم باید ز کلام تو شناخت،

در دعای عرفه، تو چه گفتی؟ تو چه خواندی که هنوز،

تب عرفان تو در پهنه این دشت بجاست؟

پهندشت عرفات، وادی «معرفت» است

و به مشعر وصل است

وادی شور و شعور،

دشت از نام تو عرفان دارد

و شب، از یاد تو عطرآگین است.

آسمان، رنگ خدایی دارد

و تو گویی به زمین نزدیک است

ای حسین! ای زلال ایمان! مرد عرفان و سلاح

در دعای عرفه، تو چه خواندی، تو چه گفتی، کامروز

زیر هر خیمه گرم

یا که در سایه هر سنگ بزرگ

۱- داستان ها و حکایت های حج، ص۵۷؛ به نقل از: داستان عارفان، حسین حیدرخوانی، ص۵۷.

یا که در دامن کوه

حاجیان گریانند

با تو در نغمه و در زمزمه اند. (۱)

عرفات، عرفه و نیایش، سه واژه در هم تنیده و آشنا برای همه، به ویژه برای حاجیان است. سه نام آسمانی که بوی بهشت می دهند و به دل های افسرده، آرامشی ژرف می بخشند. عرفات، همچنان عطرانگیز از بوی حسین (ع) است، و هنوز هم دعای عرفه او در غروب سرخ فام روز عرفه، در پهن دشت با صفای صحرای عرفات، طنین انداز است؛ نیایشی ژرف و شکوهمند که پیش از آنکه خواهش تن را ادا کند، و گره از کار فروبسته دنیوی بگشاید، خواسته دل را روا می کند و آخرت را سامان می بخشد. فراتر از آنکه سفره نان را فراخی بخشد، گوهر جان را فربهی می دهد، نیایش زیباست؛ چه زیباتر می شد اگر نیایش، عرفه باشد، و دعای عرفه هر جا خوانده شود جان فزاست؛ چه با شکوه تر می شد اگر در سرزمین عرفات بر دامن «جبل الرحمه» زمزمه می شد.

«آه! که دقایق حساس و بسیار پرارزش عمر ما کم کم به پایان می رسد، آفتاب روز عرفه آرام آرام از صحرای عرفات و عرفاتیان، دامن خود را برمی چیند. محفل لذت بخش انس و معارفه با خدا و مجلس ضیافت خالق مهربان تمام می شود و شاید هم دیگر تا آخر عمر، چنین لحظات گران قدری تکرار نشود.

ای معبود مهربان من! ساعت های عمر عزیزم گذشت، و من امروز در سرزمین عرفات مهمان تو هستم. چه بهتر ای خدا که این لحظات آخر وقوفم در عرفات را، با مناجات پرسوز حسین عزیزت به پایان برسانم. می دانم که او برایت بسیار عزیز بود. این را هم می دانم، که چون حسین محبوب تو است، دعای عرفه او نیز محبوب تو است؛ پس هرکه هم دعای عرفه او را بخواند، از رحمت و لطفت بی بهره نخواهد ماند.

۱- فرهنگ زیارت، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

نور دیـده صدیقه کبری، سـید الشـهداء در حالتی که سـر به سوی آسـمان داشت و آب از دیدگان مبارکش می ریخت، مکرّر می گفت: یا ربّ، یاربّ یاربّ. . . تا آنکه صدای گریه از جمعیتی که در اطراف امام (ع) ایستاده و گوش به دعای حضـرتش می دادند، بلند شد و در میان ناله های پرسوز و گداز امام (ع) آفتاب عرفات غروب کرد و بار بستند و روانه مشعر شدند» . (۱)

در حقیقت دعاهای خاص حـج، آکنـده از برکات زمانی، مکانی و. . . است. بهترین نیایشـی که جنبه سیاسـی - عبادی حـج و زیارت را به خوبی تبیین می کند دعای عرفه عارف معروف در بین اهل معرفت و سـید شاهدان کوی شـهود و شـهادت، سرور پاکان و آزادگان، حسـین بن علی (ع) است؛ زیرا حضرتش در این دعا هم دستور کفرستیزی و طاغوت زدایی می دهد و رسم سلحشوری و سنّت سـرکوبی جنایتکاران را نشان می دهد و هم ستایش حکومت اسلامی می کند، از دولت مکتبی تقدیر می نماید و ظهور ولایت الهی را نشان می دهد. از سوی دیگر، تجلی هستی ذات اقدس خداوند و ظهور گسترده و همه جانبه او را بیان می کند و نشان می دهد که هرچه غیر اوست، در پرتو نور اوست. همچنین روشن می کند که باید از خود او به غیر او پی برد.

در بخشـی از آن دعا مطرح شده است که قدرت لایزال الهی را در کوبیدن جباران و اینکه خداوند هر کفرپیشه و ستمگری را ریشه کن می کند، آنجا که می فرماید:

وَ هُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ وَ لِلکُرُباتِ دافِعٌ وَ لِلدَّرَجاتِ رافِعٌ وَ لِلجبابِرَهِ قامِعٌ، فَلا اِلهَ غَیرُهُ وَ لاشَیءَ یَعدِلُهُ وَ لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ.

و او (خدای سبحان) شنوای دعاها و دورکننده بدی ها و بالابرنده درجات و کوبنده ستمگران است. پس معبودی جز او نباشد و چیزی عدیل او نیست، و او مثل و مانند ندارد.

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۵۲و ۱۵۳.

در بخش دیگری از دعا، عنایت خداوند نسبت به دولت الهی مطرح شده است و تولد در زمان حکومت اسلام، و نجات از پیشتازان کفر و الحاد و حکمرانان خودسر و خون آشام بیان شده است؛ آنجا که به خداوند سبحان عرض می کند:

لَم تُخرِجنی لِرَأفَتِکَ بِی وَ لُطفِکَ لِی وَ اِحسانِکَ اِلَیَّ فی دَولَهِ اَئِمَّهِ الکُفرِ الَّذینَ نَقَضُوا عَهدَکَ وَ کَذَّبوا رُسُلَکَ لکنِکَ اَخرَجتَنی لِلَّذی سَبَقَ لی مِنَ الهُدی الَّذی لَهُ یَسَّرتَنی وَ فِیه اَنشَأتَنی.

معبودا! به خاطر رأفت و مهربانی و لطف و احسانی که به من داشتی، مرا در روزگار دولت پیشوایان کفر که پیمان تو را شکستند و پیامبرانت را تکذیب کردند، به دنیا نیاوردی، بلکه در روزگاری به وجودم آوردی که هدایتی که تو آن را برای من میسر گردانیدی و مرا در آن پدید آوردی، بر وجود من پیشی گرفته بود.

در بخش هایی از این دعای شریفه نیز، عالی ترین مراحل توحید بیان شده است. در بخشی از دعا این نکته به خوبی تبیین و بر آن تصریح شده است که پی بردن به خداوند از راه آثار و آیات او همانند پی بردن به آفتاب در فضای روشن روز به وسیله شمع کم نور است؛ زیرا ذات اقدس خداوند از هر ظاهری، آشکارتر و از هر نوری، نورانی تر است. هرگز غایب نشده و نمی شود تا نیازی به استظهار داشته باشد و هر عارفی قبل از هر چیز، اول او را مشاهده می کند و بعد آثار او را. آن که خدا را رقیب و ناظر نمی بیند نابیناست.

در بخشی از قسمت پایان دعای عرفه که بدان اشاره شد چنین آمده است:

معبودا! تردّد من در آثار، موجب دوری وصول و شهود می شود. پس مرا خدمتی فرمای تا به تو رسانَدم. چگونه با چیزهایی که در وجود خویش نیازمند تو هستند بر تو استدلال می شود؟ آیا مگر غیر تو را هم ظهوری است که تو را نباشد و او سبب پیدایی تو شود؟ چه وقت از نظر پنهان شدی تا به

دلیلی که به تو رهنمون شود، نیازمند گردی؟ و کی از ما دور شدی تا آثار، ما را به تو برساند؟ کور است دیده ای که تو را مراقب خود نمی بیند! و در زیان است سوداگری بنده ای که بهره ای از عشق تو در آن نیست! خدایا فرمان رجوع و توجه به آثار را دادی، تو خود به پوشش نورها و به راهنمایی مشاهده و استبصار مرا به سوی خویش بازگردان تا از طریق آنها به تو بازگردم، چنان که از طریق آنها به کوی تو داخل شدم، درحالی که ضمیرم از نظر به آثار مصون، و همتم از اتکای بر این آثار، بالاتر شد که تو بر هر چیز توانایی.

امام حسین (ع) در این فرازها به خداوند عرض می کند:

خدایا! گرچه در قرآن فرمودی که سراسر عالم نشانه های توحید است، ولی مرا به نشانه ها ارجاع نده؛ زیرا اگر مرا به نشانه ها و آثار آفاقی یا انفسی ارجاع دهی، تا از نشانه ها به صاحب نشان برسیم، مسیر، بس طولانی می شود. من از تو می خواهم که خودت را به من نشان دهی، که این نشانه ها توان آنکه تو را به طور کامل نشان دهند، ندارند. خدایا! تو که نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ؛ (نور: ۳۵) ، هستی و از هر نشانه ای آشکارتر و به من نزدیک تری، چرا مرا به نشانه ها ارجاع می دهی، پروردگارا! کی غایب شدی تا من برای اثبات وجود تو استدلال کنم؟ استدلال برای پی بردن از نشانه به غایب است. تو که خود فرمودی: أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (فصلت:۵۳) ، پس نیازی به دلیل و برهان نداری تا من از آیات و نشانه ها به تو پی ببرم. پس خودت را آن چنان به من بنما که بی واسطه و با شهود قلبی، تو را ببینم.

این بیانات نورانی و عمیق، سخن کسی است که پروردگارش شراب طهور به او نوشانیده و ضمیرش از نظر به غیرساقی، پاک گشته، و قلب او چنان شیفته حب ساقی

شده است که جایگاهی برای عشق به دیگری در آن یافت نمی شود.

چنین دعایی، سزاست که مغز همه عبادات باشد؛ زیرا خود عبادتی صرف است که هیچ مجالی برای ظهور غیرمعبود در آن نیست و جز معبود در آن طلب نمی شود و مقصودی جز شناخت معبود به خود معبود - و نه با چیز دیگری همچون آیات آفاقی یا انفسی - در آن نیست. امام حسین (ع) در این فرازها به وسیله خدا بر خدا استدلال می کند و او را از ذات آشکارش می شناسد و حکم می کند به اینکه ظهوری برای غیر حق تعالی نیست تا آشکارکننده خداوند باشد.

خلاصه آنکه این دعا برهان صدیقین را به حکمای متألّه اسلامی تعلیم می دهد و عرفا را به شهود تشویق می کند، متعبدان را هشدار می دهد و سالکان را بیدار می کند تا در وادی ایمن دوست قدم بگذارند و راهی را بپیمایند که عین هدف است؛ زیرا از خدا به خدا رسیدن، یعنی از مقصد به مقصود نائل آمدن.

بی گمان به چنین وصال و شهودی، دیگران نیز همانند اهل بیت: می توانند راه یابند، گرچه هرکسی راهی ویژه برای رسیدن به او دارد که متفاوت از دیگران است» . (۱)

۷. عرفات، سرزمین امید و گمان نیک به خدا

اشاره

در این سرزمین، قرار است بدون حساب عطا کنند، به آسانی دعاها را مستجاب کنند. تنها کافی است، دریچه دلت را به سوی آن همه موهبت سیل آسا بگشایی تا دلت را در خود غرق کند. اما چگونه دریچه دل در این روز گشوده می شود؟ با امید و گمان نیک به خدا.

باید در این روز و در این سرزمین، به خدا گمان نیک داشت، و باور نمود که او

۱- ر. ک: صهبای حج، صص ۴۲۸ - ۴۳۲.

آن گاه که بندگانش را به صورت سیل آسا به بهانه «وقوف» در این دشت گسترده می کشاند، به قصد پذیرایی از آنان است. چگونه می توان باور کرد که میزبانی چون او، آن همه مهمان را بر سر سفره گسترده و بی پایانش فرا می خواند، و بدون پذیرایی، آنها را به سرزمینی دیگر می راند؟ تنها بهانه ای کافی است؛ دلی امیدوار به کرم او و قلبی سرشار از خوش گمانی به لطف او.

رسول گرامی اسلام (ص) فرمود:

خداوند در روز قیامت، دستور می دهد بنده ای را به دوزخ برند. اما این بنده پیش از ورود به دوزخ، اندکی توقف می کند و می ایستد. خداوند به او می فرماید: «چرا به دوزخ نمی روی؟» بنده می گوید: «پروردگارا من درباره تو چنین گمانی نداشتم» . خداوند می فرماید: «تو چه گمانی درباره من داشتی؟» عرض می کند: «گمان من به تو این بود که گناهانم را می بخشی و مرا به بهشت می بری» . پس خداوند می فرماید: «ای فرشتگان من به عزت و جلال و بزرگی خودم سوگند می خورم که گرچه بنده من هرگز [در دلش] در این لحظه گمان نیک به من نداشت، این دروغ او را [درباره خوش گمانی به من] بپذیرید و او را داخل بهشت کنید» . آن گاه رسول خدا (ص) افزود: «هیچ بنده ای به خدایش گمان نیک نمی ورزد، مگر آنکه خداوند براساس گمان نیکش با او رفتار می کند» . (۱)

در روایتی دیگر از رسول خدا (ص) می خوانیم:

اَعظَمُ النّاسِ جُرماً مِن اَهلِ عَرفاتٍ الَّذِی یَنصَرِفُ مِن عَرفاتٍ وَ هُوَ یَظُنُّ اَنَّهُ لَم یُغفَرْ لَهُ یَعنِی الَّذِی یَقنَطُ مِن رَحمَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. (۲)

بزرگ ترین گناه شخصی که در عرفات حاضر شد این است، که او از

۱- تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، ج۴، ص۵۴۴.

۲- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۰.

عرفات برگردد، درحالی که گمانش این باشد که آمرزیده نشده است، یعنی کسی که از رحمت خدا ناامید است.

مردی در مسجدالحرام از امام صادق (ع) پرسید: «چه کسی گناهانش از گناه همه کس، بزرگ تر است؟» فرمودند:

مَن یَقِفُ بِهذَینِ المَوقِفَینِ عَرَفهَ وَ المُزدَلِفهِ وَ سَعی بَینَ هَذَینِ الجَبَلَینِ ثُمَّ طافَ بِهذَا البَیتِ وَ صَلّی خَلفَ مَقامِ ابراهیمَ ثُمَّ قالَ فِی نَفسِهِ اَو ظَنَّ اَنَّ اللهَ لَم یَغفِر لَهُ فَهُوَ مِن اَعظَمِ النّاسِ وِزراً. (۱)

کسی که در این دو موقف: عرفه و مشعر، وقوف کند و بین این دو کوه (صفا و مروه) سعی نماید و گرد این خانه (کعبه) طواف انجام دهد و پشت مقام ابراهیم، نماز به جا آورد، در عین حال بعد از تمام این اعمال، پیش خود بگوید، یا گمان کند که خدا او را نیامرزیده است، این آدم از همه کس گناهش بزرگ تر است.

همچنین امام باقر (ع) می فرمایند:

ما یَقِفُ اَحَدٌ عَلی تِلکَ الجِبالِ بَرٌّ و لا فاجِرٌ اِلّا استَجابَ اللهُ لَهُ فَامَّا البَرُّ فَیُستَجابُ لَهُ فِی آخِرَتِهِ وَ دُنیاهُ وَ اَمّا الفاجِرُ فَیُستَجابُ لَهُ فی دُنیاهُ. (۲)

کسی از نیکان و بدان نیست که بر این کوه ها [ی عرفات و مشعر] وقوف کند، مگر اینکه خداوند دعای او را به اجابت می رساند. اما دعای نیکوکار نسبت به امور دنیا و آخرتش مستجاب می شود، اما دعای آدم بدکار، درباره دنیایش مستجاب می شود.

محیی الدین عربی می نویسد:

خداوند، آنان (حاجیان) را به این موطن برای وقوف [در عرفات] در

۱- کافی، ج۴، ص۵۴۱.

۲- عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسایی، ج۲، ص۹۳.

حضورش فرا نخوانده، مگر برای یادآوری مردمان، برانگیختن در روز رستاخیز را در برابر پروردگار عالمیان، و نیز به آنان بفهمانند که خداوند در این روز (عرفه) می آید [و ظهور پیدا می کند]، برخلاف آمدن و ظهورش در روز رستاخیز؛ زیرا آمدن خداوند در روز رستاخیز برای جدا کردن و حکم کردن و تمییز بعضی از گروه ها از گروه دیگر به سبب چهره شان است، و اما آمدن پروردگار در این روز برای واقفان در این موطن، آمدن به مغفرت و رحمت و فضل و انعام است. در این روز فضل الهی، به آن کس که اهلش است می رسد، و اما آن کس که اهلش نیست، حکمشان مانند همنشینی با قومی است که در اثر همنشینی با آنان شقی نمی گردد و خداوند درباره اهل مجالس ذکر به فرشتگان فرمود: «

اِنّهُم قَومٌ لا یشقَی جَلیسُهُم » ؛ «اینان قومی هستند که همنشین آنها شقی نمی گردد» ؛ پس مغفرت الهی و رضوانش آنان را نیز فرا می گیرد. (۱)

و باز از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند:

ما مِن رَجُلٍ مِنْ اَهلِ کُورَهٍ وَقَفَ بِعَرَفهَ مِنَ المؤمِنینَ اِلّا غَفَرَ اللهُ لِاَهلِ تِلکَ الکورَهِ مِنَ المؤمِنینَ وَ ما مِن رَجُلٍ وَقَفَ بِعَرَفهَ مِنْ أهلِ بَیتٍ مِنَ المؤمِنینَ اِلّا غَفَرَ اللهُ لِاَهلِ ذَلِکَ البَیتِ مِنَ المؤمِنینَ. (۲)

هیچ مرد با ایمانی از اهل یک قریه و آبادی، وقوف در عرفات نمی کند، مگر اینکه خدا تمام اهل آن آبادی را که دارای ایمانند می آمرزد و هیچ مردی از خانواده با ایمانی در عرفات وقوف نمی کند مگر اینکه تمام افراد مؤمن آن خانواده مشمول مغفرت خدا قرار می گیرند.

۱- الفتوحات المکیه، محیی الدین بن عربی، ج۱، ص۸۴۸.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۲۱۱.

حکایت

مالک بن دینار می گوید: سفر حج کردم، جماعتی را در عرفات دیدم. با خود گفتم: کاش می دانستم حج کدام یک از اینها مقبول است تا او را تهنیت بگویم و حج کدام یک مردود است تا او را تعزیت بدهم. در خواب دیدم گوینده ای می گوید: خداوند همه این جماعت را به نعمت مغفرت، معزّز فرموده، مگر «محمد بن هارون بلخی» را که حج او مردود است. زمانی که صبح شد، به نزد اهالی خراسان آمدم و از ایشان احوال محمد ابن هارون بلخی را پرسیدم. گفتند: آن مردی عابد و زاهد است. او را در خرابه های مکه باید پیدا کنی. بعد از گردش زیاد او را در خرابه ای دیدم که دست او در گردنش بسته و زنجیر در پاهایش بود و او در حالت نماز است. همین که مرا دید پرسید: تو کیستی؟ گفتم: مالک بن دینار. گفت: خواب دیده ای؟ گفتم: آری. گفت: هر سال مردی صالح مثل تو در خصوص من خواب می بیند. گفتم: سبب این امر چیست؟ گفت: من شراب می خوردم، مادرم هم مانع می شد، روزی من با حالت مستی، او را اذیت فراوان کردم. . .

پس از آنکه از مستی بیرون آمدم، زنم مرا خبردار کرد که به چنین کار بدی دست زده ام. آن دست خودم را بریدم و پایم را به زنجیر بستم و هر سال حج می کنم و دعا و استغاثه می نمایم و می گویم: ای کاشف همّ و غمّ! همّ و غمّ مرا شفا ببخش و مادر مرا راضی فرما تا از جرم و تقصیر من درگذرد و مرا عفو کند. این قدر بدان که بعداً از عمل خود دست کشیدم و ۲۶ غلام و کنیز آزاد کردم و. . . مالک گوید: گفتم ای مرد! نزدیک بود با این عملت تمام روی زمین را بسوزانی. مالک گوید: همان شب حضرت رسول (ص) را در خواب دیدم، فرمود: ای مالک! مردم را از رحمت خدای تعالی محروم نگردان! و این را بدان که خدای تعالی به حال محمد بن هارون توجه فرموده و دعای او را مستجاب کرد و گناهانش را عفو نمود. او را خبردار نما که خداوند دل مادر او را به وی مایل می کند و به ترحّم می آورد، و تا مادرش او را حلال می کند، مادر و فرزند

هر دو با هم داخل بهشت می شوند. مالک گوید: من آمدم و خواب خود را برای او نقل کردم. همین که این مژده را شنید، روح او از بدنش مفارقت کرد. من او را غسل دادم و کفن کردم. سپس بر او نماز خواندم و دفنش کردم. (۱)

حکایت

گویند درویشی ژنده پوش، اراده رفتن به دربار پادشاه داشت. او را گفتند: این لباس کهنه و چرکین، از تن برکن و لباس نو بپوش که این، مناسب مجلس سلطان نیست. درویش گفت: چه کنم که لباسی غیر از این ندارم! با لباس پاره و چرکین به دربار شاهان رفتن، عیب نیست. اما عیب و ننگ آن است که با همان لباس پاره و چرکین، از خانه سلطان بیرون آیی که این عمل، سزاوار شأن شاهان نیست. (۲)

حکایت

نقل است که چون «مالک دینار» از دنیا رفت، بزرگی او را به خواب دید به او گفت: خدای عزوجل با تو چه کرد؟ گفت: در حالی با خدا روبه رو شدم که غرق گناه بودم، اما به سبب گمان نیک که به خدا داشتم، همه را محو کرد. (۳)

نکته

هر اندازه شخص نسبت به رحمت و کرَم پروردگار شناخت بیشتری داشته باشد، و از مهربانی و گذشت آفریدگار نسبت به بندگان گنه کارش آگاهی بیشتری داشته باشد، خوش گمانی او درباره خداوند بیشتر، و امیدش نسبت به پروردگار افزون تر خواهد شد. دراین باره حکایت هایی که در آن، مهرورزی و عفو پروردگار نسبت به بنده گنه کارش

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص ۱۷۱ و ۱۷۲، به نقل از: رنگارنگ، علی اکبر عماد، ج۲، ص۶۳.

۲- حج برنامه تکامل، ص۱۴۱ و ۱۴۲.

۳- تذکره الاولیاء، ص۵۶.

بازتاب یافته و شرمندگی بنده را در پی داشته است، شنیدنی است. نمونه ای از آن را «عطار» در «تذکرهٔ الاولیاء» چنین آورده است:

نقل است که جوانی، مفسد در همسایگی مالك دینار بود و مالك، پیوسته از او می رنجید، و صبر می کرد تا دیگری گوید. تا اینکه روزی جمعی از دست او شکایت به پیش مالك بردند. مالك برخاست و پیش او رفت. و جوان سخت جبّار بود، مالك را گفت: «من از نزدیکان سلطان هستم. هیچ کس را زهره آن نبوَد مرا دفع کند» . مالك گفت: «می رویم پیش سلطان، و به سلطان می گوییم» . جوان گفت: «سلطان، رضای مرا فرو نگذارد، و به هرچه من کنم و گویم، راضی باشد» . مالك گفت: «اگر با سلطان نتوان گفت با [خداوند] رحمان توان گفت» . جوان گفت: «او کریم تر از آن است که مرا بگیرد» . مالك گفت: «از پاسخ او درماندم و از پیش او برفتم» . روزی چند برآمد. فساد او از حد بگذشت. دیگر بار مردمان به شکایت برخاستند و پیش من آمدند. عزم کردم تا او را ادب کنم. در راه آوازی شنیدم: «دست از دوست ما باز دار!» . تعجب کردم و پیش جوان رفتم. گفت: «باز اینجا آمدی؟ !» گفتم: «این بار آمده ام تا خبر کنم که آوازی چنین شنیده ام» . جوان چون این را بشنید گفت: «چون چنین است، هرچه دارم برای او بدهم و هرچه رضای دوست است، آن را طلب کنم و می دانم که رضای دوست در طاعت اوست. توبه کردم که دگر در وی عاصی نشوم» .

پس هرچه داشت - از مال و مِلك - بداد و روی به راه نهاد و هرگز کسی او را باز ندید. مالك گفت: بعد از مدتی او را به مکّه دیدم، چون خلالی شده و جان به لب رسیده، می گفت: «او گفته است که دوست ماست، رفتم بر در دوست» . این بگفت و جان بداد. (۱)

۱- تذکره الاولیاء، صص ۵۱ و ۵۲.

۸. عرفات و شکوه دعای دسته جمعی

یکی از فرصت های استجابت دعا، دعای دسته جمعی است. حضور در میان جمع و دعا به همراه جمعیت، آن هم در مکانی به نام عرفات و در زمانی به نام عرفه، یکی از فرصت های استثنایی برای دعا و رسیدن به خواسته ها است. به تعبیر آیت الله میرزا ملکی تبریزی:

بدان که اجتماع حجاج در دعا در یک میدان و صحنه واحد، آن هم در حضور صلحا و اهل باطن و ابدال و اوتاد و غیر آنها از انسان های بزرگ و کامل که هیچ وقت حج از آنها خالی نیست، به همراه آن همه خواستن و طلب نزول رحمت و جود و کرم الهی که گردن ها کشیده و دیده ها خیره شده و همه در حال تضرّع و زاری هستند، یکی از علت های تامه جهت استجابت و رسیدن به خواسته هاست، و برای اجتماع دل ها و همت ها تأثیر ویژه ای برای رسیدن به مقصود و دستیابی به آرزوهاست. (۱)

استاد شهید مرتضی مطهری نیز دراین باره فرمود:

یکی از آثار حج، جنبه اجتماعی و هماهنگی آن است. فرق است که کسی به تنهایی برود، مثلاً به عرفات برای دعا و یا با یک میلیون جمعیت باشد. در روح بشر خاصیت هماهنگی با جمع است که از آن به «محاکات» تعبیر می کنند. اسلام از جنبه روانی به محیطهای مذهبی و معنوی که موجب برانگیخته شدن احساسات مکتوم است، اهمیت می دهد. مسئله محاکات از نظر علمای اجتماع تنها جنبه فیزیکی دارد، نوعی عکس العمل است در طبیعت، اما باید به آن، جنبه روحی را اضافه کرد که استعدادی در روح هست و احتیاج دارد به بیداری. در آن وقت است که گاهی قوت این عکس العمل صدها برابر اصل عمل می شود. (۲)

۱- مراقبات، آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی، ج۲، صص۲۲۴ و ۲۲۵.

۲- حج، شهید مطهری، ص۶۶.

۹. دعا برای دیگران در سرزمین عرفه

گاهی دعا، از روی خودخواهی است؛ به این معنا که شخص، تنها برای خود دعا می کند، و به دیگران دعا نمی کند. توصیه اهل بیت: مبنی بر دعای به دیگران، افزون بر آنکه راهکاری عملی برای رفع خودخواهی در انسان و ایجاد خیرخواهی نسبت به دیگران است، یکی از عوامل استجابت دعا و یکی از شیوه های دستیابی به بیش از خواسته های خود است، امام باقر (ع) می فرمایند:

اَسرَعُ الدُّعاءِ نُجْحاً لِلِاجابهِ دُعاءُ الاَخِ لاَخیهِ بِظَهرِ الغَیبِ یَبدَءُ بِالدُّعاءِ لاَخیهِ فَیقولُ مَلَکٌ مَوکَّلٌ بِهِ: آمینَ وَ لَکَ مِثلاهُ. (۱)

دعایی که در اجابت کامیاب تر است، دعای برادر است برای برادر دینی خود در پشت سر او؛ او برای برادرش دعا می کند، و فرشته ای که بر او گمارده شده است، می گوید: آمین و برای تو باد دو برابر آن.

حکایت

علی بن ابراهیم به نقل از پدرش می گوید: «عبدالله بن جندب» را در عرفات دیدم که زمانی طولانی دست به سوی آسمان بلند کرد. سیلاب اشک از گونه هایش بر زمین سرازیر بود، به گونه ای که من شخص دیگری را این چنین در حال مناجات ندیدم. پس از فراغت از مناجات به او گفتم: «کسی را بهتر از تو در حال نیایش ندیدم» گفت: به خدا سوگند در آن حال، فقط برادرانم را دعا می کردم؛ زیرا از امام موسی بن جعفر (ع) شنیدم که فرمود: «کسی که در غیاب برادر [ایمانی] خود در حق او دعا کند، از جانب عرش ندا داده می شود که صد هزار برابرش برای تو خواهد بود» . پس سزاوار نبود که من صد هزار برابر، دعای مستجاب را به خاطر یک دعا که برآورده شدنش معلوم نیست، واگذارم. (۲)

۱- اصول کافی، ج۶، ص۱۲۴.

۲- اصول کافی، ج۶، ص۱۲۶.

حکایت

«زیـد نرسـی» می گویـد: بـا «معاویـهٔ بن وهب» در عرفـات بودم و او دعا می کرد. در موقع دعا کردن دقت کردم، دیـدم که او حتی یـک کلمه هم برای خودش دعا نکرد. مردم شـهرهای دوردست را با ذکر نام و نام پـدرانشان دعا می کرد، تا اینکه مردم از عرفـات بازگشـتند. به او گفتم: «ای عمـو! از تـو امر عجیـبی دیـدم» . گفت: «چیست آنچه تـو را به تعجب در آورده است؟» گفتم: «اینکه در چنین موضعی، مردم را بر نفس خود اختیار کردی و این که یک یک آنها را در اینجا یاد کردی!» پس به من گفت: «جای تعجب ندارد ای پسـر برادر من! به درستی که از مولایم [امام جعفر صادق (ع)] شـنیدم که فرمود: «هر که از برای برادر مؤمن خود در غیاب او دعا کنـد، فرشـته ای از آسـمان دنیا ندا کند که ای بنده خدا! صد هزار برابر آنچه طلب کردی تو راست؛ و او را فرشـته ای از آسـمان دوم ندا کند که بنده خدا دویست هزار برابر آنچه طلب کردی تو راست، و او را فرشته ای از آسـمان سوم نـدا کند که ای بنده خدا سـیصد هزار برابر آنچه طلب کردی تو راست و او را فرشـته ای از آسـمان چهارم ندا می کند که ای بنده خدا! چهارصد هزار برابر آنچه طلب کردی تو راست، و او را فرشته ای از آسمان پنجم ندا می کند که ای بنده خدا! پانصد هزار برابر آنچه طلب کردی تو راست، و او را فرشته ای از آسمان ششم ندا می کند که ای بنده خدا! ششصد هزار برابر آنچه طلب کرده ای تو راست و او را فرشته ای از آسمان هفتم ندا می کند که ای بنده خدا! هفتصد هزار برابر آنچه طلب کرده ای تو راست. آن گاه خداونـد ندا می دهد او را که من بی نیازی هسـتم که هیچ گاه تهی دست نمی شوم، ای بنده من! هزار هزار برابر آنچه طلب کرده ای تو راست» .

پس کـدام یـک از این دو امر، بزرگ تر است ای پسـر برادر من؟ کـاری که من انجـام دادم و آن دعـا دربـاره دیگران بـود، و کاری که تو مرا بدان می خوانی و آن دعا در حق خودم می باشد. (۱)

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۴۹ و ۱۵۰، به نقل از: عده الداعی، ص۱۳۶.

حکایت

امام حسن مجتبی (ع) می فرماینـد: «شبی مادرم را دیـدم که در محراب عبادت است، و تا صـبح سـرگرم به دعا و نماز مشـغول است. دقت کردم دیـدم که مـادرم، تنهـا برای دیگران دعـا کرد و دربـاره خود هیـچ دعـایی نکرد. گفتم: مادر جان! چرا همان گونه که برای دیگران دعا کردی برای خودت هم دعا نکردی؟ فرمود: پسـرم! «الجار ثمّ الدار» . اول همسایه و بعد خود انسان» (۱) .

«باری اینک که توفیق الهی، چنین سـعادت بزرگی نصیب ما کرده و ما را به عرفاتش راه داده است و در موقفی ایستاده ایم که خواسـته هـای مـا را با لطف گسترده خود می پـذیرد و دعاهای ما را به اجابت می رسانـد و کسـی را محروم از کنار این خوان نعمت برنمی گرداند، به حکم وظیفه احسان که درباره والدین و ارحام و بسـتگان و همسایگان و دیگر مؤمنان داریم، مقتضـی است که در همین ساعت پرارزش، به یاد دورمانـدگان از این سـرزمین نزول رحمت و مغفرت بیفتیم. از خداونـد بزرگ، برای یکایـک آنهـا، طلب رحمت و مغفرت کنیم و برآورده شـدن حوایـج، رفع گرفتاری ها، حل مشـکلات و خیر و سـعادت دنیا و آخرتشان را از خالق مهربان بخواهیم و به ویژه گذشـتگان و خفتگان در دل خاک را که چشم به راه دعا و اسـتغفار ما هستند، از نظر دور نداریم» . (۲)

۱۰. صحرای عرفات، یادآور صحرای قیامت

از ویژگی هـای رسـتاخیز، ازدحـام انبوه جمعیت است که برای حسـاب و کتاب و رسـیدگی به پرونـده اعمالشان برانگیخته می شونـد. به جهت جمعیت انبـوه، بایـد رنـج انتظـار را تحمـل کننـد، برخی نیز فـارغ از هرگـونه رنـجِ انتظـار و به دور از هرگـونه حسابرسی در اعمال، در سایه رحمت خدا در انتظار ورود به بهشت هستند. بی گمان

۱- وسایل الشیعه، ج۷، ص۱۱۳.

۲- حج برنامه تکامل، ص۱۴۸.

آنها کسانی هستند که خود به حساب خود در همین دنیا رسیده و همه رفتار خود را به دقت بررسی کرده و آن را از هرگونه گناه و لغزشی پیراسته اند. عرفات با آن جمعیت انبوهش می تواند تذکری برای جمعیت روز رستاخیز باشد، تا حاجی در اثر این تذکر، در همین دنیا به محاسبه دقیق عملکردهای خود بپردازد و آنچه از کژی ها و ناپاکی هاست، از دامن خویش بپیراید، تا در روز رستاخیز از دغدغه حساب و کتاب و از رنج معطلی در دل آن همه جمعیت رها باشد. «غزالی» می نویسد:

و اما وقوف به عرفه و اجتماع خلق از اطراف و دعا کردن ایشان به زبان های مختلف، به صحرای قیامت ماند که همه خلایق جمع شده اند و هرکسی به خویشتن مشغول است و متردّد میان ردّ و قبول. (۱)

۱۱. تجلی خدا در روز عرفه

گرچه خداوند، همه جا در حال تجلی و ظهور است، و جلوه های او را همه جا می توان یافت، گاهی در برخی مکان ها و زمان ها تجلّی و ظهور او محسوس تر است و آدمی بهتر می تواند جلوه های او را دریابد. یکی از این مکان ها و زمان ها عرفات و عرفه است. در عرفات، حاجی، خدا را می یابد، او را حس می کند و بهتر و بیشتر از مکان ها و زمان های دیگر می تواند تجلّی او را بر بندگان خویش شاهد باشد. البته اندکی نیاز به بصیرت و بیداری قلب است تا بتوان گونه های تجلّی خدا در عرفات را دریافت. نمونه ای از این تجلی را در حکایت زیر می خوانیم:

روزی جناب آقای میرزا مهدی آشتیانی در منزل مرحوم آیت الله حجت بودند. ایشان در آنجا چنین تعریف کردند: اینجانب دچار یک بیماری سختی شدم که برای معالجه آن، هم در کشور، بسیار تلاش کردم و هم به خارج از کشور سفر کردم، اما معالجه

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۳۸.

حاصل نشد و از باز یافتن سلامتی خویش نومید شدم. در سال ۱۳۶۵ه. ق اینجانب با اتوبوس عازم مشهد بودم که در میان راه حالم به هم خورد، به گونه ای که راننده و مسافران اتوبوس فکر کردند دچار سکته قلبی شده ام. به همین جهت ماشین را متوقف کردند و مرا بیرون آوردند تا برای نجات من کاری بکنند. اما در همان حال در عالم دیگری بودم. دیدم که در صحرای عرفات هستم و انوار بسیاری در آنجا به آسمان پرتو افکن است و انبوه مردم بدان سو چشم دوخته اند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: پیامبر گرامی حضور دارند. به سوی آن حضرت رفتم که دیدم چهارده خیمه در کنار هم به یکدیگر نصب شده که بزرگ ترین آنها از آن پیامبر (ص) است. وارد شدم و ضمن عرض سلام خواستم بیماری خود را بازگو نمایم که پیامبر (ص) با مهر و محبت بسیار فرمودند: «از آنجا که شما زائر پسرم رضا هستی، برو به خودِ او بگو» .

به خمیه حضرت رضا (ع) رفتم و پس از عرض سلام سه حاجتی که داشتم بازگو کردم. آن حضرت نیز بزرگواری کرده و جواب مرا دادند. در این حال بود که به خود آمدم و دیدم در میان بیابان و در حلقه مسافران اتوبوس هستم و حال من نیز کاملاً خوب است.

در آن محفل آیت الله حجت می گویند: «من مدت ها درباره این روایت که می فرماید:

«اِنَّ اللَّهَ یَتَجَلّی لأهلِ العَرَفاتِ» (۱)؛ «خداوند بر اهل عرفات تجلّی می کند» فکر می کردم و اکنون بر من روشن شد که، تجلی خدا در عرفات عبارت است از تجلّی خدا بر پیامبر گرامی و خاندان وحی و رسالت، و در این مورد نیز تجلّی حضرت رسول و امام رضا (ع) بر شما» . (۲)

۱- البته روایتی با عبارت مذکور در مجامع روایی وجود ندارد. بلکه اصل روایت چنین است: «انّ الله یتجلّی لزوار قبر الحسین (ع) قبل اهل العرفات. . .» .

۲- داستان ها و حکایت های حج، صص۲۱۸ و ۲۱۹ به نقل از: کرامات صالحین، محمد شریف رازی، صص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۱۲. عرفات و تمرین زهدپیشگی

اگر حاجی، هیچ گاه طعم شیرین زهد را نچشیده باشد، و هنوز موفق نشده باشد، که صفای یک زندگی ساده و به دور از تکلّف را دریابد، عرفات فرصت بسیار خوبی برای درک این تجربه شیرین است. آن که حضور پروردگار را در عرفات درک می کند، و از زودگذر بودن این فرصت باخبر است، نه تنها از آسایش و رفاه سخنی نمی گوید که در بالاترین اندازه زهد و سادگی، عرفه را به غروب می رساند. زهد و بی تکلفی نیز برای خود عالمی دارد. آن که از زیر بار تعلّق و جاذبه های فریبنده دنیا آزاد است، به لذت هایی رسیده است که دیگران از آن محرومند.

اگر لذتِ ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس، لذت ندانی حکایت خواهر شهید آیت الله محمدباقر صدر، شهید بنت الهدی صدر در خاطرات خود در حج، از عرفات یاد می کند و اینکه برخی ها به خاطر نبودن فرش و زیرانداز در چادر در آن سرزمین مقدس سر و صدا کرده بودند، ضمن ناراحتی چنین می نویسد:

ماشین کنار یکی از خیابان ها ایستاد. پیاده شدیم. در یک دست، ساکی که درونش جامه های احتیاطی احرام، سجاده، قرآن و کتاب دعا بود. در دست دیگر آفتابه ای خالی برای تهیه آب، پشت سر راهنما راه افتادیم، از پیچ و خم چادرها گذشتیم تا به چادر خودمان رسیدیم. چادر فرشی نداشت، به همین دلیل سر و صداها پیرامون ما برخاست که: این چیست؟ چگونه بنشینیم، چگونه بخوابیم و. . . وضع عجیبی بود. واقعاً رنج آور بود که به دلیل نبودن وسایل راحتی، این بگو مگو شنیده شود! وسایلی که در پاکی آن سرزمین و قداست آن، هیچ تأثیری نداشت. البته چیزی نگذشت که با زیرانداز، چادر ما فرش شد. گرچه زیراندازها سبب راحتی جسم بود، ولی

احساس کردم که به خاطر واقعیت زندگی، مورد علاقه است؛ چراکه یادآور حرص انسان به زندگی آسوده و استفاده از وسایل مادی است. (۱)

۱۳. یار در عرفات

«بزرگ ترین امری که موجب سعادت و امید به مغفرت اهل موقف می شود، آن است که وجود مقدس حضرت حجهٔ بن الحسن (عج) ، همه ساله در موسم حج، در موقف عرفات، تشریف فرما هستند، و بدیهی است که سرزمین عرفات، از این جهت نیز شرافت و جلالت فوق العاده ای به خود می گیرد و مهبط فرشتگان سماوات می گردد و برکات خاص الهی، به پاس احترام آن حضرت، شامل اهل موقف می شود.

این مطلب، برای ارباب معرفت و بصیرت و متنعمین به نعمت ولایت، مطلبی بی نهایت بزرگ و روشنی بخش دل ها و دیده های اهل ایمان است. اهل ایمان با قلبی سرشار از امید به رحمت، دست به دعا بر می دارند که:

پروردگارا! اگرچه گناهان روی ما را سیاه و اعمال ما را تباه کرده است و آبرویی برای ما، در پیشگاه مقدّست باقی نگذاشته است، ولی ما به اتّکای آبرومندی حضرت حجت و ولی اعظمت که هم اکنون در جمع ما حاضر است و موقف، به یمن وجود مبارکش، مبارک گشته و پیشاپیش اهل موقف، دست های مقدسش را به دعا به سوی تو برداشته است رو به تو آورده ایم و دست گدایی به سوی تو دراز کرده ایم. به یقین می دانیم که حرمت آن حضرت در ساحت اقدست آنچنان عظیم است که هر که در پناه او به تو رو آورد و در سایه دست او دست سؤال و تضرّع به سوی تو دراز کند، محروم برنمی گردد. (۲)

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص۲۱۹ و ۲۲۰، به نقل از: میقات حج، ش ۱۰، صص۱۷۷ و ۱۷۸.

۲- حج برنامه تکامل، صص۱۴۲ و ۱۴۳.

امام صادق (ع) می فرمایند:

یَفقِدُ الناسُ امامَهُم، یَشهَدُ المَوسِمَ فَیَراهُم وَ لاَ یَرَونَهُ. (۱)

مردم امام خود را نمی یابند، آن حضرت در موسم [عرفات] حضور می یابد، پس آنها را می بیند، اما آنها او را نمی بینند.

همچنین نایب خاص امام زمان (عج) ، «محمد بن عثمان عمری» می گوید:

وَاللهِ اِنّ صاحبَ الامرِ لَیَحضُرُ المَوْسِمَ کُلَّ سَنَهٍ، یَرَی النّاسَ وَ یَعرِفُهُم وَ یَرَونَهُ وَ لا یَعرِفونَه. (۲)

به خدا سوگند که صاحب الامر، هر سال در موسم حضور می یابد، مردم را می بیند و آنها را می شناسند [اما] مردم او را می بینند ولی نمی شناسند.

«همچنین بسیاری از تربیت یافتگان و شاگردان خاص آن حضرت در میان حج گزاران حضور دارند و به مدد عنایت خاص حضرتش از ملکوت افراد آگاهی می یابند.

شایان ذکر است که اگرچه ممکن است مشکلات زائران، ناخودآگاه به برکت امام زمان (عج) حل شود، ولی چنین نیست که هر عمل خارق عادت و کرامتی که در ایام حج و در سرزمین منا و عرفات روی داد، به طور مستقیم به دست وجود مبارک آن حضرت انجام گیرد. ممکن است ناآشنا یا سالمندی، راه خیمه و چادر خود را گم کند یا در بین راه بدون زاد و راحله بماند و ولیی از اولیای الهی که تربیت شده مکتب ولایت ولی عصر (ارواحنا فداه) است، او را راهنمایی کند. پس این شخص گرفتار، باواسطه به خدمت آن حضرت رسیده است، نه بدون واسطه.

تشرّف مستقیم و بی واسطه به محضر نورانی امام زمان (ارواحناه فداه) لیاقت و

۱- کافی، ج ۱، صص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

شایستگی های ویژه ای می طلبد؛ ازاین رو تنها اوحدی از موحّدان توفیق می یابند که وجود مبارک آن حضرت، شخصاً به حضور او بیاید. البته عنایت ایشان شامل اولیا و صالحان و شهیدانی که تربیت کرده است، می شود و آنان به دستور آن حضرت، مشکلات دیگران را حل می کنند» . (۱)

۱- صهبای حج، صص۴۳۳ و ۴۳۴.

فصل سیزدهم: وقوف در مشعر

اشاره

فصل سیزدهم: وقوف در مشعر (۱)

«انس و عشق به حضرت احدیت و درک نور تابان آن بی همتا را در صحرای ظلمانی وجود خود، در مشعر بیاموزید» . (۲)

چو کردی میل زردی مهر خاور

روان گشتم از آنجا سوی مشعر

گذشته ساعتی از شب رسیدم

در آنجا خمیه طاعت تکیدم

پس آن گه چیدم اول سنگریزه

زنم بر فرق جمره از ستیزه

چو فارق گشتم از برچیدن سنگ

به سوی خیمه خود کردم آهنگ

در آن شب کرد خوابم سازگاری

که جستم نشئه شب زنده داری

شدم واصل به درگاه خداوند

به داماِن جلالش چنگ را بند

نمودم از ره امیدواری

که بخشد جرم من شاید به زاری

۱- بعد از آنکه از وقوف در مغرب شب دهم فراغت حاصل شد، باید به مشعرالحرام کوچ کرد که محل معروفی است و

حدود معینی دارد: احتیاط واجب آن است که شب دهم را تا طلوع صبح در مشعرالحرام به سر ببرد و نیت کند اطاعت خدا را در این به سر بردن. چون صبح طلوع کرد، نیت وقوف به مشعرالحرام کند تا طلوع آفتاب، و چون این وقوف، عبادت خداوند است باید با نیت خالص از ریا و خودنمایی وقوف کند، و الّا حج او در صورت ریا کردن با عمد و علم، باطل خواهد شد. (منتخب مناسک حج، صص ۲۲۱ - ۲۲۳)

۲- صحیفه حج، ج۲، ص۱۶۳. (مقام معظم رهبری)

زبان بر عذر جرم خود گشودم

بسان سائلان زاری نمودم

که یا رب بنده زار و ذلیلم

به سوی خانه ات گشتی دلیلم

سزاوار خداوندیت ای شاه

نکردم بندگی، فریاد و صد آه

تلف عمرم به غفلت شد چه گویم

به درگاهت نمانده آبرویم

منم آن ریزه خوار خوان احسان

نکرده شکر نعمت های الوان

بدین درگه سیه رو آمدستم

ز بهر توبه این سو آمدستم

اگر جرمم نبخشی وای بر من

که دوزخ باشدم مأوا و مسکن

(۱) و (۲)روز عرفه و وقوف در عرفات به پایان رسیده و شب «عید اضحی» داخل می شود. میهمانان خدا، آماده حرکت و «افاضه» به سوی مشعرالحرام می شوند. امید آنکه نور معرفت خدا در این وادی عرفان و شناسایی، بر دل های باصفا تابیده باشد و الطاف و عنایات خاصّ حضرت حق شامل حال همگی شده باشد. امیدست با قلبی منوّر و روحی تائب و اندوخته های معنوی فراوان از دامن «جبل الرحمهٔ» کوچ کنیم تا شب عید قربان را در مشعر بیتوته کنیم و کنار سفره دیگر خدا بنشینیم. در آن ساعات اول شب، غوغای عجیبی برپا می شود. تاریکی اول شب و برچیدن خیمه ها و هم شکل بودن افراد و رفت و آمدهای توأم با شتاب برای بار بستن و سوار شدن، مشکلاتی ایجاد می کند و خطراتی چون گم شدن و بازماندن از کاروان، برای بسیاری از مردان و زنان پیش می آورد. بنابراین باید مراقب بود تا موجبات پریشانی و دل نگرانی به وجود نیاید. حال دعا و فراغت قلبی برای مناجات با خدا در مشعرالحرام از دست نرود. شیطان مطرود، در این گونه از لحظه های حساس که

لحظه های تحصیل سعادت ابدی برای آدمیان است، بیش

۱- سفرنامه منظوم حج، صص ۷۷ و ۷۸.

۲- بانویی اصفهانی از دوره صفوی.

از همیشه می کوشد که انسان را به نحوی پریشان خاطر کند تا حال دعا و توجه به خدا از او سلب شود. گاهی دیده می شود که با کوچک ترین بهانه ای، اشخاص به دلیل بعضی امور جزیی بی ارزش، به یکدیگر پرخاش می کنند. انسان عاقل، وقت و فکر و نفس خود را گران قدرتر از آن می داند که در آن ساعت عزیز، و در آن مکان شریف، درباره این امور ناچیز بیندیشد و حرفی بزند.

او برای لحظه لحظه این ساعات شریف ارزش قائل است. او می خواهد در هر نفسی که می کشد و هر سخنی که می گوید، ذکری بگوید، دعایی کند و عباداتی انجام دهد تا درجات معنوی و اخروی به دست آورد؛ البته، چه عبادتی نزد خدا، در آن موقع، محبوب تر از احسان و نیکی به زوّار و کمک کردن به آنها؟ تحمل اذیت و آزار آنها و خوش رویی در مقابل تندی و خشونت آنها نیز عبادت است و به حساب حضرت میزبان کریم خواهد بود. (۱)

اینک همه با هم با قلوبی سرشار از محبت نسبت به یکدیگر وارد مشعر می شویم. این وادی را شاید از آن نظر که به مکه نزدیک تر است «مُزدَلِفه» هم می گویند: مزدلفه مشتق از «زَلَف» به معنای نزدیک شدن است. در لسان روایات، به معنای «جمع» نیز آمده است؛ زیرا در اینجا با سقوط اذان از نماز عشا، جمع بین صلوتین می شود.

«شعار» یعنی: علامت و نشان.

«مشعر» یعنی: محلی که شعار خدا و نشان خداجویی و خداخواهی، در آن کاملاً پیداست.

آنجا هیچ مظهری از مظاهر دنیاطلبی و خودخواهی دیده نمی شود. بیابانی است پر از سنگ و خاک که بیش از یک میلیون انسان سفیدپوش را - که جز دو تکه پارچه سفید احرام و یک پتو برای مصونیت از سرما، چیز دیگری همراه ندارند - در آغوش

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

گرفته است. آنها در زیر نور کمرنگ ستارگان اسرارآمیز آسمان، پناه به دعا و مناجات با خدا می برند.

راستی که آنجا مشعر است و جز «شعارهای الهی» و نغمه های روح بخش آسمانی، صدا و آهنگ دیگری به گوش نمی رسد. زمزمه های دعا و مناجات های شورانگیز از همه جای آن وادی به زبان های مختلف به گوش می رسد و لطافت روحانی خاصّی به روح انسان می بخشد. برخی از دعاها آنچنان عمیق است و از دل پرسوز بر می خیزد که هر شنونده دل زنده ای را تکان می دهد و شوری در وجودش بر می انگیزد و اشک از دیدگانش سرازیر می کند. (۱)

«وقوف در مشعرالحرام مستحباتی هم دارد:

- با دلی آرام از عرفات به سوی مشعر حرکت کردن؛

- در راه رفتن میانه روی کردن؛

- کسی را آزار ندادن؛

- نماز شام و خفتن را تا مزدلفه به تأخیر انداختن؛

- از طرف راست نزول کردن؛

- عبادت و استغفار به مقدار ممکن؛

همچنین شایسته است سنگریزه های رمی در منی را از این منطقه بردارد» . (۲)

«اذان مغرب روز عرفه، همچون آهنگ کوچ است. گویا در صور دمیده اند. همه اولاد آدم مضطرب و نگران به سمت مشعرالحرام در حرکت اند. اینجا جلوه بسیار کوچکی از محشر است. این وقوف در مشعرالحرام است؛ مزدلفه، وادی محشر؛ چرا محشر؟ یادآوری ابابیل، آن مجریان امر الهی و محل هلاکت سپاه ابرهه.

۱- حج برنامه تکامل، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- اسرار عرفانی حج، ص۴۷۳.

در اینجا چادری، فرشی و زیراندازی نیست. اگر خواستی استراحت کنی و نماز بخوانی، بایستی روی زمین، خاک بیابان، یا حداکثر آسفالت جاده آرام بگیری و عبادت کنی. جالب است که کسی (به ویژه از گروه های پزشکی) به یاد ندارد که در مشعر، گزِشی گزارش شده باشد. می گویند همه حشرات در این چند روز به فرمان خداوند، به لانه های خود می خزند، تا میهمانان او را نیازارند. در این وقوف باید (اگر پیشتر سلاح بر نگرفته ای) به دنبال جمع آوری سلاح، سنگ ریزه، برای مبارزه با شیطان باشی. شیطان نیز برای مبارزه با اولاد آدم سلاح جمع می کند. نباید ساده لوحانه گرفتار عجب شد و خود را هشیار و شیطان را غافل و در خواب پنداشت. باید توجه کرد که حتی اگر آدمیزاد از شیطان غافل شود (که در بسیاری موارد چنین است) ، شیطان از انسان غافل نمی شود. شیطان سلاح های بسیار شیرین برای جسم دارد، درحالی که برای روح انسان، بسیار کشنده و مهلکند. سلاح او امیال نفسانی است، شهوات، مال، مقام، جاه، غرور، نخوت، خودستایی و در یک کلام، دنیاست» . (۱)

۱. شکوه شب مشعر

شب آمد شب رفیق دردمندان

شب آمد شب حریف مستمندان

شب آمد شب که نالد عاشق زار

گهی از دست دل گاهی ز دلدار

شب است انجم فروز کاخ نه طاق

شب است آتش زن دل های مشتاق

شب از فریاد مرغ حق شود مست

به تار طرّه جانان زند دست

شب است اختر شناسان را دل افروز

شب است آتش بجانان را جگرسوز

شب آمد کاروان عشق را میر

شب آمد ملتزم پرموج تقدیر

شب آمد کشتی دریای توحید

شب آمد شهپر عنقای تجرید

۱- تأملی در معنای مناسک حج، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

شب آمد حکمت آموزِ دلِ پاک

شب آمد گوهرافروز نُه افلاک

شب آمد دلفریب آسمانی

چراغ افروز صبح شادمانی

شب آمد منظر زیبای افکار

شب آمد صفحه پرنقش اسرار

شب آمد پرده پوش مست و هوشیار

فروغ دیده و دل های بیدار

به شب مردان که در ره تیزگامند

بسان شمع سوزان در قیامند

به شب مرغان حق را سوز و ساز است

بخاک عشق شب روی نیاز است

شب آن معراجی عرش آشیانه (۱)

«فسبحان الذی اسرا» ترانه

فراز بارگاه عرش بنشست

زجام «لی مع الله» گشت سرمست

شب ار چشم طبیعت رفت در خواب

دل بیدار گشت از شوق بی تاب

شب ار بی دانشان آرام یابند

به شب ارباب دانش کام یابند

شب تار آینه صنع الهی است

به ظلمت آب حیوان را گواهی است

هزاران چلچراغ روشن از خود

شب افروزد بر این سقف زمرد

زرافشان کرد روز ار دامن خاک

پر از دُر کرد شب دامان افلاک

اگر خورشید باشد خسرو روز

سپاه انجم شب باد فیروز (۲)

عارفان بیداردل و عاشقان دردمند، با شب و سکوت آن و ستاره های اسرارآمیزش، اُنسی دیرینه دارند. با آمدن شب، همه غوغاها و تکاپوهای روزانه آدمیان فرو می خوابد و تمام صداها و فریادهای روزانه به خاموشی می گراید. سکوتی مرموز پهنه تاریکی آن را فرا می گیرد شب برای آنها بهترین زمان برای خلوت با آفریدگار مهربان است، تا در آن لحظه های اُنس و دلدادگی، از شراب طهور آرامش بنوشند، و شادکام و طربناک گره از کار فرو بسته خود بگشایند.

۱- مقصود، حضرت رسول ((ص) است.

۲- شکوفه های عرفان، مهدی الهی قمشه ای، صص ۳۰ - ۳۲.

به تعبیر زیبای خواجه عبدالله انصاری:

گُلبن باغ بلاغت، شب است، و خزاین دفاین رحمت حق، شب است. چنان که سقف سما را سیارات است، هر غفلت و زلتی (۱)را نیز کفّارات است؛ کفّارات گناه مؤمن، تب است وکنج عافیت مشتاقان، شب است. شب در معنا، سراپرده ظَلام (۲)است. یا خود، شاهراه بلده «

والله یدعُو الی دارالسلام » است. شبی که در او نمازگزاری، آیینه معرفت است، و چون نیاز عرضه داری گنجینه محبت است.

روزی که به معصیت به سر می بری، نامه گناهی است پر ظلمت، و شبی که به غفلت به پایان می رسانی شَبَه (۳)سیاهی است بی قیمت. . . در عالم معنی بر سیلاب طوفان غفلت روز نگر که تیره است، و چشمِ روح تو، از او مجروح و خیره است، لاجرم، کحّال (۴)حکمت، سرمه سیاه شب را به وسیله «

قُم اللّیل » ، در دیده دل تو می کشد تا بینای ازل و ابد شوی. . . روز به تواضع و خلق حسن خندان باش، چندان که خاک شوی، شب به مسکنت و خشیت، گریان باش تا از جمله گناهان پاک شوی. (۵)عارفان را در شب به گریه فرمایند، تا چون روی دل ایشان به قطرات ندامت شسته گردد، نظر کرامت یابند. یعنی گل چینند و خار نبینند، در نور نشینند و نار نبینند. . . طالبی که روز، نامه محبت نخواند، او قدر غَلبات (۶)خدمات تجلّیات شب چه داند؟ کو عاشق شب خیزی، و صادق اشک ریزی، تا قدر شب بداند؟ (۷). . .

۱- زلّت: گناه، لغزش.

۲- ظلام: تاریکی.

۳- شبَه: سنگ سیاه و براق.

۴- کحّال: آن کسی که سرمه در چشم ها می کشد.

۵- رسائل جامع، صص ۵۸ - ۶۰.

۶- غلبات: برکت، سعادت.

۷- رسائل جامع، صص۶۲ و ۶۳.

هر که عزت شب شناخت، عالِم است، و هر که قیمت شب خیزان ندانست ظالم است. . . . (۱)

شب به حضرت عزت بنالید، که الهی! اگر روز بنده رومی درگاه است، شب نیز غلام حبشی بارگاه است. به جاه نبی قریشی، که این حبشی شب را به رومی روز، فیروز گردان.

باری عزّ اسمه خطاب کرد که ای روز، بعد از این، بر شب شکسته دل، مفاخرت منمای، که شب پرده عصمت است و جذبه رحمت است. شب باغ یقین است و چمن «

اِنّ المتّقین » است. شب پناه انبیا است و گریزگاه اولیا، شب، سجده گاه عبّاد است و خلوتگاه زهّاد. شب خزینه اسرار است و سفینه (۲)ابرار است. شب خوان احسان برّ است و سرمه روشنایی چشم سرّ» . (۳)

باری شب مشعر نیز، یکی از این شب هاست، البته از جهت مکانی و زمانی نسبت به شب های دیگر برتری دارد.

«شبی که در تمام عمر انسان، نظیر و بدیل ندارد. شبی تاریک، اما برای زنده دلان، از هر روز روشنی، روشن تر است! شبی که در آن نسیم رحمت می وزد و باران مغفرت می بارد. شبی که درهای الطاف و عنایات بی دریغ خدا، به روی بندگان باز است. شب عید و عفو عمومی حضرت معبود است. مشعرالحرام است و مکان پذیرایی خاص ملک العرش. پس باید همه لحظه های آن را غنیمت شمرد» . (۴)

از امام صادق (ع) نقل شده است:

اگر بتوانی، امشب را احیا کنی و شب زنده داری بنمایی، چنین کن؛ زیرا به

۱- رسائل جامع، ص۶۴.

۲- سفینه: کشتی.

۳- رسائل جامع، صص۶۵ و ۶۶.

۴- حج برنامه تکامل، ص۱۵۸.

ما رسیده است که درهای آسمان، در این شب برای مؤمنین بسته نمی شود. صداهای آنان بالا می رود. زمزمه ها دارند، مانند زمزم زنبوران عسل! خدا -جلّ ثنائه - می فرماید: «من پروردگار شمایم و شما بندگان من هستید. حق مرا ادا کردید و بر من لازم است که دعای شما را مستجاب کنم» . پس هرکه را بخواهد، گناهان را از دوشش بر می دارد و هرکه را بخواهد مشمول مغفرتش می سازد. (۱)

حضرت علی (ع) فرمود: «دوست دارم خود را در این چهار شب، برای عبادت فارغ سازم؛ شب اول رجب، شب نیمه شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان» . (۲)

«آنان که صاحبدل و ارباب بصیرت اند می دانند که در واقع هنگام شب، فرصت بسیار مغتنمی برای خلوت با حضرت معبود است؛ زیرا وقتی پرده ظلمت شب همه جا را فرا گرفت و میان انسان و سایر اشیاء حجابی شد، به طور طبیعی یک حالت انقطاع قهری برای انسان پدید می آید و او از چنگ اشتغالات مادی که انسان را به خود مشغول کرده و از خدایش غافل ساخته است، رها می گردد و به طور طبیعی، بازگشت به فطرت و گرایش به مبدأ پیدا می کند و با محبوب اصلی خود اُنس می گیرد. به همین جهت خداوند حکیم در ردیف نعمت های ارزنده ای که در مقام امتنان بر بشر اسم می برد، نعمت شب را گاه به عنوان لباسی - که ساتر است - معرفی می کند و می فرماید: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً ؛ «و شب را پوششی برای شما قرار دادیم» . (نبأ: ۱۰) در جای دیگر، حالت پوشاندن شب را به عظمت یاد می کند و به آن قسم می خورد و می گوید: وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها ؛ «قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند» . (لیل:۱) (۳)

در شب وقوف در مشعر، از جهات گوناگون، مقتضیات بیداری و هشیاری برای ما

۱- کافی، ج۴، ص۴۶۹.

۲- مراقبات، ج۲، ص۳۱۴.

۳- حج برنامه تکامل، صص۱۵۹ و ۱۶۰.

فراهم است. شب «عید اضحی» از چند جهت شب مبارکی است که امتیاز خاصی برای احیا و شب زنده داری دارد. اگر اندکی به خود بیاییم، ارزش این شب نورانی را در طول عمر خود می شناسیم. در این موقف، مانند بسیاری از مردم غافل نباشیم که هیچ گاه به عظمت و آثار آن توجه نکرده اند. گویی آنان مشعرالحرام را یکی از استراحتگاه های بین راه تصور می کنند که مسافران رهگذر، موقع شب به آنجا می رسند و مقداری برای خواب و استراحت، توقف می کنند و سحرگاهان می روند. ازاین رو دیده می شود که برخی از حجاج، وقتی به مشعر می رسند، با عجله از ماشین پیاده می شوند و هر یک، دنبال گوشه ای می گردند که لااقل سه چهار ساعتی بخوابند! در صورتی که شب عید اضحی و بیابان مشعرالحرام از حساس ترین مواقف عبادت حجاج است که باید تا حدّ امکان از مقدار خواب، خوراک و آسایش همیشگی خود بکاهند و بر کمّ و کیف عبادت و بندگی بیفزایند. باید توجه داشت که قسمت عمده کار حجاج - حجاجی که چند ماه متوالی برای تهیه اسباب و مقدمات حج، دوندگی کرده و زحمت ها متحمل شده اند و خود را به مراکز حساس عبادت رسانیده اند - نیمه دوم روز عرفه است تا غروب آن روز در عرفات و نیمه دوم شب عید اضحی در مشعرالحرام است تا طلوع آفتاب، و روز عید قربان و شب و روز یازدهم و دوازدهم ذی حجّه در مکه و منا.

بی گمان وقتی انسان متوجه شد که با دعوت قبلی وارد خانه ای شده و بر سر سفره ای نشسته است، به طور طبیعی احساس عزت و احترام می کند و اطمینان بیشتری به اجابت دعوات و پذیرش خواسته هایش پیدا می کند. با دلگرمی کامل تری لب به تقاضا می گشاید؛ به خصوص اگر میزبان را به کرم بی پایان و رحمت و رأفت بی منتها بشناسد؛ میزبانی که آمادگی خود را برای اجابت دعوات میهمانان، اعلام فرموده است» . (۱)

۱- ر. ك: حج برنامه تکامل، صص۱۶۳- ۱۶۵.

«تفاوتی که بین دو «وقوف» (وقوف در عرفات و وقوف در مشعرالحرام) وجود دارد، آن است که اولی در روز و در روشنایی است و دومی در شب و تاریکی. وقوف در عرفات از ظهر روز عرفه است تا اذان مغرب (همه در روشنایی) ، و وقوف در مشعرالحرام، از میانه شب است تا طلوع آفتاب (همه در تاریکی) . تفاوت در چیست؟ باید توجه کرد تفاوت روشنایی و تاریکی یا تفاوت روز و شب در چیست؟ و از آن مهم تر، تأثیر هر کدام بر انسان چگونه است؟ در مورد اول، تفاوتی بین روز و شب نیست؛ زیرا هر دو از آیات الهی اند. اما مورد دوم، بسیار مهم است؛ در روشنایی، می بینی و فکر می کنی و با هدایت خداوند، به شناخت و معرفت نایل می شوی. اما در تاریکی نمی بینی (نه طبیعت را و نه حتی چند قدمی خود را) جز آسمان و ستارگان و ماه شب دهم. اما فکر کردن رهایت نمی کند، و به نور ایمان، به شعور می رسی، که اینجا مشعر است. در عرفات به معرفت و آگاهی رسیدی و قلبت روشن شد. و اینک، حتی در تاریکی، آن نور معرفت، تو را به شعور می رساند. معرفت و آگاهی و عرفان کسب شده در عرفات، چراغی است برای هدایتت در شب تا به مرز شعور.

موضوع اساسی دیگر، تفاوت شب و روز است. شب از عناصر طبیعی (زمان) است که تعاریف، خوبی ها، ویژگی ها و مصادیق زیبایی آن در تعالیم وحیانی آمده است. شب در کلام الهی، مایه آرامش، زمان آغاز معراج نبی مکرم اسلام (ص) ، زمان حضور حضرت موسی (ع) در کوه طور و زمان مناسبی برای نماز، دعا، نیایش و استغفار است.

شب یکی از پدیده های مهم است، که اگر کسی با دیده حقیقت بین و قلب روشن در آن وارد شود، زمینه و بستری برای تعالی و رستگاری اش فراهم می شود. اما شب (بدون آگاهی) نمادی از ظلمت، تاریکی و گمراهی است که بدون وجود چراغ معنویت و بصیرت، چیزی جز وحشت برای انسان در پی ندارد. شب به سحر ختم می شود و سحر نیز در تفکر قرآنی، متضمن معارف و ویژگی های خاص، از جمله زمان مناسب

استغفار و عبادت است. قرآن کریم «سحر» و «شب» را یکی از بارزترین زمان های مطلوب و مناسب برای عبادت، دعا، استغفار و ارتباط با خدا معرفی کرده است» . (۱)

۲. شب مشعر، فرصتی برای تفکّر

ای برادر تو همان اندیشه ای

ما بقی تو استخوان و ریشه ای

گر گُل است اندیشه تو، گلشنی

ور بوَد خاری تو هیمه گلخنی (۲)

«مولوی» آدمی در شب، دست از کـار و تلاش برمی دارد؛ تعامل او با انسان های گوناگون تعطیل می شود، فعالیت جسـمی او فرو می خوابـد و حتی کارکردهـای اعضـای درونی او ماننـد ضـربان قلب، گردش خون و. . . کـاهش می یابـد. در نتیجه قلب انسـان، رقیق شـده، فرصتی شایسـته برای اندیشـیدن فراهم می آیـد. شب با فراغت و خلوتی که برای انسان ایجاد می کنـد، راه تفکر را فراهم می نمایـد، تا در اثر آن آدمی به بسیاری از حقایق نهان هستی راه یابـد، به خود بیایـد، و درباره خویش و رفتار خویش و چرایی آفرینش خویش، اندیشه کند؛ به دنبال آن، زندگی اندیشمندانه ای در پیش گیرد و همه عملکردهای خود را براسـاس چنیـن انـدیشه ای تنظیـم کنـد. از ایـن رهگـذر شب مشـعر به دلیـل آن حـال و هـوایی که دارد، یکی از فرصت هـای اندیشـیدن است. اندیشـیدن و به خود آمدن، اندیشـیدن و به عبادت های خویش کیفیت بخشیدن؛ اندیشیدن و به شیوه درست زندگی دست یافتن، و اندیشیدن و خود را از صف عابدان و زاهدان بیرون کشیدن و در صف عالمان و عارفان قرار دادن.

«در شب مشعر به تناسب حال هرکسی، اقسام گوناگون عبادت، از نماز، تلاوت

۱- ر. ک: تأملی در معنای مناسک حج، صص۱۲۸ - ۱۳۱.

۲- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت های ۲۷۷ و ۲۷۸.

قرآن، دعاهای وارده از اهل بیت: ، توبه، استغفار، تضرّع و مناجات با پروردگار؛ همه فضیلت و ارزش بسیار زیادی دارد. اما در میان همه این عبادات، باید ساعتی را به تفکر در اسرار مناسک حج - به ویژه موضوع بیتوته در مشعرالحرام - و جمع آوری سنگریزه از آن وادی (وظیفه استحبابی) ، و سپس حرکت و کوچ از مشعر به منی و اعمال اسرارآمیز منا اختصاص داد که از افضل عبادات است. عالمِ خلقت و احکام پر از اسرار شریعت، هر دو مجالی برای تفکر انسان باایمان است و موجب بالا رفتن درجه یقین او می شود. تفکر در راه خدا، اشرف عبادات است. عبادتی که به سایر عبادات ما روح می بخشد، به نماز، روزه، حج و جهاد ما کیفیت می بخشد و از آنها عبادتی زنده و آمیخته با عرفان می سازد، و از نظر سیر تکاملی و ارتقای روحی انسان، یکی را برابر با هزار می کند و کمش را بسیار و بی شمار می گرداند.

راستی که شب مشعر، فرصت بسیار مناسبی برای عبادت «تفکر» است؛ زیرا شب از نیمه گذشته است و غوغا و هیاهوی جمعیت خاموش شده است. آنها که باید بخوابند، خوابیده اند و آنها که اهل دعا و مناجات و نمازند، هر یک گوشه ای رفته و دل به خدا داده و با ادبی تمام به زمزمه ای عمیق و آرام پرداخته اند. اهل تفکر نیز در اندیشه فرو رفته اند، و در گوشه ای خلوت، فرصت تفکر را غنیمت می شمارند (۱). . . اینک که زمینه تفکر فراهم است، باید درباره اسرار شب برای وقوف در مشعر بیندیشیم. شاید دری از اسرار الهی به روی ما گشوده شود و بر معارف ما بیفزاید. به این بیندیشیم که روح عارف و محبّ خدا - به شرط صدق در ادعا - به درجه ای از درک و شعور عالی انسانی می رسد که به چشم دل، جز خدا چیزی نمی بیند و در عمق جان، جز به خدا به چیزی دل نمی بندد. دراین باره اندیشه کنیم که بیابان مشعر، محل ظهور شعائر و علایم خداجویی و خداخواهی است، پس نباید جز نداهای روحانی و نغمه های آسمانی، ندا

۱- حج برنامه تکامل، صص۱۶۸ و ۱۶۹.

و نغمه ای از آن برخیزد. به این بیندیشیم که مشعرالحرام تاریک است و چیزی جز خدا در آن فضا حکومت ندارد و صدایی جز صدای خداجویی از اطراف و جوانب آن وادی به گوش نمی رسد. موضوع دیگری نیز که شایسته است در شب مشعر به آن فکر کنیم این است که از جمله وظایف مستحب حجاج در مشعرالحرام جمع کردن تعداد معینی سنگ از لابه لای خاک ها و زیر ماسه های آن بیابان است (۷۰ عدد، اگر بیشتر باشد، بهتر است) ، سنگریزه هایی که تقریباً به اندازه یک بند انگشت است. این سنگ ها را باید همراه خود به منی ببرند و برای رمی جمرات، آماده شوند. می دانیم که انسان در آن ساعت شب و آن بیابان تاریک به طور طبیعی به این کار تمایل ندارد. با وجود اینکه احتمال آلودگی به کثافات، هنگام جمع آوری سنگریزه وجود دارد. همین احتمال بر تنفّر طبع انسان می افزاید، که اگر امر خدا نبود هرگز آن موقع شب به این کار اقدام نمی کرد. ازاین رو فقط برای امتثال فرمان خدا و رسول مکرّمش دنبال سنگریزه می گردد و سنگریزه ها را در میان کیسه ای می ریزد و با خود همراه می کند. این برنامه، روشنگر این حقیقت است که انسان خداشناس، بعد از وقوف در موقف عرفات به درجه ای از درک و شعور می رسد که تمام دنیا در نظرش مانند خاک و سنگریزه، بی ارزش می شود و هیچ تمایلی به جمع آوری آن ندارد، مگر به انگیزه امتثال فرمان خدا، آن هم به مقدار معینی که رضایت داده و دستور فرموده است. اینها اموری است که اندیشه در آنها انسان را به درک و شعوری والا می رساند و زمینه تعالی روحی را برای او فراهم می آورد» . (۱)

حضرت رسول (ص) می فرمایند: «

فِکرَهُ ساعَهٍ خَیرٌ مِن عِبادَهِ سَنَهٍ » (۲)؛ «یک ساعت اندیشه، از یک سال عبادت بهتر است» .

۱- حج برنامه تکامل، صص۱۷۲ و ۱۷۳ (با اندکی تغییر) .

۲- جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، ج۱، ص۲۴۸.

- همچنین می فرمایند: «

اَفضَلُ العِبادَهِ اِدمانُ التَّفکُّر فی الله و فی قُدرَتِه » (۱)؛ «برترین عبادت، همواره اندیشیدن درباره خدا و قدرتش است» .

- حضرت علی (ع) نیز فرموده اند: «

التّفکُّرُ یَدعُو اِلَی البِرِّ وَالعَمَل به » (۲)؛ «تفکر [انسان را] به سوی نیکی و عمل به آن فرا می خواند» .

حکایت

«محمـد بن واسع» می گویـد که مردی از اهل بصـره، بعـد از فوت ابوذر، نزد مادرش رفت و از او درباره عبادت ابوذر پرسـید. مادرش در پاسـخ گفت: «عبادت خاصـی از او نمی دیـدم، بلکه او را همواره می دیـدم که در گوشه ای از اطاق مشـغول تفکر است» . (۳)

۳. مشعر و رسیدن به شعور

«عرفـات سـرزمینی است که در آنجا آدم و حوّا همـدیگر را دیـده و شـناخته انـد. جایی که معرفت، کامل می شود و توجهاتی برای انسان پیش می آید. در عرفه و در آن فضا باید به چند چیز توجه شود:

الف) به نعمت ها و امکاناتی که حق داده است؛

ب) به کارهایی که انجام داده است، توجه کند که با انسان چه کرده و انسان با او چه کرده است.

به همین دلیل است که حضـرت اباعبدالله (ع) در چند فراز، سـتایش اَنعام و عنایت های حق می کند و بعد از آن به خود انسان توجه می کند و به آنچه باید انجام می داده است؛ یعنی تو، هم خودت را دیده ای و هم پروردگارت را و هم تقصیر خودت را در برابر او. وقتی این معارف و آگاهی حاصل شد، موجب می شود که انسان برای

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص۲۴۸.
۲- جامع السعادات، ج ۱، ص۲۴۸.
۳- المحجه البیضاء، ج۸، ص۱۹۵.

حق، حریم قائل شود و در نتیجه به آن، شعور پیدا کند. این است که بعد از عرفات، انسان به حُرمات شعور پیدا می کند و به مشعرالحرام می رسد. مشعر، تنها نیست تا بگوییم مگر شعور بعد از عرفات است، بلکه مشعرالحرام است و در روایات آمده است: «همه اعضاء و جوارح انسان، هر کدام شعور به حرام پیدا می کنند» . دست می داند چه کرده، چشم می فهمد چه کرده، و همچنین گوش و سایر اعضا می فهمند چه کرده اند. یعنی انسان در آن فضا به گناهان و تقصیرهای خودش و به شکستن حریم ها واقف می شود و با معرفت یافتن به حق، حق برای او حریم پیدا می کند.

قبل از این معرفت، خدا برای ما حریم نداشت. حمی و قرقگاه نداشت. این است که ما همه جا می رویم و هر کاری می کنیم و حریمی و حرمتی قائل نیستیم و هیچ محاسبه ای نمی کنیم. آن گاه که به خودمان، اعمال و حالاتمان معرفت پیدا می کنیم، حریم را می فهمیم. این تعظیم حریم موجب می شود شعور به حرمات در انسان زنده شود» . (۱)

به تعبیر مرحوم آیت الله طالقانی:

اینجا مشعرالحرام است. این جمعیت که به اسم و رسم یکدیگر آشنا نیستند، در اینجا باید شعور به احترام و مسئولیت عمومی در آنها بیدار شود. چنان که شعور به حفظ بدن و جلب لذات و منافع فردی، پیوسته بر انسان حاکم است، نوعی شعور فطری برای حفظ منافع و مصالح اجتماع و از میان بردن ضررها و مفاسد عمومی نیز در ذات انسان است. زمانی که این شعور در افراد و مللی بیدار می گردد، از تمام مصالح و منافع شخصی بلکه از جان خود می گذرند! و همین موجب نجات ملتی می شود که در مسیر سقوط است. پیدا شدن این شعور در افرادی اگرچه اندک باشند، موانع را از سر راه اجتماع بر می دارد و آن اجتماع را برای پشت سر نهادن مشکلات و رسیدن به هدف، به راه

۱- حقیقت حج، علی صفایی حائری، صص ۲۰ و ۲۱.

می انـدازد و زنـدگی نوینی به جامعه می دهـد. اگر محیطهای مساعـدی برای تربیت و بیداری این غریزه اجتماعی فراهم نشود کم کم شعور به حفظ منافع و لذات فردی، آن غریزه اجتماعی را خاموش می کند و یکسره از کار می اندازد.

مردمی که از نژادها و طبقات مختلف، در این فضای محدود با هم آمیخته و مخلوط شده اند، همان بیداری شـعور به مسئولیت و حفـظ حریم است که آنهـا را کنترل کرده است که نه تنهـا اجتماعات دیگر دنیا نسبت به هم نیت بـد و زبان زشت ندارنـد، بلکه حسّ تعـاون و گـذشت در آنهـا محسـوس است. این همـان شـعور به وحـدت مسـئولیت اجتمـاعی است که بایـد از اینجا (مشعرالحرام) شروع شود. . . . (۱)

نکته دیگر در این بـاره اوهام مختلف شـیطانی است که مردم را به عقب می کشـند. بت هایی که به صورت های گوناگون در سر راه کمـال انسـان قرار می گیرنـد و موانع رسـیدن به حق هسـتند. در مبـارزه با این موانع، پیروزی و یا شـهادت، هر دو برای کمال فردی و اجتماعی، فتـح است. اگر تمام همت ها و قـدرت های مردمان همفکر و خداپرستی که به معارف حقه (عرفات) آشنا شده اند و دارای شعور و مسئولیت اجتماعی (مشعرالحرام) گردیده اند، برای طرد شیطان ها و از میان بردن بت ها متمرکز شونـد - گرچه با انـداختن چنـد سـنگریزه باشـد - همه شـیطان ها عقب نشـینی می کنند و همه بت ها از جبروت خود فرو می افتند. (۲). . .

«باری جست وجو در خاک های مشـعر برای پر کردن یک کیسه از سـنگریزه هایی که می خواهـد به شـیطان بزند، نماز، دعا، مناجات شبانه و یاد خدا، در انسان نوعی آگاهی و خودآگاهی ایجاد می کند تا دوست و دشمن خود را بشناسد. همچنین باید دانست که

۱- به سوی خدا می رویم، سید محمود طالقانی، صص۲۰۳ و ۲۰۴.

۲- به سوی خدا می رویم، سید محمود طالقانی، ص۲۱۱.

در این میهمـانی در مشـعرالحرام، برخلاف میهمانی های دیگر که صاحبخانه انتظار دارد میهمان جامه های گران قیمت و فاخر بپوشـد، خداوند - که میزبان است - میهمانان خود را تنها با ساده ترین جامه می پذیرد و آنان را در دامن طبیعت و روی زمین می نشاند. چنین است که انسان از تعلقات و دلبستگی ها گرچه برای مدتی کوتاه دور می شود و مجالی پیدا می کند تا به دور از همه آنچه حجاب و مزاحم است، دقایق و ساعاتی در خود فرو رود و از خود بپرسد: «من کیسـتم؟» ، «از کجا آمده ام؟» ، «به کجـا خواهم رفت؟» ، «آن که مرا به اینجا آورده و از اینجا می برد، کیست؟» ، «چه بایـد بکنم؟» ، «چه امیـدی می توانم داشـته باشم؟» اینها همان سؤالات اساسـی است که گریبان هیچ کس را رها نمی کند و رسـیدن به پاسخ آنها به درک و شعور والای انسان می انجامد» . (۱)

۴. شمیم رحمت در سرزمین مشعر

حاجی برای ورود به سـرزمین مشـعر، از عرفات، گـذر کرده است. در آنجا پاک شده، تمام هستی خویش را در زلال بخشـش الهی، شـست وشو داده است. او اینک از آلودگی ها رسـته و به وصال حق پیوسـته است. قلب حاجی گواهی می دهد خداوند به او رو کرده است؛ بعـد از آنکه شایـد در گذشـته به او پشت کرده بود. او با ورود به مشـعر اذن دخول به حرم می خواهد. او هم اینک در برابر درهای رحمت الهی ایسـتاده است و شـمیم رحمت و عطوفت الهی را بر گونه خویش احساس می کند. زائر بایـد تمامی گناهان خویش را - چه کوچک و چه بزرگ - در سـرزمین عرفات بگـذارد و قلب آلوده خویش را پاک کند. او در مشعر به قصد تقرب آمده است، او آمده تا خود را در اقیانوس بیکران الهی غرق کند.

حاجی در مشعر فروغ تابنده برق رحمت را در می یابد، آن گونه که موسی (ع) در راه

۱- حج نماز بزرگ، صص ۵۱ و ۵۲.

مـدین در شب تاریک، ناگاه در فضای مبهم شب، شـعله آتشـی دیـد و به سوی آن روانه شـد و از همین جا نبوت و رسالت او شکل گرفت.

برق رحمت، درخششـی از آسـمان ربوبیت است که به چشم سالک می زند تا او را به درون خانه آورد و نجات دهد. رحمت الهی، پرتو تجلی اوست که به برکت ولایت در قلب سالک می تابد، او را بی قرار کرده و موجب بعثت درونی می شود. شمیم رحمت، امید بخش و روح افزاست؛ رنج ها را به راحتی و آسودگی تبدیل می کند، اضـطراب ها، نگرانی ها و آلام را می برد و با پرتوافشانی خویش، جمال الهی را به سالک نزدیک می کند.

آسـمان مشـعر سـرشار از باران رحمت است، ابرهای برکات آنجا را فراگرفته است. کافی است که زائر با دلی پاک و ضمیری آرام بر این سرزمین گام نهد، آن گاه است که ابرهای رحمت او را فرا گرفته، آنچه با خود همراه دارند، به او تقدیم می کنند. رحمت خدا در این سـرزمین، از ساحت لطف او می بارد و آسـمان شادمانه به روی زائر خدا لبخند می زند. جوی سـرفرازی و عزت در این دره جاری است و سنگریزه ها با رمی شیطان در این سرزمین، امید رحمت می دهد. (۱)

۵. برگرفتن توشه تقوا در سرزمین مشعر

شب مشـعر در آسـتانه «قربانی کردن» قرار دارد. خداونـد، قربانی را تنها از متّقین می پذیرد. پس باید در شب مشـعر توشه تقوا اندوخت تا در عید قربان به فیض قبولی قربانی دست یافت. در قرآن کریم در داستان قربانی هابیل و قابیل می خوانیم:

وَ اتْـلُ علیهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَـدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (مائده: ۲۷)

و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام کاری

۱- اسرار عرفانی حج، صص۴۷۴ و ۴۷۵.

برای تقرب [به پروردگار] انجام دادنـد اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر] گفت: به خدا قسم تو را خواهم کشت. [برادر دیگر] گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد.

«تقوا و اخلاص، دو محل برای پذیرش اعمال جوارح است» . (۱)روزبهان بقلی می نویسد:

هر آن که در سابق ازل، عنـایت خداونـد بر او پیشـی نگیرد، نیکویی اش به بـدی تبـدیل می شود و طـاعتش به گنـاه. هابیل با قربانی کردن نفس خود به خداونـد نزدیکی جست، و قابیل برای بهره نفس اش از روی خواهش نفس و حسـد بر آن کس که به تأییـد الهی رسـیده است [خواست به خداونـد، نزدیکی جویـد.] ازاین رو، ناگزیر، حالش به «ظلم اکبر» تحوّل می یابد با این گفته اش که لَأَقْتُلَنَّكَ . (۲)

حال که خداونـد، قربانی را تنها از متقین می پـذیرد، شب مشـعر باید تمرین پرهیزکاری باشد، تا در اثر این پرهیز - که در این شب به دست می آیـد - قربانی فردای حاجی، به هدر نرود و پروردگار از او قبول کند. تقوا توشه ای است که دست کم برای پـذیرش قربانی فردا، لازم است. امام سـجاد (ع) در حدیث شـبلی، تقوا را دسـتاورد بزرگ وقوف در مشـعر دانسـته است و می فرماید:

وقـتی به مزدلفه رفـتی و از آنجـا سـنگریزه جمع کردی، نیت کردی که هر معصـیت و نـادانی را از خویش بزدایی و هر علم و عمل صالحی را در خود ملکه سازی؟ گفت: نه. پرسـید: وقتی بر مشعرالحرام گذر کردی، نیت کردی که دلت را با بینش اهل تقوی و خوف از خدا بیارایی؟ گفت: نه. فرمود:

۱- تفسیر السلمی، ابی عبدالرحمان محمد بن الحسین ازدی سلمی، ج۱، ص۱۷۶.

۲- عرایس البیان فی حقایق القرآن، ج۲، ص ۱۵۰.

پس، نه به مزدلفه رفته ای، نه از آن، سنگریزه برداشته ای و نه از مشعرالحرام عبور کرده ای. (۱)

«از اسرار مزدلفه، برگرفتن توشه تقوا برای فردای تنهایی است. در آغاز ورود مجدد به حریم حرم، باید تصمیم جدی گرفت تا معاصی را ترک کرد، از نادانی دور شد و به سوی علم و بصیرت رفت. قصد تقوا نمود و دل خویش را با خوف الهی آراست. در مشعر بایـد خود را برای مبارزه با شیطان درون و بیرون آماده کرد. شب مشعر، شب اشک و شعور است، شب مناجات و بازگشت به خداست. مشعر، نشانه شعور انسان گسسته از هوا و راه یافته به وادی تقواست. . .

رمز مشعر، خود نگهداری و تقواست. تقوا، جهاد با نفس است که مراتب سه گانه ای دارد:

الف) تقوای از محرمات؛

ب) تقوای از شبهات؛

ج) پرهیز از ماسوا.

تقوا آدمی را پاک می کند، و پاکی از گناه نیز ضمیر انسان را روشن می سازد. در نتیجه حالت تضرع و خشوع در قلب انسان، پایدار می شود» . (۲)

به امیرالمؤمنین (ع) گفتند: «چرا مشعرالحرام از حرم قرار داده شده است؟ ایشان فرمودند:

چون خداوند اجازه ورود به زائران را در آستانه در دوم نگه داشته است و چون ناله و دعایشان طول بکشد، به آنان اجازه می دهـد که قربـانی خود را پیش آورنـد و چون آلودگی خود را رهـا کننـد و از گناهـانی که میان خـدا و آنان حجاب بود، پاک شوند به آنان اجازه می دهد که با پاکی به زیارت آیند. (۳)

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۱۷۰.

۲- اسرار عرفانی حج، ص ۴۷۶ و ۴۷۷.

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴.

«مشعر برای صعود است، برای اعتلای روح به عالم بالا، چنان که انسان از کوه بالا می رود، باید منازل و پلکان صعود، کمال، توحید و فنا را یک به یک بپیماید. در این مرحله، حاجی باید به مشاعر صعودی و معنوی، وقوف پیدا کند تا حکمت آنها را بداند. مشاعر، مدارک انسانی است. قوای ادراکی باید در اختیار انسان باشد، که اگر چنین شد، سالک به مقام نفی خواطر نایل می شود و در این صورت، قادر است خلع بدن کند. خلع بدن یا موت اختیاری، از شرایط حکمت است. باری شب مشعر، شب تهجد و راز و نیاز است. در این شب باید تصمیم به تقوا گرفت و رویه پرهیزکاری پیشه کرد» . (۱)

۱- اسرار عرفانی حج، ص۴۷۸ و ۴۷۹.

فصل چهاردهم: رمی جمرات

اشاره

فصل چهاردهم: رمی جمرات (۱)

۱. تاریخچه رمی

«یکی از وظایف واجب در منا رمی جمرات است؛ یعنی پرتاب تعداد معینی سنگریزه به ستون های مشخصی در منا که به نام جمره اولی، جمره وسطی و جمره عقبی نامیده می شوند. روز عید، موظف به رمی جمره عقبی هستیم و دو روز بعد آن (روز یازدهم و دوازدهم) هر سه جمره را به ترتیب باید رمی کنیم.

از بعضی روایات استفاده می شود که حضرت آدم (ع) وقتی به امر خدا و همراهی جبرئیل (ع) به مناسک حج پرداخت، و از منا به سوی بیت عازم شد، در موضع جمرات سه بار، شیطان بر او ممثّل گشت و خواست آن حضرت را با وسوسه از انجام دادن وظیفه باز دارد. آن جناب به اشاره جبرئیل (ع) در هر موضعی از مواضع سه گانه با پرتاب هفت سنگ، او را از خود طرد کرد؛ از این رو سنت طرد ابلیس در آن مواضع سه گانه، در میان فرزندان آدم (ع) باقی ماند.

۱- یکی از واجبات منا، رمی جمرات است؛ یعنی هفت عدد سنگ را به جمره زدن. واجب است که عدد سنگ ریزه ها، هفت باشد. واجب است نیت، با قصد خالص بدون ریا و نمایش دادن عمل به غیر باشد که موجب بطلان عمل می شود. [همچنین واجب است] سنگریزه ها را بیندازد، پس اگر برود نزدیک و با دست بگذارد به جمره، کافی نیست. (منتخب مناسک حج، ص۲۳۴، با اندکی تغییر)

همچنین می گویند که این سه محل، محلّ رجم و سنگسار سه نفر خائن است که برای رسیدن به اغراض و منافع شخصی، با دشمن ملت خود، تبانی کرده بودند. در سال ولادت پیغمبر اکرم (ص) (۵۷۰م) حکومت مسیحی یمن، به کعبه مکرمه سوء قصد کرد و لشکری عظیم از ناحیه یمن برای ویران کردن خانه خدا به سوی مکه اعزام گردید، درحالی که فرمانده لشکر به نام ابرهه بر فیل بزرگی سوار بود و به همین جهت، داستان آنان در قرآن، به نام سوره فیل آمده است. می گویند که سه نفر از اهالی مکّه، مخفیانه با آنها تبانی کرده بودند که وسایل ورود آنها را به شهر فراهم سازند و کار تخریب کعبه را تسهیل کنند؛ ولی دشمن به هدفش نرسید و به چنگال عذاب خدا افتاد. پرندگان مخصوصی آنها را سنگباران کردند. آن سه نفر خائن نیز نقشه خائنانه شان کشف شد و اهالی مکّه، آنها را به جرم خیانت به کشور و تبانی با دشمن در محل جمرات ثلاث، سنگسار کردند. در دین مقدس اسلام، عمل پرتاب سنگریزه به ستون های سنگی که در محل رجم خائنین بنا شده است، به عنوان اظهار تنفر و انزجار از خیانتکاران، جزء مناسک حج قرار داده شد، تا برای همیشه، بیزاری جستن از ستمکاران و خیانت پیشگان، برنامه جدی و عملی اسلام شناخته شود و امت اسلامی به دنیا بفهماند که ما با صف واحد در برابر خائنان به اسلام و قرآن، قیام می کنیم و آنها را با تمام قوا از اجتماع خود می رانیم و در دل خروارها سنگ و گِل مدفونشان می کنیم.

البته باید توجه داشت، وجوه سه گانه ای که در حکمت رمی جمرات گفته شده است، با یکدیگر قابل جمع اند؛ یعنی هیچ گونه منافاتی با هم ندارند؛ زیرا ممکن است موضوع پرتاب سنگریزه در محل ستون های منا به عنوان سنّت طرد ابلیس در زمان حضرت آدم (ع) تأسیس شده و در زمان حضرت ابراهیم (ع) تجدید گردیده است و بعد از ظهور دین حنیف اسلام، هم برای ابقای سنت آدم (ع) و ابراهیم (ع) و هم به منظور امضای برنامه رجم خائنین تأکید و تثبیت شده باشد.

به هر تقـدیر، آنچه منظور است، دور ساختن و طرد شـیطان و شـیطان صـفتان از محیط زندگی انسان ها، و زایل کردن اوهام و وساوس شـیطانی از داخل وجود آدمی است، تا آنچه مانع انجام دادن وظیفه بندگی و عبودیت در پیشـگاه خداست، از سر راه مسلمانان برداشته شود و جامعه مسلمین در یک محیط پاک و با طهارت، در مسیر عبادت و بندگی خدا حرکت کنند.

بنابراین رمی جمرات در واقع یک تمرین عملی همگانی برای زنده نگه داشـتن روح مبارزه با صـفات شیطانی و مجسم ساختن حسّ تنفر از اغواگران و خیانتکـاران اجتمـاعی است که همه سـاله بایـد در زمـان معلوم و مکـان معین، به صورت یـک مـانور عمومی و به طرزی جالب و چشمگیر برگزار شود» . (۱)

۲. رمی جمرات یعنی رمی شیطان نفس و شیطان جنّ (ابلیس)

سنگ به دست آر ز رمی جمار

دیـو هـوا را کن از آن سـنگسار (۲)شیطـان را نبایـد همـواره در بیرون از خـود و در جلـوه ابلیس جست وجو کرد. آن شـیطان بزرگ، که خیلی وقت هـا، اسـتاد ابلیس نیز می شود، در نهـاد خود انسـان، پنهان است. گاهی انسان، ابلیس مجسّم می شود، و گـاهی حتی از ابلیس نیز پیشـی می گیرد. شـیطان درون همـان هواهـای نفسـانی و خـواهش هـای نـارواست که اگر در وجود آدمی، فعّال باشـد، دست شـیطان را باز می گذارد، و اگر کنترل شده باشد، از دست شـیطان، کاری ساخته نخواهد بود. «عطار نیشابوری» دراین باره در ضمن حکایتی، چنین می گوید:

دیگری گفتش که «ابلیس از غرور

راه بر من می زند وقت حضور

۱- حج برنامه تکامل، صص۱۷۶- ۱۷۸.

۲- هفت اورنگ، ج ۱، ص۵۱۵.

من چو با او بر نمی آیم به زور

در دلم از غبن آن افتاد شور

چون کنم کز وی نجاتی باشدم

وز می معنی حیاتی باشدم؟»

گفت: «تا پیش تو است این نفس سگ

از برت ابلیس بگریزد به تگ

عشوه ابلیس از تلبیس توست

در تو، یک یک آرزو، ابلیس توست

گر کنی یک آرزوی خود تمام

در تو صد ابلیس زاید والسلام»

(۱) پس در رمی جمرات، هم نفس انسان رمی می شود و هم ابلیس؛ بنابراین، باید اهتمام حاجی، بیشتر به رمی هواهای نفسانی خویش باشد تا ابلیس؛ زیرا اگر هواهای نفسانی به درستی رمی شود، رمی ابلیس، بسیار آسان خواهد بود. «شیخ محمود شلتوت» می نویسد:

رجم شیطان، اقدامی سمبلیک و عملی است که از خلال آن، حجاج، اراده خویش را برای کنار نهادن عوامل ناروا و نفسانی و شرارت آمیز اعلان می نمایند و تکرار آن، تأکیدی بر این اراده و تصمیم است. (۲)

وی در جای دیگر می گوید:

سنگ انداختن به سر و روی سمبل ابلیس، گویای اظهار نفرت از همه پلیدی ها و حقیر شمردن همه پلشتی ها و کشش های نارواست و حرکتی سمبلیک برای تبلور عزمی صادقانه در مقابله با هواپرستی و تباهی گری افراد و جامعه هاست. (۳)

به تعبیر امام خمینی (رحمهالله) :

این سفر الهی را شما می روید، رجم شیطان می کنید، اگر چنانچه خدای نخواسته خودتان از جنود شیطان باشید، خودتان را هم رجم می کنید! شما

۱- منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، ص۳۲۲.

۲- اسلام آیین زندگی، ص۱۹۴.

۳- اسلام آیین زندگی، ص۲۰۲.

باید رحمانی بشوید تا رجمتان رجم رحمان و جنود رحمان نسبت به شیطان باشد. (۱)

«چرا ما به این ستون های سنگی - که همه ساله آنها را تعمیر هم می کنند تا فرو نریزد - شیطان می گوییم و چرا به آنها سنگ می زنیم؟

پاسخ این است که این ستون های سنگی تمثیل، نماد و نشانه شیطان است، نه خود شیطان. خداوند از ما خواسته است در دل و اندیشه، از شیطان بیزاری بجوییم و این نیت قلبی را، که محسوس نیست، با یک عمل محسوس، که همین سنگ زدن است، به یک ستون، در خارج از قلب و ذهن خود، مجسم و آشکار کنیم (۲). . . اما باید پرسید که این شیطان که همه از دست او می نالند و او را لعن و نفرین می کنند، کیست و چیست؟ اگر همه گرفتاری ها و بدبختی های انسان ناشی از وجود شیطان لعین و رجیم است، چرا خداوند او را آفرید تا ما را گمراه کند و در دنیا این همه سیاه دلی و تیره روزی و گناه و گرفتاری ایجاد کند؟

چرا خداوند شیطان را در همان روز خلقت آدم، به جرم نافرمانی به جهنم نفرستاد؟

چرا به او تا قیامت مهلت داد؟

چرا به او اجازه و امکان داد تا بندگان خدا را وسوسه کند و آنها را به دنبال خود بکشاند؟

آیا فلسفه خلقت شیطان و رابطه او با انسان و خدا، امری قابل فهم است یا اینکه عقل و خرد این مسئله را بر نمی تابد و درک نمی کند؟

آیا مسئله شیطان، از دایره عقل و عقلانیت بیرون است؟

حقیقت این است که شیطان هرچه باشد و هر سرشت و سرگذشتی داشته باشد، در

۱- صحیفه حج، ج ۱، ص ۳۰.

۲- صحیفه حج، ج ۱، ص ۳۰.

عـالم آفرینش، یـک واقعیت است و وجود او هم قابـل فهم است و هم ضـروری. بودن شـیطان در عالم هستی، به معنای مجبور بودن انسان به گناه نیست. البته شیطان ما را وسوسه می کند، اما این ما هستیم که وسوسه را می پذیریم و به دل راه می دهیم و گناه می کنیم.

وجود شـیطان به معنـای وجود وسوسه و جـاذبه در بـدی ها و زشـتکاری هاست، اما به معنای آن نیست که ما در اطاعت از او، اختیاری نداریم؛ برای مثال در اسـتفاده از رادیو و تلویزیون حداقل دو چیز لازم است، یکی دسـتگاه فرستنده و دیگری دستگاه گیرنده. اگر دسـتگاه فرسـتنده ای وجود نداشـته باشد و امواج صوت یا تصویر از بالای یک برج بلند یا ماهواره در فضا منتشـر نشود، دسـتگاه گیرنـده ای که در دست ما یا در خانه ماست، یعنی همین رادیو و تلویزیون، هرچنـد سالم باشـد، حرفی نخواهد زد و چیزی نشان نخواهد داد. چون چیزی در فضا پخش نشده تا آن را بگیرد و به ما بدهد. همین طور اگر فرستنده ای باشد و امواجی ارسال کنـد، اما گیرنـده ای نباشـد یا اینکه باشد، ولی روشن نباشد یا حتی روشن باشد، اما موج و کانالش با فرسـتنده هماهنگ نباشد، باز هم کار به نتیجه نمی رسد.

وجود شـیطان به معنـای وجود یـک برج فرسـتنده فعـال امواج وسوسه گنـاه در عـالم است. دل مـا به منزله همان دسـتگاه های گیرنده، که آن را تا روشن نکنیم و موج و کانال آن را با موج و کانال فرستنده هماهنگ و میزان نکنیم و جهت آنتن آن را با موجی که از فرستنده می آید، تنظیم نکنیم، چیزی دریافت نخواهیم کرد.

این مـا هستیم که امواج وسوسه شـیطان را در گیرنـده هـای دل خود می گیریم و این مـا هستیم که گیرنـده خود را روشن می کنیم. آیا وجود فرسـتنده در جهان و وجود امواج در فضا، به خودی خود کسـی را مجبور می کنـد که آن امواج را، علی رغم میل و اراده خود، بشـنود و ببیند؟ وجود شـیطان هم در عالم به معنای مجبور بودن ما در ارتکاب گناه نیست. در برقراری رابطه با شیطان، گیرنده، دل ماست و این ما هستیم که دل خود را

به اراده و اختیار خود به روی امواج وسوسه شیطان می گشاییم، پس با آنکه شیطان در عالم هست، ما مختاریم و مجبور نیستیم، و چون مختاریم، مسئولیم» . (۱)

این آیه شریفه دراین باره که این انسان است که دست شیطان را برای وسوسه خود می گشاید، و شیطان، در واقع هیچ تسلطی بر او ندارد، شنیدنی است:

وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی علیکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (ابراهیم: ۲۲)

و هنگامی که کار تمام می شود، شیطان می گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده [باطل] دادم و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید. بنابراین، مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید. نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من. من نسبت به شرک شما درباره خود، که قبل داشتید [و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و کافرم به یقین ستمکاران عذاب دردناکی دارند!

در جایی دیگر نیز، این حقیقت به بیانی دیگر آمده است، آنجا که خداوند خطاب به شیطان می گوید:

إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ علیهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ (حجر: ۴۲)

به راستی که تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر آن گمراهانی که خود به دنبال تو می آیند.

«بنابراین باید هشیار بود و خود شیطان نبود تا بتوان شیطان را با موفقیت رمی کرد. در غیر این صورت، رمی، تنها نمایشی ظاهری و عملی فیزیکی خواهد بود. باید شیطان را

۱- حج نماز بزرگ، صص۵۷ - ۶۰.

شناخته باشی که بتوانی او را رمی کنی، وگرنه چه چیز را رمی می کنی؟ ستون سنگی را؟ باید از شیطان گسسته باشی و خود شیطان نباشی تا بتوانی شیطان را رمی کنی. تنها کسانی که از شیطانیت و از شیطان رسته اند، می توانند او را رمی کنند که اگر چنین نباشد، شیطان به خنده خواهد افتاد و رمی کننده اسیر در دام شیطان، خود مضحکه می شود» . (۱)

به تعبیر آیت الله جوادی آملی:

در مورد رمی جمرات باید توجه کنیم که نه آن جمره، شیطان است و نه این سنگ زدن رمی شیطان؛ زیرا رمی جمرات در زمان جاهلیت نیز مرسوم بود؛ چنان که در این زمان هم گاه برخی از افراد که خود شیطان انسی اند، این رمی را انجام می دهند. بدیهی است که شیطان هرگز با هفت سنگ طرد نمی شود. تنها راه طرد و در امان ماندن از آسیب های او استعاذه و پناهنده شدن به حصن الهی است. حقیقت این است که تا انسان فرشته منش نشود، شیطان از حریم او بیرون نمی رود و او از گزند شیطنت مصون نیست. حج زمینه مناسبی برای فرشته خو شدن است؛ به ویژه رمی جمرات که تذکر به هرگونه پلیدی می دهد. خلاصه اینکه، سنگ زدن به جمره ها رمز و نشانه ای از رمی دیو درون و بیرون راندن شیطان انس و جن است. پس اگر کسی خود جزو شیاطین انسی بود، هرگز قدرت و لیاقت تبرّی و رمی حقیقی را ندارد؛ چنان که اگر شیطان همنشین کسی شد، او نمی تواند همراه خود را رمی کند. کیفر کسی که از نام و یاد حق غافل است، آن است که خداوند شیطان را قرین و همنشین او می کند و کسی که شیطان قرین او شد، به همسفری بد مبتلاست و او دیگر همراه و قرین خود را رمی نمی کند، و چنین کسی به سرّ رمی جمرات نرسیده و حج او ناقص است. (۲)

۱- تأملی در معنای مناسک حج، ص۱۳۳.

۲- صهبای حج، صص ۴۵۰ و ۴۵۱.

«پرتاب سنگریزه به یک ستون سنگی در آستانه طواف به دور کعبه، یک عمل تمثیلی و نمادین است، و معنای آن این است که حاجی که شب قبل خواب را در مشعرالحرام بر خود حرام کرده و با دست خود از لابه لای خاک های آن بیابان سنگریزه جمع کرده است، اینک با پرتاب آنها به سوی ستونی که آن را شیطان فرض می کند، نیت و تصمیم خود را برای دست شستن از گناه و زشتکاری و تسلیم نشدن به جاذبه ها و وسوسه های شیطان، به صورت محسوس و ملموس اعلام می کند و با این عمل ظاهری، نیت باطنی خود را نشان می دهد و آن را تقویت و تثبیت می کند. او در حقیقت این سنگ ها را به خود می زند، اما نه به خود خدایی خود، بلکه به خود شیطانی و شیطان پسند خود، به همان بخشی از وجود خود که قرآن کریم آن را نفس اماره نامیده است» . (۱)

به تعبیر زیبای سعدی:

همه از دست غیر می نالند

سعدی از دست خویشتن فریاد

۳. چرایی رمی سه گانه

«اکنون، این سه بت را در منی شناختی؟ این سه مظهر ابلیس، در وسوسه ابراهیم! جمره اولی ضد عرفات، جمره وسطی، ضدّ مشعر، جمره عُقبی ضدّ منا. این سه بت، سه عامل اصلی و نیرومند ابلیسی اند که بر سر راه ابراهیم شدن، در کمین انسان نشسته اند و او را از انجام دادن رسالت خدایی اش مانع می شوند. آنها به طور دقیق چه می کنند؟ پیام حق را مسخ می کنند و آدمی را با تکیه بر قوی ترین دلبستگی اش - که بزرگ ترین نقطه ضعف و لغزشگاه سقوط اوست - از رفتن به سوی کمال و انجام دادن مسئولیت حق باز می دارند و او را فلج می کنند. نشانی دیگری که دارند و ما را در یافتن

۱- حج نماز بزرگ، صص۶۳ و ۶۴.

مصـداق های عینی شان – که به آنها اشاره دارند – یاری می کنند، این است که این سه بت، سه بت مسـتقل هسـتند، هر کدام نامی دارند و پایگاهی، اما هر سه همدست اند و هر سه در یک خط سیرند، هر سه بر سـر راه انسان مسئول اند و انسان در راه (۱) . . . این سه همان زور و زر و تزویرنـد. جامعه رشـد کرد، نهادها و نظام ها پیچیـده شد، تقسیم بندی، تخصـص و طبقات پیش آمـد؛ قابیل، قـدرت حاکم، قـدرت تعیین کننـده، غاصب حق و صاحب همه چیز، در سه چهره نمودار شـد، بر هر یک از این سه پایگاه جـداگانه تکیه زد و سه قـدرت زور و زر و تزویر را پدیـد آورد. این سه، تو را از بندگی خدا به بندگی خویش می خوانند. ای پیرو آن بت شکن بزرگ! سرباز توحید! هر سه بت را بشکن!» (۲)

۴. رمی جمرات، نماد «تبرّی» (دافعه) در کنار «تولّی» (جاذبه)

جهـان هستی، جهـان جـذب و دفع است، و هر چیزی در آن – از جماد تا نبات و حیوان – همواره اموری را جـذب و اموری را دفع می کننـد. بی گمان انسان ها نیز نبایـد از این قاعـده مسـتثنا باشـند، و برای هم سویی با این قانون عام آفرینش، و به جهت حفظ موجودیت و بقای مادی و معنوی خویش، ناگزیر از پیروی از این قانون هستند. به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری:

انسـان موجودی نیازمنـد است و ذاتاً محتاج، آفریـده شـده است. با فعالیت های پیگیر خویش می کوشـد تا خلأهای خود را پر کنـد و حوائجش را برآورد و این نیز امکان پـذیر نیست به جز اینکه به دسـته ای بپیوندد و از جمعیتی رشـته پیوند را بگسـلد تا بدین وسـیله از دسـته ای بهره گیرد و از زیان دسـته ای دیگر خود را برهاند. ما هیچ گرایش و یا انزجاری را در وی نمی بینیم، مگر اینکه

۱- تحلیلی از مناسک حج، علی شریعتی، ص ۱۷۱.

۲- تحلیلی از مناسک حج، علی شریعتی، ص۱۷۳.

از شعور استخدامی او نُضج می گیرد. روی این حساب، مصالح حیاتی و ساختمان فطری، انسان را جاذب و دافع پرورده است تا با آنچه در آن خیری احساس می کند بجوشد و آنچه را با اهداف خویش منافر می بیند از خود دور کند، و در مقابل آنچه غیر از اینهاست که نه منشأ بهره ای هستند و نه زیانبارند، بی احساس باشد. در حقیقت، جذب و دفع، دو رکن اساسی زندگی بشرند و به همان مقداری که از آنها کاسته شود در نظام زندگی اش خلل جایگزین می گردد. (۱)

از این رهگذر، رمی جمرات، نماد دافعه و تبرّی خواهد بود. دافعه و تبرّی از همه کسانی که ابلیس هستند و در خط شیطانند، و وجود آنها برای انسان، بسی مایه زیان است. شهید مطهری می گوید:

رمی جمرات رمز اظهار تنفر است. گفته شده است آنجا مقبره سه نفر از خائنین است که در داستان فیل با دشمنان تبانی کرده و به دوستان خیانت کردند. چه مانعی دارد که این اظهار تنفر، هر سال به صورت زنده تری اجرا شود و خائنین روز، مجسمه یا تمثالشان نصب شود و مسلمین تمثال آنها را سنگباران کنند. (۲)

آیت الله طالقانی نیز دراین باره می گویند:

یکی از وظایف مهم حاجیان «رمی جمرات» ، یعنی سنگباران کردن جمرات است که محل بت ها یا وسوسه های اضطراب انگیز شیطانی بوده است. هر حاجی با زدن هفت سنگ به آن پایه سنگی، نسبت به شرک و شیطنت تبرّی و بیزاری، می جوید و آن را از خود دفع می کند. اما راستی مگر جز با همدستی و همفکری می شود این بیزاری را به کمال خود رساند و طاغوت ها

۱- جاذبه و دافعه علی (ع) ، شهید مطهری، صص ۲۰و ۲۱.

۲- حج، ص۷.

و سرکش ها و شیطان ها را از سر راه تکامل بشری برداشت؟ و تا باقی مانده آثار فکری و عملی اینان پابرجاست، ممکن نیست فکر و اراده مردم پیش برود و استعدادها بیدار و فعال گردد. اگر همدستی و همفکری در میان مردم باشد. گرچه هیچ سلاحی هم نداشته باشند، می توانند با «ریگ و سنگ» ، سرکشانی را که مردم را به عبودیت و بندگی خود می خوانند، از سر راه بردارند و دفن کنند. (۱)

۵. رمی جمرات، نماد همانند سازی خویش با حضرت ابراهیم (ع)

گرچه رسالت اصلی پیامبرانی چون حضرت ابراهیم (ع) الهی کردن آدمیان است، برای آنها که گنجایش روحی آنها در این اندازه نیست، راه تشبه به پیامبران الهی هموار است. برای هر انسانی که سر در سودای تعالی معنوی و عروج روحانی دارد، این امکان فراهم است که اگر توان خدایی شدن ندارند، پیامبرگونه شود و پا در جای پای پیامبران بنهد. در حقیقت کسی که رمی جمرات می کند و از ابلیس و وسوسه هایش و از نفس و خواسته هایش، بیزاری می جوید و آنها را هدف سنگ برائت خویش قرار می دهد، شبیه ابراهیم شده است و از ابراهیم (ع) آموخته است که هر آنچه مانعی بر سر راه تسلیم در برابر خواست پروردگار هست، باید رمی شود. چنین کسی شبیه پیامبران می شود، و از او بوی نبوت به مشام می رسد. امام محمد غزالی در این باره می نویسد:

و اما انداختن سنگ، مقصود وی اظهار بندگی است بر سبیل تعبد محض، و دیگر تشبّه با ابراهیم - صلوات الله علیه - که بدان جایگاه، ابلیس پیش وی آمده است تا وی را در شبهتی افکند، سنگ بر وی انداخته است، پس اگر در خاطر تو آید که شیطان، وی را پیدا آمد و مرا پیدا نیامده است، بیهوده سنگ چه اندازم، بدان که به همین خاطر، شیطان برای تو پیدا آمد، سنگ

۱- درس های قرآنی، ص ۱۷۰.

بینداز تا پشت وی بشکنی، که پشت وی بدان شکسته شود که تو بنده فرمان بردار پروردگار باشی، و هرچه تو را گوید که چنان کن، همچنان کنی، و تصرف خویش در باقی کنی، و به حقیقت بدانی که بدین انداختن سنگ، شیطان را مقهور می کنی. (۱)

۶. رمی و زنده نگه داشتن روح فداکاری

«احتمال دارد که این عمل (پرتاب سنگریزه) ، رمز فداکاری و نشان گذشت از مال در راه خدا، برای دفاع از حریم دین و مبارزه با دشمنان حق و حقیقت باشد. بی گمان، تربیت اسلامی، از یک طرف با رساندن انسان به قلّه کوه «عرفات و معرفت الله» دنیا را در نظرش کوچک و بی مقدار می سازد و در «مشعر عالی انسانی» تمام جمال های دنیایی از مال و جاه و مقام را در جنب جمال اعلای الهی، مانند سنگ و خاک، بی مقدار جلوه می دهد، ولی از طرف دیگر برای حفظ استقلال و موجودیت امت اسلامی در برابر دنیاداران، دستور جمع آوری ثروت و تحصیل قدرت می دهد، تا وقتی میدان مبارزه و نبرد با دشمن پیش آمد، بی مضایقه، در راه دفاع از حریم ایمان و کوبیدن دشمنان، فداکاری کند و از مال و جاه خود بگذرد و حبّ دنیا مانع راهش نگردد.

ما هم که به عرفات رفته ایم و در موقف مشعر به عالی ترین درک و شعور انسانی رسیده ایم، هرچه را که جز خداست، در کنار خدا، همانند سنگریزه های بیابان دیده ایم، و برای اطاعت امر خدا مقدار معینی از آنها را جمع کرده و همراه خود آورده ایم، اینک که به وادی منا آمدیم، باید آماده فداکاری شویم و آنچه از مال و جاه دنیا در دست داریم، طبق امر خدا به مصرف برسانیم، و به طور کامل نشان دهیم که ما همچنان نسبت به امر خدا وفا داریم و سنگریزه های رنگین مال دنیا، همچنان در نظر ما سنگریزه و

۱- کیمیای سعادت، ج۱، ص۲۳۸.

بی ارزشند و هرگز نمی توانند مانع از فداکاری ما بشوند، و به جای خدا در دل ما بنشینند و بر قلب های ما حاکم گردند» . (۱)

۷. رمی و تمرین انقیاد در بندگی

«انداختن سنگ، اظهار بندگی است. باید سنگ انداخت تا پشت شیطان را شکست و اعلام نمود که من فقط از خداوند فرمان بری می کنم. سنگ انداختن، تمرین انقیاد و بندگی است، اظهار امتثال و عبودیت است. شیطان زمانی خوار و ذلیل می شود که انسان را بنده منقاد خدا ببیند. حاجی با رمی، فرشته خو شده و از دام ابلیس می رهد. شیطان، مظهر اسم البعید است و سالک کوی دوست، مظهر اسم القریب او باید با رمی خویش از شیطانی که دور است، دوری کند و به قرب خویش به محضر ربوبی بیفزاید، و بداند که چیزی همانند بندگی، او را به خداوند، نزدیک نمی کند» . (۲)

نکته: مستحب است سنگریزه ها را یکی بعد از دیگری روی انگشت ابهام (انگشت بزرگ دست) بگذارد و با سرانگشت سبابه، به سوی جمره پرتاب کند. شاید سر این دستور آن باشد که ای مسلمانان! متوجه باشید اگر شما از خود، قدرت ایمان و اتحاد نشان بدهید و صابر و ثابت قدم باشید، دشمنان دین و ایمان شما آنچنان ضعیف و زبون می شوند که با یک اشاره اندک از جانب شما، منکوب می شوند و از پای در می آیند. (۳)

۱- حج برنامه تکامل، صص۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- اسرار عرفانی حج، صص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۳- حج برنامه تکامل، ص ۱۸۰.

فصل پانزدهم: قربانی

اشاره

فصل پانزدهم: قربانی (۱)

کبش مُنی را به منا، ریز خون

نفس دنی را به فنا کن زبون (۲)

گر نباشد حج و عمره و رمی و قربان گو مباش

این شرف ما را نه بس کز تیغ او قربان شویم (۳)

خاک منا زگوهر ترموج زن چو آب

از چشم هر که خاکی و آبی است گوهرش

آورده هر خلیل دلی، نفس پاک را

خون ریخته موافقت پور هاجرش

استاده سعد ذابح و مریخ زیر دست

حلق جمل بریده بدان تیغ احمرش (۴)

هر خون که رانده از تن قربان خواص تو

گلگونه عذار خواص جنان شده

خون بهیمه ریخته هر میزبان به شرط

تو خون نفس ریخته و میزبان شده

(۵) عشق، تشنه می شود، خون بایدش داد. سرد می شود، آتش بایدش زد.

گرسنه می شود، قربانی بایدش کرد.

۱- واجب است بر کسی که حج تمتع به جا می آورد، ذبح یک هدی؛ یعنی یک شتر یا یک گاو و یا یک گوسفند، البته شتر افضل است و پس از آن، گاو بهتر است. (منتخب مناسک حج، ص۲۳۹)

۲- هفت اورنگ، ج۱، ص۵۱۵.

۳- دیوان حکیم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، ص۴۱۸.

۴- دیوان خاقانی، به کوشش: ضیاءالدین سجادی، ص۲۱۸.

۵- دیوان خاقانی، به کوشش: ضیاءالدین سجادی، ص۴۰۲.

عشق با قربانی، با خون، نیرو می گیرد، زلال می شود، رشد می کند، پاک و بی لک می شود، گرم و نورانی می شود. . .

از هرچه جز خود زدوده می گردد.

مجرّد، بی غشی، صافی، ناب!

و اکنون عید قربان است. . . (۱)

تا پیاده نمانم، سوارم نخواهی کرد.

تا بی پناه نگردم، پناهم نخواهی داد.

تا نیفتم، دستم را نخواهی گرفت. . .

و می دانم

مرا از رنج «داشتن» برهان!

چقدر تماشای جان خراش دست و پا زدن

و تلاش جان دادن و مردن این ذبیح عزیز

برایم لذت بخش است!

اسماعیل من، آرام و صبور جان بسپار! (۲)

۱. قربانی، از شعائر الهی

«خداوند در سوره بقره آیه ۲۶۷ می فرماید:

وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیها خَیْرٌ

و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، در آنها برای شما، خیر و برکت است.

خداوند در این آیه شریفه از مسلمانان خواسته است که نسبت به قربانی، اقدام

۱- دفترهای سبز، علی شریعتی، ص۲۱۸.

۲- دفترهای سبز، علی شریعتی، ص۲۱۹.

نمایند و اخلاص را فراموش نکنند و آن را شعائری بدانند که محافظت بر آن ضرورت دارد، و اهمال از آن، حرام و نامشروع است» . (۱)

آن شعائر شد مناسک بالتّمام

خاص یا باشد به بُدن اندر کلام

اشتران کآرند یعنی بهر نَحر

خوب و فربه از هر آن وادی و شهر

مرشما را اندر آنها سودهاست

تا به وقت نام برده کآن هدی است (۲)

«آنه ماری شیمل» می نویسد: جایگزین یک قربانی حیوانی به جای قربانی انسانی در مرکز داستان آمادگی و میل [حضرت] ابراهیم (ع) به قربانی ساختن پسر خود قرار داشت. . . این، سرآغاز عصر جدید کنار گذاشتن قربانی از نوع انسان را مسلمانان در روز عید اضحی، در دهم ماه ذی حجه، در خلال سفر به مکه و یا در موطن خویش، جشن می گیرند.

منتقدین جدید و نیز برخی از مسلمان ها همواره پرسیده اند که چرا این همه اتلاف گوشت حیوانات در مراسم حج اتفاق می افتد. . . آیا در عصر ما منطقی تر نیست که به عوض توزیع گوشت و چرم و پوست، پول آن را به فقرای محتاج بدهند؟ اما فقهای الهی بر قربانی کردن به عنوان یکی از شعائر الهی، تأکید می کنند و اصرار می ورزند؛ زیرا به اعتقاد ایشان، تنها در این صورت است که نیت واقعی شخص قربانی کننده در یادآوری خاطره جایگزینی یک حیوان به جای یک قربانی از جنس انسان، توسط مؤمنین، از نو به نمایش در می آید. گوسفند و یا قوچی که قربانی شده - به اعتقاد بعضی از مؤمنین - در روز قیامت ظاهر خواهد شد تا صاحب خود را از روی پل صراط به بهشت راهنمایی کند. (۳)

۱- اسلام آیین زندگی، ص۱۹۸.

۲- شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآنی صفی علیشاه، ج۶، ص۲۷۸۵.

۳- رمز گشایی از آیات الهی، صص۲۴۷ و ۲۴۸.

استاد شهید مرتضی مطهری دراین باره می نویسد:

قطع نظر از آزار و اذیت [حیوان قربانی] چه رابطه ای میان رضای خدا و ریختن خون یک حیوان است؟ مگر خداوند - العیاذ بالله - خونخوار است و از اینکه خون حیوانی ریخته می شود، مسرور و خوشحال می شود؟ ایراد دیگر به قربانی این است که یادگار توحش است. در قدیم در ادیان وثنی و بت پرستی، مذبح هایی بوده است و مردم برای رضای بت ها قربانی می کرده اند و خیال می نمودند آن بت ها از آن گوشت ها استفاده می کنند. . . اما جواب:

راجع به این قسمت که چه فایده ای بر ریختن خون مترتب می شود، این در صورتی صحیح است که هدف از قربانی و کفارات (که به طور اختصاصی در باب حج، همه از نوع گوسفند یا شتر کشتن است، مگر به صورت نادر) فقط ریختن خون باشد. دلیلی ندارد صرف ریختن خون، مقرّب باشد؛ زیرا عملی مقرّب است که رضای خدا در آن باشد و رضای خدا در این است که انسان به کمال فردی و اجتماعی خود برسد.

صرف ریختن خون، نه به کمال فردی انسان کمک می کند و نه به کمال اجتماعی او. ولی اگر هدف اصلی، اطعام و انفاق باشد. . . آن ایراد وارد نیست. البته یک نکته هست و آن اینکه منافات ندارد که این عمل دسته جمعی، احیاء و زنده کردن خاطره ای از قهرمان توحید، حضرت ابراهیم (ع) باشد. به او امر شد عزیز و نور چشم خود را در راه خدا قربانی کند و او حاضر شد. بعد به او گفته شد: مقصود، فقط تسلیم بود، گوسفندی به جای فرزند، قربانی کن. این گوسفند فدا کردن، تجدید آن خاطره و تعظیم آن قهرمانی است. (۱)

۱- حج، صص۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. قربانی، نماد ایثار و فداکاری

ایثار و فداکاری، ویژگی انسان های بزرگ و یکی از عوامل امتیاز و برتری آنها بر دیگران است. برخی از مقام های والای معنوی جز با ایثار آنچه محبوب انسان است، به دست نمی آید. دستاورد بزرگ ایثار آن است که هم، راه خوشبختی و پیشرفت را برای شخص ایثارگر هموار می کند، و هم برای مردمان جامعه. برای مثال، آنکه در موقعیت جهاد قرار می گیرد و بدن یا جان خویش را ایثار می کند، هم در صفِ پیشرو مجاهدان در راه خدا قرار می گیرد، و هم جامعه را از گزند متجاوزان و ستمکاران ایمن می دارد. در اهمیت ایثار همین بس که تا انجام نشود، دست شیطان های جنی و انسی به طور کامل کوتاه نخواهد شد. حاجی در عید اضحی با قربانی کردن، درس بزرگ ایثار را فرا می گیرد و می آموزد که تا گاهی عزیزترین چیزهای خود را قربانی نکند، رضایت خدا را به دست نخواهد آورد و سیر معنوی او تمام نخواهد شد؛ همان گونه که حج بدون قربانی، حجی ناتمام است.

آیت الله طالقانی می گوید:

. . . حج گزاران، حیواناتی را که به آنها علاقه دارد برای قربانی ذبح می کنند. بزرگ ترین مرحله فداکاری، کشته شدن است، اما از آن بالاتر این است که انسان فرزند خود را فدا کند! باز از آن بالاتر این است که انسان فرزند دلبندش را به دست خود قربانی کند. این همان کار ابراهیم (ع) در سرزمین وحی بود که خود و فرزندش برای چنین فداکاری آماده شدند و از آزمایش الهی پیروز و سربلند بیرون آمدند. ابراهیم خلیل ندای توحید را - که ندای آزادی بشر از بندهای بندگی غیر خداست - از کنار همین خانه سر داد و دعوت به حج و قربانی را اعلام کرد و پرچم حق و جهاد در راه او را برافراشت.

قرن ها گذشت و ملل و اقوام مختلف آمدند و گذشتند و شرک و بت پرستی

و ظلم و طغیـان بـاز جهـان را تاریک کرد، تا اینکه در کنار همین خانه و مکان و مناسک الهام بخش آن، خاتم پیامبران (ص) برخاست و پیام توحید، جهاد با شرک، پرستش غیرخدا، مبارزه با طغیان و دعوت به اسلام را با همه احکام و قوانینش به جهان واژگون بشـر رسانـد. پس از آن حضـرت، بـار دیگر جـاهلیت با کفر و شـرک و طغیانش، اما این بار در زیر نقاب اسـلام، سـر برآورد!

فرزند عزیز او حسـین بن علی (ع) که وارث جدّ اعلایش، ابراهیم خلیل (ع) و جهاد جدش رسول خدا (ص) و پدرش حضـرت علی (ع) بود، برای به ثمر رساندن اهداف نیاکانش، در کنار همین خانه خدا و در همین روزهای حج، در سال شصت هجری، قیام کرد تا حج و قربانی را در صورت حقیقی خود بنمایاند و بدل را به اصل و تمرین را به عمل بینجاماند و سنگ را به سلاح جنگ و قربانی کردن گوسفند را به ایثاری بزرگ یعنی قربانی کردن عزیزان و فرزندان مبدل گرداند.

خطبـه امـام (ع) کـه در همـان شب حرکت به سـوی عراق ایراد فرمـود و در حکم بیـانیه آن حضـرت است و بیانـات دیگر آن حضـرت در آغاز حرکت از مکه و میانه راه و نزدیک قربانگاه کربلا و سـخنان دیگری که در شب و روز عاشورا بیان فرمود و همچنین عمـل و حرکتش در ایـام حـج، همه بیـان و اعلاـم همین حقیقت است که چون همه چیز مردم و مسـلمانان در معرض هجوم قرار گرفته و سـرنوشت مسـلمانان به دست کسـی چون یزیـد افتاده است، وظیفه همه این است که حج را بدل به عمره و جـامه احرام را بـدل به لبـاس جنـگ کننـد و به جـای مِنا، در صـحنه کارزار قربانی دهنـد! و دست به ایثار و فـداکاری عملی و بزرگ بزنند. (۱)

۱- درس های قرآنی، ص ۱۷۰.

شیخ محمود شلتوت نیز می نویسد:

قربانی کردن نیز گام نهادن در پلکان رشد، مقام ایمان، ایثار و اوج گرفتن به سوی صفا، پاکی و ریختن خون رذالت با دستان فضیلت است و رمزی است در راستای ایثار و فداکاری. (۱)

۳. قربانی، نماد ذبح نفس اماره

«پس به منا روید و آرزوهای حقانی را در آنجا دریابید که آن قربانی نمودن محبوب ترین چیز خویش، در راه محبوب مطلق است. بدانید تا از این محبوب ها که بالاـترینش حب نفس است - و حب دنیا تابع آن است - نگذرید به محبوب مطلق نمی رسید» . (۲)

کار را باید ریشه ای انجام داد. برای دفع آفات باید سراغ ریشه رفت و از ریشه آن را خشکاند. برخی برای رهایی از آسیب کرم های برآمده از لجنزار، آنها را نابود می کنند، برخی نیز به سراغ ریشه تولید کرم می روند و لجنزار را می خشکانند؛ زیرا تا لجنزار است، همواره کِرم از دل آن می جوشد. پس باید لجنزار را از میان برد تا از آزار کرم ها در امان ماند. مثال انسان و نفس اماره او و صفات رذیله نیز این چنین است. ویژگی های ناپسند، هر اندازه هم از میان بروند، چون نفس اماره - که همان لجنزار و سرچشمه است - در وجود انسان باقی است، همچنان از دل آن صفات ناشایست می روید. نفس اماره، همان «خواهش» و «خواستن» است و تا زمانی که این خواهش و خواستن در آدمی از بین نرود، - و به خواستن مشروع و معقول و آمیخته به قناعت تبدیل نشود - همواره زمینه رویش انواع لغزش ها و صفات رذیله در انسان وجود خواهد داشت. بنابراین چاره کار در ذبح نفس اماره و قربانی این «خواهش» و «خواستن» است. قربانی کردن، نماد ذبح این نفس اماره است. به تعبیر دکتر علی شریعتی:

۱- اسلام آیین زندگی، ص۲۰۲.

۲- صحیفه حج، ج۱، ص۱۸۵.

اکنون در منا هستی، ابراهیمی، و اسماعیلت را به قربانگاه آورده ای؛ اسماعیل کیست؟ چیست؟ مقامت؟ آبرویت؟ موقعیت و شغلت؟ پولت؟ خانه ات؟ باغت؟ اتومبیلت؟ معشوقت؟ خانواده ات؟ علمت؟ درجه ات؟ هنرت؟ روحانیتت؟ لباست؟ نامت؟ نشانت؟ جانت؟ جوانیت؟ زیبایی ات. . . ؟

من چه می دانم؟ این را تو خود می دانی، تو خود آن را، او را. . . ، هرچه هست و هر که هست، باید به منا آوری و برای قربانی انتخاب کنی؛ من فقط می توانم نشانی هایش را به تو بدهم، آنچه تو را در راه ایمان، ضعیف می کند، آنچه تو را در رفتن، به ماندن می خواند؛ آنچه تو را در راه مسئولیت به تردید می افکند، آنچه تو را به خود بسته است و نگه داشته است، آنچه دلبستگی اش نمی گذارد تا پیام را بشنوی، تا حقیقت را اعتراف کنی. آنچه تو را به فرار می خواند، آنچه تو را به توجیه و تأویل های مصلحت جویانه می کشاند و عشق به او کور و کرت می کند و تو اگر به سراغ نفس اماره ات بروی و آن را قربانی کنی، همه آنچه که گفته ام از صفات ناپسند، یکجا از میان خواهد رفت. (۱)

خیز و بیا به نزد من، کن تهیم ز خویشتن دشمن جان من منم، هست عدو کنایتی

رو بنمای یک نفس تا برهم زخویش من

کشت مرا «من» و ز تو هیچ نشد حمایتی

نیست عجب اگر کنم شِکوه ز دشمنی چو خود

دوست زدوست می کند بیگه و گه شکایتی (۲)

وقت ذبح، الله اکبر می کنی

همچنین در ذبح نفس کشتنی

تن چو اسماعیل و جان همچو خلیل

کرد جان تکبیر بر جسم نبیل

گشت کشته تن ز شهوت ها و آز

شد به بسم الله بسمل (۳)در نماز (۴)

۱- تحلیلی از مناسک حج، صص۱۴۵ و ۱۴۶.

۲- کلیات اشعار فیض کاشانی، ص۴۰۴.

۳- بسمل: قربانی.

۴- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت های ۲۱۴۴ – ۲۱۴۶.

۴. قربانی، نماد تسلیم و رضا در برابر رنج ها و بلاهای دوست

بزرگ ترین مقامی که بنده در پیشگاه پروردگار به دست می آورد، در اثر تسلیم و رضا در برابر خواست پروردگار است. برجسته ترین و درخشان ترین ویژگی اولیای الهی، تسلیم در برابر داده های حضرت دوست است. برای آنها که به این مقام رسیدند، هرچه از دوست رسد، نیکوست؛ پس اگر آسایش است، زیباست و اگر رنج است نیز، زیباست. این روحیه تسلیم در آنها موجب گوارا شدن بلاها می شود؛ زیرا از جانب دوست است. عطار نیشابوری در داستانی نمادین، دراین باره زیبا سروده است:

عاشقی می رفت سوی حج مگر

شد بر معشوق بر عزم سفر

گفت: اینک در سفر افتاده ام

هرچه فرمایی، به جان، استاده ام

در زمان، معشوق آن مردِ نژند

نیم خشتی، سخت، در عاشق فکند

همچو درّیش از زمین برداشت مرد

بوسه بر داد و درو سوراخ کرد

پس به گردن درفکند آن را به ناز

می نکرد از خویشتن یک لحظه باز

هر کِ از او پرسید کاین چیست ای عزیز؟

گفت: زین بیشم چه خواهد بود نیز؟

در همه عالم بدین گیرم قرار

کاینم از معشوق آمد یادگار (۱)

«هجویری» در «کشف المحجوب» می نویسد: موسی (ع) دختر شعیب (ع) را بر حالی هرچه صعب تر بگذاشت و به خداوند

تسلیم کرد. ابراهیم هاجر و اسماعیل: را برداشت و به «وادی غیر ذی زرع» برد و به خداوند جلّ جلاله تسلیم کرد. و مر ایشان را دل مشغولی بزرگ خود نساختند و همه، دل در حق تعالی بستند تا مراد دو جهان برآمد اندر حال بی مرادی، به تسلیم امور به خداوند عزّوجلّ. (۲)

۱- مصیبت نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، ص۳۸۸.

۲- کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، ص۱۰۲.

از آنجا که پیشینه قربانی، به قربانی کردن حضرت اسماعیل (ع) به دست حضرت ابراهیم (ع) برمی گردد و اینکه عمل قربانی کردن او، از تسلیم و رضای وی در برابر خواسته پروردگار خبر می دهد، هر قربانی ای نیز که حاجی در سرزمین مِنا انجام می دهد، در دل خود آموزه، «تسلیم و رضا در برابر رنج ها و بلاهای حضرت دوست» را دارد. حاجی با این عمل می آموزد که باید در برابر آنچه خداوند برای او می پسندد، تسلیم و راضی باشد. به تعبیر دکتر علی شریعتی:

سه مرحل پشت سر هم است: [اول] عرفات (شناختن) ، [دوم] مشعرالحرام (شعور در حرم و حریم انسانیت و [سوم] منا و قربانی. . . روز عید، عید قربانی کردن، عجب عید متضادی است! همیشه عیدها، عید متولد شدن است، و اینجا عید، عید قربانی کردن است؛ خیلی فرق دارد. همیشه جشن تولد بچه را می گیرند، و در اینجا هرکسی جشن قربانی کردن بچه اش را می گیرد! اینجا دو کار می کنیم: یکی حمله، دوم تسلیم، حمله به این سه مظهر شیطانی، سه جمره؛ و تسلیم مطلق، تا حدی که هرکسی باید «اسماعیل» ش را به فرمان ایمان و عشق قربانی کند. (۱)

باز در آن کوش که قربان کنی

هرچه کنی کوش که با جان کنی

تیغ وفا بر گلوی جان بنه

گردن تسلیم به فرمان بنه

دست چه باشد که از آن خون چکد

خوش بود آن کز دل محزون چکد

جان که نه قربانی جانان شود

جیفه تن بهتر از آن جان شود

ساحت این عرصه که ارض مناست

سر به سر این دشت فنا بر فناست

کشته درین بی حد و قربان بسی

تشنه به خون تیغ به کف هرکسی

هر که نشد کشته شمشیر دوست

لاشه مردار به از جان اوست

۱- میعاد با ابراهیم، علی شریعتی، ص۴۴۸.

سرخی خون آیت صنع الله است

کشته شو آنجای که قربانگه است

آن همه جوینده که اینجا درند

جان بفروشند و غم دل خورند

هرکسی و همت والای خویش

سود برد در خور کالای خویش

سربکش از تیغ و فرود آر سر

کرده ز سر قید علایق بدر

گر سر موییست علایق ترا

نیست یکی خدمت لایق ترا

رو سر تسلیم و رضا پیش گیر

در ره دین ترک سر خویش گیر. (۱)

۵. قربانی و تعبّد محض و بی چون و چرا

اگرچه پروردگار، بندگانش را به «تعبّد» همراه با فهم چرایی آن و عبودیت با آگاهی از حکمت آن، دعوت می کند، گاهی نیز به منظور امتحان آنها و آشکار کردن میزان بندگی آنان و افزودن مقدار تعبد، از آنها می خواهد که تعبّد محض و بی چون و چرا اختیار کنند، بدون آنکه حکمت آن عمل را دریابند. شهید مطهری می گوید:

این مسئله را باید طرح کرد که درست است که هر دستوری مصلحتی دارد که عقل، احیاناً آن را در می یابد، ولی آیا اگر انسان، دستوری را فقط به حکم تعبد و تسلیم به جا آورد اقرب به عبودیت است یا اگر حکمت آن را بفهمد؟ البته اگر به حکم تعبد و تسلیم بجا آورد و حکمت آن را حواله کند به امر او، قطعاً اقرب به تعبد و تسلیم است (۲). . . مسئله فدا کردن فرزند به دست ابراهیم (ع) به دو شکل می تواند باشد. او شک ندارد که قربانی کردن فرزند یعنی فرزند را در راه خدا دادن، اوج گذشت است و ای بسا انسان هایی که حاضرند جان خودشان را بدهند، ولی حاضر نیستند که زنده بمانند و جوان عزیزشان کشته بشود. اما در این کار این قهرمان توحید در داستان ذبح

۱- سفرنامه منظوم حج، شاعر: محیی لاری، صص۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- حج، صص۹۷ و ۹۸.

فرزندش اسماعیل، یک نکته ای وجود دارد که قرآن نقل کرده است و این نکته جالب توجه است. ببینید، یک وقت هست به انسان دستوری می دهند که فلسفه آن روشن است؛ یعنی عقل آدم آن را درک می کند و می فهمد. خوب، آدم یک کاری می کند که هم دستور خداست و هم چیزی است که عقل خودش هم فلسفه اش را درک می کند. البته این یک انگیزه ضروری برای ما مسلمان هاست که همه دستورهایی که خدا در قرآن و سنت به ما داده، یک فلسفه ای دارد، منتها ما بسیاری از این فلسفه ها را درک می کنیم و بسیاری را هنوز درک نکرده ایم. اسلام ما را تشویق می کند که به فلسفه های احکام پی ببریم؛ یعنی اگر فلسفه های احکام را بفهمیم، اعتقاد ما به اسلام، بیشتر می شود. اما یک نکته هست و آن اینکه اگر یک مرد بزرگی به انسان دستوری بدهد، یک وقت انسان فلسفه آن دستور را می داند و یک وقت نمی داند. کسی که حاضر است امر کسی را اطاعت کند، می آید به او می گوید آقا! من یک گرفتاری دارم، این گرفتاری را چطور حل کنم؟ می گوید: برو فلان کار را بکن!

حال، اگر او فلسفه این دستور او را نفهمیده و صرفاً روی اعتماد کامل به فرمان فرمان دهنده عمل کند، این از نظر اطاعت و عبادت، مقام بالاتری دارد. او به قدری به دستورهای این آقا یا به دستورهای این طبیب مطمئن است که با اینکه یک ذرّه از فلسفه آن، چیزی نمی داند، ولی می گوید من آن را می دانم. مثل اینکه شما خودتان گاهی اوقات به یک طبیبی آن قدر اعتماد پیدا می کنید، که هرچه بگوید و لو آنکه یک ذره اش را نفهمید، عمل می کنید. یک کسی می گوید آقا! این کارها چیست که می کنی؟ می گویی آن کسی که من حرفش را گوش می کنم، آن قدر به او اطمینان و اعتماد دارم که می دانم بیهوده حرف نمی زند و یک حسابی در کار است.

این را من مخصوصاً به جوانان عرض می کنم که از نظر مقام عبودیت، با اینکه انسان خوب است کوشش کند فلسفه های احکام را بفهمد، اما این مسئله سبب نشود که شخص بگوید که من هر دستوری را که فلسفه اش را بفهمم، به کار می بندم، اما اگر فلسفه اش را نفهمم به کار نمی بندم. این معنایش این است که من به اسلام اعتماد کامل ندارم، او دستورش را بدهد، من اگر خودم فلسفه اش را فهمیدم، عمل می کنم، اگر نفهمیدم، نه. نه، شما باید این جور باشید که بگویید من به دستور اسلام اعتماد دارم، هرچه اسلام بگوید، می گویم: «آمَنّا و سَلّمنا» ، من عمل می کنم، ولی برای اینکه معرفتم زیاد بشود، می خواهم فلسفه اش را بفهمم؛ نه اینکه برای این عمل بکنم که می خواهم فلسفه اش را بفهمم؛ نه، من به هر حال به اسلام اعتماد دارم. (۱)

. . . اگر خداوند به ابراهیم، قهرمان توحید، می گفت: ابراهیم! پسرت را بفرست در فلان جنگ که باید با کفار بجنگد و در آنجا در راه جهاد کشته بشود و ابراهیم فرمان را عمل می کرد، آن قدرها مهم نبود. به ابراهیم در عالم رؤیا امر می شود: ابراهیم! فرزند جوانت اسماعیل را به دست خود به منا ببر. . . ابراهیم اعتمادش به امر خدا و تسلیمش در مقابل امر خدا تا آنجاست که یک امری که از نظر عقل و فکر او هیچ فلسفه ای نمی توانست داشته باشد، چون اعتماد داشت، گفت: خدا گفته است و من باید در برابر دستور او تعبّد محض و بی چون و چرا داشته باشم، چون به او اعتماد و اطمینان کامل دارم اگر ما تنها، زمانی که فلسفه احکام را فهمیدیم، عمل کنیم و در غیر این صورت، عمل نکنیم، اخلاصمان کم است. (۲)

. . . در داستان حضرت ابراهیم، موضوع، قربانی دادن است، از نظر اسماعیل، جان

۱- حج، صص ۱۱۱ - ۱۱۴.

۲- حج، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

خود را فدا کردن و از نظر ابراهیم، فرزند را در راه خدا دادن، و از نظر مقام تعبّد و تسـلیم، یک موضوعی است که اصـلاً برای ابراهیم هیچ توجیحی نداشت. (۱). . . و بعد که ابراهیم اقدام به این کار می کند، خداوند می فرماید:

فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ * وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ * وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (صافات:۱۰۳-۱۰۵)

هنگـامی که هر دو تسـلیم [فرمـان الهی] شدنـد و ابراهیم پیشـانی او را برخاک نهاد، او را نـدا دادیم که ای ابراهیم! آن رویا را تحقق بخشـیدی [و آمـاده قربانی فرزنـد شـدی]. ما این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم. به یقین این همان امتحان آشـکار است. ما قربانی عظیمی را فدای او کردیم.

همین که پـدر و پسـر تا این انـدازه نشان دادنـد که به دسـتور خدا اعتماد دارند، تسـلیم بی چون و چرای امر خدا هسـتند و در مقابـل موضـوعی که از طرفی یقین دارنـد دسـتور خـداست، ولی از طرفی هیـچ فلسـفه ای و توجیهی برایش نمی فهمنـد؛ تعبد محض دارنـد، دسـتور رسـید که کـافی است. . . مـا از بنـدگان این را می خواهیم، مـا از بنـدگان، فـداکاری در راه حق را می خواهیم، ما از بندگان تعبد محض و تسلیم در راه حق را می خواهیم. (۲)

کسی کاو با خدا چون و چرا گفت

چو مشرک حضرتش را ناسزا گفت

ورا زیبد که پرسد از چه و چون

نباشد اعتراض از بنده موزون

خداوندی همه در کبریایی است

نه علت لایق فعل خدایی است. (۳)

امام محمد غزالی نیز دراین باره زیبا و لطیف گفته است: اهل اسـلام در این شوق [به حج]، اهل و مال و وطن خود گذاشتند و خطر

۱- حج، ص۱۱۶.

۲- حج، صص۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص۵۲.

سفر تحمل کردند و بنده وار قصد حرکت کردند؛ و در این عبادت، ایشان را کارها فرمود که هیچ عقل بدان راه نیابد، چون سنگ انداختن، و میان صفا و مروه دویدن؛ برای آنکه هرچه عقل بدان راه یابد، نفس را بدان اُنسی باشد، که داند که هرچه می کند برای چه می کند. او چون بداند که در زکات، رفق درویشان است، و در نماز، تواضع خدای جهان است و در روزه به خاک مالیدن لشکر شیطان است، باشد که طبع وی بر موافقت عقل حرکت کند و کمال بندگی آن بود که به محض فرمان کار کند که هیچ متقاضی از باطن وی پیدا نیاید. . . و آن گه گروهی عجب دارند که مقصود و مراد از این اعمال چیست؟ و آن از غفلت ایشان بود از حقیقت کارها که غرض این است تا بندگی بدین پیدا شود، و نظر وی جز به محض فرمان نباشد، و هیچ نصیب دیگر - عقل را و طبع را - بدان راه نباشد، تا از وی جز حق و فرمان حق هیچ چیز نماند. (۱)

غزالی در جای دیگری می نویسد:

. . . و زائران را به کارهایی غیرطبیعی و غریب، مکلف کرده و به اعمالی، به ظاهر دور از طریق عقل، واداشته است تا ثابت شود که اعمال ایشان فقط به قصد امتثال امر و محض عبودیت است و سبب دیگری ندارد و بدین جهت بود که حضرت رسول خدا (ص) فرمود: «پروردگارا به جهت اظهار بندگی و عبودیت و از روی حقیقت، در انجام دادن حج، تو را اطاعت می کنم» . (۲)

حکایت

آورده اند که «ابراهیم ادهم (رحمه‌الله)» ، غلامی بخرید و چون غلام را به خانه آورد، گفت: «ای غلام چه می خوری؟» گفت: «آنچه تو دهی» . گفت: «چه می پوشی؟» گفت: «آنچه تو

۱- کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲- ترجمه کتاب الاربعین، امام محمد غزالی، ص ۵۶.

پوشانی» . گفت: «چه نامی؟» گفت: «آنچه تو خوانی» . گفت: «چه درخواست داری؟» گفت: «مرا با درخواست چه کار؟» (۱)

محیی الدین عربی نیز می نویسد:

آنان (حج و عمره گزاران) میهمان خدایند که خداوند ایشان را به خانه اش دعوت کرده است و خداوند سبحان آنان را به مفارقت وطن و رهایی از خوشی و آسایش نخوانده و مبتلای به پراکندگی نکرده است، مگر آنکه نشان دهد چه کسی بر عبودیت او استوار است و چه کسی ناپایدار؛ ازاین رو بیشتر اعمال حج، تعبّدات محض است و علت بردار نیست، گرچه گاهی می توان از راه کشف و هشدار الهی که بر دل های عارفان وارد می شود، بدان ها دست یافت. (۲)

ابن عربی در جای دیگر می گوید:

بیشتر اعمال حج، تعبّد محض است و نزد فقیهان، برای آنها تعقل نمی شود، پس به ذات خود، عین حکمت است، و برای حکمت، موجبی وضع نشده است، و در آن، اجر و پاداشی است که در غیر آن از عبادات نیست، و در آن، تجلی الهی است که در غیر آن از اعمال نیست. (۳)

۶. قربانی و ذبح شخصیت دروغین و نشاندن شخصیت راستین به جای آن

برخی شخصیت ها، کاذب و بدلی هستند. این شخصیت نیست، بلکه توهم شخصیت است؛ یعنی آدمی، خودش نیست، بلکه دیگری است و آمیخته با انواع ریاکاری ها، غصه ها، غرورها، و کژی هاست. قربانی کردن، یعنی تخریب و نابودی این

۱- گزیده جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، ص۱۹۸.

۲- الفتوحات المکیه، ج۱، ص ۸۱۰.

۳- الفتوحات المکیه، ج۱، ص۸۶.

شخصیت پندارآمیز و وهم آلود، و رسیدن به شخصیتی راستین و حقیقی. این شخصیت کاذب، همان وجودی است که شاعران و عارفان بزرگ، از آن به خار و خاشاك تعبیر می کنند، و می خواهند که از این «خود» بی خود گردند، تا «خود» راستین - که آیینه تمام نمای پروردگار است - آشکار شود.

به تعبیر زیبای مولوی:

آن نفسی که با خودی، بسته ابر غصه ای

وان نفسی که بی خودی مه به کنار آیدت

آن نفسی که با خودی، یار کناره می کند

وان نفسی که بی خودی باده یار آیدت

آن نفسی که با خودی، همچو خزان فسرده ای

وان نفسی که بی خودی دِی چو بهار آیدت (۱)

شیخ محمود شبستری نیز گفته است: وجود تو همه خار است و خاشاك

برون انداز از خود جمله را پاك

برو تو خانه دل را فرو روب

مهیا کن مقام و جای محبوب

چو تو بیرون شدی او اندر آید

به تو بی تو جمال خود نماید (۲)

۷. منا سرزمین رسیدن به آرزوها

محیی الدین عربی، منا را سرزمین دستیابی به آرزوها می داند و می نویسد:

منا محل رسیدن به آرزوهاست؛ زیرا روزهای خوردن و آشامیدن و بهره وری و نعمت است، و آن همان بهشت [نقد و] نزدیك است و [نیز] در آن، ریختن چرك و زواید و ازاله پراکندگی از حاج است، و از نیروی تمناست که «منا» نامیده شده است، و آن اینکه صاحبش را به آنچه آرزویش را دارد [اما اکنون آن را] حاضر ندارد، به کسی که آنچه را آرزومند است و

به تمام وجوه، نزدش حاضر است می رساند، مانند صاحب

۱- کلیات شمس تبریزی، ص۱۰۲.

۲- گلشن راز، ص۳۹.

مالی که بـدان مال، انواع خیر را انجام می دهد و در راه های خیر برای به دست آوردن فضل و کرم الهی انفاق می کند، و آن کـه مـال نـدارد آرزو می کنـد، که اگر او را همماننـد وی مـالی بـود، هماننـدش عمـل می کرد، پس هر دو در اجر و پـاداش برابرند، بلکه او (بدون مال) کامل تر است؛ زیرا برایش اجر کامل بر تمام ترین وجهی - بدون درخواست غیری از او - حاصل می گردد؛ زیرا از اولی، پرسـش می شود که آن مـال را از کجـا آورده ای؟ و آیا در دادنش اخلاص داشـته ای؟ و پس از این رنـج و مشـقت، اجر آن برایش حاصل می گردد، ولی آرزو کننـده تمام آن اجر - بـدون درخواست کردن و رنج و مشـقتی - وی را حاصل است. (۱)

۸. نگرشی عرفانی به حیوان قربانی (توجه به فناپذیری حیوان قربانی شده)

دل بیـدار و جـان هوشـیار، همه هستی را زنـده و بـا شـعور می بینـد؛ ازاین رو تصـرفش در هستی، همراه با یاد خـدا و اجازه از پروردگار است. چنین کسی آن گاه که در سرزمین منا برای قربانی آماده می شود، هرگز نگاه او به حیوانی که قصد قربانی او را دارد، نگاه کسـی که آن را حیوانی بی شـعور، ناآگاه و فناپذیر می داند نیست. او با احترام، این گوسـفند را ذبح می کند، و بر این بـاور است که این حیوان نیز ماننـد همه هستی و همه موجودات دیگر، نابود نخواهـد شـد، بلکه تنها تغییر شـکل خواهد داد. سخنان محیی الدین عربی شنیدنی است:

. . . سـپس حاج، قربانی اش را سـر می برد و بدان وسـیله، روح این حیوان را از زندان این کالبد طبیعی تاریک، به عالم اعلا و عالم فراخی و خیر روانه می کنـد؛ زیرا تمام حیوانات - از نگاه ما - دارای ارواح و عقولی هسـتند که از جانب خداونـد، تعقل می کنند، و از همین روی است که خداوند متعال

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۸۵۷.

درباره شان فرموده: كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ ؛ «همگی نیایش و ستایش خود را می دانند» . (نور: ۴۱) پس ما در این روز، ارواح این حیوانات را - برای سپاس به درگاه الهی - آزاد می کنیم. . . سپس از آنها (یعنی گوشتشان) می خوریم تا بخشی از آنها نزد ما باشد، و آن ذکر مخصوصی را که دارد از روی ذوق مشاهده کرده، آن را مانند یاری گر خویش - در آنچه از حرکت که در طاعت الهی لازم او بوده - قرار دهیم. (۱)

«جبران خلیل جبران» می نویسد:

بگذارید تخته کشتارگاهتان، محرابی باشد که آنجا پاکان و معصومان دشت و جنگل را به خاطر گوهری در آدمی که از آنها پاکتر و معصوم تر است قربانی می کنید.

وقتی حیوانی را ذبح می کنی در دل با او بگو، همان نیرو که تو را می کشد، من نیز با همان نیرو کشته می شوم. من نیز فنا خواهم شد؛ زیرا قانونی که تو را در دست من نهاده است، مرا نیز در دست نیرومندتری خواهد نهاد. (۲)

۹. قربانی و آموزه «مرگ اختیاری» و رسیدن به حیات ابدی

دو مردن بود آدمیزاد را

گرفتار این محنت آباد را

یکی مردن از شهوت حرص و آز

ز بایست ها داشتن دست باز

دوم رشته جان بریدن ز تن

گسستن کشش های روح از بدن

کسی کو به مرگ نخستین شتافت

ز مرگ دوم عمر جاوید یافت (۳)

«کسانی که ریشه ای ندارند، می خشکند و کسانی که مانده باشند، گند می گیرند و

۱- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۸۵۷.

۲- پیامبر، جبران خلیل جبران، ترجمه: حسین الهی قمشه ای، ص ۴۱.

۳- مثنوی هفت اورنگ، ج۲، صص۴۷۲ و ۴۷۳.

می میرنـد. ما خواه ناخواه مردار زمین هستیم و مرده زمان. زمانه، ما را به مرگ می سپرد و از ما مرداری می مانـد، مگر قبل از اینکه زمـانه نیروی مـا را بگیرد و مـا را به خـاک تبـدیل کنـد، خودمان را ذبـح کنیم و به مرگ اختیاری برسیم. . . آنهایی که گوسفندهایی دارند و این گوسفندها در معرض خطری قرار می گیرند، زودتر کاردها را تیز می کنند تا ذبح کنند، تا از مرگ آنها و ضایع شدن و از دست رفتن آنها جلوگیری کنند. ما در این هستی، خواه ناخواه، مرداریم، مگر اینکه کاردی را به گلوها بگـذاریم و خود را ذبـح کنیم. گـذشت زمانه ما را به خاک برمی گردانـد، مگر اینکه بیشتر، با ذبح کردن خود بمانیم. (۱). . . آنهایی که قصـد ذبـح دارنـد و می خواهنـد ذبیـح شوند، باید ذبیح الله باشـند. اسـماعیل هایی که ذبیح حقند، پایدار می مانند. یکی از بزرگـان که به او گفته بودنـد که به من درسـی بـده، گفته بود به تو درسـی می دهم که اگر تو، همه اش را در کتـاب جمع کنی، کتـاب هـا آن را نمی توانـد در خود بگیرنـد و اگر بخواهی خلاـصه اش کنی، پشت یک ناخن می توانی بنویسـی. آنچه در همه کتاب ها هست، اگر در یک خط خلاصه شود و آن خط در دو کلمه خلاصه شود و آن کلمه را بتوان در پشت نـاخن نوشت، چیزی نیست جز ذبـح النفس (مرگ اختیاری) . . . هنگامی ذبـح، شـرعی است که از مرده بخواهیم بهره برداری کنیم؛ بخواهیم زندگی او را با بهره های بعدی مرتبط کنیم و از مردار شدن او جلوگیری کنیم.

ذبح نفس، از بین بردن و هدر دادن نفس نیست. ذبح نفس، معنایش این نیست که انسان خودش را رها کند، تن بهره های آن را واگذارد. نه، مهم این است تزکیه کند» . (۲)

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن، بهشتی گشت پیش از ما

به تیغ عشق، شو کشته که تا عمر ابد یابی

که از شمشیر بویحیی (۳)نشان ندهد کس از احیا (۴)

۱- حقیقت حج، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- حقیقت حج، صص۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- منظور، عزرائیل است؛ یعنی هیچ کس از شمشیر بویحیی زنده نخواهد ماند.

۴- دیوان حکیم سنایی، صص۵۲ و ۵۳.

در راه رضای تو قربان شده جان وانگه

در پرده قرب تو زنده شده قربان ها (۱)

خواجه نصیرالدین طوسی درباره «مرگ اختیاری» می نویسد: . . . و حکما بدین سبب گفته اند که مرگ، دو نوع است: یکی ارادی و یکی طبیعی؛ و همچنین حیات. و به «موت ارادی» اماتت (۲)شهوات خواسته اند و ترک تعرّض آن، و به «موت طبیعی» مفارقت نفس از بدن خواسته اند و به «حیات ارادی» حیات فانی دنیاوی مشروط به اکل و شرب را اراده کرده اند و به «حیات طبیعی» بقای جاودانی در غبطت و سرور و افلاطون حکیم گفته است: «

مُتْ بالإراده تَحیی بالطَّبیعهِ » ؛ «از روی اختیار بمیر تا زنده شوی به حیات طبیعی» و حکمای متصوفه گفته اند: «

موتوا قبلَ اَن تَموتُوا » ؛ «پیش از آن که بمیرید، بمیرید» . (۳)

عارف بزرگ «نجم الدین کبری» درباره چیستی مرگ اختیاری می نویسد:

یعنی پیش از موت طبیعی که مفارقت روح است، از کالبد، جدا شوید، از مرادات و مأنوسات که از ابتدای خلقت تا غایت، در شما متمکن گشته اند، و مراد حق را بر مراد خود اختیار کنید که نتیجه این مردن، حیات حقیقی است. (۴)

حکایت

شخصی متمکن و دولت مرد، به مکه رفت و مجاورت اختیار نمود و مدت متمادی در آنجا مسکن گرفت. سالی همشهریان او به حج آمدند. در ملاقات به او گفتند: «هیچ آرزو نمی کنی که به وطن خود برگردی و املاک خود را ببینی» . در جواب گفت: «چه

۱- دیوان حکیم سنایی، ص۱۷.

۲- کشتن.

۳- اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، ص۱۸۸.

۴- ترجمه الاصول العشره، نجم الدین کبری، ص۳۷.

امید باز آمدن است به دنیا، کشته ای را که او را رمقی اندک مانده باشد» . (۱)

فیلسوف بزرگ جهان اسلام، «میرداماد» در کتاب گرانبهای «القبسات» درباره مرگ اختیاری، سخنی شنیدنی دارد. ایشان می گویند:

. . . بدان که حیات حسّی مزاجی در این عالم، [در حقیقت] پوسته حیات است، و چیزی جز حیات ظاهری نیست، [و حیات حقیقی] حیات عقلی الهی در عالم قدس است که این حیات عقلانی، لبّ بهجت روحانی و مغز سعادت ابدی و حیات حقیقی است. پس همان گونه که گورها، قبور جسم ها هستند، جسم ها نیز گورهای نفس ها هستند و چه بسا منظور خداوند در آیه شریفه وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ؛ «و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی» . (فاطر:۲۲) ، همان بدن ها باشد که قبور نفس های آنها شده است. پس انسان های سفیه و نادان، حیات آنها مطلقا، ممات و مرگ است، و بدن های آنها قبور نفوس آنهاست، جسدهای آنها - چه در این دنیا و چه در جهان دیگر - قبور ارواح آنهاست و اینکه در حدیث قدسی آمده است که «

اَنَا عندَ المنکسره قُلُوبُهُم » ؛ «من در کنار قلب های شکسته هستم» ، مقصود از چنین قلب هایی، نفوس مجرّد و الهی است و منظور از انکسار در این آیه شریفه، همان مرگ اختیاری و دل کندن ارادی از بدن ها پیش از مرگ طبیعی است. (۲)

«باری در اعتقاد عرفانی، فردی که خویش را قربانی می کند، حیاتش روحانی خواهد بود. . . در این حال، نفس آدمی با مردن قبل از موت در یک سلسله از ایثارگری ها و نفس کشی ها، به تدریج از حالت جمادی به گیاهی و سپس حیوانی و انسانی تبدیل می شود تا اینکه سرانجام به سوی خداوند، برمی گردد» . (۳)

۱- داستان ها و حکایت های حج، صص۵۴ و ۵۵؛ به نقل از: رنگارنگ، ج۲، ص۲۵۰.

۲- القبسات، ص۴۷۷.

۳- رمزگشایی از آیات الهی، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

حکایت

سالی چون حجاج، به منا رسیدند و هر یک بهیمه ای ذبیحه نمودند. عارفی از اهل دل در آن سر منزل بود، ولی تهی دست و دوست پرست، آمد و به قربان گاه خفت رو به قبله و گفت: «الهی من ذبیحه ندارم که قربانی نمایم، لاجرم نفس خود را فدا کنم و بر وعده خود وفا کنم» و آن گاه سر بر زمین نهاد و از روی اخلاص جان داد. (۱)

۱۰. جنبه اجتماعی قربانی در منا

«در عرفات، مشعرالحرام، بیتوته در منا، رمی جمرات، اقامه نماز عید و استماع خطبه نماز، در تمام اینها، اجتماع و تراکم انبوه جمعیت، در زمان و مکان واحد ملحوظ است تا شوکت چشمگیر جامعه مسلمین، دنیا را متوجه خود سازد و با نشان دادن وحدت، اتحاد اعتقادی و عملی خود، پشت استعمارگران را بلرزاند و هرگونه فکر خائنانه ای را که درباره مسلمانان دارند از مغزهای آنان بیرون ببرد و نقشه های شیطانی آنها را به هم بریزد. البته روشن است که این چنین آثار بزرگ جهانی، هرگز از اعمال فردی و پراکنده و دور از هم، به دست نمی آید.

به همین جهت، وظیفه سوق هَدی (آوردن قربانی به منا و کشتن آن) نیز، باید مانند سایر مناسک حج، در زمان و مکان واحد، به صورتی که جلب توجه جهانیان کند، انجام پذیرد تا جنبه اجتماعی حیثیت مانور سیاسی اسلامی آن آشکار شود. در حقیقت در مسئله قربانی، هم موضوع «احیای سنت ابراهیم (ع)» و تجلیل از خاطره توحیدی آن حضرت و نمایش یک نمونه عالی از انسان تکامل یافته در مکتب وحی و نبوت، به شکلی تنبّه آور و الهام بخش، مطرح است و هم روز دهم

۱- اسرار الصلاه، شیخ عبدالحسین طهرانی، ص۱۰۸.

ذی حجّه، روز تمرین جانبـازی امت اسـلام در راه دفـاع از حریم قرآن و تجسّم دادن به روح مبـارزه با ایادی ابلیس و مبارزه با دنیای کفر و نفاق و استعمار، به جهانیان معرفی می شود» . (۱)

۱۱. هم مسجد و هم مسلخ

«دین مقدس اسلام، که دین حق و آیین حیات است، باید تابعین و پیروان خود را، به تمام جهازات حیاتی مجهز کند؛ هم برای آنان مسـجد بسازد و هم مسـلخ؛ هم سـجده گاه داشـته باشند و هم کشتارگاه؛ هم قلم به دست آنان بدهد و هم شمشیر، تا آن مسـلخ و کشـتارگاه، ضامن بقای مسـجد و معبـدشان باشـد، و آن شمشـیر، از حریم قلم، دفاع کند و آزادی و حریت آن را در امـان نگه دارد. آری کعبه و مسـلخ هر دو، ضـامن بقای عزت و اسـتقلال مسـلمان ها و برپادارنـده کاخ سـعادت انسان هاست. یکی مظهر حبّ و دیگری نماینـده خشم. در عین حـال که دست در دست هم، با کمال عطوفت و رحمت، دور یک مرکز می چرخنـد و از هم جـدا نمی شونـد، همین که در برابر کفّـار و دشـمنان سـعادت انسان ایسـتادند، در نهایت درجه سـخت دلی و شـدّت بر آنهـا می تازنـد و کوچک ترین مهر و رأفتی درباره آنها روا نمی دارنـد. همین، نشان دهنـده زنـده بودن یک دین و حیات ملتی است که می خواهـد تا قیامت باقی بمانـد؛ وگرنه روشن است که ملت بـدون مسلخ و شمشـیر، در انـدک مـدتی، طعمه دیگران می شود و از بین می رود و نـام و نشـانی از مسـجد و محراب و منبر، قلم و کتاب و. . . باقی نمی مانـد. ازاین رو دین حنیف اسلام هم مسجدالحرام دارد و هم قربانگاه منا، هم محراب عبادت دارد و هم میدان شهادت» . (۲)

۱- حج برنامه تکامل، صص۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- حج برنامه تکامل، صص۱۸۸ و ۱۸۹.

۱۲. نگاهی به منافع اقتصادی قربانی

هر کسی که با احکام و مقررات اسلامی اندکی آشنایی دارد، به خوبی می داند که موضوع انفاق مال و دستگیری از مستمندان و رسیدگی به حال فقیران و مسکینان از موضوعات مسلم در متن دین و از وظایف حتمی مسلمین است. مسلمانان باید قسمت معینی از اموال خود را در قالب خمس، زکات و کفارات، با شرایط ویژه ای از اموال خود جدا کنند و به طبقات خاصی از افراد اختصاص دهند. علاوه بر انفاقات واجب که تعطیل شدنی نیست، تأکیدهای فراوانی نیز نسبت به انفاقات مستحب در شرع مقدس رسیده است که به روشنی، این حقیقت را نشان می دهد که شارع حکیم، از هر فرصت و پیشامدی می خواهد نهایت استفاده را برای نزدیک شدن طبقات و ایجاد اتحاد و الفت در میان تمام افراد اجتماع کند؛ فاصله های طبقاتی را از میان ببرد، و انسان ها را از نظر سطح اقتصادی به هم نزدیک نماید.

ازاین رو در روزهای عید (عید فطر و عید قربان) هم به نماز دستور داده است و هم به انفاق. در روز عید فطر به پرداخت زکات فطره دستور داده است و در روز عید قربان، بر حاجیانی که در سرزمین منا هستند، قربانی را واجب کرده است. همچنین برای کسانی که در سرزمین های دیگر هستند، قربانی کردن را مستحب مؤکد قرار داده است، تا بدین گونه در اثر انفاق گوشت این قربانی ها به مستمندان و نیازمندان، به امور اقتصادی جامعه اسلامی، سامان بخشد. ازاین رو در روز عید اضحی در وادی منا، درباره مصرف گوشت قربانی ها احکامی خاص مقرر کرده است تا این عبادت علاوه بر آثار درخشان روحی، اجتماعی و سیاسی، آثار اقتصادی و منافع مادی نیز داشته باشد. لذا می فرماید:

وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیها خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ علیها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ کَذلِکَ سَخَّرْناها

لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (حج: ۳۶)

و شتران فربه (در مراسم حج) را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیر است. نام خدا را درحالی که بر پای ایستاده اند بر آنها ببرید و هنگامی که پهلوهایشان به زمین رسید (و جان دادند) ، از گوشت آنها بخورید، و مستمندان قانع و سائلان را نیز از آن اطعام کنید. این گونه ما آنها را مسخرتان ساختیم، تا شکر خدا به جا آورید. (۱)

«ابی الصباح کنانی» می گوید که از امام صادق (ع) درباره گوشت قربانی ها پرسیدم، فرمود: «علی بن الحسین (ع) و ابوجعفر (امام باقر) (ع) یک سوم آن را به همسایگان و یک سوم آن را به فقرا می دادند و یک سوم دیگر آن را برای اهل خانه خود نگه می داشتند» . (۲)

«بر این اساس بر رؤسای دولت های اسلامی است که برای حفظ حیثیت جهانی اسلام و تحقق بخشیدن به آرمان مقدس قرآن که می فرماید: وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ (حج: ۲۸) با در نظر گرفتن کثرت کشتار در مدت سه روز در منا، آبرومندانه هدف عالی اسلام را - که انفاق به محتاجان و رفع نیاز نیازمندان است - در سطح جهانی، عملی سازند، تا با کمکی که به طبقه مستمند و فقیر انجام می دهند، نمونه درخشانی از تعالیم عالی اسلام را نیز به جهانیان نشان دهند» .(۳)

۱۳. چرایی عید بودن روز قربان

قربان شدن به تیغ جفای تو عید ماست

جان می دهیم بهر چنین عید عمرهاست

آن را که دید شکل خوشت بامداد عید

پروای عید و ذوق تماشای او کجاست

۱- حج برنامه تکامل، ص۱۹۷.

۲- کافی، ج۴، ص۴۹۹.

۳- حج برنامه تکامل، ص۱۹۸.

صد جان فدای کرّ تو کز جویبار حسن

هرگز یکی نهال بدین نازکی نخاست (۱)

صبّحَکَ الله صباح السعید

بر همه میمون بود این صبح عید

بیشتر از صبح سعادت اثر

داده ز فرخندگی او خبر

قرب دو صد گام ز سوق (۲)منا

مسجد خیف است صفا در صفا

خشت به خشتش همه عنبر سرشت

وسعت آن فصحت صحن بهشت (۳)

یکی از عیدهای بزرگ و باشکوه مسلمانان، عید قربان است. درباره اینکه چرا چنین روزی عید مسلمین است، شهید مطهری می نویسد: یک رکن عید قربان که ما مسلمین باید آن را عید بگیریم برای این است که یک یادگار و خاطره بزرگی از توحید دارد که نه تنها توحید فکری، بلکه توحید عملی است. قسمت دوم این عید این است که حج گزاران اجتماع بسیار بزرگی را در مکه تشکیل داده اند، مناسک حج را انجام داده اند. روزی است که می توان گفت صدی نود، دستور خدا را عمل کرده اند. ارکان حج را که وقوف عید، وقوف در عرفات و وقوف در مشعر است انجام داده اند، رمی جمرات کرده اند، قربانی کرده اند، و بعد از قربانی، دیگر از لباس احرام خارج شده اند. آنها موفقیتی بزرگ به دست آورده اند، انجام وظیفه کرده اند و عید قربان، عید انجام وظیفه است.(۴)

۱۴. یاد خدا در سرزمین منا

اشاره

خداوند، کوچ کردن از عرفات و وقوف در مشعر را همراه با ذکر خود بیان می کند: فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ ؛ «و هنگامی که از عرفات کوچ

۱- دیوان جامی، ج۱، ص ۲۶۰.

۲- بازار.

۳- سفرنامه منظوم حج، صص۱۲۵ و ۱۲۶.

۴- حج، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.

کردید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید» . (بقره: ۱۹۸)

سپس افاضه از مشعر به سمت مِنا را با استغفار همراه کرده است:

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (بقره:۱۹۹)

سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند؛ [به سوی سرزمین منا] کوچ کنید و از خداوند طلب آمرزش کنید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.

خدای سبحان در پایان مناسک منا هم بر ذکر خود، دوباره تأکید می کند و می فرماید:

فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً (بقره:۲۰۰)

و هنگامی که مناسک [حج] خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری شما از پدرانتان [آن گونه که رسم آن زمان بود]، بلکه از آن هم بیشتر.

«آنچه در این آیات مشترک است، یاد خداست. منا در عصر جاهلیت، محل مناسبی بود؛ زیرا مشرکان در آنجا بتکده ای برای خویش بنا کرده بودند و بت های خویش را می پرستیدند. از سوی دیگر رسم جاهلیت این بود که پس از انجام دادن مناسک منا، گرد هم می آمدند و به ذکر نیاکان و تبار خویش با نظم و نثر می پرداختند؛ ارزش های قبیله ای خود را می ستودند و از قدرت آنها در جنگاوری یاد می کردند. قرآن کریم این رسم جاهلی را سرزنش کرد و بر این نکته تأکید کرد که این سرزمین محلی برای یاد نیاکان نیست، بلکه جایگاه یاد خداست و در این بیابان باید ذکر او گفت و از او طلب مغفرت و رحمت کرد و به درگاه او پناه برد. بنابراین سرزمین منا محل یاد خدا، اخلاص دین برای او، توجه به معارف توحیدی و ارج گزاردن نعمت ها و برکات است. حج، سرشار از نام خداست، اما در این سرزمین، محبت و مباهات به او بیشتر تأکید شده است» . (۱)

۱- اسرار عرفانی حج، صص۴۸۳ و ۴۸۴.

حسن ختام

هر نفس از جناب دوست می رسدم بشارتی

سوی وصال خویشتن می کندم اشارتی

کعبه من جمال او، می کنمش به دل طواف

اهل صفا کنند سعی بهر چنین زیارتی

در عرفات عشق او هست متاع جان بسی

از عرب ملاحتش منتظرند غارتی

ذبح منا کنیم ما تا ببریم از او لقا

نیست برای عاشقان بهتر از این تجارتی

سنگ به دیو می زنم حلق هواش می بُرم

در حرم مشاعرم تا نکند جسارتی

غسل کنم زآب چشم پاک شوم زآز و خشم

چون به حرم نهم قدم تا نکنم طهارتی

سنگ، سیاه شد ز آه در غم حضرت اله

برد به درگهش پناه منتظر زیارتی

زمزم از اشک اولیاست، شوری او بدین گواست

بر در حق بریز اشک تا ببری تضارتی (۱)

ای که گناه کرده ای نامه سیاه کرده ای

دامن زنده ای بگیر تا کند استجارتی

کعبه دل طواف کن، سینه به مهر صاف کن

نیست دل خراب را خوشتر از این عمارتی

کرد خلیل حق مقام بر در کعبه، منتظر

ج تا رسد از ولادت شیر خدا بشارتی

دوست درآید از درم در قدمش رود سرم

بهر چنین شهادتی، کی کنم استخارتی؟

در ره کعبه دلی زخمی اگر رسد به تن

سود روان بُود، چه غم تن کشد ار خسارتی (۲)

«فیض کاشانی»

۱- تازگی، طراوت، شادابی.

۲- کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، ص۴۰۴.

کتابنامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

۱. آداب الصلاه، امام خمینی (رحمه الله) ، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله) ، ۱۳۷۳ه. ش.

۲. آموزه های اخلاقی - رفتاری امامان شیعه، محمدتقی عبدوس و محمد محمدی اشتهاردی، چاپ سوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ه. ش.

۳. ابعاد سیاسی و اجتماعی حج، محمدتقی رهبر، چاپ دوم، تهران، مشعر، ۱۳۸۱ه. ش.

۴. احادیث و قصص مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ترجمه کامل و تنظیم مجدّد، حسین داودی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ه. ش.

۵. احیاء علوم الدین، محمد غزالی، ترجمه: مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش: حسین خدیو جم، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ه. ش.

۶. اخبار مکه، محمد بن اسحاق فاکهی، بیروت، دار خضر، ۱۴۱۴ه. ق.

۷. اخلاق زیست محیطی، لویی پ - پویمان، مترجمان: محسن ثلاثی، مژده دقیقی، هادی عنبرانی و. . . ، تهران، توسعه، ۱۳۸۲ه. ش.

۸. اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح و تنقیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپ ششم، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۷ه. ش.

۹. الاخلاق، علامه سید عبدالله شبّر، مهدی حائری تهرانی، ترجمه: حسین بهجو - علی، مشتاق عسکری، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۷۳ه. ش.

۱۰. اسرار عرفانی حج، محمدتقی فعالی، چاپ دوم، تهران، مشعر، ۱۳۸۳ه. ش.

۱۱. اسرارنامه، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۲. اسلام آیین زندگی، شیخ محمود شلتوت، ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، چاپ اول، تهران، احسان، ۱۳۸۲ه. ش.

۱۳. اسلام سنتی در دنیای متجدد، سید حسین نصر، ترجمه: محمد صالحی، چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۶ه. ش.

۱۴. الاشارات والتنبیهات، ابن سینا، شرح: خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی، چاپ اول، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ه. ش.

۱۵. اشترنامه، فریدالدین عطار نیشابوری، به کوشش: مهدی محقق، تهران، زوار، ۱۳۳۹ه. ش.

۱۶. الاصول العشره، نجم الدین کبری، ترجمه و شرح: عبدالغفور لاری، به اهتمام: نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران، مولی، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۷. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ه. ش.

۱۸. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق: دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۴ه. ش.

۱۹. امامان شیعه و وحدت اسلامی، علی آقانوری، قم، انتشارات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ه. ش.

۲۰. این برگ های پیر، ابومنصور اوزجندی، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ه. ش.

۲۱. بازتاب نفس صبحدمان (کلیات اشعار) ، فریدون مشیری، چاپ ششم، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۷ه. ش.

۲۲. باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، عبدالکریم بی آزار شیرازی، چاپ پنجم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ه. ش.

۲۳. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ه ق.

۲۴. بنیان مرصوص، عبدالله جوادی آملی، چاپ اول، قم، اسراء، ۱۳۷۵ه. ش.

۲۵. به سوی خدا می رویم، سیدمحمود طالقانی، چاپ دوم، تهران، مشعر، ۱۳۸۱ه. ش.

۲۶. پارسای پارسی، محمدرضا ترکی، چاپ نخست، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ه. ش.

۲۷. پانزده گفتار، مرتضی مطهری، چاپ ششم، تهران، صدرا، ۱۳۸۵ه. ش.

۲۸. پدر! مادر! ما متهمیم، علی شریعتی، چاپ نهم، تهران، قلم، ۱۳۸۳ه. ش.

۲۹. پرتوی از قرآن، سیدمحمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۸ه. ش.

۳۰. پرواز در ملکوت، امام خمینی۱، تألیف: سید احمد فهری، چاپ ششم، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۷۲ه. ش.

۳۱. پیامبر، جبران خلیل جبران، ترجمه: دکتر حسین الهی قمشه ای، چاپ هیجدهم، تهران، روزنه، ۱۳۸۷ه. ش.

۳۲. تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه سید محمدتقی فخر - دایی گیلانی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۰ه. ش.

۳۳. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا فاخوری و خلیل جر، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، چاپ نخست، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ه. ش.

۳۴. تأملی در معنای مناسک حج، محمدتقی تقی زاده، چاپ دوم، تهران، مشعر، ۱۳۸۷ه. ش.

۳۵. تحریر الوسیله، امام خمینی۱، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ چهارم، قم، انتشارات دار العلم، ۱۳۷۴ه. ش.

۳۶. تحفه المراد (شرح قصیده میرفندرسکی) ، حکیم عباس شریف دارابی، تهران، انتشارات الزهرا، بی تا.

۳۷. تحلیلی از مناسک حج، علی شریعتی، چاپ یازدهم، تهران، الهام، ۱۳۷۸ه. ش.

۳۸.

تحلیلی از مناسک حج، علی شریعتی، چاپ یازدهم، تهران، الهام، ۱۳۷۸ه. ش.

۳۹. تذکره الاولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، چاپ سیزدهم، تهران، زوار، ۱۳۸۲ه. ش.

۴۰. تعلیم و تربیت در اسلام، مرتضی مطهری، چاپ بیست و ششم، تهران، صدرا، ۱۳۷۴ه. ش.

۴۱. تفسیر ادبی قرآن، مهدی اسلامی پناه، قم، سرور،۱۳۸۱ه. ش.

۴۲. تفسیر السلمی، ابی عبدالرحمان محمد بن الحسین بن موسی الازدی السّلمی، تحقیق: سیدعمران، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ه. ق.

۴۳. التفسیر الکبیر، محمد بن عمر فخر رازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

۴۴. تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ترجمه: استاد محمدتقی مصباح یزدی، چاپ سوم، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۶ه. ش.

۴۵. تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، سلطان محمد (ملقب به سلطانعلی شاه) گنابادی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶ه. ش.

۴۶. تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، چاپ اول، قم، اسراء، ۱۳۸۵ه. ش.

۴۷. تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی، تحقیق: سیدمحسن حسینی امینی، چاپ اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ه. ش.

۴۸. تفسیر عرایس البیان فی حقایق القرآن، روزبهان بقلی شیرازی، ترجمه و تحقیق: علی بابایی، چاپ اول، تهران، مولی، ۱۳۸۸ه. ش.

۴۹. تفسیر فاتحهالکتاب، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ه. ش.

۵۰. تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، رشید الدین میبدی، به کوشش: علی اصغر حکمت، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ه. ش.

۵۱. تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ ۱۳۸۰ه. ش.

۵۲. تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، چاپ چهلم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ه. ش.

۵۳. تفسیر نورالثقلین، عبد علی بن جمعه حویزی، تصحیح و تعلیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، قم، دارالکتب العلمیه، [بی تا].

۵۴. تمهیدات، عین القضاه همدانی، تصحیح: عفیف عسیران، چاپ پنجم، تهران، منوچهری، ۱۳۷۷ه. ش.

۵۵. تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ه. ش.

۵۶. جاذبه و دافعه علی۷، مرتضی مطهری، چاپ هفتم، تهران، صدرا، ۱۳۶۷ه. ش.

۵۷. جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، ترجمه: کریم فیضی، چاپ اول، ۱۳۸۵ه. ش.

۵۸. جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدیدالدین محمد عوفی، چاپ هفتم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ه. ش.

۵۹. جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدیدالدین محمد، عوفی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶ه. ش.

۶۰. چهل حدیث، امام خمینی (رحمه الله) ، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله) ، ۱۳۷۳ه. ش.

۶۱. حج برنامه تکامل، سید محمد ضیاءآبادی، چاپ سوم، تهران، مشعر، ۱۳۷۸ه. ش.

۶۲. حج خوبان، بهاءالدین قهرمانی نژاد شائق، چاپ اول، تهران، سبوح، ۱۳۸۳ه. ش.

۶۳. حج در ادب فارسی، خلیل الله یزدانی، چاپ اول، تهران، مشعر، ۱۳۷۹ه. ش.

۶۴. حج نماز بزرگ، غلامعلی حداد عادل، چاپ نهم، تهران، مشعر، ۱۳۸۷ه. ش.

۶۵. حج و عمره در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری، ترجمه: جواد محدثی، چاپ دوم، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۲ه. ش.

۶۶. حج، محسن قرائتی، چاپ پنجم، تهران، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۶ه. ش.

۶۷. حج، محسن قرائتی، چاپ پنجم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶ه. ش.

۶۸. حج، مرتضی مطهری، چاپ سوم، تهران، صدرا، ۱۳۸۴ه. ش.

۶۹. حدیث و روانشناسی، محمدعثمان نجاتی، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷ه. ش.

۷۰. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، ابوالمجمد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ه. ش.

۷۱. حقیقت حج، علی صفایی حائری، چاپ دوم، قم، لیله القدر، ۱۳۸۶ه. ش.

۷۲. حکمت ها و اندرزها، مرتضی مطهری، چاپ بیست و یکم، تهران، صدرا، ۱۳۸۶ه. ش.

۷۳. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابی نعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی، تحقیق سعید بن سعدالدین خلیل الاسکندرانی، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ه. ق.

۷۴. حیاه الحیوان الکبری، کمال الدین محمد بن موسی الدّمیری، چاپ دوم، قم، منشورات الرّضی، ۱۳۶۶ه. ش.

۷۵. خسی در میقات، جلال آل احمد، چاپ هفتم، تهران، مجید، ۱۳۸۲ه. ش.

۷۶. الخصال، ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه (شیخ صدوق) ، ترجمه و توضیحات: یعقوب جعفری، چاپ اول، قم، اندیشه هادی، ۱۳۸۵ه. ش.

۷۷. خط سوم، ناصرالدین صاحب الزمانی، چاپ هجدهم، تهران، عطائی، ۱۳۸۲ه. ش.

۷۸. داستان راستان، مرتضی مطهری، چاپ بیست و هفتم، تهران، صدرا، ۱۳۷۷ه. ش.

۷۹. داستان ها و حکایت های حج، رحیم کارگر، چاپ هفدهم، تهران، مشعر، ۱۳۸۷ه. ش.

۸۰. داستان های شگفت، عبدالحسین دستغیب، چاپ هفتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۰ه. ش.

۸۱. در آسمان معرفت، حسن حسن زاده آملی، چاپ چهارم، قم، تشیع، ۱۳۷۶ه. ش.

۸۲. الدر المنثور، عبدالرحمان بن ابی بکر السیوطی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ه. ق.

۸۳. در کوچه باغ های حکایات، ناصر عابدینی، چاپ اول، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۹ه. ش.

۸۴. درس های قرآنی، سید محمود طالقانی، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷ه. ش.

۸۵. دعائم الاسلام، ابی حنیفه نعمان بن حمد، قاهره، ۱۳۸۳ه. ق.

۸۶. دفاتر ملکوتی، (شرح و نقد استاد مطهری بر اشعار شعرای پارسی گو) ، علی تاجدینی، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۶ه. ش.

۸۷. دفترهای سبز، علی شریعتی، تهران، نگاه، ۱۳۸۰ه. ش.

۸۸. دیوان امام خمینی (رحمه الله) ، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،۱۳۷۲ه. ش.

۸۹. دیوان پروین اعتصامی، به کوشش احمد دانشگر، چاپ اول، تهران، حافظ نوین، بی تا.

۹۰. دیوان جامی، مقدمه و تصحیح: اعلاخان افصح زاد، چاپ اول، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ه. ش.

۹۱. دیوان حافظ، تصحیح: غنی - قزوینی، چاپ اول، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷ه. ش.

۹۲. دیوان حکیم الهی قمشه ای، به اهتمام حسین الهی قمشه ای، چاپ سوم، تهران روزنه، ۱۳۷۸ه. ش.

۹۳. دیوان حکیم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، سنایی، ۱۳۸۰ه. ش.

۹۴. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش: ضیاءالدین سجادی، چاپ ششم، تهران، زوار، ۱۳۷۸ه. ش.

۹۵. دیوان صائب تبریزی، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ دوم، تهران، سیمای دانش، ۱۳۷۸ه. ش.

۹۶. دیوان عطار، مقدمه: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۹ه. ش.

۹۷. دیوان فروغی بسطامی، به کوشش قوام الدین خرمشاهی، چاپ اول، قزوین، سایه گستر، ۱۳۸۶ه. ش.

۹۸. رباعیات ابوسعید ابوالخیر، خیام، باباطاهر، تصحیح و مقدمه: جهانگیر منصور، چاپ دوم، تهران، ناهید،۱۳۸۱ه. ش.

۹۹.

رحمه من الرحمان فی تفسیر و اشارات القرآن، ابن عربی، جمع و تألیف: محمود محمد الغراب، قم، آیت اشراق، ۱۳۸۸ه. ش.

۱۰۰. رسائل جامع، عبدالله انصاری هروی، چاپ اول، تهران، خیام، ۱۳۸۸ه. ش.

۱۰۱. الرساله العلیه فی احادیث النبویه، کمال الدین حسین کاشفی سبزواری، به کوشش: محدث ارموی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی،۱۳۶۲ه. ش.

۱۰۲. رسالت تشیع در دنیای امروز، سید محمدحسین طباطبایی، به کوشش: سید هادی

خسروشاهی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۰۳. رساله لبّ اللباب در سیر سلوک اولی الالباب، سید محمدحسین حسینی طهرانی، چاپ نهم، مشهد، علامه طباطبایی، ۱۴۱۹ه. ق.

۱۰۴. رساله نورٌ علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، حسن حسن زاده آملی، تهیه و تنظیم: محمد بدیعی، چاپ نهم، قم، تشیّع، ۱۳۸۰ه. ش.

۱۰۵. رمزگشایی از آیات الهی، آنه ماری اشمیل، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲ه. ش.

۱۰۶. رنگارنگ، علی اکبر عماد، [بی نا]، [بی تا].

۱۰۷. روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتّاح، شهاب الدین احمد سمعانی، تصحیح و توضیح: نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۰۸. ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، چاپ هفتم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ه. ش.

۱۰۹. ریاضت در عرف عرفان، حسن رمضانی خراسانی، چاپ اول، قم، آیت اشراق، ۱۳۸۸ه. ش.

۱۱۰. سفرنامه منظوم حج، بانویی اصفهانی از دوره صفوی، به کوشش: رسول جعفریان، تهران، مشعر، ۱۳۷۴ه. ش.

۱۱۱. سیری در تعالیم اسلام، شیخ محمود شلتوت، ترجمه دکتر سید خلیل خلیلیان، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۹ه. ش.

۱۱۲. شرح جامع تفسیر عرفانی و منظوم قرآن صفی علیشاه، به اهتمام: دکتر علیرضا منجّمی، چاپ اول، تهران، اباصالح حیان، ۱۳۸۵ه. ش.

۱۱۳. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی (رحمه الله) ، چاپ یازدهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

۱۳۸۶ه. ش.

۱۱۴. شرح فصوص الحکم، تاج الدین حسین خوارزمی، تحقیق: حسن حسن زاده آملی، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ه. ش.

۱۱۵. شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، گزارش: داوود قیصری، ترجمه: محمد خواجوی، چاپ اول، تهران، مولی، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۱۶. شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی، ترجمه: دکتر عصمت ستارزاده، چاپ دوم، تهران، برگ زرین، ۱۳۸۰ه. ش.

۱۱۷. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، تألیف: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ه. ش.

۱۱۸. شرح مناجات شعبانیه، محمد محمدی گیلانی، به اهتمام: زین العابدین لاهیجی، چاپ اول، تهران، سایه، ۱۳۷۳ه. ش.

۱۱۹. شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، مترجمان: قربانعلی محمدی مقدم - علی اصغر نوایی یحیی زاده، چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ه. ش.

۱۲۰. شکوفه های عرفان، مهدی الهی قمشه ای، تهران، کوروش کبیر [بی تا].

۱۲۱. شوق دیدار، محمدمهدی رکنی، چاپ پنجم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶ه. ش.

۱۲۲. صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (رحمهالله)) ، چاپ اول، تهران، مشعر، ۱۳۸۲ه. ش.

۱۲۳. صحیفه حج (مجموعه سخنان و پیام های مقام معظم رهبری) ، چاپ اول، تهران، مشعر، ۱۳۸۲ه. ش.

۱۲۴. صهبای حج، عبدالله جوادی آملی، چاپ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۱ه. ش.

۱۲۵. عدّه الداعی، ابن فهد حلی، تهران، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ه. ق.

۱۲۶. عرایس البیان فی حقایق القرآن، روزبهان بقلی شیرازی، ترجمه و تحقیق: علی بابایی، چاپ اول، تهران، مولی، ۱۳۸۸ه. ش.

۱۲۷. عرفان عمره، عبدالله جوادی آملی، چاپ پنجم، تهران، مشعر، ۱۳۸۸ه. ش.

۱۲۸. عرفان مولوی، عبدالحکیم خلیفه، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ه. ش.

۱۲۹. عشق راه کم گذر، اسکات پک، ترجمه: مهدی مجرد زاده کرمانی، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی راه بین، ۱۳۷۶ه. ش.

۱۳۰. علل الشرایع، محمد بن علی صدوق، نجف، بی نا، ۱۳۸۵ه. ق.

۱۳۱. عوارف المعارف، شهاب الدین سهروردی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ه. ش.

۱۳۲. عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسایی، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵ه. ق.

۱۳۳. الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران، مکتبه الصدوق، [بی تا].

۱۳۴. فتوح الحرمین، محی الدین لاری، به کوشش: علی محدث، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶ه. ش.

۱۳۵. الفتوحات المکیه، ابن عربی، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا].

۱۳۶. الفردوس بمأثور الخطاب، ابی شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی، تحقیق: السعید بن بسیونی زغلول، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ه. ق.

۱۳۷.

فصلنامه میقات حج، شماره ۲۹، پاییز ۱۳۷۸ه. ش.

۱۳۸. فصوص الحکم، ابن عربی، درآمد برگردان متن، توضیح و تحلیل: محمدعلی موحد، صمد موحد، چاپ اول، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۵ه. ش.

۱۳۹. فی ظلال القرآن، سید قطب، ترجمه: دکتر مصطفی خرّم دل، چاپ دوم، تهران، احسان، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۴۰. فیه ما فیه، مولوی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول، تهران، عطار: فردوس، ۱۳۷۸ه. ش.

۱۴۱. قابوس نامه، عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، به اهتمام و

تصحیح: غلامحسین یوسفی، چاپ چهاردهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵ه. ش.

۱۴۲. القبسات، محمد بن محمد داماد حسینی (میرداماد) ، به اهتمام: دکتر مهدی محقق، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ه. ش.

۱۴۳. قرآن و روانشناسی، محمد عثمان نجاتی، ترجمه: عباس عرب، چاپ چهارم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ه. ش.

۱۴۴. الکافی، ثقه الاسلام کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ه. ش.

۱۴۵. کتاب الاربعین، محمد غزالی، ترجمه: برهان الدین حمدی، چاپ دهم، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۵ه. ش.

۱۴۶. کتاب التفسیر (تفسیر عیاشی) ، محمد بن مسعود عیاش سمرقندی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰ه. ق.

۱۴۷. کشف الاسرار و عدّه الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به کوشش: علی اصغر حکمت، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ه. ش.

۱۴۸. کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی، چاپ سوم، تهران، سروش، ۱۳۸۶ه. ش.

۱۴۹. کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، تهران، سنایی، [بی تا].

۱۵۰. کلیات خمسه، نظامی گنجه ای، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ه. ش.

۱۵۱. کلیات دیوان شیخ بهایی، چاپ اول، قم، طوبای محبت، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۵۲. کلیات رهی معیری، به کوشش رضا سجادی، چاپ سوم، تهران، زوّار، ۱۳۸۲ه. ش.

۱۵۳. کلیات سعدی، تصحیح: محمدعلی فروغی، مقدمه، تعلیقات و فهارس: بهاء الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران، ناهید، ۱۳۷۵ه. ش.

۱۵۴. کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، دوستان، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۵۵. کلیات عبید زاکانی، تصحیح و تحقیق و شرح و ترجمه حکایات عربی: پرویز اتابکی، چاپ چهارم، تهران، زوار، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۵۶. کنز العمال، ابوالحسن علاءالدین متقی هندی، عمان، بیت الافکار الدولیه، بی تا.

۱۵۷. کیمیای سعادت، احمد غزالی، تصحیح: احمد آرام، چاپ پنجم، تهران، گنجینه، ۱۳۷۹ه. ش.

۱۵۸. گلچین شعر حج، سعید سمنانیان و الهه منفرد، چاپ اول، تهران، مشعر، ۱۳۸۱ه. ش.

۱۵۹. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، چاپ اول، تهران، صفی علیشاه، ۱۳۷۲ه. ش.

۱۶۰. لُبّ لباب مثنوی، مولانا ملاحسین کاشفی، به اهتمام سیدنصرالله تقوی، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵ه. ش.

۱۶۱. اللمع، ابونصر سراج طوسی، ترجمه: مهدی محبتی، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ه. ش.

۱۶۲. لوایح، نورالدین عبدالرحمن جامی، تصحیح، مقدمه و توضیحات: یان ریشار، چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ه. ش.

۱۶۳. مثنوی معنوی، مولوی، تصحیح: نیکلسون، چاپ پنجم، تهران، پژوهش، ۱۳۷۸ه. ش.

۱۶۴. مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمان جامی، چاپ اول، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸ه. ش.

۱۶۵. مجموعه آثار احمد غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ه. ش.

۱۶۶. المحجه البیضاء، ملامحسن فیض کاشانی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۶۷. مراقبات، میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه: علیرضا میرزا حکیم خسروانی، چاپ اول، تهران، نور فاطمه، ۱۳۶۳ه. ش.

۱۶۸. مردان علم در میدان عمل، سید نعمت الله حسینی، قم، سیدالشهداء، ۱۳۷۲ه. ش.

۱۶۹. مستدرک الوسایل، محدث نوری، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ه. ق.

۱۷۰. مصباح الشریعه، امام صادق (ع) ، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، چاپ اول، تهران،

حجر، ۱۳۶۱ه. ش.

۱۷۱. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود بن علی کاشانی، تصحیح مقدمه و تعلیقات: جلال الدین همایی، چاپ نهم، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۸۸ه. ش.

۱۷۲. مصیبت نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، مقدمه تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ه. ش.

۱۷۳. معادشناسی، سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، چاپ دوم، تهران، حکمت، ۱۴۰۶ه. ق.

۱۷۴. معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ه. ش.

۱۷۵. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، چاپ اول، تهران، هجرت، ۱۳۷۱ه. ش.

۱۷۶. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ سوم، تهران، زوّار، ۱۳۷۸ه. ش.

۱۷۷. مفاتیح الغیب، صدرالمتألهین شیرازی، چاپ چهارم، تهران، مولی، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۷۸. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، مرتضی مطهری، چاپ بیست و پنجم، تهران، صدرا، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۷۹.

مکارم الاخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ترجمه: سید ابراهیم میرباقری، تهران، فراهانی، ۱۳۸۱ه. ش.

۱۸۰. من لایحضره الفقیه، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) ، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ه. ق.

۱۸۱. منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، نگارش: علی شیروانی، چاپ اول، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۸۳ه. ش.

۱۸۲. مناقب آل ابی طالب، رشیدالدین محمد بن علی بن شهرآشوب، قم، مطبعه العلمیه، (بی تا) .

۱۸۳. منتخب مناسک حج مطابق فتاوای حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (رحمه الله) ، با حواشی مراجع معظم تقلید، چاپ اول، تهران، مشعر، ۱۳۸۰ه. ش.

۱۸۴. منطق الطیر، فریدالدین عطار نیشابوری، مقدمه تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۴ه. ش.

۱۸۵. منیه المرید فی آدب المفید و المستفید، الشیخ زین الدین بن علی العاملی (المعروف بالشهید الثانی) ، تحقیق: رضا مختاری، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ه. ش.

۱۸۶. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، ترجمه: حمیدرضا شیخی، چاپ دوم، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۹ه. ش.

۱۸۷. میعاد با ابراهیم، علی شریعتی، تهران، آگاه، ۱۳۷۸ه. ش.

۱۸۸. میقات، شماره ۵۱، بهار ۱۳۸۴.

۱۸۹. نامه های عین القضات همدانی، به اهتمام علینقی منزوی و عفیف عسیران، چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۹۰. النجاه، ابن سینا، ویرایش و دیباچه: محمدتقی دانش پژوه، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۷ه. ش.

۱۹۱. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، نورالدین عبدالرحمن جامی، مقدمه: تصحیح و تعلیقات: ویلیام چیتک، چاپ اول، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۷۰ه. ش.

۱۹۲. وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، چاپ اول، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ه. ق.

۱۹۳. ولایت فقیه، امام خمینی (رحمه الله) ، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله) ، ۱۳۷۳ه. ش.

۱۹۴. هشت کتاب، سهراب سپهری، چاپ سی و هشتم، تهران، طهوری، ۱۳۸۳ه. ش.

۱۹۵. الهی نامه، حسن حسن زاده آملی، چاپ سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۷ه. ش.

۱۹۶. الهی نامه، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۸۷ه. ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹